



تَقْسِيرُ يَعْقُوبَ بْنِ حَبِشٍ

سُورَةُ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَبَابُهَا آخِرُ

مُعْتَمَدُ الْمُفْتَرِيقِ مِنْ رُتْبَةِ الْأَمَارَةِ فِي
مَجْلَدِ يَعْقُوبَ بْنِ حَبِشٍ فِي تَقْسِيرِ الْكَلِمَاتِ

مَعَ أَصَافَةِ جَدِيدَةٍ

أَسْرَارُ قُرْآنِي

رئيس المفترقين رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوي
بجس انتظام استوفج اجر عظيم

محمد عبد الرحمن غفر الله له
محمد عبد الرحمن غفر الله له

مؤسس ومدير
الرحيم كيندي
٤/٤ مظهر پست آفس، لياقت آباد
کراچی ۷۵۹۰۰

اسرار الہیہ

میرزا حسن



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

١٠

منه محمد بن عبد الرحمن بن عبد الوهاب



تفسیر یعقوب حسن خی

سُورَةُ فَاتِحِهَا وَبَارَهُ الْاٰخِر

مُتَجَرِّعُ قَوْمٍ عِمَانُ بْنُ مَجْلٍ الْعَمْرِيُّ السَّخَرِيُّ

مع اضافہ جدیدہ

اسرار و فرائد

رئيس المفسرين رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوى

بِحَسَنِ انْتِظَامِ مَتَوَقَّعِ اجْرِ عَظِيمِ

محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن أحمد

مُؤْتَسِس وَمُدِير

اے، /، عظیم نگرہیٹ آفس، لیاقت آباد

اکریجی ۵۹۰۰

الرحيم

تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخئی

نام کتاب: تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخئی

مع اضافہ 'اسرار قرآنی

تالیف: استاذ المحدثین والمفسرین مولانا محمد قاسم نانوتوی

ناشر: ڈاکٹر محمد عبدالرحمن غففر۔ مؤسس و مدیر: الرزیم اکیڈمی، کراچی۔

طباعت بارلول: ۱۴۲۰ھ بمطابق ۱۹۹۹ء

☆ ملنے کے پتے ۲

- ✎ اسلامی کتب خانہ، بنوری ٹاؤن، کراچی
- ✎ مکتبہ قاسمیہ، علامہ بنوری ٹاؤن، کراچی
- ✎ درخواستی کتب خانہ، علامہ بنوری ٹاؤن، کراچی
- ✎ مکتبہ اسحاقیہ، جوٹا مارکیٹ، کراچی
- ✎ عباسی کتب خانہ، جوٹا مارکیٹ، کراچی
- ✎ مکتبہ عمر فاروق، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- ✎ مکتبہ فاروقیہ، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- ✎ مکتبہ نعمانیہ، برمی کالونی، کورنگی، کراچی
- ✎ مکتبہ اصلاح و تبلیغ، مارکیٹ ٹاور، حیدر آباد
- ✎ مکتبہ سید احمد شہید، الکریم مارکیٹ، لاہور
- ✎ مکتبہ قاسمیہ، الفیصل مارکیٹ اردو بازار لاہور
- ✎ مکتبہ رشیدیہ، سرکی روڈ، کوئٹہ، بلوچستان
- ✎ مکتبہ اسلامیہ، کانسی روڈ، مسجد نور، کوئٹہ

فہرست عنوانات

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۱۱	مراد از آرز مودن		کلمہ ناشر
۱۲	بیان آسمانها	۲	زندگی نامہ مولانا محمد یعقوب چرخ
	تفسیر تفاوت	۳	قول ابن عباسؓ دربارهٔ اعوذ باللہ
۱۳	ابطال قرآن مزاعم اہل علم ہیئت	۴	وبسم اللہ
	ونجوم را	۴	بیان فضائل بسم اللہ
۱۳	گردش آسمان خلاف نص قرآن است	۵	روایت امام جعفر صادقؑ
۱۴	تفسیر رجوماً للشیاطین	۵	چهار نہر بہشت
۱۶	بیان خشت و اخلاص	۵	نامہ خدائے خداوند تعالیٰ
۱۷	تفسیر علیہ بذات الصدور	۶	قصہ نزول وحی
۱۸	دلیل ہستی خداوند	۷	فضیلت سورہ فاتحہ
۲۰	بیان حال مؤمن و کافر	۷	معنائے عبادت
۲۱	تمثیل حال عارف و زاہد	۸	قول علما عباطن و بارہ ہندگی
۲۱	ہمہ ہستی خود را از حق دانستن	۸	رد جبری و معتزلی
۲۵	تفسیر ماء معین	۹	تفسیر ایک نستعین
۲۵	قصہ محمد بن زکریا		تفسیر صراط مستقیم
۲۵	فضیلت و نامہائے سورہ ملک	۹	استقامت مطلوب است نہ کرامت
۲۵	مطلب حروف مقطعات	۱۰	مولائے روم و قصہ شیخ محمد غزنوی
۲۶	مراد از نون		حکمت وجوب قرأت فاتحہ در ہر
۲۶	بیان زمینہا و آسمانها	۱۰	رکعت
۲۷	بیان لوح و قلم	۱۱	تفسیر ملک

ب

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۵۱	بیان عادیان	۲۷	اخلاق نبوی ﷺ
۵۳	قصہ حضرت لوط علیہ السلام	۲۸	صفات درویش
۵۷	در بیان صور	۲۹	مجالست فاسق و مبتدع
۵۸	نصیب عارف	۳۰	وعید سخن چین
۵۹	بیان حاملان عرش	۳۱	صفات درویش
۵۹	صفت درویش	۳۱	در بیان برکات حضرت محمد ﷺ
۶۰	فضیلت روزہ دار	۳۲	حکایت سہ برادر و باغ ایشاں
۶۲	در بیان تفسیر سلسلہ	۳۳	قبولیت توبہ سہ برادر
۶۳	صفت درویش	۳۶	صفت درویش
۶۵	اہل بدعت رابقی نیست	۳۸	معنائے ساق
	تفسیر آیہ کان مقدارہ خمسين	۳۹	تفسیر یدعون الی السجود و ہم سالمون
۶۷	الف سنہ	۴۰	استدراج
۶۷	بیان صبر جمیل	۴۰	صفات عارف
۶۷	فوت فرزند	۴۱	صفات درویش
۶۸	محبت خداوند	۴۲	صفات عارف
۶۹	فضیلت کلمہ لا الہ الا اللہ	۴۳	قصہ یونس علیہ السلام
۶۹	بیان للشوی	۴۵	سبب نزول آیہ ان یکاد الذین کفروا
۷۱	معنائے مہطعین	۴۶	بیان الخاقۃ
۷۲	صفت درویش	۴۶	بیان القارۃ
۷۲	صفات درویش	۴۷	قصہ حضرت صالح علیہ السلام
۷۴	فضیلت سورہ معارج	۵۱	بیان معنائے حسوماً

ج

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۱۱۲	تفسیر آیہ علیہا تسعة عشر	۷۵	قصہ حضرت نوح علیہ السلام
۱۱۵	مراد از اصحاب الیمین		عوج بن عتق و طوفان نوح
۱۱۸	سورۃ قیامہ	۸۲	علیہ السلام
۱۲۲	حکایت یکے از بزرگان	۸۴	قصہ جنات
۱۲۷	تفسیر آیہ و ذللت قطوفہا تذلیلاً		تفسیر انہ کان رجال من الانس
۱۲۹	تفسیر ملکاً کبیراً	۸۶	یعوذون برجال من الجن
۱۳۰	تفسیر و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً	۸۸	تفسیر وانا لا ندری
۱۳۰	بیان ابرو باران	۹۰	در بیان استقامت
۱۳۱	در بیان دہ گروہ اہل عرصات	۹۲	تفسیر کانوا یکنون علیہ لبدا
۱۳۲	در بیان صراط	۹۵	معتزلہ و انکار کرامات
۱۳۶	در بیان محاسبۃ مخلوقات	۹۷	سورۃ مزمل
۱۳۷	فرشتگان مدیر عالم	۹۷	سبب نزول آیہ یا ایہا المزمحل
۱۳۹	قصہ فرعون	۹۸	در بیان خواندن قرآن و ترتیل آل
۱۵۳	تفسیر آیہ و اما من خاف مقام ربہ	۹۹	فضائل شب بیداری و عبادت در آل
	قصہ حضرت مصعب ابن عمیرؓ	۱۰۱	در بیان تبیت سوی اللہ
۱۵۳	وجنگ احد	۱۰۳	طعام دوزخیان
۱۵۶	سبب نزول آیہ عبس و تولی	۱۰۳	قصہ حسن بصریؒ
۱۵۸	تفسیر آیہ قتل الانسان ما اکفرہ	۱۰۴	احوال قیامت
	تفسیر و لقد رآہ بالافق المبین از	۱۰۸	سورۃ مدثر
۱۶۳	حسن بصریؒ	۱۰۸	قصہ نزول جبرئیل
	تفسیر آیہ علمت نفس ما قدمت	۱۱۰	تفسیر سارہ قہ صعودا

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۰۵	سبب نزول آیه ماودعك ربك	۱۶۶	واخوت
۲۰۶	در بیان شفاعت سرور کائنات <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۶۶	تفسیر آیه ما غوک بربک الکریم
۲۰۸	قصه شق صدر	۱۶۸	در بیان کرامات کاتبین
	در بیان نزول وحی و تفسیر اقرار با اسم	۱۷۱	تفسیر بل ران
۲۱۲	ربک	۱۷۳	در بیان تنسیم
	قصه منع ابو جهل حضرت محمد		در بیان اهل سنت و طه دان
۲۱۳	<small>صلی الله علیه و آله</small> راز نماز	۱۷۶	و مزد کیان
۲۱۶	در بیان شب قدر و فضائل آن	۱۷۷	تفسیر آیه لترکبن طبقا عن طبق
۲۲۵	در تفسیر ویل	۱۷۹	در بیان بروج
۲۲۶	تفسیر فی عمد ممدده	۱۷۹	قصه اصحاب الاخدود
۲۲۷	قصه اصحاب فیل	۱۸۳	در بیان لوح محفوظ
	تفسیر اطعمهم من جوع	۱۸۴	تفسیر لما علیها حافظ
۲۲۹	و آمنهم من خوف		تفسیر یخرج من بین الصلب
۲۳۱	حکایت	۱۸۵	و الترائب
۲۳۲	در بیان کوثر	۱۸۸	تفسیر و ذکر اسم ربه فصلی
۲۳۴	تفسیر لکم دینکم ولی دین	۱۹۰	تفسیر سرر مرفوعة
۲۳۷	فضیلت سوره اخلاص	۱۹۴	تفسیر و فرعون ذی الاتواتد
۲۳۸	در بیان فلق	۱۹۵	تفسیر ان ربک لبا المرصاد
۲۳۸	تفسیر و من شرّ حاسد اذا حسد	۱۹۸	تفسیر فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی
۲۳۹	در بیان خناس	۱۹۹	تفسیر فلا اقتحم العقبة
۲۴۰	صفات درویش	۲۰۳	تفسیر آیه ان سعیکم لشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الله بفریاد من بیکس رس لطف و کرمت یار من بیکس رس
هر کس بکسی و حضرتی می نازد جز حضرت تو ندارد این بیکس کس

الحمد لله این فضل خاص خداوند بر بنده می باشد که پس از عرصه
د رازی به چاپ و انتشار تفسیر مولانا یعقوب چرخ‌چی که نایاب بود، توفیق
یافتم، گرچه من یک انسان بی بضاعت و کمترین خلاقیت باز هم بقدر وسع
و توانم برای تصحیح این کتاب چندان که توانستم کوشیدم، و با عناوین جدید
این کتاب را آراستم.

تفسیر یعقوب چرخ‌چی بقدری مقبول می باشد که هرگاه چاپ و
انتشار یافته از بازار نایاب شده و عنقاری می گردد و جویندگان آن با
حسرت مواجه می شوند. اگرچه این کتاب تفسیر دواپاره قرآن است اما
بسیار خوب و مفید می باشد. و مولانا یعقوب چرخ‌چی با تحریر این تفسیر
نام خویش را در لیست مفسرین درج نموده است و این هم نعمت
بزرگ است.

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه ای
من نیز حاضر می شوم تفسیر قرآن در غسل
قرآن مجید یگانه کتابیست که در سراسر دنیا نظیری برایش یافته

نمی شود و برای فهم آن تحصیل چهارده علم ضروری می باشد پس از آن فهم و ادراک قرآن آسان می گردد. قرآن مجید هیچ و مخزن تمام علوم بدیاست و این کلام خداوند است و چه کسی می تواند با کلام خداوند به تقابل برخیزد بنده رساله اسرار قرآنی «تالیف قاسم العلوم مولانا محمد قاسم نانوتوی رانیز بر این کتاب افزودم، این رساله اگر چه مختصر است لیکن گنجینه معلومات به شمار می رود و برای اهل علم بسیار نافع و سودمند می باشد. این رساله را برادر محترم مولانا دکتر محمد عبدالحلیم چشتی مدظلّه به بنده عنایت فرمودند و من از تیر دل از ایشان شکر گزارم. و از عبدالحلیم ناروی نیز تشکر می کنم که در تصحیح این تفسیر سعی بلیغ کردند. باز هم اگر در جایی غلطی یافته شده بنده را اطلاع دهید تا در چاپهای آینده اصلاح گردد.

و از خداوند متعال خواهم که این کوشش را قبول فرماید و برای من و اولاد من و والدینم ذخیره آخرت قرار دهد آمین یا رب العالمین .
و از خوانندگان درخواست دعای خیر دارم .
هر که خواند دعا طمع دارم
ز آنکه من بنده گنهگارم

الفقیه الیه تعالی
محمد عبد الرحمن غضنفر عفی عنہ
۲۰ ربیع الثانی ۱۴۱۹ هـ

زندگی نامه مولانا یعقوب چرخي رحمه الله

نسبش یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الحرخي ثم السروزی
معروف به مولانا یعقوب چرخي می باشد .

در نسبت ایشان ، سرری ، السری ، الشری ، السوزی شیرازی
نیز گفته شده است ، اما در رساله نایه مولانا یعقوب چرخي خود آورده است که :
« سرری دهیست از دهای چرخ که در اول بساتین چرخست ، مسکن آبار
و اجداد این فقیر آنجاست » پس نسبت صحیح همان سرری است نه غیر آن .
حضرت مولانا یعقوب چرخي در تفسیر خود چندین جا پدر خود را ذکر کرده اند
که از آن معلوم می شود که پدر ایشان از ارباب علم و مطالعه و مردی پارسا و متصوف
بوده اند ، ریاضت ایشان بدان حد رسیده بود که روزی از خانه همسایه آب
آوردند چون آب در کاسه یتیم بودند نوشیدند . و این رباعی را از زبان پدر خود
آموخته بودند :

جز فضل تو راه کی نماید مارا	جز خود تو بندگی که شاید مارا
گر چله هر دو کون طاعت داریم	بی لطف تو کار بر نیاید مارا
بار جوع به بسیاری از تذکره ها و سوانح که احوال ایشان را مرقوم داشته اند باز هم تاریخ ولادت برای ایشان ذکر ننموده اند .	

چرخ

چرخ راده‌ی از مضافات غزنین ذکر کرده اند و این لفظ را بعضی غزنی
و عده‌ای غزنین ذکر کرده اند و هر دو یکی هستند و صحیح غزنین است. چنانچه
در معجم البلدان گفته است: علی اکبر دهنی پس از ذکر نمودن چند قول، از
انجمن آراء و آندراج نقل کرده است که چرخ: بمعنی دهی است از مضافات
غزنین که شیخ یعقوب چرخ‌ی از آنجا بوده است و این شعر را نیز از مهستی نقل
نموده است:

با خلق بدآوری بود قاضی چرخ وز علم و عمل بری بود قاضی چرخ
برسته اگر می برید نیست عجب ز آن روی که مشتری بود قاضی چرخ

دوران تعلیم

در ابتدا اکثر اوقات در جامع هرات مشغول به تحصیل بود و برای
تحصیل علوم دینی به دیار مصر نیز سفر کرده است. و با شیخ زین الدین خوانی
در مصر یکجا بوده و در دوزن و شیخ شهاب الدین سیرانی که از اکابر علمای این دیار
بشمار میرفت هم سبق بودند و با هم دیگر اتحاد و خلوص زیاد داشتند. و ایشان
اجازت فتوی از علمای بخارا نیز حاصل کردند.

- ۱- نفحات الانس ۴۵۵، تاریخ الاولیاء ۲۸۴، خزینه الاصفیاء ص ۵۶۶،
انوار العارفين از سید محمد عابد مشهور، ۴۹، که لغتنامه دهخدا ماده چرخ،
۲- تاریخ الاولیاء ۲۸۴، که انوار العارفين محمد عابد مشهور
۳- پیشگفتار رساله ابد الیه ص ۱۰۰ نقل از رشحات.

ملاقات ایشان با خواجه بهارالدین نقشبند

حضرت مولانا یعقوب می فرایند :

قبل از بیعت با خواجه بهارالدین با ایشان عقیدت و محبت خاصی داشتم و پس از حاصل نمودن اجازه فتویٰ از اکابر علمای عزم بازگشت به وطن را داشتم که یک روز اتفاقاً با حضرت خواجه ملاقات کردم و من بگونه معتقدین باتواضع و نیازمندی پیش آمدم و به ایشان عرض نمودم : بجناب این عاجز نیز گوشه عنایت را ملحوظ دارید ، حضرت پرسیدند که آیا همراه اراده پیش ما آمده اید ؟ گفتم : بنده آرزو مند خدمت هستم .

حضرت علت را جویا شدند من گفتم : چون شما بزرگ هستی و مقبول خلایق . حضرت فرمودند : برای این گفته دلیل هم دارید ؟ چون ممکن است این قول شیطانی باشد . من گفتم در حدیث صحیح آمده است که خداوند هنگامی که یکی از بندگانش را دوست می گیرد دوستی او را در دل بندگان دیگری اندازد .

حضرت خواجه این را شنیده تبسم کردند و فرمودند : ما عزیزانیم . این را شنیده عالم دگرگون شد چون قبل از یک ماه در خواب دیده بودم که یکی به من می گوید : مرید عزیزان باش . و در این هنگام همان خواب به یادم آمد . و از حضرت خواجه درخواست کردم که خاطر شریف را بر عالم معطوف دار .

حضرت فرمودند که شخصی از حضرت عزیزان علیه الرضوان درخواست

کرده بود که من را یاد آورید، ایشان فرمودند که در غلط من بجز از اللہ هیچ چیزی باقی نمی ماند لذا شما چیزی را نزد ما بگذارید تا هر وقت آنرا به بینم شمارا بیاد آورم، لیکن نزد شما چنین چیزی نیست که نزد ما بگذارید، این را گفته کلاه خویش را به من عنایت کردند و فرمودند که این را با احتیاط بگذار به گاه شما این را ببینید ما را یاد می کنید و چون ما را یاد کنید در حضور ما می آید و پس از آن فرمودند که در این سفر در جنگل کوکی حتماً با مولانا تاج الدین ملاقات نمایید چون او از اولیاء وقت میباشد۔

در ذہنم این خیال آمد که من ارادہ رفتن بہ بلخ را دارم سپس اندانجا بہ وطنم باز می گردم، بلخ کجا و دشت کوکی کجا۔ لذا من با حضرت وداع کردم و بہ جانب بلخ روانہ شدم، اتفاقاً چنان ضرورت و حاجتی پیش آمد کہ ناگزیر بہ دشت کوکی گزر کردم در آن هنگام سفارش حضرت خواجہ بیادم آمد و بسیار تعجب کردم۔ لذا بندہ در آنجا با حضرت مولانا تاج الدین ملاقات کردم۔ و پس از ملاقات با ایشان رابطہ محبت و عقیدت نسبت بہ حضرت خواجہ افزون گشت۔ و اسبابی پیش آمد کہ دوبارہ برای ملاقات حضرت خواجہ بہ بخارا رسیدم و در قلم این عزم مضبوط گردید کہ این بار دست ارادت در دست حضرت خواجہ خواهم داد

محبوب بخارائی

در آنجا مجزوبی بود کہ بندہ بسیار با ایشان عقیدت داشتم، هنگام رفتن او را بر سر راہم یافتیم از او پرسیدم کہ آیا در بخارا بروم؟ ایشان فرمودند: نہ دبر وید و

خطوط بسیاری بر زمین کشید، من دردم گفتم که این خطوط را می شمارم اگر فردا آمد
دلیل بر حقیقت این عزم می باشد چون : (ان الله وتوحيب الوتر)
خداوند فردا (یکبست) و فردا می پسندد، هنگامی که آنها را بر شمردم فردا بودند
لذا بنده با یقین کامل به دربار حضرت خواجہ حضور یافتم و اراده ام را با ایشان
اظهار کردم.

حضرت فرمودند ما از جانب خود کسی را قبول نمی کنیم اگر در بارگاه ایزدی
شما قبول شوید ما هم قبول می کنیم، پس آن شب سخت ترین شب عرم بود که گزرا نیدم
در این خیال که فردا چه فیصله می شود قبول می شوم یا مردود.

چون صبح شد نماز را با ایشان ادا کرده به خدمت ایشان حاضر شدم، حضرت
خواجہ فرمودند: مبارک باشد و بطرف قبولیت اشاره کردند. مردمان را بسیار
کم توفیق قبولیت حاصل می گردد زیرا که هر کدام بانیستی و هر کسی در وقتی می آید.
پس از آن حضرت سلسله مشایخ خویش را تا خواجہ عبدالحق عجدانی
قدس سره بیان کردند و فقیر را بر وقت عددی مشغول گردانیدند و فرمودند:
تا جایی که ممکن است عدد طاق را ملحوظ دار.

حضرت مولانا یعقوب چرخ در دیباچه کتاب خویش که در مناقب خواجہ
قدس سره می باشد تحریر نموده است: هنگامی که با عنایت بی غایت خداوند
پاک خواهم طلب در دل این حقیر پدید آمد، کشتش فیض لامتناهی قاصد
فضل الهی مرا به جانب صحبت حضرت خواجہ بهار الدین نقش بند کشانید.

له انوار العارفين، محمد عابد قند، انوار العارفين، مراد آبادی ۳۲۲، مشکفان رساله
ابدالیه ص ۳، نجات الانس جامی ۳۵۵، تاریخ الاولیاء ۳۸۳، خزینة الاصفیاء
ص ۵۶۷، عمدة المقامات ص ۷۶، حالات مشایخ نقشبندیہ ص ۱۵۷

در بخارا با او ملازم بودم و از کرم عظیم حضرت فیضیاب شدم. تا آنجا که از هدایت محمدیت یقین حاصل کردم که ایشان از اولیاء الله مخصوص میشدند و کامل و مکمل هستند.

روزی پس از نماز ظهر در مقام فتح آباد که مسکن این فقیر آنجا قرار داشت بسوی مزار حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره متوجه شده نشسته بودم که قاصد قبول الهی در رسید و با ظنم رابی قرار کرد پس من اراده کردم که به حضور حضرت خواجه برسم.

من تا قصر عارفان که قیام گاه حضرت خواجه بود رسیدم و دیدم که حضرت خواجه در راه در انتظار ایستاده است من با حضرت ملاقات نمودم و پس از نماز مغرب به صحبت ایشان مشرف شدم، هیبت حضرت خواجه چنان بر من طاری شد که قدرت تکلم باقی نماند، در آثار کلام حضرت فرمود که در حدیث شریف آمده است: العلم علمان: العلم القلب فذلك العلم النافع وهو علم الانبياء والمرسلين وعلم اللسان فذلك حجة الله على ابن آدم (علم دو گونه است: یکی علم قلب و آن علم نافع می باشد که علم انبیاء و مرسلین است، دوم علم زبان و این علم محبت خداوند بر او لا و آدم می باشد)

و امید دارم که از علم باطنی حصه ای به شما برسد، سپس فرمودند: در حدیث آمده است: اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی هممکم. (هرگاه با اهل صدق نشستید پس با صدق بنشینید، زیرا آنها باز رسان دل هستند و در دل شما داخل شده

به مهتبهای شمای نگند)

پس از آن تاملی در صحبت ایشان ماندم تا آنکه حضرت مرا برای رفتن به بخارا اجازه دادند و فرمودند: آنچه از ما به تو رسیده است به بندگان خدا برسان تا باعث سعادت گردد، و هنگام رخصت، حضرت سه بار فرمودند: تو را به خدای سپارم و در این سپردن امید باری بسیاری نهفته است چرا که در حدیث آمده: ان الله اذا استودع له شیئ حفظه (هنگامی که چیزی به خداوند سپرده می شود خداوند آنرا حفاظت می کند)

من از بخارا خارج شدم و به شهر کیش رسیدم و چند روزی آنجا قیام نمودم.

وفاتِ خواجه بهار الدین نقشبند

مولانا یعقوب چرخ می نویسد: در این عرصه خبر وفات حضرت خواجه بگویشم رسید، از این واقعه بسیار رنجیده و متالم گردیدم و در این خوف عظیم بودم که مبادا طبیعت به سوی عالم مادی میل کند و طلب باقی نماند، من حضرت خواجه را در خواب دیدم که حضرت زید بن حارثه را تذکره می کند و این آیه را می خواند: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ (و نیست محمد مگر پیغمبر (هر آئینه) گذشته پیش از وی پیغمبر آيا اگر بمیرد یا کشته شود باز می گردید بر عقب خود)

هنگامی که از صحبت حضرت خواجه نا امید شدم این خیال در ذهنم پدید آمد که با درویشان دیگر به پیوندم تا اینکه باز حضرت خواجه را در خواب

دیدم که می فرماید : قال زید بن الحارثه : الدین واحد (زید بن حارثه فرمود : دین یکیست) و از این اشاره در یافتیم که اجازه نیست دوباره حضرت خواجه قدس سوره را در خواب ملاقات نمودم ، پرسیدم که در قیامت شمار بر چه چیزی می یابم حضرت فرمودند با تشریح یعنی با عمل نمودن بر شریعت محمدی .

هنگامی که حضرت خواجه حقیق را اجازه سفر به بخارا مرحمت فرمودند مرابنا بر طلب حضرت خواجه علامه الدین عطار نزد او فرستاده بود و اشاره به متابعت او حکم داده بود و هنگامی که من از بخارا به کیش رسیدم و از کیش به ولایت برخشای رفتم تا از آنجا به چرخ رفته به علوم مشغول گردم با عنایات خداوند متعال حضرت خواجه علامه الدین عطار از بخارا تشریف آوردند و نامه ای بدست قاصد برای این فقیر فرستاد و آن اشاره متابعت را یاد آوری نمود چنانچه بنده به محضر ایشان حضور یافتم و نظر الطاف ایشان از همه اصحاب بر من بیشتر بود .

من در صحبت ایشان مدتی صرف نمودم و پس از وفات ایشان (در ۲۰ ربیع الاول ۸۰۲ هـ) من خواستم که این ارشاد حضرت خواجه را تکمیل نمایم که آنچه از ما به تو رسیده به بندگان خدا برسان و تا حد امکان در این کوشش نما .

فقیر خود را اهل این خدمت نمی دانستم ولی اعتقاد من بر آن بود که این اشاره حضرت خواجه غالی از حکمت نخواهد بود .

حضرت مولانا یعقوب چرخ پس از آن از چغانیان به حصار تشریف آوردند .

حضرت خواجہ عبید اللہ آحرار قدس سرہ نقل می کند کہ روزی حضرت مولانا یعقوب چرخئی از این فقیر پرسید کہ شما در خراسان بوده اید مردم می گویند کہ حضرت شیخ زین الدین خوانی خوابهای مریدان را تعبیر می کند و خواب را اعتبار می کند آیا این حرف صحیح است ؟ من گفتم بلہ صحیح است - حضرت مولانا دست را بر لحيه خود گذاشته و اندکی در عالم بی خودی در اندیشه فرو رفتند - و عادت ایشان ہمین بود کہ گہگاهی از خود غائب می شدند - پس از اندکی سر مبارک را بلند کرده این شعر را خواند :
چو غلام آقا بم همه ز آفتاب گویم نہ شبم نہ شب پرستم کہ حدیث خوا گویم

وصال ایشان

حضرت مولانا یعقوب چرخئی در پنجم صفر ۸۵۱ هـ ق مصادف با ۲۲ آوریل ۱۴۴۷ م در قریہ ہلغفور حصار دارفانی را وداع گفتند و آرامگاہ ایشان بنا بر تصریح عدہ ای از تذکرہ نویسان در قریہ ہلغفور حصار می باشد لازم بہ ذکر است کہ این لفظ را عدہ ای ہلغفور و بعضی ہلغفور و ہلغفور نیز نوشته اند -

سعید نفیسی در « تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی » می نویسد :
(مولانا یعقوب چرخئی) در حصار شادمان در ۸۵۱ هجری در گذشت ، قبر وی اینک در کالجوز لندن در پنج کیلومتری دوشنبہ پایتخت تاجیکستان در وادی چغانیان در جایتست کہ سابقاً شہر حصار شادمان در آنجا بودہ

و بعد به همدار معروفا شده و اینک اثری از آن شهر نیست و تنها
یک حمام و دو مزار از آن مانده است به
مولوی غلام سرور لاهوری مؤلف خزینۃ الاصفیاء این اشعار
را در تاریخ وفات ایشان سروده است :

شد برادج چرخ چون منزل گزین	حضرت یعقوب مجذوب خدا
رحلتش شمس الهدایت گفت اند	نیز حق آموذ مطلوب خدا
وصل او کامل ملک سیرت بخوان	هم بدان یعقوب محبوب خدا

اولاد

- ۱- حضرت یوسف چرخ فی فرزند حضرت مولانا یعقوب چرخ که جانشین پدر شده
و قبر وی تقریباً در ۲۰ کیلومتری دوشنبه است در جایی که اینک بنام چرتک
معروف است و ساختمانی بسبک قبر تیمور دارد و در آنجا در مکره خانقا
بسیار بزرگ کنده اند و اندرون آن چند حجره است .
- ۲- در تفسیر مولانا یعقوب چرخ آمده است که ایشان فرزندی داشته
اند که در عمر هفده سالگی رخت از جهان بر بسته و پدر را بمرگ خویش
داعدار گردانیده - مولانا یعقوب چرخ در این باب چنین می نگارند :
این فقیر از فرزندی بود چهار ماه کم هفده ساله با انواع کمالات
آراسته حسن صوری و خلق معنوی داشت ، چون وی فوت شد خاظم
متالم شد بر سر قبر وی متوجه بودم بخاظم از روحانیت او این بیت گذشت :

باد و قبلہ در رہ توحید نتوان رفت راست
یارضای دوست باید یا هوای خویشتن ... (حکیم سنائی)
پس از وفات حضرت مولانا یعقوب چرخنی خواجہ عبید اللہ احرار
(متوفی ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ق) عارف مشہور خلیفہ و جانشین ایشان گردید
خواجہ عبید اللہ احرار کہ خود یکی از بزرگان طریقہ نقشبندیہ می باشد ارادت خاصی
نسبت بہ حضرت مولانا یعقوب چرخنی داشتند۔
حضرت مولانا یعقوب چرخنی گاهی شعر ہم می سروده است :

اوراست :

تا در طلب گوهر کافی کافی
تا زنده بوی وصل جانی جانی
فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنو
ہر چیز کہ در جستنِ آنی آنی
(ہفت اقلیم ۳۳۲/۱ و نانیہ ص ۱۲۷)

این اشعار نیز در عمدة المقامات بدو منسوب اند :

در مسلخ عشق جز نکور انک نشند
لا غصفتان زشت خود را نکشند
گر عاشق صادق ز کشتن مگریز
مردار بود ہر آنچہ اورا نکشند
آثار

از کتاب رشحات برمی آید کہ حضرت مولانا یعقوب چرخنی مصنفات
متعددی داشته اند اما متأسفانہ از آنہا نام نبرده است .
در بارہ آثار مولانا یعقوب چرخنی نیز بررسی کاملی تاکنون انجام نگرفتہ
است۔ آقای خلیل اللہ خلیل در پیش گفتار « نانیہ » از سہ اثر ایشان ،
تفسیر نانیہ و رسالہ ای مختصر در اثبات وجود اولیاء و مراقبت ایشان
(کہ همان ابدالیہ است) یاد کردہ اند و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و

در زبان فارسی از تفسیر، انسیه، رواج و شرح رباعیات نام برده اند.
و بدینگونه دو کتاب تازه یکی بنام رواج و دیگری به نام شرح رباعیات
بر سه اثر یاد شده از سوی آقای خلیل الله خلیلی افزوده شده است ولی
در برابر نایب و ابدالیه را از قلم انداخته اند.

پس تصنیفات حضرت مولانا یعقوب چرخنی از این قرارند :

- ۱- تفسیر ۲- نایب ۳- رساله انسیه ۴- رواج ۵- حورائیه = جالبیه =
شرح رباعی البوسعدی البواخیر ۶- شرح اسماء الله ۷- ابدالیه .
- مولانا یعقوب چرخنی در تفسیر خود، تسمیه، تعوید، سوره فاتحه و پاره
بسیست نهم و سی ام قرآن مجید را تفسیر کرده است و بسال ۸۵۱ بپایان رسانیده
است. و این تفسیر منتخبی از تفسیر کشاف و کواشی می باشد چنانچه خود در مقدمه
تصريح نموده است. در این تفسیر اصحاب طریقت را از اندرزهای پیر بهایش بهره ور
گردانیده و بیشتر توجه اش را به سوی معانی عرفانی و کلمات حکمت معطوف داشته
است.

این تفسیر بار بار در هند و پاکستان به چاپ رسیده است .
در آخر از استاد گرامی حضرت مولانا دکتر عبد الحلیم چشتی حفظه الله کمال امتنان
و تشکر را دارم که در جمع آوری مصادر و نوشتن زندگینامه مولانا یعقوب چرخنی
راهنما و مشوق بنده بودند .

لازم به ذکر است که در این بیوگرافی بیشتر از کتاب انوار العارفين سید
محمد عابد عثمانی و پیش گفتار رساله ابدالیه از محمد نذیر رانجها نوشاهی نقشبندی

محبّردی استفادہ شدہ است۔ خداوند این عمل را شرف قبولیت عنایت
فرماید و باعث رحمت و مغفرت قرار دهد۔

وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد
وعلی آلہ واصحابہ اجمعین

عَبْدُ الرَّحْمَنِ نَارُوِي

مُتَخَصِّصٌ فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ الْبَرِّ السَّنَدِيَّةِ
جَامِعَةُ الْعُلُومِ الْإِسْلَامِيَّةِ عِلَالَه بَنُورِي تَادُونِي كَرَامِي
٢٧ ربيع الاول . سنة ١٤١٩ هـ ق

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا من بيده الملك وهو على كل شيء قدير والصلوة والسلام على جميع الانبياء والمرسلين
 خصوصاً على رسولنا ومسيّدنا محمد السراج النير وعلى آله واصحابه وقبايعه جميعين أما بعد
 فيقول الجدل الفير المحقر الراجي يعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوي ثم الجرحي ثم السروري رحمه الله
 الرحمة قد التمس مني زمزم من الاجاب والاصحاب ان اكتب لهم تفسير الفاتحة وسورة الملك الى
 آخر الكتاب نتجاً من التفسير الكشاف والكواشي وغيرها الفارسي لتتفع به الخواص والعوام من الامة
 فاجبتهم الى ذلك وان لم يكن مقامى هناك والله تعالى هو المستعان وعليه التكلان قال النبي
 صلى الله عليه وسلم من قرأ القرآن التيمم وقال ابن عباس رضي الله عنهما اجلال
 القرآن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ومن قرأ القرآن بسم الله الرحمن الرحيم بدان اعز
 كه عبد الله بن عباس شاه مفسر ان است روايت ميگويد كه اجلال القرآن يعني بزرگ داشتن
 قرآن اعوذ بالله گفتن وكليد قرآن بسم الله گفتن است ودر حديث ديگر نيز وارد شده
 است كه كليد قرآن نام خداست گفتن است يعني بسم الله گفتن اين فقير مى خواهم كه افعال سخن
 باين دو وعده مزين گردانيد شود و فوائد ديگر كه در اعوذ بالله وبسم الله بنندگان خدا
 واست نبوي رسانيده شود اهل معرفت گفته اند كه اعوذ بالله تا آخر كلمه ايست كه تقربان
 با و قربت جويند و ترس گداران با و عصمت يابند و گنه گاران با و پناه گيرند و گريزان
 با و حضرت الوهيت باز گردند و مجتبان با و مباسطت جويند و حضرت عزت جل ذكره
 مربي خود را فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم يعني

ای محمد چون خلعتی که قرآن بخوانی پس بگو اعوذ بالله من الخبیثاتی یعنی پناهی خواهم و نگاه داشت
نی خواهم و یاری می خواهم و فریادرسی می خواهم از خدای عزوجل از دیوے که دور
از رحمت خداست، اگر شیطان مشتق از شطن باشد یا بعد از الشاعره مشهور
فاصوت بعد، ما وصلت به بد او و شطون لا تقاد معنی شیطان برین تقدیر
این بود دیو دور از رحمت افتاد و اگر مشتق از شطا باشد معنی هلاک معنی او هلاک شونده
بغضب خدای تعالی در دنیا و آخرت کما قال الشاعره صریحاً و یشط علی الرجا
البطن الرجیم رانده شده یا نفرین کرده شده و روست ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم فقال للصبی بسم
الرحمن الرحیم کتب الله لک برائة للصبی و برائة للمعلم من النار یعنی چنانچه استاد بگوید
کودک را که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله تا آخر حق تعالی فرشتگان را
فرماید که براتی نویسد که این کودک را با تش دوزخ کار نباشد و نیز استاد دوزخ را
و مادر و پدر و روست را بیک بار بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد الله
بن مسعود گوید هر که خواهد که از نوزده فرشته عذاب که بر دوزخ موکل اند که علیهم
السلام تسعة عشر نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر که نوزده حرفست با خلاص تمام تا خلاص
شود و در روایت دیگر آمده که اول چیزی که قلم در لوح محفوظ نوشته بسم الله الرحمن
الرحیم بود اول چیزی که بادم علیه السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم اما
اهل آسمان است و اهل زمین و کلیه جواز است یعنی هر برکت او بنده مؤمن از پل صراط
بسلامت بگذرد و بسم الله الرحمن الرحیم هر قبول حق است مومنان را و از جابر بن
عبد الله انصاری روایت کرده شده است که چون بسم الله فرو داد بادم علیه السلام برآ
از روی آسمان و ورشند و طرف مشرق رفتند و باد با سستی مخالفت بود ساکن شد
و دریاها روان شد و مستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور

کردند حضرت پروردگار سوگند یاد کرد بعزت و جلال من که بر هر بیماری نام مرا با خلاص
 بگوید شفا دهم و بر هر چه نام مرا گوید با خلاص برکت دهم در آن چیز و هر که بسم الله را
 با خلاص بگوید در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند که بسم الله کلمه قدسیه است
 از کنج کفر هدایت و خلعت ربوبیت است از ضلع ولایت و وصل است و قرب
 است بر اهل کنایت و رحمت خاص است بر اهل حقائق را و روایت کرده شده است
 از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه همه کتب سماویه مودع است در قرآن و
 همه قرآن مودع است در فاتحه و همه فاتحه مودع است در بسم الله و همه بسم الله مودع
 است در باب بسم الله اے بے کان ماکان و بے کیون مایکون یعنی هر چه بود من بود
 و هر چه باشد من باشد پس اشارت بود باین که والله بكل شیء محیط انصرام یافت
 روایت کرده شده است از رسول صلی الله علیه وسلم که در بهشت چهار دریا باشد
 دریائے از شیر و دریائے از آب و دریائے از عسل و دریائے از خمر بهشتی و ازین چهار
 دریا جو بهار روان می شود در منازل بهشتیان کما قال الله تعالی فیها انهار من فاء
 غیاو اسن و انهار من لبن لم یغیر طعمه و انهار من خمر لذه للشاربین و انهار
 من عسل مصفى و روایت کرده شده است که بر ساق عرش نوشته شده بسم الله الرحمن
 الرحیم چشمه آب از منیم چشمه شیر از هار الله و چشمه خمر از منیم الرحمن و چشمه عسل از منیم
 الرحیم نقل کرده شده است از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کنم بنام خدا و
 نیک مهربان و نیک بخشنیده بالو میتش شناختند عارفان بمهربانیش روزی یافتند
 عالیشان و بخشش نجات یافتند گناه گاران آغاز کتاب حق سبحانه و تعالی باین
 اسم است از بهر آنکه بنده راه حال است این جهان و گور و آن جهان چون
 معبود است درین جهان کار ساز و است و رحمن مهربان بر و است و
 گور است و رحیم بخشنیده در آن جهان آمرزنده گناه و است بیت

نام او را بگور خواهم برد و زانکه او یازمهریان من است و علما گفته اند که مراد تعالی را
سه هزار نام است و ازین جمله هزار نام است که فرشتگان میدانند و بس و هزار دیگر را
پیغمبران میدانند و بس و سه صد نام و در تورات است و سه صد در انجیل و
سه صد در زبور و نوذونه نام در قرآن است و یک نام است که جز حضرت حق کسی آنرا
نمیداند و باز گشت معنی آن سه هزار نام باین سه نام است بسم الله الرحمن الرحیم پس
هر که این سه نام بداند و خدای تعالی را باین نام بخواند گویا که خدای تعالی را به آن
که هزار نام یاد کرده است بداند بعضی از علما گفته اند که سوره فاتحه تعلیم است از
حق تعالی مریدگان خود را که چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی الْحَمْدُ لِلَّهِ
این است که همه سپاس و ستایش یعنی صفت کردن تنها و خداست رَبِّ الْعَالَمِينَ
که پروردگار جهانیان است الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ نیکو مهریان و بخشاینده است و بعضی
گفته اند که این اخبار است از حق تعالی باین که همه حمد با و ثناها مر خدای تعالی
راست بدانند سبب نزول این سوره بقول امیر المؤمنین علی و عبد الله بن عباس
رضی الله تعالی عنهم در مکه معظمه بوده است و اول سوره که فرود آمد در مکه معظمه این است
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون بصحرا می رفتی آواز می شنیدم که یا محمد
أَنْتَ جَبْرَيْلُ وَأَنْتَ نَبِيٌّ هَذَا الْكَلِمَةُ وَلَمْ يَشْخَصُوا لَمْ يَأْتِهَا عَلَى سِرٍّ مِنْ ذَهَبٍ
بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ يَكْرِ تَحْمِيْلُهَا وَرَقَّةٌ بِنُفْلٍ كَقَوْلِهِمْ جَوْنِ
مَكْرَبٍ وَكَوْشٍ دَارِهَا هِرْچِ مِیْگُوید همچنان کن چون آواز آمد که یا محمد گفتم لبیک گفت بگو که
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ باز گفت الحمد لله تا
آخر سوره و آواز کننده جبریل بود و علیه السلام و رسول علیه السلام فرمود که إِنَّ فِي
سُورَةِ الْفَاتِحَةِ الْكِتَابَ سَبْعِينَ شَفَاءً وَفِي رِوَايَةٍ فَلَمَحَةُ الْكِتَابِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ
دَاءٍ إِلَّا السَّامُ أَيْ الْمَوْتُ یعنی در فاتحه کتاب از هفتاد و در شفاست و در روایت

دیگر فاتحه شفا و همه در دهاست مگر مرگ را و در فضیلت این سوره احادیث بسیار است
و رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در تورت بودی قوم موسی علیه السلام
گمراشته ندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه الصلوٰۃ والسلام گمراه نشندی
و اگر در زبور بودی قوم داود علیه الصلوٰۃ والسلام سخ نشندی یعنی خوک و شکار
او هر مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده است و گویا که
بر همه مؤمنان و مسلمانان صدقه داده است الحمد لله همه ثنا بخدای راستند که
هر چه کند حکمت است شکری را واجب است که از وی بشمار نعمت است ثنا
گویا اے بنده تا سنایابی و شکر او گوئی تا عطا یا بجی رست شو تا دیداره
یابی که بخشاینده در دو جهان ویت و مهربان در بهشت جاودان بر دوستا
ویت مَالِکِ یَوْمَ الدِّینِ که پادشاه روز قیامت نواز و دوستان را بطفه که
و دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا و سزا اِنَّكَ تَعْبُدُ بگویدایندگان که
ترا بندگی می کنیم و بس اهل معرفت گفته اند الْعِبَادَةُ شُغْلُ كَلِّكَ بِهِ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ
بِمَعْرِفَتِهِ وَشُغْلُ الْوُجُوهِ بِمُشَاهَدَةِ وَشُغْلُ النَّفْسِ بِخِدْمَتِهِ وَشُغْلُ اللِّسَانِ
بِإِدْحَانِهِ از عبادت است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بنده
همه اعضائی خود را بعبادت حق تعالی مشغول دارد و دل را بمعرفت و روح
بشاهدت و نفس را بخدمت و زبان را بحدیث تعبُّد از عبادت است یعنی بندگی که
و یا از عبادت یعنی بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و بس پس
دادن مال برای زکوة و صدقه دادن عبادت است و رضا دادن بنده بگرفتار
مال و بظلم عبودت است و عبودت را درجه بسیار است و در حدیث آمده است
که یکدم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصدر
بدیده عبودت بنده بودن است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ علمای غلام

میگویند بندگی کن تا غایتی که ترا مرگ بیاورد و علمای باطن میگویند بندگی کن تا غایتی
 که ترا یقین شود بعد از آن بند و باش و چون بنده شدی ترا رضا باید داد آنچه مولی
 تعالی تو بکند نظم باد و قبله در ره توحید توان برد راه و یا رضای دوست باشد یا رضای خود
 بیت عاشقم بر قهر و خلقتش من بجد و العجب من عاشق این هر دو ضلالت شیخ محقق جابلقا
 سعید کابلی رحمة الله علیه میگوید نظم گر مراد وزخ بسوزد خاکساری گو بسوزد
 و مر اجنت نباشد بوستانه گو مباش و من سگ اصحاب با هم بر در مردان مقیم
 گرد و هر دومی نه کردم استخوان گو مباش و این مقام محبت ذاتیست الهام از رزقنا
 و عبودیت مقام رضا است بقضا بیت اگر کمال طلب مکنی چو کارا وقت ده
 قضا عمنی در رضا دمی به قضا و ترک چون و چرا کن چون شرف بنده بودن
 یافته شد تاج کرامت و خلعت امامت و جو گرفت سُبْحَانَ الَّذِي أَسْمَى بِعَبْدِهِ
 لَيْلًا أَمْسًا بَانَست يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَخْزُونَ نتیجه آن است که
 حکیم سنائی غزنوی رحمة الله علیه میگوید رباعی و در که خلق همه زرق و فوشت و بوس
 کار درگاه خداوند جهان دارد بس بنده خاص ملک باش که باداغ ملک
 روز با امینی از شهنشاه و شب بهار عس و وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و از تو یاری می خواهیم
 و بس رد اعتقاد جبری و معتزلی است جبری میگوید اختیار ندارم و معتزلی میگوید اختیار
 تمام دارم و موجد افعال خودم سنی میگوید بندگی میکنم و توفیق از تو جویم چنانکه در کلام محمد
 و لائل عقیده و نقلیه همه از تومی دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بزارم نظم
 اموی بسا فکر و ذکا و لب و فطن گذشته ره رور او چو غول آهنین و بیشتر اصحاب جنت ابله اند
 تا ز سر فیلسوفی می رهین و خوشین و بیان کن از فضل فضل و تا کند رحمت ترا هر دم نزول
 زیر کی ضد شکست و نیاز و زیر کی بگذار و گو با کی بساز و زیر کی دان دام مرد و طبع کار
 تا چه خواهد زیر کی راپاک باز و زیر کان با صنعت قانع شده و ابلهان از صنع در صانع شده

زانکه طفل خور و را دور نهار به دست و پا باشد نهاده بر کنار و آیات کَسْتَعِينُ وَاِتَوَكَّلْ
 يَارِى مِخْوَاهِيمِ و بسای نطلب منك العون وقال بعض اهل المعرفة الاستعانة
 بطلب العون اى نسلک ان تجعلنا عابدين لك كائننا عيناك و شيخ سفیان ثوري
 رحمه الله عليه در نماز شام ا ماست می کرد و چون اَيَّاكَ تَعْبُدُ وَاَيَّاكَ تَسْتَعِينُ گفت
 بی هوش شده اوقات چون یا خود آید گفتند یا شیخ چه حال بود گفت ترسیدم که مرا بگویند که چون
 از ایندگی می کنی و بس و از مایاری می خواهی و بس چرا از طبیب داروی جوئی و از
 سلطان یاری می خواهی دروغ چرامی گوئی و اهل معانی و بیان می گویند درین آیت
 التفتات است از غیبت بخطاب و اهل شوق میگویند درین اشارت است مرا بطلب
 که نوید نباشند که کرم من از غیبت بخطاب ندا میکند بیت هله نوید نباشی که ترایا بر برند
 گرت امروز برانند که فردا بخواند و عجب حیرت است اگر عاشق رب ارنی نظر الیک
 گوید خطاب آید که کن ترانی و اگر نوید و ار بگوشت نباشند گوید ای نفس چه بود و فضولی
 است که تو مگوئی ما للتراب و رب الارباب ندا آید که ا دعونی استجب لکم فبقیت ا رطیح
 المتناقین بین الرد والقبول والصرف والوصول بیت چند روز میبرد و بخت باز گوئی تو ام
 سوت خود میخواهم و چون آدم می رانیم پمن خود ندا نم چون کنم در مانده کوی تو ام
 در خم غرقم کند گر قصد هشیاری کنم و گرد دست بر کار می نهم زنجیر بر دستم نهاده
 اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ نمائے ما راه رست یعنی استقامت و پاندا ری ده ما
 بر آنچه که نموده و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال امام القشیری رحمه
 علیه اهدنا الیک واجعل اقبالنا علیک وکن علیک دلیلنا و سیر الیک سبیلنا
 یعنی راه نمائے ما را بشا هده جمال خود و بگردان توجه ما را بجانب جلال خود و باش ما را
 دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علماء المعانی و البیان المراد بالصراط المستقیم
 دین الاسلام علی طریق الاستعارة المصروفة و قال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلاث

اقسام الاقوال والافعال والاحوال وقال سيد الطائفة جنيد رحمه الله عليه كن طالب الاستقامة ولا تكن طالب الكرامة فان الرب تعالى يطلب الاستقامة لقوله فاستقم كما امرت والنفس تطلب الكرامة استقامت ظاهره رعایت شرعيه واستقامت باطنه نفی ماسوسه است درین آیت که اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا بِنَا اللّٰهُ ثُمَّ لَسَقَافُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ مژده عظیم است مرا بِلِ استقامت را لصراط الذین اُتیت علیهم بدل من قوله الصراط المستقیم یعنی بنائے مارا راه آنا که نیکی کرده بر ایشان بدان ایمان و عرفان غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه راست یعنی همچو جو دان مگردان مارا که اول راه راست یافتند و آخر غضب کرده شد بر ایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن و بسرو پرغیران و لا الضالین نه گمراهان و بیرایان یعنی مارا مگردان همچو ترسایان که اول راه راست یافتند و آخر گمراه شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن آیین فقیر میگوید و الله اعلم که حاصل این دعا این است که بنائے مارا راه راست که دروس ترس و بیم نباشد و این راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است اَلَا اِنَّ اَوَّلَیَّاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ چون مقصودشان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الشری نار ایشان کردالتفات بان نکردند مازاغ البصر و ماطغی اشارت بآنست و مولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمه الله علیه بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزری رحمه الله علیه مدت هشت سال در بیابان هامی گشت و سیر علف می خورد و از خدا س تعالی دیدار می جست و منومی بنگه های خاک با همفتم طبق و عرضه کردندش پیش شیخ حق و شیخ گفتا خالقا من عاشقم و برجویم غیر تو من فاستقم و هشت جنت گرد آرام در نظر و در کنم خدمت من از خوف متفرقه مؤمنی باشم سلامت جو من و زانکه این هر دو بود و حظ بدن و عاشقی که عشق حزن خور و قوت صد عدن پیش او دیک تره توت و بنده دائم خلعت دارد و دوست خلعت عاشق همه دیدار و است

حکمت واجب بودن خواندن سوره فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که وایا باید که بنده طالب وصال بود و راو عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا و طلب گوهر کافی کافی تا زنده بیوی وصل جانی جانی فی الجمله حدیث مطلق از سن بشنود هر چیز که در جستن آنی و الله اعلم آلهی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت کوفیان آمده است که آمین از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن نیست و در مصحف نوشته نشود آمین چنین باد تو فنا مسلمین و الحقنا بالصالحین و صلی الله علی خیر خلقه

محمد وآله و اصحابه اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین

سُورَةُ الْمَلِكِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلَمْ تَرَ اَنْزَلْنَاهُ فِيهَا رُوحًا

تبارک بزرگست و پاینده است و با این نیکی بسیار است و همه چیز را از دست الذی آن خدائے که بیدار و فرمان و قدرت و دست الملک بادشاهی و بعضی می گویند که مراد ازید این جاصفت است از صفات خدائے تعالی و از تشابهات است ایمان آرمیم بان و مشغول نشویم به کیفیت آن و بعضی میگویند عبارت است از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست ملک دنیا و آخرت نصیب و دشمن نیست که از غیر او ترسد و مرغیر او را نپرسند و از غیر او طع نکنند و از باب ملک و ملک را مقهور او دارند و در بلاها با و بگریزد و عطاها از و جوید و بنده خاص او شود تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد و حکیم سنائی غزنوی میفرماید بیت بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شعله و شبها ز عس و هو و علی کل شیء قدیر و اوست بر همه چیزها توانا توکل با و کن ای مومن چونکه دانستی که معبودی چنین داری زهر و ققو و فتوای را بخطام دنیا مفروش و بمناسبت ارباب ملک دنیا را التفات نمائے حکیم غزنوی گوید بیت سازید از برائت نام و دام کام چون مردان در جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطان بیت منکر هر گدا که تو خاص از ان مائی در مفروش خویش از ان که تو بس گران بها و

باز صفت دیگرش را بیان کرده گفت الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ اَنْ خدای که بیافرید
 مرگ را و زندگانی را لَيْبِكُمْ که تا بیا زما بد شمارا اَيَكُمُ احْسَنُ عملاً کیست از شما نیکو
 کار تر آفریدن مرگ و زندگانی دلیل است ظاهر بر بهتی خدای قاهر حکیم علیم قادر و نیا د
 بلاست و گور جای بلیست و قیامت جای سزا و جزا است بدانکه حضرت عزت جل تعالی
 از آرزو دهن منزه است پس مراد این است که آفرید مرگ و زندگانی تا پیداشود از شما
 با فیتا شما آنچه دانسته است بعلم قدیم هر که عمل نیک کند به بهشت رسد و هر که عمل بد کند
 بدوزخ رسد نصیب مومن این است که مرگ را دایم در نظر دارد و استعداد آن بکند
 و از سراسر غرور نفور کند حضرت شیخ ابن فقیر می فرمودند که هر روز چهل بار خود را به
 گورستان ببرم و حساب خود می کنم قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبْسُ الْعَبْدُ
 عَبْدُ نَبِيِّ الْمُقَابِرَةِ وَالْبَيْتِ وَيَبْسُ الْعَبْدُ نَبِيَّ الْجَبَابِرَةِ اَعْلَى وَنَكْتَهُ دَر تَقْدِيمِ
 موت بر حیات شاید که این باشد والله تعالی اعلم باز صفت دیگر خود را یاد کرد و گفت
 جَلْ جَلَالُهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه چیز که میسر نشود از وی گریز نصیب بلیست
 این است که روی بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجود یا تقوی او است نیک
 پوشنده گناه مومنان بد کردار اگر چه بود بشمار هر که را خواهد نصیب تو این است که هر
 گناه داری از رحمت بے نهایت او نومی د نباشی شومی ای رحمتت دریا می عام است
 از آنجا قطره ما را تمام است اگر آلاش خلق گناه کار در فرو شوئی ازین دریا به یکبار
 نگر د تیره آن دریا زمانی به روی روشن شود کار جهانی به غیر از کرم او چه داریم باز صفت
 دیگر خود را بیان کرد که الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا اَنْ خدای که آفرید هفت
 آسمان را طبقها برزبریک دیگر یعنی تهنه کعب الاجار گفت آسمان دنیا از موج
 آب است و دومی از در سفید و سوم از آهن است و چهارم از مس است و پنجم از
 فضه است و ششم از زر است و هفتم از یاقوت سنگ است مَا تَدْرِي فِي خَلْقِ الْفَرْقِ

عَنْ تَقْوَى نَبِيٍّ تَوَاسَّ مُحَمَّدٌ وَيَا نَبِيَّ سَيَنْدُهُ دَر آفریدن خداست بخشنایده هیچ تفاوتی هیچ
عیب نبینی در آسمانها یا در هیچ مخلوقی از مخلوقات خدا تعالی غلطی نبینی همه را بجلالت کامله حواله کنی
اگر چه بکند او نه رسی نصیب تو نیست که بدانی هفت آسمان را بالا بخداید بگردد بداشت برستون و بقدرت
کامله تر از فضائل نه نماید و برحمت شامل کند آما هم حمزه کسائی من تفوت خوانده اند تفاوت
الامر و تفوت دیگر گونه شد یعنی نبینی در مخلوقات حضرت خدا تعالی اضطراب و
اختلاف و تناقضی هر گز نبی آفرید یا ولی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن
مختلف الالوان صحیح الابدان و معیوب الارکان همه بموجب حکمت بود و همچنین اوضاع
عالم و بهشت و دوزخ و اهل آن عارف باید که همه را بجلالت او حواله کند و چشم کار
نظر نکند در خلقت او و نظم هر آن نقشه که در عالم نهادیم و تو زیبا بین که مازیبا نهادیم
ز زلف خود و سر سوسه نمودیم و جهان اندر پیه غوغا نهادیم و سر بکام خلققت هذا
بِاطْلَالٍ بِمَحْنِكَ فَقَدْ عَذَابُ النَّارِ نَحْوُ آن چون خبر کرد که هیچ تفاوتی و عیب نیابی
در مخلوقات او باز فرمود فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ پس باز گردان چشم در آفرینش آسمان
هَلْ تَرَى شَيْئًا مِنْ مِثْلِ مَا رَأَى مِنْ فُضُولِ الْأَرْضِ فَجَمَعَ فُطْرًا كَمَا فَتَنَ ثُمَّ أَرْجِعِ الْبَصَرَ
گوئین پس باز گردان چشم را بارے پس از باری یعنی بارها تامل کن در آسمان اگر چه هر چند
تأمل و نظرتی ینقلب باز گردد و إِلَيْكَ بِسُوءِ تَوَالُفِ الْبَصَرِ مِثْلًا فِي خَاسِئَاتِ خَوَارِ وَ دَوَارِ
یافتن عیب و هَوَاسِیْدُ و آن چشم مانده و کنده شده باشد از یافتن عیب و دیدن
آسمان و بعضی میگویند ثم ارجع البصر باز در زمین و جمله مخلوقات نظر کن تا هیچ عیب
نیابی بلکه بر قضیه حکمت و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و قدرت و
علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات ظاهره در ملک و ملکوت و راه
یابی بعلم جبروت باز اشارت باشد لال بصفات دیگر که در جل جلاله و لَقَدْ تَرَى كَيْفَ
و بدستی هر آینه بیار استیم السماء الدنيا آسمان را نزدیکتر زمین بمصلح

بستار گانه که همچو چراغهای درخشانند و جعلنا کها و گردانیدیم آن ستارگان را
 سَجُومًا انداختیم بهای جمع رجم یعنی مراجع باشد آنچه بوسه اندازند یعنی تیر بالایشیاطین
 مردیوان را چون خواهند که بر آسمان برآیند تا سخن فرشتگان شنوند بدانکه از اول
 سورة تا این جها صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار و ملک دار قادر
 قهار عزیز غفار خالق هفت آسمان بے عیب و ضرار و فرین آسمان دنیا بستارگان
 بیشمار و گرداننده آن مراجع شیاطین خفایا استدلال کرده شود ازین صفات عظم
 بذات ذوالجلال والا کرام که آسمان را بقدرت برداشته و در هوا بے ستون داشته
 و پندین هزار کواکب ثواب نگاشته عوارف این همه را مظاهر نور دانسته مصرع
 اے تابش نور از تو و سوزش حور از تو اے درویش زینت بام زندان این است
 نادانی که زینت دل دوستان لبس العرفان چون باشد بدانکه اهل علم میست و نجوم
 نه فلک اثبات میکنند و در قرآن هفت آسمان و عرش و کرسی مذکورست و میگویند
 که کواکب سیاره هفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر
 و هر یک ازینها بر فلک اندوزین برین ترتیب و غیر این هفت را ثباتات گویند و گمان
 ایشان این است که ثباتات بر فلک هشتم است و امام ابوالمعین نسفی صاحب بصرة الادب
 گفته است که این گمان ایشان ظاهر خلاف این آیت است وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ
 الدُّنْيَا بِمَصَافِحَ جُجُومٍ الشَّيَاطِينِ و گفته اند مذہب اهل تفسیر این است
 که همه در آسمان دنیا است و در بعضی تفاسیر نیز آورده است که این آیه دلیل است
 بر بطلان قول سبجمان ظاهر از بهر آنکه نجوم رجوم شیاطین است در آسمان دنیا
 اگر در فلک هشتم باشد رجم ایشان میسر نمی شود و در تفسیر لسان التذلل آورده است
 که فلک چرخ آسمان که ستارگان در و گردند و این قول حق است قَالَ تَعَالَى
 كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ فاما آن سخن که میگویند که آسمان میگرد و خلاف نص قرآن است

و باطل است بدانکه شیخ اهل تفسیر برین اند که جدای شود از ستاره نوری همچون
 شعله آتش و بر شیاطین میزند فاما ستاره بر جای خود است و امام قضا و گفت آفرین
 ستارگان از برای زینت آسمان و رجم شیاطین است و شناسختن راه باو شناسختن
 قبله در بیان است فاما اعتقاد بنجیم و این که مختار و مؤثر در سعادت و مشقاوت تکلیف است
 بے علم بآن و بدانکه علماء معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا بکلم یا غیر
 صنعت التفات بگویند چنانکه درین آیت است که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
بِنِسْبَةِ الْمَاجِدِ وَكَرَمْ مَصَابِيحِ و ارادت نجوم را او مانند این را استعاره مصرع گویند
 چون دلائل عظام یا ذکر در وجود واجب الوجود طائفه منکران را از دیوان و آدمیان
 که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند و کفران نعت نموده اند مخصوص کردشان
 بعذاب نیران و فرمود در حق ایشان وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ وَآمَدَهُ کرده ایم مرایشان را
 یعنی دیوان را عَذَابُ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل است بر اینکه دوزخ
 حالیا موجود است وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ و مر آن کسان را که کافر شدند بخدا
 خود عز وجل با وجود چندین دلائل عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ است و بیست
الْمَصِيدُ و بد جائے بازگشتن و کد دوزخ است الْمَصِيرَةُ گشتن صفت بدی او را
 یاد کرد و گفت جل جلاله إِذَا الْفُلُ چون افکنده شوند کافران فِيهَا و آن دوزخ
مَجْمُوعًا بشنوند که امر آن دوزخ را حَقِيقًا بانگ زشت همناک چون بانگ خربیزی
 بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان در آمده باشند یا از خود یا از دوزخ و هیچ
 این دوزخ تَقْوَمُ می جوشد بر این کافران همچون جوشیدن دیگ مسین که آتش تیز
 باشد و دانه در و اندک و آب بسیار تَكَادُ تَرْوِكُ باشد این دوزخ تَمِيدٌ
بِطَرَقٍ از خشم یعنی از خشم خدا تعالی یا از خشم مالک دوزخ و فرشتگان
 عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خدا تعالی كُلَّمَا أَلْقَىٰ هر بار که انداخته شود

مردوزخیان را ایام کسائی فسخاً بضم سین و حاء خوانده است اے قالَ ذَمُّهُ اللَّهُ
مُتَّقاً أَوْ فَاسْتَحَقُّهُ مُتَّقاً أَيْ أَبْعَاداً التَّحْقِيقُ دور بودن یعنی دور کرد ایشان را
حق تعالی دور کردنی نصیب تو این است که ایمان آری چنانکه شرط اوست و سخن اهل
حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت مایل کنی و از خلق بخالق راه بری و دل
بنور قرآن و ذکر رحمن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار عذر بخواهی
و در منطالم کنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی بیت گفتند و شنودیم و بکریم به آمد
گفتیم و شنودند نکرند و بد آمد چون از اول سوره بیان کرد دلائل عظام برستی
و قدرت خود چنانکه گذشت و طائفه کافران که ایمان نیاوردند بآن عذاب ایشان را یاد کرد
و از بدی حال ایشان را خبر کرد بعد از آن حال مؤمنان را و ترسگاران را بیان کرد و
گفت جل جلاله ان بدستی و رایتکه الذین آتاهم یحشون می ترسند ربهم
بر و در کارشان را بِالْغَيْبِ یعنی خدای را جل جلاله نادیده می پرستند و می ترسند
که هم مرا ایشان را است صَغِيرَةً و آمرزیدن گناهان و آجَبُ و فرد کبیر و بزرگ
یعنی بهشت جاودان و بعضی می گویند می ترسند از خدای تعالی بآتشکاران و نهان
یعنی در پیش خلق و خلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالی یاد کرد و ترسیدن
بایمان یعنی گفت الذین یحشون رَبَّهُمْ وَنَهَی عَنْهُمْ وَنَهَی عَنْهُمْ اَصْنُوا تا بدان که قصه
بزرگان از ایمان ترس خدای است عز وجل قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ قَالَُوا مَا اخْلَاصُهَا
قَالَ ان تَجْزَا عَنْ الْحَارِمَاتِ مَا مَعْلُومٌ شَوْدَ كَرَامَانِ آوَرْدَن بے اخلاص نتیج نمیدهد
و اخلاص کلمه طیبه باز ایستادن است از حرامها و ترس خدای تعالی نصیب تو
این است که ترس خدای تعالی را شعار خود ساز از اول قرآن تا آخر قرآن مایل
کنی تا مرتبه خدای ترسان بدانی گفته نشد که مردان شمنان را یا شیخان را یا

یا بزرگان را مزد بزرگست بل گفته شد که مر خداست ترسان را مزد بزرگست باز حضرت پروردگار
 بیان علم خود میکنند و میفرمایند جل جلاله وَآيَةٌ لِّاٰوْنٰهٖمْ اَنۡ يَّزِيلَ الْوٰحِیَّ و او پنهان دارید اے مومنان و او کافران
قَوْلَ كُمْ گفتار خود را وَاِذَا جَهِلُوا بِهِ یا آشکارا کنید گفتار خود را بهر حال که باشد و بدانند
 اِنَّهُ بِدَرَسَتِی که خدای تعالی عَلَیْهِم نیک دانست بذات الصِّدِّق و با بنحو دسیهها
 و در دلهاست پس اسرار مومنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و جزای آن
 بد بدشان را و بعضی میگویند که اسرار امرست لفظاً و خبرست معنی یعنی ان خفیة امر کلا حکم
 او اعلنته فانه عَلَیْهِم و بعضی میگویند که این آیه در حق کافران قریش بود و به زبان
 درل و پنهان و آشکارا رسول اصلی الله علیه و سلم دشمن می دانستند و قصد بدی میکردند
 بوسه بدشنام و ناسزا می گفتند آهسته و پنهان گویند تا خدای محمد شود و ندانند پس این
 آیه که من خدایم پنهان و آشکارا را بدانم پس گفت جل جلاله اَلَا یَعْلَمُ اَیَّانَا نَدْعُو
 آن خدای که خلق بیافرید همه چیزها را چون نداند حال ایشان را یا چون نداند خلق
 خود را و حال این است که وَهُوَ اَوْسَطُ اللَّطِیْفِ و انا بکارهای پنهان و رساننده
 نیکیست به بندگان و قیل اللطیف دور بین و قیل باریک بین و شیرین کار الْحَمِیدُ
 آگاه است به همه چیزها و خبرکننده است از ان عارف را باید که طاف هر و باطن خود را
 پاک دارد و از التفات بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد
 بے مکر و حسد و حدیث بد آنکه اول اشارت بدلیله کرد که در آفرینش آسمانها بود و گفت
الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوٰتٍ تا آخر و عذاب منکران و جاسای ایشان را یاد کرد و
 حال مومنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد و باز اشارت بدلیله کرد که از زمین
 باشد و فرمود جل جلاله هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ لَكُمۡ یَعْنِی اَوۡاٰکِنۡ خَدَیۡ است که گردانید
 از برای شما الارض زمین را اَذۡلَکُمۡ و فرما بندگان را اَلذَّلَّ رام شدن یعنی
 رام کرد که توان رفت بروی چون چنین است فَاٰمَسُوۡا پس بروید فی مَنَاکِبِهَا

در کنار هائے وے یاد رکود هائے بلند وے یاد در راه هائے وے يقال ذل البعید ذل
 رام شد و هو ذلول یعنی کفت المنکب الغارب و فیه استعاره مصوحه و تخیل
 علی ملا یخف و کما و بخورید من رزقه از روزی خدای تعالی که از زمین
 بیرون می آرد از برای شما و الیه و بان خداست جل جلاله الشوق دزدنده کردن
 شمار و پرانگنده کردن از گورد رقیاست از برای جزای یعنی دلیل بر بهستی من که خداوند
 آن است که آسمان را بیا فریدم تا نظاره کنید در وے و زمین را از برای شمارم گردانیدم
 تا بشید و زراعت کنید در وے و از بهر تجارت روید بروے و بخورید از نعمتهای
 وے باز جمع کنم شمارا چون بمیرید در وے و پرانگنده کنیم از وے چونکه منم قادر می بر آید
 شما آسمان و ستارگان دلیل در زیر قدم شمار زمین دلیل و بیرون آوردن نعمتهای
 از وے دلیل و خوردن نعمتهای نرم آن دلیل پس زنده کردن شما آسان است
 بر رب جلیل ایمان آرد و عرفان ناشوی عزیز و کافرو فاسق مشورتناشوی ذلیل چون
 دلائل عظام نمود بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام و آن را قبول نکردند بیان
 عذاب کرد که اگر خواهد بز زمین فرو بردشان یا ببلای از آسمان بفرستد و گفت بل جلاله
 عَاجِزْتُمْ آیا این شدید شما قَنَ فِي السَّمَاءِ اِزَانِ خدای که در آسمان است قدرت
 و سلطنت او و قیل در آسمان است پادشاهی و عرش و کرسی او و یا از فرشتگان عذاب
 و رحمت او اَن یَّخْشِفَ بِکُمْ که فرو برد شمارا اَلْاَرْضَ بَ زمین فاذا هی پس انگاه
 زمین تَمُوسُ می جنبد و فرو می برد شمارا بخود می گرد و دیشما چون آب که کسے را غرق
 کند یعنی عذاب کند شما که افران را چنانکه قارون را کرد بر زمین و فرو بردش اَمِنْتُمْ
 هست که اِیْمِنْ شدید من فِي السَّمَاءِ اِزَانِ خدای که در آسمان تهر و قدرت او است
 اَن یُّوَسِّکَ بر این که فرستد علیکم بر شما حاصِبًا سنگی یا بادی که در وے حصار
 باشد یعنی سنگ ریزه یا بید از دستگ را بر شما فاستَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید

كَيْفَ چگونگیست نَذِيرٌ ترسانیدن من و عذاب من پس یاد کرد حال منکران را
 و گفت جل جلاله و لقد کذب و بد رستی و راستی که دروغ گوئی داشتند الذین
 آن کافران که حق قَبْلَهُمْ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکه این
 کافران ترایا محمد فکیف کان پس چگونگی بود که یَوَدُّ عذاب من ایشان را به سبب
 انکار کردن ایشان پیغمبران مرا و قبول نکردن ایشان حکمهای مرا و قیل و غیر می انکار
 من افعال ایشان را و گردانیدن من احوال ایشان را بعضی را به زمین فرو بردیم
 و بعضی را بلائی از آسمان آمد سنگها و باد بایست و بعضی را حمد و نه گردانیدیم و
 بتنه را و خاک گردانیدیم پس شما ای کافران مکه زود باشد که عذاب مرا در دنیا ببینید
 باز دلیل قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است و گفت جل جلاله
 اُولَئِكَ یَدْعُوا اِیْمَانِی نکرند یعنی نکرید الی الطَّیْرِ سُبُوے مرغان فَوْقَهُمْ که می پرند
 بالای ایشان صَفَائِتِ باسطات اجتهتس یعنی کشانیدگان پر بایست شان را و صفت
 کنندگان پر بایست شان را در هوا یعنی گاه بال باز کرده می پرند که بال را جنبانند
 و گاه بال می جنبانند و می پرند و پر بار بر هم می زنند و پریدن و یَقْبِضْنَ و قابضان
 و قرار گیرندگان بالهای شان را در پریدن عطف علی الفعل الدال علیه صَفَائِتِ
 تقدیده یصفون اجتهتس فی الهواء و یقبضنها بعد البسط صَائِمٌ سَكَنٌ
 باز نمیدارد این مرغان را و نگاه نمیدارد شان در هوا در حال که پر کشاده بودند و
 در حال جمع کردن پر با شان را در هوا اَلَا اللَّهُمَّ نگر خدای بخشانیده اِنَّهُ بد رستی
 که خدای تعالی بکُلِّ شَیْءٍ بَصِیْرٌ بینا است بهم چیزها داناست بصلاح هر چیزی
 که چون حق تعالی مرغان را در هوا میدارد بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی
 که مرغ غانگی همچنین بود و شب پر چنین نبودی چون پرندار دلس خداوند
 تعالی قادرست بر همه چیزها که خواهد از عذاب و رحمت و بر زنده کردن بعد از مردن

و برزند و گردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شمار ایااری کند چنانکه فرمود
 جَلْ جَلَالَهُ أَتَمَّنْ أَيْ اکیست هَذَا الَّذِي أَنْتُمْ هُوَ جُنْدُ لَكُمْ اوشکر سیت در شمار
 نَصْرُكُمْ ایااری کند تان مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ سب از خدائے تعالیٰ اِنَّ الْكَافِرُونَ
 اَلَا فِيْ غُرُوْرٍ نِّسْتِ کافران مگر در فریفتن نفس و شیطان و دنیا را ایشان را باز فرمود
 أَتَمَّنْ هَذَا الَّذِي اکیست اَنْ يَّرْزُقَكُمْ کَرُوزی و در شمار اِنَّ اَهْلَكَ رِزْقُهُ
 اگر باز دارد خدائے تعالیٰ رُوزی خود را از شما یعنی از تبان شما که ام است که شکر
 باشد شمار اویاری و در شمار اگر بلایی از خدائے تعالیٰ بیاید و کدام است از تبان شما
 که رُوزی و در شمار اگر حق تعالیٰ رُوزی را از شما باز دارد و چون عاجز شدند در
 جواب و حق را گردان نه نهادند حق تعالیٰ فرمود بَلْ اَلْجَوَابُ فِيْ غَتُّوْقٍ وَ نَفْسٍ سَبِيْدٍ
 در گردن کشی و رمیدن از حق و اقرار کردن بحق اے درویش حق را از اهل حق
 قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از دوستان اوشوی و اگر قبول نکنی از دشمنان
 اوشوی چنانکه حق تعالیٰ بیان کرد حق را و باطل را و بعضی حق را قبول کردند و
 بعضی نه حال ایشان را بیان کرد و گفت جَلْ جَلَالَهُ اَفَمَنْ اَيَّا پس آنکس که
 يَمْنَحْنِيْ سِرٌّ و مِمَّا بَيْنَا عَلٰى وَجْهِهِ بَرُوْے او فتاده الا کباب بر روے او فتادند
 اَهْلًا سِیْ رَاوِ رَهْت یافته ترست اَمَّنْ يَمْنَحْنِيْ یا آنکه میرود سَوِيًّا رَاسْت و
 ایستاده بر پائے بے آفت عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ بر راه رَهْت یعنی کافر برانزیت
 در راه رَهْت یافتن مومن حال مومن چنان است که کس بر او رَاسْت برود
 بر پائے خود نميقتد بر روے و حال کافر چنان است که کس برود در راه ناهموار
 بر روے اُفتد و بلغزد و حال مومن همچون کس بینا است که میرود بر راه رَهْت و حال
 کافر همچون کور است که در راه ناهموار میرود و می اُفتد بر روے یا کافر در دنیا ایمان
 نیار و حق تعالیٰ ویرا در قیامت بر روے روان کند بدوزخ و مومن خرامان

بیچ شکر ز گفتند باز فرمود مر جیب خود را علیهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ تا جواب روشن تر
 بگوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِي بَكَوْا أَنْ نَصْرَتْ دِهْنْدَه شہار ادر جنگها و روزی دہند
 شمار ادر دنیا آن خدا نیست کہ ذکر کلمہ بیافزید شمار از عدم فی الارض در زمین و آن خدا نیست کہ الیہ
 باو تَخَشُّعُونَ شکر کردہ شوید از پس مردن و زندہ شدن باز گشت شمار ب رحمت او یا بعذاب او باشد
 دوستان و مومنان ادر بہشت جاہد و کافران و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف آن است
 کہ شنوائی و بینائی و دانائی و زندگی مردگی همه از و داند و خلایق را مطاع و شناسد چنانکہ
 عارف رومی میفرماید بیت تا چو سزای بندہ بممن الکن بچا چو چنگت نواز من ز نوایچ گو
 مشنومی ذرہ کان محو شد در آفتاب + خنگ او بیرون شد از وصف حسا

خنگش اکنون خنگ خوشید است
 از چه از اَنَا إِلَيْكُمْ رَاجِعُونَ
 در رضاع اصل مترضع شدیم
 لاف کم زن از اصولی اصول
 نیست از ما هست بَيْنَ الْأَصْبَعَيْنِ

چون ز درہ محو شد نفس نفوس
 رفت از و چو جنبش طبع و سکون
 ما به بحر نور خود راجع شدیم
 در سحر و معراج ماندہ ز غول
 جنگ ما و صلح ما در نور عسین

چون از اول سورہ تا این جا از عذاب کافران و راحت مومنان و زندہ شدن
 ایشان در روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان
 می پرسیدند از ان نیز خبر کرد و گفت وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّا كُنَّا نَعْلَمُ
 لَهَذَا إِنْ كُنَّا نَعْلَمُ وَعَدَهُ كَرْدَن و آمدن قیامت خبر کنید ما را از این اِنْ كُنَّا نَعْلَمُ
 اگر ہستید شما طہ قین راست گویان نصیب عارف این است کہ از انکار
 منکران خستہ دل نشود چون ازین پیش گذشتہ کہ بہتر ان از ما بدتر ازین کردہ اند آنچه
 کردہ اند و شکر گوید کہ از منکران نیست خطاب شد مر جیب را علیهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ
 تا بگوید جواب ایشان قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ بگوی اے محمد بدستی و راستی

که نیست و انستن آمدن روز قیامت نزدیک هیچ کس مگر نزدیک خدای تعالی و انما انا
و بد رستی و راستی که نیستیم من مگر نذیریم و بدهند و خبر کنند به از قیامت محسوس
پیدا کنند و آنچه بر من فرستد و مرا فرماید تا بگویم من نپذیرم که که خواهد بود و یا نیستیم من مگر
پیدا کنند و یا پیدا و رسول ظاهر بآنان لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما نیست
و از دروغ گفتن و خیانت کردن مبرست من اینم و رسول میستم و چون شمع میرم بپادانگ
منکاران میرم بهیت چراغی را که ایزد بر فروزد و بر آنکس نیت زندگیش بسوزد فلما پس
چون را او که بنده آن وعده را یعنی عذاب قیامت را ذلّفه اے زالفه نزدیک
سیکنت نمکین گردد و قبیل زشت کرده شود یعنی سیاه شود السوء و المساؤة نمکین
کردن و وجوه الذین کفروا رویه بآنان کسانے که کافر شده باشند و قبیل و گفته شود
مرا ایشان را هذا الذی این آن عذاب است که نیت بودید شما به و تدعون
که آرزوی بروید و آرزوی گفتید که که باشد این وعده قیامت الا دعاء خواندن
و دعوی کردن و آرزو خواستن بعضی میگویند چون مؤمنان می گفتند که ما را خدا
تعالی نصرت خواهد داد در دنیا و شمار عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت
به و زخ ایشان مسخرگی کردند و می گفتند که که خواهد بود این عذاب حق تعالی این آیت
فرستاد که چون کافران عذاب بر اینند در دنیا چنانکه در روز بدر ویدند نمکین شوند
و سیاه روئے شوند و فرستگان که بجای ایشان را بگیرند گویند این آن عذاب
که شما مسخرگی میکردید بر مؤمنان و می گفتید که خواهد بود و حق تعالی فرمود قتل
گواے محمد مر این کافران را که مسخرگی میکنند بتو و به یاران تو و هلاک ترا و ایشان را
می طلبند اذ ایتم آیا می بینید ان اگر اهل کینی الله هلاک کند مرا خداے تعالی
و من و هر که را که معی بامن اندازد مؤمنان و نصرت و غلبه ندید ما را بشما
اوسر حنا یا رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا فسن پس

کیست که بگوید بر باد و امان دهد الکفرین کافران را مِنْ عَذَابِ الْلِیمِ
از عذاب در دناک در دنیا و آخرت یعنی ما را معبود که اللہ است و قادر است و حیم
ست اگر نصرت ندهد در دنیا و عقبه شمار معبودان معیوبان شما که توانند نصرت
داد شمارا چونکه مگر از خود دور نمی توانند کرد و باز فرمود که قُلْ بگو اے
محمد هُوَ الرَّحْمَنُ آن معبود مانیک بخشاینده است اَمَّا بِهٖ اَیْمَانُ آوریم
بوے و عَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا و بروے توکل کرده ایم و کار خود را بوے باز گذاشته
ایم امید میداریم که ما را فرو نگذارد و بر دشمنان ما را غلبه و نصرت دهد چونکه
مهربان بر مؤمنان و کار گذارد و دوستان است التوکل تکیه کردن یعنی پشت
بکے باز نهادن نصیب درویش آن است که از درگاه او روئے نکر داند و بهیچ
کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم است و دوستان را اندر نگذارد و بهیچ

نقش جفا که کند پشت بهما که کند پشت ندارد و چو شمع چون بگردد و دست او

فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد اے کافران مکه که بدانید که مَنْ هُوَ کیست او
فِی ضَلَالٍ در گمراهی صَبِّیْنِ پیدای یعنی زود باشد که دوستان را بر دشمنان
غلبه دهیم در دنیا و بر رحمت برسانیم در عقبه چنانکه کردیم به محمد و محمدیان در روز
بدر جبرائیل و میکائیل را با دیگر فرشتگان در مدد ایشان به فرستادیم و اجاب
و یاران او را کشته خسته کردیم نصیب درویش این است که صبر کند بجفای منکران
تا حق تعالی نصرت او کند و همه منکران بدانند و روے براه آورند بعضی به تحقیق
و صدق و بعضی به تعلید و طمع دنیاوی و زرق و زشت الی باین رفته است چنانکه
مشاهده کرده شده است در وقت انبیاء و اولیاء باز حضرت مولای تعالی فرمود
قُلْ اَرَايْتُمْ بگو اے محمد باین دشمنان و بیان کن بایشان نعمت ما را و دلیل
همی و قدرت ما را اِنْ اِذَا رَجَعْتَ مَاءً و کَرْد آب رود ما و چشمهای و چاههای

شما عوَصْرًا اے غارِ افرو درونده بہ زمین و خشک گرد و فتن پس کیست شمار
 تِیَاتِیکُم بیا رومانِ جماعِ صَعِیْنِ بآبِ روان و پیدا یعنی اگر آب شمارا معبود ما
 بہ زمین فرو برد کدام بہت معیوب شما بیا ر و آب را برائے شما و آن خدا کے کہ شمارا
 باوجود کفر و کافری آہائے شیریں از چاہہا و رود ہا سید ہمارا کہ ایمان آورده
 ایم بوی و توکل کردہ ایم بروے کجا فرو گذار و قیل اگر آب چشمہائے تان را بہر د
 کیست کہ آن را بیا رویکے از بے باکان و ناپاکان کہ طبیب بودند اداں چون این آیت
 را بخواند گفت ما آب را از زمین بہ بلیہا و بیتینہا بر آیم و چاہہا بکنیم در حال کوشش
 و آوازے شنود کہ آب سیاہ را از چشمست بردار و آب سفید پیدا کن بہ بیل و تین و
 در شرح کشاف سید مینی آورده است کہ این طبیب محمد بن زکریا بود و نحو ذِ بَاللّٰہِ
 مِنْ ذٰلِکَ نَصِیْبٌ و در ویش این ست کہ قبول و ردِ خلق را از حق تعالیٰ بیند و
 عزت و طاعت او داند و غاری و مذلت در بے فرمانی او شناسد بد آنکہ رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت اِنَّ سُوْرَةَ فِی الْقُرْاٰنِ ثَلَاثُوْنَ اٰیَةً شَفَعَتْ
 لِرَجُلٍ حَتّٰی عُفِرَ لَهُ وَهِيَ تَبَارَكَ الَّذِیْ یَبْدِیْهِ الْمَلِکُ قَالَ السَّبْحُ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ
 و السلام و ما افترعہ المنجیة تنجیہ اے القاری من عبد اب اللہ تعالیٰ یعنی فی القبر
 و روی انه علیہ الصلوٰۃ و السلام کان لا ینام حتی یقرأ الم تنزیل

تبارک الذی ہکذا فی المصابیح و اللہ تعالیٰ اعلم

سُوْرَةُ الْقَلَمِ مَكِّيَّةٌ اَمْ مَدَنِيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَحَسْبُ اَتِیَتْ وَفِیْہَا اَرْکُوْنَ عَا

ت بر آنکہ حروفہا کہ از اول سورہائے قرآن ست در آن دو مذہب ست یکے آنکہ از تشابہات
 است و سرے است از اسرار الہی ایمان آوردیم بوسے و مشغول نشویم بہ کیفیت آن و این
 قول امیر المؤمنین ابو بکر صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و مذہب دیگر آن ست کہ تاویل
 این حروفہا کردہ اند علما و عرفا در کتب نوشتہ اند ابن عباس رضی اللہ عنہ گفته است

الحقین
 بانانی چیل
 موزن شین
 کلند وین
 بانہ کلند وین
 بانہ کلند
 بانہ کلند
 بانہ کلند

که مراد از نون آن ماهی است که زمین بر پشت و سینه است و نام او میوه است و ضحاک
گفت که دوات است و غیر این نیز گفته اند بدانکه زمین نیز مهفت است و آسمان نیز مهفت
است چنانکه حق تعالی در قرآن میفرماید اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِثْلَ
الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَ در کشف آورده است که میان هر آسمانی مقدار پان صد
ساله راه است و سبطی هر آسمانی نیز مقدار پان صد ساله راه است و زمین با نیز
چنین است و ابن عباس رضی الله عنه گفت در زمین با مخلوقات حق تعالی هستند
و در تفسیر دیگر آورده است که ضحاک گفت در آن زمینها هیچکس نیست مگر درین زمین
که خدا هر است و در تفسیر دیگر آورده است که این مهفت بر سر فرشته ایست که یک دست
و سیه به مشرق است و دیگر دست و سیه به مغرب و کرانهای زمین بر دو دست و سیه
و دو پای این فرشته بر پاره زمره است و سبطی این زمره پان صد ساله راه است
و این پاره زمره بر پشت گاو سیه و پایهای این گاو بزرگ است و بزرگی آن
سنگ و سبطی و سیه همچون آسمان و زمین است و در قرآن و در قصه لقمان مذکور
است يَا بُنَيَّ إِنِّي أَنَا نَفْثُكَ مُثْقَلًا حَبَّةً مِنْ حَوْذِلٍ فَتَكُنْ فِي صَحْوَةٍ أَوْ فِي سِتْرٍ
أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِي بِهَا اللَّهُ يَعْنِي اے پسر من اگر نیکی و بدی باشد اندازه پسند
و آن پسند دانه و صخره باشد یا در آسمانها باشد یا در زمینها باشد یا در دوحاضره گرداند
آن را خدا می تعالی از برای حساب در کشف و در کواشی آورده است که این صخره
سنگ است در زیر زمین مفهم که نامهای افکار و تجارت در آن می باشد و نام و همچنین است
و فِي الْحَدِيثِ إِنَّ جَبِينًا اسْفَلَ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ و این سنگ بدین بزرگی
بالای گردن ماهی است و باقی پشت ماهی خالی است و زیر این ماهی دریای
بزرگ است ایستاده و زیر این دریا باد است و آن باد را الله تعالی بقدرت
خود نگاه میدارد و بدانی که بنای عالم بر باد است و القلوه و بحرست آن قلم که

بوی در لوح محفوظ نوشته شده است هر چه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نو است
 بالائے او پانصد ساله راه است و لوح تخته است از یک دانه مروارید سفید و
 درازی او همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانهها و اوج
 بجواهر و غلاف او از یاقوت سرخ سراو به عرش رسیده است و پایان او در کنایه
 فرشته ایست که نام و سطر بوست در کشف و کواشی آورده است که لوح بر
 بالائے آسمان هفتم است یا بحرست قلم که بآن نویسند مردمان و صا و بحرست
 آنچه کِیْطَرُونَ می نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسندگان خیر چون
 قرآن و حدیث و علوم شرعی و فواید دینی و گویند یاد کرد حق تعالی و گفت بحرست
 نون یعنی آن ماهی معین و بحرست قلم و بحرست نوشته شده که مَا أَنْتَ نِیْتِی تَوَای
 مُحَمَّدٌ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ اے با نعمه به نیکی پروردگار تو بر توبه پیغمبری و سروری و
 مهتری بچگونگی دیوانه نیستی بلکه برگزیده مائی و اِنَّ لَكَ و بدرستی که مرتزست کجوا
 مژده غیو نمون نبریده شده و نه پایان رسیده یعنی ترا توبه است
 و کمالی است که آن را هیچ کس نداند مگر خدا اے تعالی و اِنَّكَ لَعَلَّ خَلْقٍ عَظِيمٍ
 بر تیکه تو ای محمد برخوے بزرگی هستی و خلق او بر موافقت قرآن بود یعنی عمل کردن
 به قرآن خلق نیکوے محمد عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ است و همه خلقها نیکو
 که در قرآن است از امر و نهی و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم
 و فهم ادیس و شکر نوح و جود و هود و خلقت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه
 گفت لَقَدْ اَدْبَنِي دَنِي فَاحْسَن تَادِيْبِي مَصْرَع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 شیخ جنید رحمه الله علیه گفت که خلق عظیم این بود که هست او جز رضای خدا
 نبود و ابوالدرداء رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازو بند هیچ چیز گران
 تر از خلق نیکو نباشد و جبریل گفت مر رسول را عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

اَتَيْتَكَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ اِنْ تَصِلَ مِنْ قِطْعِكَ وَتُعْطَى مِنْ حَوْصِكَ وَتَعْفُو عَن ظُلْمِكَ وَلِهَذَا الْحَدِيثُ فَوَائِدُ كَثِيرَةٌ سَبَبُ نَزُولِ اِيْن سُوْرَةِ اَنْ بُوْدَكَ چُوْن وَحِيٍّ اَمْدٍ مَوْضُفٍّ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ اَلْهَارُ كَرْدِيْنِ خُوْدِرَاوْ خِيْرَجِي وَابُو بَكْرٍ وَعَلِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُم اِيْمَانِ اَوْرَدَنْدُ وَنَمَازْ كَزَارْدَن پِيْدَا كَرْدَنْدَ كَا فَرَا نَ كَفْتَنْدَ كَهْ مُحَمَّدٌ دِيَوَانَه شَدَهْ سَتِ حَقِّ سَبْحَانَه وَتَعَالَى اِيْن سُوْرَه فَرَسْتَا دَوَسَه سُوْكَنْدَ يَادَكِرْدَكَه مُحَمَّدٌ دِيَوَانَه نِيَسْتِ بَلَكَه بَرْ كَزِيْدَه نِيَسْتِ وَمَخْصُوصَ مَاسْتِ بَا نِعَامِ عَامِ وَ اِخْلَاقِ كَرَامِ وَ اَجْرِ تَمَامِ نَصِيْبِ دَرِيْشِ اِيْن سَتِ كَه چُوْن مَاهِي خَامُوشِ وَ هِجُوْ مَتْلَمِ كَسُوْرَ الْقَلْبِ بَاشَد تَا مَظْهَرِ عُلُوْمِ مَسْتُوْرَه وَ عِيُوْبِ مَسْتُوْرَه كَرْدِ دِيَسِيْتِ

خاموش شو چو ماهی و صافی چو آب بحر | آواز و بر خزینه گوهر شوی ایمن

و دِيَوَانَه وَ اَرَسَرِ سُوْمِ اَهْلِ دُنْيَا وَ نِيَا وَ رَدِيْتِ بَا خَلِيقِ چُوْن نَدَا رَمِ اَلْفَتَه ۴ خَلْقِ پَسِنْدَا رَدَكَه مَا دِيَوَانَه اِيْم ۴ وَ جَزَلَقَا مَوْضُفٍّ تَعَالَى يَسْجِيزِ مَطْلُوبَا وَ بَاشَد تَا مَشْرِفِ شُوْ دِيَسِيْرَ فِی اللّٰهِ كَه اَنْ تَنَاهِي نِيَسْتِ مُرْدِ غَيْرِ مَقْطُوعِ مَرَحْمَدِ وَ مُحَمَّدِيَانِ رَهْسَتِ كَه بَعْمِ سَرْمَدِي بَسِيْرٍ وَ سَاوَكِ دَر صِفَاتِ وَ ذَاتِ صَمَدِي دَر اَخْرَتِ مَشْغُولِ وَ مُتَعَمِّلِ بَاشَنْدَ مَسْكِيْنِ اِيْلَهِي كَه اَز چُنِيْنِ حَضْرَتِ بَانْدَكِ حَطَامِ دُنْيَا فَنَاعَتِ كَرْدَه بَاشَد وَ اِيْن سِيْرٍ وَ سَلُوَكِ مُحَرَّمِ مَانَدَه بَاشَد قَوْلَه مَنْ كَانَ فِيْ هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِيْ الْآخِرَةِ اَعْمٰی وَ اَصْلُ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَجْعَلْنَا مِنْ اَلْوَاٰصِلِيْنَ اَلْمُشَاهِدِيْنَ فَسَتَبْصُرُ بِبَنِي تَوَا سَهْ مُحَمَّدٌ وَ يَنْبَغِيْ رَوْنُ وَ بِيْنْدَ كَسَا نَهْ كَه تَرَا دِيَوَانَه مِيْخَوَانَدَ وَ بَرَا نَدَكَه بِاِيْكَ كَه كَدَامِ شَمَا الْمُفْتَقُوْنُ دِيَوَانَه سَتِ وَ كَلِمَه بَا زَا نَدَسْتِ يَا مُفْتَقُوْنُ بَعْنِي فِتُوْنُ بَاشَد وَ فِتُوْنُ جَنُوْنِ سَتِ وَ عَنِي اِيْن بَاشَد كَه زُوْد بَاشَد كَه بَدَانِي تُو وَ اِيْشَانِ كَه كَبْدَامِي شَمَا دِيَوَانِگِي سَتِ يَعْنِي دِيَوَانَه اِيْشَانْدَنَه تُوَا سَهْ مُحَمَّدِ نَصِيْبِ دَر وِيْشِ اِيْن سَتِ كَه دَر اَنكَارِ مُنْكَرَانِ صَبْرْ كَنْدَ تَا جَزَا ئَه اِيْشَانِ رَا حَقِّ تَعَالَى

بدید و گفته اند که بوستان عارفان بهست ز آب جوئے یا رستگران اِنَّ سَرَّ بَلَّ
 بدستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا تر هست بَلَدَنَ حَتَّى بَانَ کسکه گمراه
 شده است عَنْ سَبِيلِهِ از راه رست و دین حق که حق تعالی پیدا کرده است
 وَ هُوَ اَعْلَمُ او دانا تر هست بِالْمُهْتَدِينَ به کسانی که راه رست یافته اند
 الا هتدوا راه رست یافتن یعنی بعلم قدیم دانسته است گمراه را که اختیای
 خواهد کرد و بدو رخ که خواهد رفت و راه رست که قبول خواهد کرد و به بهشت که خواهد
 رفت سخن پیرامان است که همه کس از روزا خیر تر سنجند و عبد الله از روزاول
 همه از تو تر سنجند و عبد الله از خود برتر که از تو سنجی دیده ام و از خود بدی فَلَا تُطِيعُ
 چون کار چنین است که شنیدی فرمانبرداری مَنِ الْمَلَكُ الذِّیْ یُتَنَزَّلُ دروغ گوئی کنند
 را و کافران را و بمراد ایشان کار مکن چونکه کافران گفتند ما محمد در دین مادر آئی و
 بتان را سجده کن تا ترا مال بسیار بدیم و کلان تر خود گردانیم و عروسان صاحب
 جمال دهم این آیت آمد که وَ دَوَّا دُوسْت مِی دَارند این کافران لَوْ تَدْرُکُونَ
 که چرب نرمی کنی و مدارا کنی با ایشان فِی دَرْهَنُونَ پس ایشان چرب نرمی
 کنند و مدارا کنند بموداهت را از دهن گرفته اند یعنی چرب کردن سخن
 و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب تشیع این است که بغیاب
 و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 اِذَا لَقِيتَ الْفَاجِرَ فَالْقِهِ بِوَجْهِهِ مَكْفُهِرٍ یعنی فاسق را بروی تشرش بین
 و در حقائق التفسیر آورده است که قال سهیل بن عبد الله من صحیح ایمانه
 و اخلص تو حیده فانه لا یانس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یواکله
 ولا یشرب به و یظهر له من نفسه العداوة و من داهن مبتدعاً
 سلبه الله تعالی حلاوة السنن و من تحب الی مبتدع نزع نور الایمان

من قلبه یعنی مومن باید کہ انس نہ گیرد بہ بتدع و باوے نہ نشیند و طعام و آب
نخورد و ہر کس کہ دوستی کند باوے نور ایمان و اسلام را بگیرد از وی حکیم غزنوی
میفرماید بیت گردن دل سپ سلطان شریعت سر مکن پتا بود نور الہی باد و چشمست مقترن +

مترہ در چشم سنائے تیز باد و چون سنان || گز زمانے زندگی خواہ سنائی بے سنن +

چون تو نگر ترین کافران و لیدارین مغیرہ بود و ہم کلان تر ایشان بود و تخصیص کرد
ویرا بعد از تعسیم و گفت وَلَا تَطْعُ و فرمان برداری مکن اے محمد كُلِّ حَلَاوَةٍ ہر
سوگند خوردہ را مَہْمَیْنِ خوار و حقیر در ونگوے و ضعیف در دین حق تعالی
کما نَزَّ عِیْبُ كُنْدَهُ مردمان و غیبت کنندہ ایشان مُتَشَاءِ سخت رونده در میان
خلق بِئَمِّیْعٍ بہ سخن چینی یعنی در میان خلق سخن را میبرد و مردمان را در محال
و در حدیث است کہ لا یدخل الجنة صاحب نحر یعنی خبر کش را در بہشت در نمی
آورد مَتَّاعٍ لِلْخَدِیْرِ سخت باز دارنده یعنی سخت بخیل و باز دارنده خلق از ایمان
آوردن مُعْتَدٍ سخت از حد در گذرنده در ظلم و ستم أَشْمِیْعٍ سخت گنہگار عُتْلٍ
سخت بد خوئے و ناپاک بَعْدَ ذَٰلِكَ از پس این عیبها عیب دیگر دارد کہ آن نیست
تر نَزِیْمٍ حرامزادہ از مادر زاییدہ است و وے را پدر معین نبود بعد از ہر ذرہ سال
مغیرہ او را بہ فرزندی قبول کرد و گفت کہ من بجا در وے زنا کردہ بودم این ولید
از ان متولد شدہ است حق تعالی دوست خود را میگوید این دشمن مرا کہ عیبها کم
اورا شنیدی فرمان برداری مکن أَنْ کَانَ از برائے آنکہ باشد وے ذام سَالٍ با
مال و بیکین و با پسران یعنی برائے از تو انگری وے و قوت و شوکت و پسران
قوت وے کہ دہ پسر بود مردے را فَرِیَانٍ وے مبر و میل با و مکن کہ او دشمن است
چونکہ کتاب ما را قبول نمی کند إِذَا تُتْلَىٰ چون خواندہ می شود عَلِیْکَ بروی آیتنا
آیتہائے قرآن کہ فرستادہ ماست قَالَ أَسَاطِیْرُ مے گفت این افسانہا و نوشتہ

شده آفرین پشینیان ست و دروغ است امام حمزه و ابو بکر که راوی امام عاسم
 آن کان بد و سبزه خوانده اند و باقی قرآنیک همه خوانده اند تقدیر علی الاول لان
 کان ذمال و بنین لا نطعه یعنی لا تفعل ذلك و علی الثانی تقدیر لا نطعه
 لان کان چو این کافر یا دکر دو عیبهاست بد او یا دکر جزائ او یا دکر گفت جل
 جلاله سَنَسِئُهُ هر آئینه زود باشد که داغ نهش الوسم داغ نهادن علی الخ و طوم
 بر مینی و در قیامت یعنی روست و راسیاه کنیم خرطوم گفت مراد همه روست
 بدانکه بیشتر مفسران بر این اند که این کافر و لید ابن مغیره است و بعضی گویند از اجل
 است و بعضی گویند مراد همه کافر اند نصیب درویش این است که این عیبها که یاد کرد
 شده درین آیت دور باشد سوگند بسیار نخورد و دروغ نگوید و غیبت کسی نکند
 و سخن چینی نکند و بخیل نباشد و گناه کار بپشیمانی نباشد و بد خو نباشد و زنا
 نباشد و از فرمانهای خدای تعالی سرکشی نکند و کس را از برای مال و قوت
 فرمانبرداری بخلاف فرمان حق تعالی نکند و از حق گوئی باز نه ایتد و باید که با دست
 حق تعالی دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و رسوای دنیا و آخرت شود و بیت

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کس ز ابدال حق آگاه شد

بدانکه حق تعالی به برکت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اهل مکة را عزیز گردانید
 در روی زمین و از بلاء اصحاب فیل و غیر آن نگاه داشت و آعبه را قبله ساخت
 و نعمتها برایشان بسیار کرد چون شکر نه گفتند و قدر و ستند و بوی ایمان
 نیاروند ویرا از میان ایشان به مدینه برد و قبله را گردانید و مسجد اقصی را قبله
 کرد و نعمتهاشان را برود و در جنگ بدر هلاک کردشان را و بعد از آن هفت سال
 در میان ایشان قحط شد تا غایتی که استخوانها را آدمی کردند و می خوردند و هر جا
 که میرفتند بے عزت و بے حرمت و ترسان می بودند و ایشان را غارت میکردند

و بیماری بسیار بر ایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد و میگوید اَنَا
بِذَرْتِي وَ رَاسْتِي كَمَا بَلَكَ نَفْسُهُمْ اَز مودیم اهل مکه را و نعمتها دادیم و باز از ایشان
گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم گما بَلَكَ نَا چنانکه
اَز مودیم اَصْحَابُ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان معین را که در ولایت یمن بود
که اول ایشان را عطا دادیم چونکه شکر نگفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکه را و قصه
آن بوستان این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن بجای که
آن را ضرر و ان گونید از صنعا یمن به مقدار فرسنگی دور و او را باغ بود و در یک
از هر نوع میوه و نعمتها بود و زراعتها بود چون وقت چیدن آن میوهها و درو کردن
زراعتها شد فقیران را بسیار داد و حق خدا یی می دادی در وقت
درو کردن و برداشتن غله و در وقت آرد کردن و نان پختن چهار بار عشر دادی
حق تعالی و سه برابرکت داده بود که سال دیگر و سه را نعمتها بس میگرد چون بخت
فوت شد از و سه سپهر ماند گفتند ما را زن و فرزند بسیارست ما نتوانیم کرد چنانکه
پدر ما میگرد و برادر او وسط یعنی نیکو ترا ایشان به میانگی ایشان گفت چنین نکنید
بندگی حق تعالی کنید و بر طریق پدر بروید سخن او را نشیند و بعد همه اتفاق
کردند برین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذَا قَسَمُوا بِچون سوگند خوردند
که كَيْفَ مُمْسِكًا بِرِجْمِ مِوَاهِیْ آن باغ را و بدرویم کشت او را مَصْحُوبِیست چون
بامداد کنندگان با شیم یعنی در بامداد بگاه که فقیران و گدایان نداشتند پنهان
از ایشان چنین کنیم و کایستشون و انشاء الله گفتند و قصد نفع خود کردند
و رضای حق تعالی نطلبیدند فطاف پس بگرد گشت علیها بر آن بوستان
و باغ و دهقانهای ایشان طاف گشت و گردنده مَرْنِ بَاكَ از بلاهای
پرور دگر تو یعنی بلاهای خدا یی تعالی بوی رسید و هَم نَأْمُون و ایشان

مانیت پس چون نفیض کردند نشانیهای بوستان خود را شناختند که این بوستان
 ماست و ماراه گم نه کرده ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْضُومُونَ نیست که ماراه گم کرده باشیم
 بلکه ما محرومانیم از نعمتهای این بوستان به سبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم
 نه کنیم و همچنانکه پدر ما میکرد و نمیکنیم و خیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین میکنند سخن
 و س را نشنوده بودند بیا دشان آمد قال گفت أَوْسَطُكُمْ هُمُ الرَّائِیَانِ یا میسانی
 ایشان الْحَقُّ أَقْلُكُمْ آیا نه گفته بودم شمار پیش ازین لَوْ كُنَّا چرا تَسْبِیْحُونَ به پاکی یاد
 نه میکنید خدای تعالی را وَإِنَّمَا اللَّهُ وَصَحَّاحُ اللَّهِ بنی گوئید و کار ابره خدای تعالی
 بنی گذارید و چرا نماز بنی گذارید که بشومی آن این بالا را بشمار سانسید که بخیلی کردید و نماز
 بنی گذارید و بخاطر این فقیر میرسد که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بد می برید بحق
 تعالی که شمار عوض ندهد و برکت ندهد بانچه گدایان میبرند چنانکه پدر ما را می داد
 چرا حضرت اورا منزه بنی گردانید ازین گمان زیرا که جوان مرد اعتماد به کرم حق تعالی
 میکند جز اش میدهد یک راهفت صد و زیاده اگر خوابد و بخیل گمان بد می برید بحضرت
 کبریا و از برای این در حدیث آمده است که قال النبي عليه السلام البخيل
لا يدخل الجنة ولو كان عابدا و السخي لا يدخل النار ولو كان فاسقا
 پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قَالُوا گفتند صُبْحَانَ پاکی از همه عیبها و ازین
 که جزا ندهد جوان مردان را و تَبْنَا بر پروردگار ماست إِنَّا كُنَّا بدستی که ما گناه کار بودیم
 بر درویشان به نیت بد کردن ظَالِمِينَ ظالم و ستم کنندگان بودیم
 بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در
 ترک توکل بحق تعالی چون اقرار کردند بر بدی خود و فَأَقْبَلَ پس روى آورد بَعْضُهُمْ
بَعْضٌ از ایشان عَلَى بعضی بر بعضی دیگر تَبَدَّلُوا ملامت میکردند یکدیگر
 را که این چه بد کرداری بود که ما میکردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق را نشنودیم

چون پشیمان شدند قَالُوا كَفْتُنَا يَا وَيْلَنَا اءِ وَاے بر ما اَنَا كُنَّا بد رستی که بودیم
 طَاغِیْنَ از حد بندگی در گذشتگان و ظالمان و عاصیان و بے فرمان بودیم چون
 گناه خود را دانستند و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالی داشتند گفتند عَسَى
 شاید و بود و قیل بگو که سَرُبْنَا پروردگار ما امید میدارم اَنْ یُبْدِلَ لَنَا که بدل دهد ما را
 خَیْرًا بهتر مَقْضَاهَا از آن بوستان و میوه های وے اَنَا بد رستیکه ما اِلَى سَرُبْنَا بسوی
 رحمت پروردگار خود یا به پروردگار رَاغِبُونَ رغبت کنند گانیم به رحمت او و امید میداریم
 که ما را ضایع نکند از چون توبه بے حد کردند و امید رحمت داشتند که بهتر از آن بوستان
 بدیشان پر نعمت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت که به من رسیده است که چون
 ایشان توبه باخلاص کردند حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که
 خوشتر انگور سیاه وے چون مردے بودے بر پائے ایستاده در تفسیر بجا آورده است
 که هم در آن شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر از آنکه بود ساخت حق تعالی
 خبر داد از عذاب خود و عاصیان را در دنیا و گفت کَذٰلِكَ یُجْزٰی عَذَابُ اِیْشَانِ است
 الْعَذَابُ عَذَابُ هَر که شکر نعمت من نگوید و کفران آر دمن در دنیا همچنین عذابش
 سَیْکُنْمُ الْعَذَابُ الْاٰخِرَةُ و هر آینه عذاب آخرت مر کافران را و عاصیان را اَکْبَرُ
 بزرگ تر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکة را و اهل بوستان را کَوْنًا اَنْتُمْ
 اگر باشند که یَعْلَمُونَ بدانند حقیقت کار را از گناهان باز ایستند و حق خدا تعالی
 را بدهند بدرویشان و حکمهای او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصه آن است
 که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی بجا آر دنا زوال نیابد و نعمت بے رحمت بدل
 نکرد و چون عذاب کافران و عاصیان را در دنیا و آخرت بیان کرد از حال متقیان
 نیز خبر کرد و گفت جَلَّ جَلَالُهُ اِنَّ لِمُتَّقِیْنَ بد رستی و رستی که خدای ترسان را عَذَابُ
 اَبَدٌ نَزْوٍ پروردگارشان در آخرت جَنَّاتِ النَّعِیْمِ بهشتهای پر نعمت که آن

خداوند اند که بر خاطر هیچ کس نگذشته است و چشم هیچ کس ندیده است در دنیا مانند
آن نصیب درویش آنست که تقوی را شعار خود سازد و بداند که در همه قرآن و عذاب
نیکبام خداست ترسان راست نه مردان شندان را و مفتیان را و نه شیخان را
و نه زاهدان را و نه حاجیان را و نه غازیان را و نه خوارجان را که از حرام گیرند و کفر
کنند و نان دهند و خلاقان را عید خود کنند کافران مکرمی گفتند که اگر قیامت باشد
و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد میگوید علیه الصلوة والسلام ما را بهشت بهتر خواهد بود
چنانکه در دنیا حال ما بهتر است از مومنان و اگر حال ما بهتر نباشد برابر باشند این حق تعالی
فرستاده که أَفَجَعَلَ آیا پس گردانیم ما الْمُسْلِمِينَ مسلمانان را در روز قیامت که
لِحُجْرٍ حَرِيمٍ همچون کافران گناه یعنی جزای مسلمانان را نعمتها و بهشت گردانیم و جزای
کافران را عذابها و دوزخ گردانیم هرگز برابر نباشد الا استفهام لانکار بازع
و انکار کرد حق تعالی بر کافران برین سخن که گفته بودند فرمود مَا لَكُمْ بِهِ چه بوده است
عشما را کیف چگونه تَحْكُمُونَ حکم باطل میکنید که دوستان را همچون دشمنان
جزا دهیم هرگز چنین نخواهد بود چون حکم ایشان باطل بود بطلان ایشان را بیان
کرد و گفت جل جلاله أَمْ لَكُمْ یا مرثما هست کتب نامه و کتابه منزل از آسمان
که من فرستاده باشم فِيهِ درین کتاب تَذْكُرُونَ می خوانید الَّذِي دَسَّ
وَالَّذِي آتَاكُمْ عِلْمًا خواندن إِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدستی و رستی که مرثما هست
در آن کتاب كَمَا تَخْتَرُونَ هر آینه آنچه میگزینید و اختیار می کنید از برای خود
و این کتاب هرگز نه فرستاده بودیم بشما پس از هوای نفس خود حکم باطل میکنید
أَمْ لَكُمْ یا مرثما هست أَيَّمَانٍ سوگند و عهد ما عَلَيْنَا بر ما که خداوند شما را بِالْفَقْدِ
نهایت رسیده است این سوگند و راست و استوار است و باشد هِيَ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ بدستی که مرثما هست در آن سوگند و عهد که ما

هر چه تخلف کنونی حکم کنید از برای خود این نیز هرگز نبوده است پس حکم شما باطل باشد و
 از هواد افرا باشد سَلِّمُوا بِرِسْ یا محمد این کافران را اَيْتَهُمْ که امست از ایشان
 بِذَلِكَ باین حکم باطل ذَرِعُوا کفیل وضامن و بدرقار یعنی این حکم ایشان باطل
 است و هیچ کدام از ایشان آن را نمی توانند کرد و کفیل نمی توانند شد چون می دانند که
 باطل است اَمْ لَهُمْ آیام ایشان رست شَرِکَاءُ شَرِکِی که مرخدای تعالی را خاشاک
 بدین چنانکه گمان میرند مرتبان خود را که شرک اند بخدای تعالی و در کواشی چنین
 آورده است فَلَیْسَ تَوَاسِطٌ بَیْنَهُمَا کَاِیْتَهُمَا تَبَانِ خود را تا بگویند که این حکم ایشان
 رست است و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان میگویند اِنْ کَانُوا اِکْرَهًا هَسْتُمْ
 صَادِقِینَ رست گویان که بتان ما چنین گفته اند این خبر نیز ندارند زیرا که بتان
 ایشان سنگ و چوبی و جادی اند که سخن نمی توانند گفت و در کشف می گوید که قَوْلُهُ
 اَمْ لَهُمْ شَرِکَاءُ اَمْ نَسْئَلُ النَّاسَ لِيُشَارِكُوهُمْ فِي هَذَا الْقَوْلِ و بدین تقدیر چنین
 باشد آیام این کافران را از جن و انس و عقلاء عالم شرکیان هستند که موافق ایشان
 باشند که این حکم رست است و باطل نیست این نیز ندارند و هیچ کس چنین نگفته است
 وَ مَا فِي الْكَشَافِ اُولٰٓئِی قَامِل و تعلم بدانکه حق سبحانه و تعالی سخن کافران را که
 ما در قیامت بهتر باشیم از مؤمنان با همچون ایشان باشیم رو کرد و از ایشان دلیل
 طلب کرد و سببه وجه اول دلیل نقلی دوم اتفافی و عهدی سیم عقلی چون ایشان از
 همه عاجز آمد و حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم
 کرد و گفت جل جلاله یاد کن اے محمد یَوْمَ اَنْ رَوِزَ رَاکَ هِکْشَفْ کَشَادَه شَوْد یعنی
 پیدا کرده شود عَنْ سَاقِ از سختی عظیم و شدت اے عن بلاء عظیم و شدت
 قطعیه یعنی یاد کن آن روز را که پیدا کرده شود در و س بلائے بزرگ و کارهای
 بزرگ که خلق اولین و آخرین حیران مانند و ترسند و هر یک را کار می پیش آید

که هرگز آن چنان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارتست از سختی کار
گفته میشود کشف الحرب عن ساقها سخت شد جنگ اگر چه جنگ را ساق نمی باشد
فاما چون کسی را کار سخت و دشوار پیش آید میان رومی بند و و جامه را بالا می کشد
تا ساق پائے چنانکه در کشف آورده است قَالَ حَاتِمٌ أَخُو الْحَرْبِ إِنَّ عَصَصِيهِ
الْحَرْبِ عَصَصُهَا وَإِنْ شَمَرْتِ عَنْ سَاقِهَا الْحَرْبُ شَمَرٌ يَعْنِي چُونِ کار سخت و
هولناک پیدا شود سختی میکرد و اگر جنگ بر آگنده می شد احتیاط میکرد و می دانست
و خوانده شود خالق را در عرصات قیامت اِلَى السُّجُودِ بِسَجْدَةٍ كَرْدَنَ فَلَا قِيسَطَ يَحْكُمُونَ
پس نتوانند کافران و منافقان سجده کردن از بهر آنکه از پشتها می ایستادند همچون
آخوان پهن شود و حاشیة خوار و ترسان باشند اَجْصَامُهُمْ حِشْمَاهُ شَانِ
یعنی ایشان ترسند از عذاب و مهیبت قیامت و پشتها می شان بمغاکه فرو رفته
باش قَدْ هَقُّهُمْ مِيرَسِدَ بَايْشَانِ ذِلَّةٌ خَوَارِي و سیاه رویی بعهه بیان کرد
حق تعالی که چرانتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جل جلاله وَقَدْ كَانُوا
و تحقیق بودند این کسان که در قیامت سجده نتوانند با مؤمنان در دنیا در آمیخته
يُدْعَوْنَ خوانده می شدند اِلَى السُّجُودِ بِسَجْدَةٍ كَرْدَنَ و نماز به جماعت گذاردن
و از کعب اجبار آمده است که ایشان سجده نمی کردند و نماز به جماعت نمی گذاردند
و هُكْمُ سَائِلُوكَ و حال این بود که ایشان تندرست بودند و پشتها می ایشان
همچون آخوان پهن یک نخت نبود امروز از برای آن سجده و نمی توانستند کرد یکی
از کبریا مفلوج شده بود چون وقت نماز شد دو کس ویرا برداشته مسجد میردند
و گفته از مهیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از برای
عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نه از برای تکلیف مؤمنان را
چون آخرت جائز تکلیف نیست بدانکه شیخ ابواللیث و جماعتی از مفسران

تفسیر معنی این آیت را بطریق دیگر نیز بیان کرده اند و در حدیث روایت کرده اند که
از ابو هریرہ و دیگرے از ابوالدرداء رضی اللہ عنہما حدیث دیگر در کتاب آورد
است از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کرده است کہ یکشف الرحمن عن ساقه
فاما المؤمنون فيخرون سجدا واما المنافقون فيكون ظهورهم طبعا
صبقا كان فيها السفا قيد الاسفود سيخ آهني یعنی استخوانهای پشت ایشان
بے بند با گرد و یک لخت شود همچون سیخهای آهنین و سجدہ نتوانند کرد و تاویل
آیت و حدیث بدین وجه می کنند کہ مراد از ساق حجاب غرست کہ برداشته شود
و خلق را در عصا جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و او مظلومان از ظلم
بتانند چون فارغ شوند نارسد کہ ہر کس ہر چیزے را کہ بنگی کردہ باشد پیدا کند
و در پیش وے می رود تا در دوزخشانند از نذبت پرستان را بتان و جہودان را
بصورت عزیز پیغمبر علیہ السلام فرشتہ پیدا شود و ترسایان را بصورت عیسی علیہ
السلام فرشتہ پیدا شد و ایشان را می برد و دوزخ تا کس نماند از ایشان مگر
مؤمنان و فرمان بردار و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند آید کہ
شما نیز در پے معبودان خود بروید ایشان گویند ما را ہیچ خدائے و معبودے نبود
ست مگر اللہ تعالیٰ ند آید کہ اگر خدائے خود را بہینید شناسید گویند شناسیم ہیچ
و ہیچگونہ کہ او را در دنیا ندیدہ ایم فاما بنگی کردہ ایم پس ایشان را قوت بینائی دہ
کہ ہرگز نبودہ است نور عظمت و کبریاے حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند کہ
آن نور حق است جل جلالہ ہمہ مؤمنان فرمان بردار در سجدہ افتند و منافقان
سجدہ نتوانند کرد و رویہاے ایشان سیاه گرد چون مؤمنان سر از سجدہ بردارند
رویہاے ایشان چون ماہ چہار دہم باشد این حدیث را ابو هریرہ در پیش عمر بن
عبدالعزیز روایت کرد و عمر ویراسہ بار سوگند داد کہ راست میگوئی بعدہ گفت عمر

مَا سَمِعْتُ فِي كَرَامَةِ أَهْلِ التَّوْحِيدِ حَدِيثًا وَاحِدًا مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ وَاللَّهُ
 تَعَالَى عَلَّمَهُ وَابْنُ قَيِّمٍ يَكُونُ فِي هَذَا حَدِيثٍ وَرِصَالٍ هَسْتِ فَا مَا خَيْرُ زِيَادَةٍ وَ
 تَقْصَانِ هَسْتِ چُونِ حَضْرَتِ عَنِّ تَعَالَى اَزْ حَالِ قِيَامَتِ خَبَرِ كَرْدِ كَا فَوَانِ بَا وَرِشْتِ
 وَتَوْرَانِ رَا اَفْسَانَهٗ لَقَدْ رَسُوْلُ خُدَا اَسْلَى دَا دِ وَگُفْتُ جَلَّ اَزْ قَدْ رُفِّي پَسِ بَگْذَا مِرَا
 يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ وَهَرَانِ كَسِ رَا كِهٖ تَكْذِبُ وَرَوُغُ گُو مِي دَا رِ وَتَرَا بِهَذَا الْحَدِيثِ بَا بَيْنِ
 سَخْنِ لَعْنَتِي تَكْذِيبِ مِي كُنَسْنَدِ وَتَوْرَانِ رَا اَفْسَانَهٗ مِي دَا نَدِ وَتَرَا دِيَوَانَهٗ مِي گُو نِيْدِ وَ قِيَامَتِ
 رَا مَنكَرَانِ دِ پَسِ بَگْذَا رُو مِي رَا بَا سَنِ تَا مَنِ هَلَاكِ كَنَمِ وِي رَا بَعْدَابِ دِنِيَا وَ اَخِرَتِ سَنَسْتَنْدِ
 دِي جَهَنَّمَ بِدِرَسْتِي كِهٖ زُو دِ بَا شَدِ كِهٖ دَرَجَهٗ اَنَدِ كِ اَنَدِ اِيْشَانِ رَا بِهٖ عَذَابِ نَزْدِيكِ
 گِرْدَانَمِ وَ بِيْگِيْمِ اِيْشَانِ رَا اَلَا سَتَدِ رَا جِ اَنَدِ كِ اَنَدِ نَزْدِيكِ گِرْدَا نِيْدِنِ خُدَا تَعَالَى
 بِنْدَهٗ رَا بِهٖ عَقُوْبَتِ وَ خَشْمِ خُو دِ مِّنْ حَيْثُ اَزَانِ جَا كِهٖ لَا يَعْ لَمُوْنَ نَدَانَدِ كِهٖ آخِيَهٗ بَا اِيْشَانِ
 مِي كَنَمِ عَذَابِ سَتِ وَ هِرْ گَا هِ كِهٖ اِيْشَانِ گَنَاهِ بِيْشْتَرِ كُنَسْنَدِ مَا اِيْشَانِ رَا نَعْمَتِ دِنِيَا بِيْشْتَرِ تَزِيْمِ
 وَ هِيْجِ بَلَاءِ بَا اِيْشَانِ نَز سَا نِيْمِ تَا اِيْشَانِ تُوْبَهٗ رَا فَرَا مَوْشِ كُنَسْنَدِ قَالِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اِذَا رَا يَتِ اللّٰهُ اَنْعَمَ عَلٰى عَبْدٍ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلٰى مَعْصِيَةٍ
 فَاَعْلَمُ اَنَّهُ مُسْتَدْرَجٌ يَعْنِي بِنْدَهٗ چُونِ گَنَاهِ كُنَدِ وَ عَنِّ تَعَالَى بَرُوْءِ يَكِي كُنَدِ
 وَ بِيْگِيْمِ دُوْءِ رَا بَدَا نَكِهٖ اَيْنِ سَتَدِ رَا جِ سَتِ وَ جَزَا يِ مَكْرَا وِسْتِ وَ اَكْرِ بِيْگِيْمِ دُوْءِ رَا
 بَعْدَابِ تَا تُوْبَهٗ كُنَدِ عَنَّا يَتِ اَوْسْتِ وَ اَمَّيْ كِهٖ وَ هِلَتِ دِهِيْمِ اِيْشَانِ رَا وَ عَمْدِ رَا
 تَا گَنَاهِ كُنَسْنَدِ وَ سَدَا وَا رِ عَذَابِ گِرْدَا نَدِ اَصْلَاعِ فَرَصَتِ دَا دِنِ اَنْ كِيْدِيْ بِدِرَسْتِي
 كِهٖ كِيْدِنِ مَتِيْنِ سَتُوَارِ سَتِ يَعْنِي عَذَابِ مَنِ دَرِ صُوْرَتِ نَعْمَتِ بَرِ دُشْمَنَانِ سَخْتِ
 سَتُوَارِ بَا شَدِ چِهَارِ صَدِ سَالِ فِرْعَوْنَ رَا مَالِ وَ مَلَكْتِ دَا دِيْمِ وَ هِيْجِ دَرِ دُشْرِ نَدَا يَمِ
 نَصِيْبِ عَارِفِ اَيْنِ سَتِ كِهٖ هِرْ چُنْدِ كِرَامَاتِ اَزْ رُوْءِ هَلُوْرِ كُنَدِ تَرِسِ بَرُوْءِ بِيْشْتَرِ بَا شَدِ
 بِمِيْتِ تَا نَهٗ مَبْنِي نُوْرِ دِيْنِ اِيْمَنِ مَبَا شِ + كَا تَشِ پَنَهَانِ شُوْدِيكِ رُوْزِ فَا شِ

زانکہ داری آب از آتش مترس

نور آبی وان دهم بر آب خس

قال سید الطائفة جنید رحمۃ اللہ علیہ کولامکواللہ لما طاع عیش
 الاولیاء ومکواللہ تعالیٰ ان یطیروہ فی السماء ویشی علی الارباع ابتداء و بصورت
 فقرمی باشد و در فوے ترس کترست و صورت غنا ابتلا می باشد و این جاترس بیشتر
 است کہ استدراج و مکر نباشد فعوذ باللہ من ذلک خواجہ عبدالعزیز انصاری مینویسند
 کہ اگر در هوا پری گسی باشی و اگر در روی آب روی خسی باشی و لے بدست آرتا کسے باشی
 چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالی بطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان
 نیاوردند بطریق تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت اَمْ تَسْئَلُهُمْ اَیَّامی نوحی
توای محمد ازین کافران اَجْوَ اَمْر دے برسانیدن احکام شریعت فَھُمْ پس ایشان
مِنْ مَّغْرُورٍ از تاوان بسیار و مانے کہ از ایشان میطلبی مُتَّقِلُونَ گران بار کرده
 شدہ اند بسبب تاوان و زیان پیروی تو نمی کنند الا فقال گران بار کردن یعنی اگر
 حق را قبول کنند ایشان را تاوانے و زیانے نخواهد بود پس چرانی آرند نصیب در پیش
 این ست از اصحاب اجاب خود طمع دنیاوی نکند کہ طبیعت بشر بہ اذن گریز
 است و در کار ہائے دینی مژدہ طلبند از کسے کہ غیبت است ثَنُوْی گفتی بخیر کہ جنت از او
 اگر ہی خواہی ز کس چیزے نخواہد چون نخواہی من کفیل ممر تا بہ جنت الماوی و دیدار خدا
 و رہا بر حق نخواہی ہم روست با چنان خواهش طریق انبیاء بار خود بر کس منہ بر خویش نہ
 سروریرا کم طلب در ویش بہ باز حق تعالی گمان بد ایشان را کہ ما بر حقیقہ ابطال
 کرد و گفت جل جلالہ اَمْ عِنْدَہُمْ اَیَّامٌ نزدیک ایشان ست الْخِیْبَةُ انچه از
 خلق پنهان ست یعنی لوح محفوظ فَھُمْ پس ایشان یکم تَمَوْن مینویسند انچه حکم
 میکنند کہ ما بر حقیقہ و محمد بر باطل ست این نیز نیست پس چون هیچ دلیلہ ندارند و
 ایشان بے عقلند و دشمنان مایند مغرور بہ نعمت دنیا شدہ اند و ترا میرنجاند

بے چیت قاصد و پس صبر کن الخ تَحْمِلُكَ إِلَيْكَ از برای حکم پروردگار خود که ایشان
 را فرصت داده است در دنیا چند روزی و مهلت داده است و تعجیل مکن در رسیدن
 عذاب بایشان و کلا گنگی و مباش كَصَاحِبِ الْحَوْتِ همچون یونس مباش تو ای
 محمد و تعجیل کردن و رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول مشوا زنجابیدن
 ایشان و دعای بد مکن بر ایشان چنانکه یونس پیغمبر علیه السلام کرد و در کشف
 آورده است که سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبه کردند
 بر مؤمنان و جفا بسیار کردند و خواست تا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم دعا بد
 کند بر ایشان این آیت نازل گشت که تعجیل مکن و صبر کن و همچون یونس علیه
 السلام بے صبر مباش اِنَّ قَادِيْ چُون خواندند خدای تعالی را در شکم ماهی و هُوَ
 وَاَوْ مَكْظُوْمٌ اے قلمو غیضاً پر خشم و پر غم گردانیده شده بود یعنی غمناک الکظم
 خشم فرو خورون چونکه در شکم ماهی حبس کرده شده بود و شکم ماهی زندان او بود و
 خواندن او این آیت بود که لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ
 و در حدیث آمده است که هر که در مانده و مبتلا شده در بلا چون این تسبیح را بخواند
 خداوند تعالی ویرانجات و دگرگوای اگر نه آن بود که آن تَدَّ اَرْكَهٗ در یافتی یونس
 رَافِعَةً فَاَنْتَکی و رحمت من سَبَّحَهُ از پروردگار او گشاید هر آینه افکنده شدی
 از شکم ماهی بِالْعَوَاءِ در صحرای که در و نه کوه بود و نه درخت و نه چاه و هُوَ مَذْمُوْمٌ
 و او مذموبیده شده بود یعنی ملامت کرده شده فَأَخْرَجَتْهُ حَقِي بُوَسْ رسیده انداخته
 شد در بیابان خالی و ندوم نبود بلکه مرحوم بود چونکه توبه کرده فَأَجْبَلَهُ دَبَّهٗ پس
 برگزیدش پروردگارش فَجَعَلَهُ پس گردانیدش مِنَ الصَّالِحِيْنَ ه از نیک مردان
 یعنی از پیغمبران و بازرعی برادر فرستاد و شفاعت دادش بر قومش نصیب عارف
 این است که در بلا صبر کند و باز کارش را منکران متغیر نشود و دعای بد بر ایشان نکند

بلکہ بہشت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم عمل کند کہ گفت اَللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِيْ قَابِلَهُمْ
 لَا يَتَعَلَّمُوْنَ و بداند کہ بہت بہار شود عاشق امانی میرد و نہ مگر چہ شود لا غر استارہ میگرد
 یعنی ہر چند ولی فانی باللہ و باقی باللہ گناہ کند بطریق زلت باز حق تعالیٰ ویرا توبہ
 دہد و برکت خود در رساند چنانکہ یونس علیہ السلام را فہم من فہم قصہ یونس
 علیہ الصلوٰۃ و السلام این بود کہ حق تعالیٰ ویرا بہ پیغام بری فرستاد و
 زمین موصل و قوم وے بسیار بودند ایشان را و عظمیٰ گفت نصیحت کرد و بایمان خواند
 بوی ایمان نیاوردند و وے را در ورغ گوے دہشتند و غضب شد و از خدا ایتعالیٰ
 عذاب قوم خود را طلب کرد و می آمد کہ بایشان بگوے کہ عذاب خواہد آمد بعد از سہ روز
 یا بعد از چہل روز و از میان ایشان بیرون رفت و عروس وے باد و سپر وے رفتند و
 یکرانہ دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس اورا بایک سپر او برد و در دریا غرق
 کرد و گرگے آمد و سپر دیگرش را بردتہا ماند و کشتی نشست چو در میان دریا رسید
 دریا موج برآورد کشتی بانان گفتند کہ در میان مایان بندہ ایت کہ از خواجہ خود
 گر خیتہ است مایان عادت این کشتی را دانستہ ایم تا اورا در دریا نہ اندازیم موج ساگر
 نمی شود قرعہ انداختند بنام یونس علیہ السلام برآمد چند بار قرعہ انداختند ہم بنام
 یونس علیہ السلام برآمد گفتند تو پیغام بر مے ماترادر دریا نمی توانیم انداخت
 یونس علیہ السلام گفت آن بندہ کہ از خواجہ گر خیتہ منم خود را خواست تا در دریا
 اندازد مای دید کہ دہان کشادہ بہ ہر طرفی کہ میرفت ہمین میدید چارہ ندید خود
 را انداخت مای وے را در دہان گرفت و بہ شکم فرو برد بہ مای اہام آہی رسید
 کہ اے مای بندہ بزرگ خود را طعمہ تونہ ساختہ ایم فاما دشکم تو باز دہشتہ ایم کہ تو
 یا ہفت روز یا بیست روز یا چہل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیہ
 السلام خواند خدائے تعالیٰ را و تاریکی مائے تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی

شکم مای و گفته اند آن مای را مای دیگر بخورد کیلے تار یکی دریا و تار یکی شکم و مای و در آن
 شکم این آیت را میخواند لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ پس از آنکه
 این دعا را خواند الهامے رسید بدان مای که ویرا بیند از پس بند انتش به صحر
 وَهُوَ سَقِيمٌ و او بیمار و ضعیف شده بود همچون چو زه مرغ و موسے اور نیخته حق تعالی
 درخت که ورا سبز کرد تا در سایه او باشد و آهوسے را الهام کرد تا موسے را شیر دهد
 با مادر و شبانگاه تا قوت شدش و مویش برآمد پس در خواب رفت و آفتاب برو
 تافت چون بیدار شد درخت که ورا دید که خشک شده بود و غمناک شد و حی آمد که بر
 درخت که و غمناک شدی و بهلاکت چندین هزار بندگان من پیچ غمناک نشدی که
 دعائے بدر کردی و چون سه روز یا چهل روز گذشت بر قوم وے بلا، خداے تعالی
 آمد و بر بلاے ایشان استقامت قرار میلی و نامهای ایشان سیاه شد چون دیدند
 بلا را گریههارا پوشیدند و بصحرای بیرون رفتند و زنان و فرزندان خود را بردند و
 همه کو دکان و بچگان ستوانه از مادر ایشان جدا کردند و از یک دیگر بکلی خواستند
 و حقیقائے یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گفتند آلهی ایمان آوریم به یونس
 پیغامبر علیه السلام و دین وے را قبول کردیم و این دعا را خواندند که يَا حَيُّ
 يَا قَيُّمُ مَا لِيَ مِثْلِ الْكَافِرِ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ الْكَافِرُ
 قبول کرد و بلا بار از ایشان بگذراند و همه مسلمان شدند و دین کافرے را گشتند
 و حضرت یونس علیه السلام را پیدا کردند و عذرخواستند و عزت او را داشتند و
 با وی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونس را حق تعالی باز داشت
 از مکر ایشان و از هلاک دریا خبر کرد و مر حبیب خود را از آن حال و صبر فرمودش که
 ترا نیز ما از دشمنان نگاه داشته ایم و نگاه میداریم تو صبر کن به رحمت ماکه مایار تو ایم
 وَإِنَّ اِسْمَ الْبَاقِیَةِ بِدَرَسْتِی که شان این است و کار این است که گویا دمیخواهند محمد

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَا كَمَا فَرَسَهُ اذْ كَبُرَ لِقَوْلِكَ هَآئِنَ اذْ جَاءَ بَلْغَانَدُ تَرَاوَهَا كَمَا
كَتَبَ الْاَلَمْنَ لَا قَوْلَ الْوَلَقِ لِقَرَانِ اذْ بَا بَصَارِهِمْ بِمَا جَسَمُهَا شَانِ اذْ جَسَمُ
رَسَانَدُ تَرَاوَهَا جَوْنَ سَمِعُوا اذْ كَبُرَ لِقَوْلِكَ هَآئِنَ اذْ جَاءَ بَلْغَانَدُ تَرَاوَهَا
قَرَانِ رَا كَدُ رُوسِ حَقِّ سَتِ يَاوَسَ يَادُ دِهَنَدَه سَتِ اَمَامِ نَافِعِ لِيَزَلْ لِقَوْلِكَ نَفِيعِ
يَا خَوَانَدَه اَسْتِ وَبَاقِي قَرَابِضِ يَا خَوَانَدَه اَنْدَرُ لِقَه وَانْ لِقَه لِقَرَانِ اذْ جَسَمُهَا
اَزْ جَايشِ اذْ جَسَمُهَا نَظَرِ مِيكَندَ تَبُو جَسَمُهَا وَهَرِ كَمَا اَكْرَ تَوَانَدُ تَرَاوَهَا كَمَا
كَمَا سَبَبِ نَزُولِ اَيْنِ اَيْتِ اَنْ بُو دَكُ چُونِ كَا فَرَانِ قَرِيشِ هَرِ حِيلَه كَمَا بُو دَنَدُ كَرْدَنَدُ
رَسُولِ مَاصِلَه اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاسَلَمَ حَقِّ تَعَالٰى اَوْرَا اَنْكَاهِ دَهَشْتِ مَرْدِ بُو دَرِ عَرَبِ كَمَا
اَوْعَبِدَ اَللّٰهُ بُو دَسَرِ رُو زِجْرِ خُورْدِ بَعْدِ اَزْ اَنْ هَرِ چِيَزِ رَا كَمَا جَسَمُهَا رَسَانَدِ
هَلَاكِ شَدِ كَا فَرَانِ وَاِ رَا كَفْتَنَدُ مُحَمَّدِ رَا جَسَمُهَا رَسَانِ تَاوَسَ هَلَاكِ شُو دُ وَاِ زُو
خَلَاصِ شُو مِ وَبَا زِ رَهِيْمِ اَنْ مَلْعُونِ اَمْدُ وَاِ كَفْتِ يَا مُحَمَّدُ بَا اَيْنِ خُو بِي وَخُوشِ اَهْتِي كَمَا تُو بِي
هَرِ كَرْدَنَدِ اَمْدِ قَصْدِ جَسَمُهَا رَسَانَدِ اَشْتِ حَقِّ تَعَالٰى رَسُولِ خُودِ رَا اَنْكَاهِ دَهَشْتِ
وَاِ جَسَمُهَا كَا فَرْدِ رُو اَشْرَنَدُ كَرْدِ رَسُولِ صَلٰى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاسَلَمَ فَرَمُو دَكَا اَلْعَيْنِ حَقِّ
اَيْنِ جَسَمُهَا رَسَانَدِ بَارَادَتِ حَقِّ تَعَالٰى اَشْرَدِ اَرْدُو اَمَامِ حَسَنِ بَصَرِي كَفْتِ رَحْمَتِ اَللّٰهِ
عَلَيْهِ كَمَا دَارُوَسَ جَسَمُهَا زَخْمِ خَوَانَدِ اَيْنِ اَيْتِ اَسْتِ كَمَا قَوْلُهُ تَعَالٰى اِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا اَلَّذِيْنَ لِقَوْلِكَ يَا بَصَارِهِمْ كَمَا سَمِعُوا اَلَّذِيْنَ كَرْدِ وَهَرِ چِيَزِ رَا جَسَمُهَا نِيَا اَيْنِ
كَفْتِ اَلَا فَاَشَاءَ اَللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَيَقُولُوْنَ وَيَمِيَكُوْنَ كَا فَرَانِ اَتَشْ
بَرِ سَتِي كَمَا مُحَمَّدٌ اَلَّذِيْنَ هَرِ اَمِيْنَه دِيَوَانَه سَتِ وَصَاهُوْا وَاَنِيسْتِ اَيْنِ قَرَانِ اَلَا كَمَا
ذِكْرُهُ يَادُ دِهَنَدَه پِنْدِ دِهَنَدَه لِّلْعَالَمِيْنَ مَرْجِهَانِيَا رَا دَرِ تَفَا سِيَرِ چِيْنَ اَوْرُوْ
اَسْتِ وَبَخَا طِرِ اَيْنِ فَقِيْرِ چِيْنَ مِي اَيْنِ كَمَا اَحْتِمَالِ دَارِدُ كَمَا ضَمِيْرِ مَوْرَا حِجِ بَا شَدِ رَسُولِ مَ
صَلٰى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاسَلَمَ كَمَا فَرَانِ اَوْرَا دِيَوَانَه مِي كَفْتَنَدُ وَكَمَا بَعْنِي ذَا كَرِ بَا شَدِ وَاسَلَمَ

تعالی علم و قصر قلب باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است و ناصح و واعظ
عالمیان است چنانکه می گوید رجل عدل ای عادل والله تعالی اعلم

سُورَةُ الْحَاقَّةِ فَكَيْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهَلْ ثَنَاءٌ مِّمَّا يَتَذَكَّرُونَ

الْحَاقَّةُ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ مَا الْحَاقَّةُ هُوَ چه روز قیامت و مَا أَذْذُكَ وَ چه دانی
تو ای محمد مَا الْحَاقَّةُ که چیست روز قیامت یعنی هر چند که صفت او بیان کنم
از آن به هیبت تراست و سخت تر تا کسی نبیند سختی او را نداند الْحَاقَّةُ اسم فاعل
است از حق الا مراد از واجب و ثبت ای الساعة الحاقة یعنی ساعتی که ثابت است
و واجب است آمدن آن بے شک الْحَاقَّةُ مبتداء و مَا الْحَاقَّةُ خبری ای اشی شیء
هی تخفیف الا مراد آنکه حق تعالی درین سوره بیان کرد عذاب کافران و منکران
قیامت را و ثواب مؤمنان و ترسندگان را و گفت جل جلاله کَذَّبَتْ رُوحُ كُؤُورٍ
داشتند مر پیغمبران خود را بآمدن قیامت تَمُودُ قوم صالح پیغمبر علیه السلام
که آب ایشان اندک بود و عَادُ و قوم هود پیغمبر علیه السلام بِالْقَارِعَةِ
به روز قیامت الْقَارِعُ کوفتن الساعة القادعة یعنی ساعتی که بکوبد و بهار
بترس آسمان را بشکافتن و کوههارا بگداختن و ستارگان را بر یختن چون رون
قیامت را یاد کرد و کسانی که به قیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در
دنیا بیان کرد تا کافران ترسند و از کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فَاتَمَّ
تَمُودُ اما قوم صالح علیه السلام که مشردیان بودند فَاهْلُ الْاُیُسُ نیست و بهار
گردانیده شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب بے فرمانی مر پیغمبران خود را و قبول نکردن
حکم خدا تعالی را از روست طغیة بمعنی طغیان باشد الطغیان از حد
در گذشتن و بقول امام قتاده رحمه الله مراد از طغیة صیحه است یعنی آواز
سخت عظیم که از حد در گذشته بود و آن آواز جبریل بود و علیا السلام که همه ایشان

ایشان بآن آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طایغیه رجفه است یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را به زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طایغیه صاعقه است یعنی آتش آسمانی که آمد و همه را بسوخت قصه صالح پیغمبر صلوة الله علیه و آله و سلم و علیه الصلوة والسلام بدانکه صالح پیغمبر علیه السلام به پنج پشت به نوح پیغمبر علیه السلام میرسد و او مرد سرخ و سفید بود و از بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغمبران چنین بوده اند حق سبحانه و تعالی ویرا به پیغامبری فرستاد و به قبیلہ شود که خویشان و س بودند و در میان شام و حجاز می بودند و خانه ها در کوه ساخته بودند از برای تائبستان و زمستان سنگها را بریده بودند و منزلها ساخته بودند و بتان داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را با ایمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نگفتند لا إله الا الله صلح الله و رسول الله و از صالح علیه السلام معجزه طلبیدند و او می گفتند که اگر معجزه بیارم و شما ایمان نیارید همه به عذاب خدا می آید هلاک می شوید این سخن و س را قبول نکردند و ایشان را روز عید بود که بابتان بیرون می آمدند در عیدگاه خود و بتان را سجده میکردند صالح را گفتند تو نیز به عیدگاه ما بیرون آئی و تو خدا را خود را بخوان و ما خدا یان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون به عیدگاه رسیدند اتفاق کردند که از و س چیزی طلب کنیم که نتواند آورد و عاجز شود و در عیدگاه ایشان سنگ بود بزرگ گفتند این سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید مو و بایال باشد و ویرا بر پیشانی مو س ابریشم باشد و آبستن ده ماه باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی ایمان آرییم تو و به خدا می آید و بتان را بگذاریم و اگر توانی آوردن ما ندانیم که بتو چه باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیه السلام شنید غمناک شد و از خدا می آید شرم داشت تا بخوابد چون چاره نبود

از ایشان عهد گرفت که اگر چنانچه هجین شترے ازین سنگ بیرون آید شما ایمان
آرید چون ایشان عهد کردند صالح علیہ السلام از خدائے تعالیٰ درخواست
کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین میگفتند به قدرت خدائے تعالیٰ ازان کوه
آوازے آمد و کوه جفیدن گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتر مراد
از وے بیرون آمد بقدرت خدائے تعالیٰ همچنانکه ایشان طلب کرده بودند
شتر مراد آبت ده ماه سیاه پیشانی سفید ایال پریشم بس بزرگ از یک پہلوے
اوتا پہلوے دیگر سیصد و بیست و دو گز بود ازان سنگ بیرون آمد و روان
شد تا در میان مردمان رسید بخقید و بچه آورد بس بزرگ به بزرگی نزدیک بباد
پس روستے بصرانها و و چریدن آغاز کرد ایشان این همه دیدند و ایمان نیاوردند
و گفتند صالح جادو گریست اگر قوم وے نبودند و یرا سنگسار کردند و الہی
ہمہ را ازان انکار منکران نگاہداری و نمود را از برای آن شمدی گفتند کہ ایشان
انک بودند و شمد آب اندک را گویند و قوم وے عرب بودند و حوض داشتند کہ از آب
وے آب برمی آمد متقی وے بیت قامت مرد بود و ہر روز پر آب می شد ایشان بخش
بیکروند میان خود و شتر صالح یک روز شتر خور دی ہمہ آب را و همچنان آن شیر
دادی کہ آب خور دی از پستانہاے وے شیر می رفت ہر چند جائے شیر آوردند
پر میشد و یک روز نوبت ہمہ ستوران ایشان بودی روزے کہ نوبت شتر صالح
بودی آب از کوهہا آوردندے تا بخوردندی کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردند
و ایمان آوردند حق تعالیٰ اچشہاے آب روان کردے و ازان شتر ایشان را
نفع بسیار بود از شیر وے و ازیشم وے و از موی وے ہر چند بایستہاں میگفتند
تا تو انگر شدند و شتر در میان ایشان بود مدتے در تابستان در بلند پہا و سرد آہا
و کوهہا بو وے و از ہیبت و ترس او شتران و ستوران ایشان ہر میدندے و در

بیابان و کوها فرو دآمدند و از ترس خراب و لاغر شدند و در رستان شتر صالح علیه
 السلام در بیابان و کوها بود و از ترس و ستوران ایشان بر بالاس کوها رفتند
 و هلاک شدند و آن شتر رحمت خدای تعالی بود چون شکر نگفتند بلاء شد و در میان
 نمودیان و وزن بودند بغایت خور و مال بسیار داشتند از همه انواعها گوسفندان
 و شتران و غیره شان بود یکی را صد و ده نام بود و دیگری را عینزه گفتند و دو مرد بودند
 که بر ایشان عاشق بودند و خواستگاری می کردند یکی را قدر نام بود و عاشق صد و ده
 بود و دیگری را مصدع نام بود و عاشق عینزه بود و هر دو مال بسیار داشتند
 هر دو همان آمدند به خانه این زنان و این دو زن دشمن صالح بودند و کافر بودند و بسیاری
 میکردند بکشتن شتر صالح علیه السلام از برای مال خود و ده گفت آب ندایم که شما را همان
 داری کنیم و شراب دسیم از بهر آنکه امروز نوبت شتر صالح پیغمبر علیه السلام است و هیچ کس آب نمیتواند
 گرفت و عینزه گفت که اگر در میان مردان ما بود و مردی که شتر آبش را به ما
 فدا در میان مردان ما که مرد نیست قدر و مصدع گفت که اگر ما شتر آبش را به ما
 میدادیم هر دو زن گفتند که ما همه مال ما از آن شماهاست و هر دو زن آفتاب از روی خود
 برداشتند چنان خوب صورت بودند که نهایتی نبود فرمودند خانه دختران و کنیزکان را که خوب
 به ایشان نمایند و آن هر دو بخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند و رفتند و یاران خود را کافر بودند و یاران
 ایشان بخت کس بودند تن شدند و شراب خورد و همه مست شدند و رفتند و آن را به شتر میرفت
 تا آب خورد و آن را همچون کوچی بود که کین کردند چون شتر پیدا شد برخواستند و شتر را حمله کردند
 شتر نیز حمله به ایشان کرد و در غیبت قدر که از پیش شتر کین کرد و بد بود برخواست و پای راست شتر را بشتر زد
 و مصدع نیز انداخت و پای چپ شتر را بر شتر زد و ای و فدا آمدند و شتر را کشتند و کچم شتر چون دید که
 مادر و بر اکتند بگریخت و بکوه آمد بعد گوشت را بخش کردند و برخاستند و در میان خبره صالح
 رسید صالح علیه السلام دور بود با مومنان بایدند و دیدند که حال چنان شده بود که شتر

چون صالح را دید بگریست و سه بار با گم زد و گفت درینغ مادر من و مهدران سنگ که مادر من
بیرون آمده بود در آمد و ناپدید شد صالح علیه السلام گفت که سه روز دیگر عذاب بیاید
پشما و این در شبانگاه چهارشنبه بود گفت روز اول رو بهای شمایان زرد شود و روز دوم
سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از آن همه هلاک شود چون این گفت کافران قصد
کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه
هلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ماینز و سه را بکشیم
لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نماند شدند
و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد از آن شما
صالح را هلاک کنید باز گشتند صبح پنجشنبه بود که روزه های ایشان زرد شد و روز آینه
سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین بمیدید از آسمان آوازه پیدا
شد و آتشی آمد و همه هلاک شد مگر یک زن که بجای مانده بود و همه را دید و ویرانپای
دادند تا و سه رفت و مردم را خبر کرد و و سه نیز هلاک شد و از قوم صالح آنها که ایمان آورده
بودند هیچ کس هلاک نشد بعد صالح هم گفت قوم خود را که ازین جامی باید رفت که
اینجا قهر خدای تعالی ظاهر شده است همه مومنان احرام بستند و به صالح علیه السلام
بحرم مکه آمدند و همان جا قیام کردند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی
و میسر نقل کرد نصیب درویش این است که از صحبت اهل دنیا پر حذر باشد و اهل حق را
انکار نکند و نگاه داشت شریعت کند و از بدعت و ضلالت دور باشد و أَمَّا عَادٌ
و أَمَّا عَادِيَانِ که قوم بود پیغمبر بودند علیه السلام و هود پیش از صالح بوده است
فَأَهْلِكُوا پس هلاک گردانید شدند بر توحید باده و صحرای سخت آواز و قیل با
سَرَعَاتِيَّةٍ سرکش و بی فرمان بر خازنان بَادِئَاتُ و الْعَتَّى از حد درگشتن و
بفایت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست و قطره باران نیست

مگر بقدر است که فرشته بروی مومل است مگر به عادیان و باران و طوفان فوج که به انداز
 بود سخنرها بر گماشت حق تعالی آن باد را و فرستادش عکسهم بر عادیان التخییر
 فرمانبردار گردانیدن و برگماشتن سبع کیال هفت شب و ثمانیه ایام و هشت
 روز حسوماً یعنی همنیکی را از ایشان برید و همه هلاک کرد حسوماً مصدر باشد معنی
 بریدن یا جمع حاسم باشد روزهای بریده که باد در روی پای باشد الحسم بریدن و
 داغ کردن حسوماً مصدر روی آبی یحسوم حسوماً او یقطع قطعاً و جمع حاسم
 صفت ثمانیه ایام آبی متتایعاً و قمری حسوماً بفتح الحاء حال این هشت روز در آخر
 زمستان بود که آن را ایام عجز خوانند زیرا که عجز آخر چیز باشد یا از جهت آنکه درین روزها
 پیرزن از عادیان در غار درآمده بود از باد گر خفته روز هشتم بادوران غار درآمد و آن
 پیرزن را بیرون آورد و هلاک کرد از بهر آن این روز را ایام عجز گویند فتوی پس
 دیدی تو ای محمد یا هر کس که بنید القوم آن مردمان را یعنی عادیان را اینها در آن
 روز باید در آن شبها صحرای هلاک شدگان و افتادگان جمع صیرع الصرع افکندن
 کاشفهم گویا ایشان آنجا از تخیل تنهای درخت خرمانند جمع عجز خاوی که میان تپی
 و افتاده بعضی در درازی همچون درخت خرمانند که بوسیده باشد و باد او را از بیج
 برکنده باشد و انداخته الخوی و الخواء افتادن و تپی شدن فحل آیا پس هیچ
 فتوی بی محمد که مرایشان را من بایسته که باقی مانده باشد از ایشان
 یعنی هیچ کس از ایشان باقی مانده نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود ای محمد
 تو همچنین خواهد شد قصه عادیان بدانکه عادیان از اهل یمن بوده اند و احقاف
 یعنی در ریگهای بودند و تبان داشتند حق سبحانه و تعالی بود پیغمبر علیها السلام را
 برایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت پرستی را بگذارند و ظلمه نکنند ایشان قبول
 نکردند پس را پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند در زمین عرب حق سبحانه

تعالی باران را از ایشان باز دشت سه سال قحط در میان ایشان پیدا شد مهتاد کس را
 به که فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند و در مکّه آن وقت عامله بودند یعنی فرزندان
 عملاق که بنیروز نوح بودند به مکّه رفتند و مدتی بودند بعد از آن خواستند تا دعا کنند که
 در میان ایشان مسلمان بود از قوم هود علیه السلام مرشد نام او گفت شمار او دعا
 سودمیدار و سخن پیایب خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن ویرانش بودند
 و ویران خود دور کردند و رفتند مرشد و عقب ایشان میرفت تا رسیدند به صفا
 و مروه و دعا کردند که ای خدای خود اگر مژده راست میگوید ما را باران بده و ما از برای
 باران آمده ایم پس حق تعالی سه باره ابر را فرستاد که سفید و یک سیخ و یک سیاه
 و آوازه شنودند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر دارد
 قبول کردیم آوازه شنیدند که قبول کردید بلائ خداست تعالی را که همه چیز را بسوزد
 و خاکستر گرداند آن ابر به فرمان خداست تعالی پیدا شد بولایت ایشان همه شاد
 شدند که باران آمد و کسان را دعا قبول شد و زبان تشنّع و طعنه بر مژدگشاوند که
 اینک باران آمد تو می گفتی که بلا خواهد آمد و وحی آمد به هود علیه السلام که بگوئی که
 این بلاست خداست تعالی است باد است که درو است بلاست حق تعالی و حق فرستاد
 به باد عقیقم که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی من را
 شاخ فرشتگان که بر باد موکل اند گفتند آه ای این باد همه روئی زمین را لایک خواهد کرد
 وحی آمد به باد که باز گردد و به مقدار سوراخ انگشتری بیرون آئی و به هود علیه السلام
 وحی آمد که خط بکش و تو و مؤمنان در میان آن خط باشید به فرمان خداست تعالی از آن باد
 باد خوش در میان آن خط در آمدی که هیچ ضرر به مؤمنان نرسیدی و به هر چه آن باد
 رسیدی بمونتی و خاکستر شدی و عادیان پس بلند بودند و با قوت بودند همه ستوران و زن
 و فرزندان خود را در درّه که بود در آوردند بر سر آن دره صف زدند که باد را نگذاریم که

در آید حق تعالی با دبر ایشان گشت تا ایشان را بر میداشت و بر بوا میرد و بر زمین می زد
 هلاک میکرد تا همه هلاک شدند مگر خباث که کلاً ترا ایشان بود و علیهم السلام پیش وے آمد
 گفت اے خباث ایمان آر به خدائے تعالی گفت اے بود آنچه شیر اند که در میان باقی آیند
 و قوم مرا هلاک میکنند بود و گفت آن شیران نه اند بلکه فرشتگان عذاب اند خباث گفت که این
 همه جادو هائے تست من ایمان نمی آرم باد و برادر دشت و بر زمین زد هلاک کرد و همه هلاک
 ایشان را هلاک کرد و مرشد که ایمان آورده بود از که آمد و خبر را گفت مومنان شاد شدند
 یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این ست که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام
 اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسیر آورده شد و جَاءَ و آورد
 فَرَعَوْنَ آن کافر ملعون که دعوی خدائی میکرد و مَن قَبْلَهُ و آن کسانیکه پیش از وے
 بودند و مَن قَبْلَهُ نیز خوانده و این قُرْآن حمزه و سببست و معنی وے این ست که آن
 کسانیکه یا روی بودند و پیروی بودند و اَلْمُتَّقِينَ و دیه بازیر و زبر کرده شده یعنی
 دیه بازیر و شهر هائے قوم لوط علیهم السلام بِالْخَاطِئَةِ خطا و کفر و گناه الخاطئة مصدر
 قیل بکالافعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند بجایه آمدش و جاء
 به آوردش فَخَصَّوْا پس به فرمانی کردند کُفُّوا رُءُوسَکُمْ فرستاده پیرو در گذارشان
 رَا فَآخَذَهُمْ پس گرفت شان خدائے تعالی آخَذَهُمْ گرفتنی سَآئِبَةٍ سخت و
 غالب و زیادت شوند اَلْوَبْءُ افزون شدن قوم فرعون را خدائے تعالی به دریا
 غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیامبر خدائے بودند شنیدند و ایمان نیاوردند
 قوم لوط به زمین فرو برد چون سخن پیامبر خود را شنیدند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن
 خدائے تعالی و رسول وے را نشنود و قبول نکند کافر باشد و عذاب دنیا و آخرت
 مبتلا گردد و قصه فرعون بیايد انشاء الله تعالی قصه لوط پیامبر علیهم السلام
 و تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی رحمه الله علیه گفت که لوط پیامبر سپر عم حضرت

ابراہیم خلیل اللہ بود صلوات اللہ علیہ و در کواشی آورده است کہ برادر زادہ ابراہیم بود
حق سبحانہ و تعالیٰ وے را بہ پیغامبری فرستاد بہ پنج شہر کہ در زمین شام بود و اہل آن
شہر ہا چہار صد ہزار کس بودند یا چہار صد بار ہزار ہزار مرد و بیست سال لوط علیہ
السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان نیاوردند و در شہر ہائے
ایشان نعمت بسیار شدہ بود و در شہر ہائے دیگر قوط بود مردم بہ غلہ خریدن مے آمدند
ہر کہ پیش لوط علیہ السلام مے آمد طعام میداد لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند
مردم را طعام مده البلیس علیہ اللعنہ خود را بصورت بچہ امرد ساخت و پیش ایشان
آمد آن قوم را بکار بد خواند و گفت ہر کہ بشہر شما یاید از غریبان از ہائے غلہ خریدن
این کار بد بوسے کنید تا بار دیگر نیاید چون این کار در میان ایشان بسیار شد زمین
بہ نالید و آسمان نیز نالید پس حق سبحانہ تعالیٰ دوازده فرشتہ و بقولے دہ و بقولے
سہ فرشتہ را فرستاد و جبریل و میکائیل علیہ السلام با ایشان بودند اول پیش ابراہیم
علیہ السلام آمدند و ابراہیم را باسحاق پیغامبر علیہ السلام فرود دادند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ
بوسے فرزندے خواهد داد از ایشان ابراہیم علیہ السلام پرسید دیگر بچہ کار آمدہ ای گفتند
کہ ما را فرستادہ است تا قوم لوط را ہلاک کنیم کہ ایشان کار ہائے بد میکنند و بہ مردمان
نزدیکی میکنند و کبوتر بازی میکنند و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند و غریبان را
از غلہ خریدن باز میدارند و طعام با ایشان نمی دہند و سخن پیغامبر خود نمی شنوند پس ابراہیم
علیہ السلام گفت کہ اگر در میان ایشان صد کس بودے کہ این کار ہائے کر دے عذاب
با ایشان رسید و گفتند نے گفت اگر پنجاہ کس بودے یا دہ کس این عذاب رسید و گفتند
کہ نے فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران وے مسلمانند پس ما ایشان را سزا
دہیم فاما عوس وے کافرہ است اورا ہلاک خواہیم کرد و فرشتگان رفتند چون بہ دہقانے
لوط رسیدند دختران ویرا دیدند کہ ایشان دوازده تن بودند کہ غلہا را آب میدادند

لوط علیہ السلام
صحنہ و غلہ
در شہر ہا
از زمین
نقص پیغام
کہ جبریل علیہ
السلام ہا کس
قوم لوط علیہ
السلام آمدند
و ابراہیم علیہ
السلام را با
اسحاق پیغام
بر علیہ السلام
فرود دادند
کہ حق سبحانہ
و تعالیٰ بوسے
فرزندے خواهد
داد از ایشان
ابراہیم علیہ
السلام پرسید
دیگر بچہ کار
آمدہ ای گفتند
کہ ما را فرستادہ
است تا قوم لوط
را ہلاک کنیم
کہ ایشان کار
ہائے بد میکنند
و بہ مردمان
نزدیکی میکنند
و کبوتر بازی
میکند و قمار
بازی میکنند
و جنگ سنگ
میکند و غریبان
را از غلہ خریدن
باز میدارند و
طعام با ایشان
نمی دہند و سخن
پیغامبر خود
نمی شنوند پس
ابراہیم علیہ
السلام گفت کہ
اگر در میان
ایشان صد کس
بودے کہ این
کار ہائے کر دے
عذاب با ایشان
رسید و گفتند
نے گفت اگر
پنجاہ کس بودے
یا دہ کس این
عذاب رسید و
گفتند کہ نے
فرشتگان
گفتند در میان
ایشان لوط و
دختران وے
مسلمانند پس
ما ایشان را
سزا دہیم فاما
عوس وے کافرہ
است اورا ہلاک
خواہیم کرد و
فرشتگان
رفتند چون
بہ دہقانے
لوط رسیدند
دختران ویرا
دیدند کہ
ایشان دوازده
تن بودند کہ
غلہا را آب
میدادند

فرشتگان بصورتهاي جوانان امر خود را با ایشان نمودند فرشتگان ازین دختران پرسیدند
 که اینجا چس باشد که ما را بجا نمانداری کن گفتند نه مگر پدر ما لوط پیغمبر علیه السلام است گفتند
 بمانماید آنها رفتند تا به منزل لوط رسیدند عروس لوط آن بد کرداران را خبر کرد از جهانمان
 آن قوم آمدند صورتها دیدند که سرگزندید بودند از خوبی و آن قوم گرداگرد آن خانه را
 گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا فیضیت میکنید پیش جهانان من اینک
 دختران من نکاح کنید و بخوابید ایشان گفتند ما را به نکاح دختران تو رغبت و حاجت نیست
 و تو میدانی که ما چه میخواهیم لوط گفت کاشکے مرا قوت بودی یا لشکر بودی تا به شما جنگ کنم و
 نگذارم تا مقصد بد کنید به جهانان من عروس لوط آب گرم کو بر سر جهانان ریخت تا بیرون
 آیند این آب بر سر کافران ریخت و همه را مرض برص پیداشد جبرئیل در آن حال خود را ظاهر
 کرد و لوط و گفت ترس که ما فرشتگانیم آمده ایم تا ایشان را هلاک کنیم در را بکشتا تا در آیند
 چون در کشاده شد کافران در آمدند همه کور شدند باز گشتند و گفتند که لوط جادوگران را
 آورده است ما فردا او را باین جهان هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که اهل خود از میان
 این قوم بیرون برو که صبحدم عذاب با ایشان خواهد رسید لوط گفت ازین زودتر میخواهم
 فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت عروس و با ایشان
 نه رفت جبرئیل چهار شهر را بر پر خود برداشت و یکی را بگذشت چون ایشان کارهای بد
 می کردند و بالا بردشان چند آنکه فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنیدند در آسمان بوی
 بالا را نشیب کرد و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سبجین یعنی از دوزخ فرود
 آمد یعنی خشت پنجه از دوزخ سبیل می آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران
 را نشنود سر بر کرد و گفت ای دروغ از قوم من سنگ بر سرش آمد و هلاک شد و این غذا
 از فلان لمان این است و درست چنانکه خدا می خواهد فرمود پس لوط دختران را پیش
 ابراهیم برد و ابراهیم علیه السلام آن دختران را بشوهران مومن داد و پیغمبران نبی اسرار

از نسل ایشان پیدا شد. تفسیر من و تو ازین قصه این است که لَیْسَ کلاماً بد تو که بنیم و از ظلم و ستم دور باشیم و رسول گفت صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَیْنَمَا لَیْسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِلَیْ رَجُلٍ اَتَى جَلَدًا اَوْ اَمْرًا فِیْ دُبُرِهَا یعنی به نظر رحمت حق تعالی نظر نه کند به کسی که به مردی نزدیک کند یا به زنی از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکور است و این قصه را از کواشی قومی بر آورده شد و از قصه نوح نیز خبر کرده شد گفت جَلَدًا اِنَّا بَدَرْتُمْ کَمَا لَمَّا چُونَه طَلَعَ بِهَ فَرْمَانِی کَرَدَ الْمَسَاءُ آب در طوفان نوح علیه السلام و روت زمین را آب گرفت حَمَلْنَا کُمْ بِرَدِّ دَشْتِیْمَ پَدَرَان شمارا و شمارا که در شتیمای ایشان بود الْحَمْلُ کَسَ را بر ستور خود نشاندن و برداشتن فِی الْجَارِیَةِ که در شتی که میرفت بر روی آب الجاریَةِ و الجودی لِیَجْعَلَهَا تا گردانیم کشتی را یعنی نجات مؤمنان را در کشتی و هلاک کردن مکافران را که بیرون کشتی بودند لَکُمْ مَشْهُارًا تَذْکِرَةً یا دو دهنده و پند دهنده و وعظ مؤمنان را و ترسانیدن مکافران و تَعِیْنَهَا و تانیادگیر قصه این کشتی نوح را الْوَاغَةَ نگاه داشتن اُذُنٌ گوشی وَ اَعِیَّةً یا دگیرند و تا پند باشد مؤمنان را این نجات داون مؤمنان و هلاک کردن مکافران این آیت آمد رسول گفت علیه الصلوة والسلام یا علی از خدا تعالی خواستم تا گوش ترا چنین گردانم که هیچ چیز را فراموش نه کنی بعده هیچ چیز را فراموش نه کرد قصه نوح را بیان کرده شود در سورة اِنَّا اَرْسَلْنَا اللّٰهُ تَعَالٰی چون قیامت را بیان کرد و منکران و ارباب که دوازان حال خبر کرد و گفت جَلَدًا قَبَا اُپس چون فُتِحَ و مسیده شود فِی الصُّورِ در صور نفخه وَ اِحْدَا یک دیدن و آن دیدن اول است و بقول ابن عباس رضی اللّٰهُ عنهما دیدن دوم است و حُمِلَتْ و چون بر دشته شود الْاَرْضُ زمین را و الْجِبَالُ و کوهها سے زمین را و آنچه در روی است و کوهها را بردارد و باد و غمت یا فرشتگان یا به قدرت حق تعالی

بے سبب برداشته شود در کشف چنین آورده است که تا پس زده شود زمین و
 کوہ ہار ابریک دیگر کدکۀ و اِحکۀ ہیکبار زونی و بقول امام حسن بصری رحمۃ اللہ
 علیہ کوہ ہا چون گردے گرد و بر دے کافران نشیند فیوم معنی پس دران روز درو
 دو میدان باشد در عقب میدان دوم وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ افتد افتند یعنی
 قیامت بیاید بدانکہ صور بر شکل شایخست درازی و سی ہزار سالہ را دست و
 و گرد و سی ہزار سالہ را د و مرویرا ہفت شاخ است درازی ہر شاخ ہزار سالہ را
 و در ہر شاخ سور اہماست همچون زنبور خانہ در شاخ اول جاہنائے فرشتگان باشد
 و در دوم جاہنائے پیغمبران باشد و در سوم جاہنائے صدیقان باشد و در چہارم
 جاہنائے شہیدان باشد و در پنجم جاہنائے عامۃ مومنان باشد و در ششم جاہنائے کافران باشد
 از آدمیان و پریان و دیوان و در ہفتم جاہنائے ہمہ مخلوقات دیگر باشد بدانکہ در تفسیر
 الغافلین آورده است کہ در یک روایت از رسول علیہ السلام سہ میدان است
 و در یک روایت دو میدان است میدان اول را فزع گویند یعنی ترس گما قال
 اللہ تعالیٰ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَفُجِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ وَآنَ
 چنان باشد کہ اسرافیل در صور در دم و بگوید اَتَّبِعُوْا اٰیٰهَا الْغَفْلَةُ یعنی باخوابید
 اے غافلان چون این آواز بشنود ترس و بیہ در خلق افتد و ہمہ کس کار ہا بگذرانند
 و زلزلہ در زمین افتد و ہمہ برین حال جانند چندانکہ خدائے تعالیٰ خواستہ باشد
 باز خلق بکار ہا مشغول گردند و عمارت ہا کنند تا پچہل سال یا بیشتر یا کمتر و ہمہ روی زمین
 کافر گردند و یک مومن نماند انگاہ اسرافیل علیہ السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر
 بدم و آن میدان مردن باشد گما قال اللہ تعالیٰ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي
 السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللہ درین میدان بگوید اسرافیل
 اے جاہلیرون آید از قابہا ہمہ خلق بمیرند مگر جبریل و میکائیل و اسرافیل علیہم السلام

و بر دارندگان عرش و باز جان همه را گیرد و ملک الموت ماند و راحق سبحانه و تعالی
 بیلند خطاب رب الارباب در رسد بمن الملائکة الیوم یعنی ملک کراست امروز یکس
 نه باشد که جواب دهد حق سبحانه و تعالی خود جواب گوید لله الو احد القهار یعنی
 ملک مر خدا تراست که یک است و یگانه است در ذات و صفات خود و سخت قهر کننده است
 بر دشمنان خطاب رسد که بچاند جباران و متکبران و مشرکان و فرعون صفتان و
 فرزندان ایشان پس زمین را کشاده کنند و هموار نمایند چنانکه ایدیم را یعنی ختیانی را باز دارند و چون
 آن وقت شود که خلق را زنده گردانند از بحر الحیوان و آن دریا میست در زیر عرش
 و اژدان دریا باران بار و چهل روز همچون آب منی و قابلهای همه خلایق پدید آید اول
 کسیکه زنده شود اسرافیل بود و فرمان شود تا در صور در مد و آن دیدن بعث باشد
 و گویند ایتها العظام البالیة و ایتها العروق المنقطعة و ایتها الاوصال
 المتفرقة قوموا الفصل القضاء یعنی اے استخوانهای بوسیده و ریزه ریزه شده
 زنده شوید از برای حکم خدای تعالی پس جانها نیز از صور بیرون آیند چنانکه زبور و
 میان آسمان و زمین پر شود و هر جان بقالب خود در آید و زنده شود و از کورهای بیرون
 آیند اول کسیکه زنده شود و از زمین برخیزد مصطفی باشد صلی الله علیه و سلم نصیب عار
 این است که همه عالم را مظاهر شناسد که بیک دیدن بمیرند و بیک دیدن زنده
 شوند این از اسرافیل نیست از جلیل است قشومی اے قبا پوشندگان از زیر پوست
 باز گردید از عدم ز آواز دست و مطلق آن آواز خود از شد بود و گرچه از حلقوم عبد الله بود
 و همچنین اولیاء الله نیز مظاهرند بر دلهای طالبان که زنده شوند بحیات ابدی بیکت
 ایشان و حیات ابدی از انفاس مبارک ایشان و دلهای منکران بمیرند بنظر قواش

مرده را از ایشان حیات است و نما
 بر جبهه ز او از شان اندر کفن

نظم
 بن که اسرافیل وقتند اولیا
 جانهای مرده اندر گور و تن

گویند این آواز آواز خداست	زنده کردن کار الطاف خدست
چون شدی من کان بئس اوله	من ترا باشم که کان الله له
رو که بے یسیر و بے بصیرتونی	سرتونی چون صاحب این سرتونی

وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ وَتُكْفَفُ سُدُودُ آسَمَانٍ فَهِيَ بِسَیْرِ آسَمَانٍ مُحْكَمٍ وَبِیْ نَظَرِیْهِ مَعِیْذُ
 دَرَانِ رُوزِ دَرَانِ وَقْتُ وَاهِیَّةٍ سَتِ بَاشَدِ وَپَارِهِ پَارِهِ شُودِ اَلْوَحْیُ سَتِ شَدِ
 وَامْلَکُکَ عَلَیْ اَمْرَ جَایْهَا وَفَرَشْتِگَانِ بِرِکَرَانِهَا آسَمَانِ بَاشَدِ دَرَانِ حَالِ اِیْتَادِ
 تَا چِه فرماید ایشان راجع رجاء یا فرشتگان بر کرانهای زمین ایستاده باشند و صفای
 باشند و خلأقی در میان ایشان باشند وَتَحْمِیلُ وبرد دارند عُدُوشِ رَبِّکَ عَرَشِ
 پروردگار ترا فوق قُصُومِ بَرَالایِ خَلَأَقِ یَوْمَ مَعِیْذِ دَرَانِ رُوزِ دَرَانِ وَقْتُ تَمَایْیَةِ
 هِشْتِ فرشته در کشف آورده است که رسول ماصی الله علیه و سلم گفت که برد دارند
 عَرَشِ حَالِ چِه از فرشته اند چون قیامت شود به فرمان خدای تعالی بشت شوند پائها
 ایشان در زمین مغمم باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی و بعضی بصورت شیران و بعضی
 بصورت گاو و بعضی بصورت کرگس و در روایت دیگر آن است که هر هشت بصورت بز
 گو به باشند از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راه باشد چهار از ایشان این
 تَسْبِیحِ میگویند سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِکَ لَکَ الْحَمْدُ عَلَیْ عَفْوِکَ بَعْدَ
 قُدْرَتِکَ وَچهار دیگر این تَسْبِیحِ میگویند سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِکَ لَکَ الْحَمْدُ
 عَلَیْ حِلْمِکَ بَعْدَ عِلْمِکَ و امام ضحاک گفت که برد دارند گان عرش هشت صفت باشد
 که شمار ایشان را حق تعالی دانند یَوْمَ مَعِیْذِ نُعُوضُونَ دَرَانِ رُوزِ عَرْضِ کرده شود
 از برای جزا و حساب العَرْضِ چیز پیش کسی آوردن که آنحضرت پوشیده نمائند صَیْکُمُ
 از شما خَافِیَّةٌ پیچ پنهانی نصیب درویش این است که ظاهرش همچو باطنش و باطنش
 همچون ظاهرش باشد در خبر است که در قیامت خلق را الله بار عرض باشد و عرض از برای

عذر و مجادله باشد و عرض دیگر از برای خواندن نامه القیب درویش این است که در دنیا
 حساب خود میکند و از بدیهات و بهر روز از نماز دیگر تا نماز شام به محاسبه و استغفار مشغول
 باشد فَأَمَّا مَنْ پس اما آن کس که أُوتِيَ داده شود كِتَابَهُ نامه اش را بِإِيمَانِهِ
 بدست راستش فَيَقُولُ پس بگوید هَؤُلَاءِ بگوید این نامه مرا أَقْرَأَ بخوانید كِتَابِي
 نامه مرا این سخن از غایت شادی و از بسیاری طاعت پذیرفته و ثوابها که در آن
 نامه باشد دوستان خود را این گوید إِنِّي بدستی و راستی که من ظَنَنْتُ و نهسته
 بودم به یقین أَنِّي صلاحی این را که من خواهم رسیدن حَسَابِي بشمار خود
 از برای آن بطاعت مشغول شدم و از گناه دور بودم از برای این نامه من
 بدست راست دادند نصیب درویش این است که یقین کند به حساب دادن کتاب
 و بموجب آن عمل کند پس از حال او خبر داد و گفت جَلَّالَهُ فَهُوَ پس او فِي عَيْشَةٍ
 در زندگانی بَشَدَ دَاخِلِيَةٍ راضی و خوشنود باشد از آن زندگانی فِي جَنَّةٍ
 بهشته باشد عَالِيَةٍ بلند مقام یعنی در آسمان یا بلند باشد درجات آن یا بلند باشد
 کوشکهای آن و درختان آن در کشف چنین آورده است تَقْطُوفُهَا سِيوَى و درختان
 آن بهشت دَانِيَةٍ نزدیک باشد اگر خواهد خفته یا ایستاده بگیرد آن میوه ها را الْقُطُفُ
بِالْكُسْرِ میوه و الْقُطُفُ بالفتح گرفتن میوه از درخت برود می گفته شود این بهشتیان
كُلُوا بخورید و اشْكَبُوا و یا شاید هَيْئَةً گوارنده یا یعنی بے زحمت و بی زور
 باشد و نه غناطه و نه بیماری بِمَا اسْلَفْتُمْ به سبب آنچه پیش فرستادید از اعمال نیک
 از نماز و روزه و حج و غیر آن الاسلام پیش فرستادن فِي كَلَامِ الْحَالِيَةِ در روز
 های گذشته یعنی در دنیا محنت و رنج کشیدید امروز جزای آن را بگیرید الْخَلْقُ تهنی شدن
 و گذشتن ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که این در حق روزه داران ماه رمضان باشد
 در روزهای گرم و رسول علیه السلام گفت یکی از درهای بهشت را نام ریان است هر که از آن

تفسیر یعقوب چرخ
 بیان آورده
 کتاب القیب
 درویش این
 نامه را
 بخوانید
 کتابی
 بهشتیان
 در دنیا
 محنت و رنج
 کشیدید
 امروز جزای
 آن را بگیرید
 الخلق
 تهنی شدن

در درآید هرگز نشد نشود و از آن در روزه در آن ماه رمضان در آید و بس حق سبحانه و تعالی
 گوید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ إِنَّا أَنْظَرْنَاهُ إِلَيْكُمْ فِي الدُّنْيَا یعنی اے دوستان من شمار
 بسیار دیدیم در دنیا بهائے خشاک شده از تشنگی و شکمها پر پشت چفیده از گرسنگی و شپشها
 بخاک افتاده از بسبب بیداری در طاعتها من امروز در نعمت باشید جاوید بخورید و
 بیاشامید گوارنده در کثافت چنین آورده است و در تفسیر و بیطن نیز آورده است که رسول
 علیه السلام گفت قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احدکم
 الا بحوازمی بم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من عند الله تعالی بفلان
 ابن فلان ادخلوه فی جنة عالیة قطوفها دانية نصیب درویش این است
 که در عمل کوشد و جزای آن از فضل الهی بیند از عمل قال امام القشیری رحمه الله
 علیه الحقیقه ترک ملاحظه العمل لا ترک العمل و خواجه عبدالنصاری
 میفرماید عمل را رها کن لیکن گران بها کن چون صفت مومنان فرمود صفت آن کسانی
 که نامه بدست چپ ایشان داده شود نیز باید کرد و گفت جل جلاله وَإِنَّمَا
أَنْ كَسَّ كَأَوْفِي دَادَهُ شود كِتَابَهُ نامه او را بِشِمَالِهِ بدست چپ و وَمِنْ قَوْلِهِ
پس بگوید يَا لَيْتَنِي اے کاشکه من كَمْ أَوْفَى دَادَهُ نشد كِتَابِي نامه خود را
وَكَمْ أَدْرِمَا و ندانسته من حَسَابِي که چیت شمار من يَا لَيْتَهَا کاشکه این
 دیدن در صور که بسبب آن زنده شدم کانت بودی الْقَاضِيَةَ حکم کننده بر
 مردن من و قيل القاضية مرگ یعنی کاشکه من زنده نشدم تا این بار اندیدم و هیچ
 حساب نه کشیده اگر چه در گور عذاب بود اما این عذاب از آن سخت تر است مَا
أَغْنَى عَنِّي سودند شَت مَالِي مال من یا حَسُود دشمن مرا مَالٍ من هَلَاكَ عَنِّي
 نماند مرا و هلاک شد سُلْطَانِيَّة حجت من و قدرت من و سلطنت من نه مال ماند و
 نه یار و مدد و لشکر هیچ سودند شَت فقیر و ذلیل شَت نصیب عارف آنست که عزت از

خدا تعالیٰ جوید و مال سلطنت و مہتری و سروری را در راه او باز و تاغیر دنیا و
عقبے باشد چون این توجہ کنند فغان آید از رب العزت جل جلالہ کہ اے فرشتگان خدا
خُذُوْهُ بِكَبِيْرٍ يَدْرِشْ فَخَلَّوْهُ پَسْ غَلْ نَبِيْدْش و دوستہائے او را با گردنش در غل
و رازید آغل دست با گردن بستن و قیل بسوزیدش شَحَابًا مَّجْجَمٍ یَسْ در دوزخ
صَلَّوْهُ در آیدش ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ پَسْ در زنجیرے کہ دُرُ عُمَکَا در ازمی وے
الذَّرْعُ بَکْمِیْرِ یُودِنُ و قیل در ازمی سَبْعُوْنَ ذَرَّاعًا ہفتاد گز باشد فَاَسْلُکُوْهُ
پَسْ در کشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقہ از ان زنجیر بر کوه نہند کوه بر خود
بگذارد و بقول بعضی ہر کافرے را باد یو او در یک زنجیر کشند و بقول بعضی یک زنجیر
باشد کہ ہمہ دوزخیان را در وے کشند و در ازمی و یا حد و نہایت نہ باشد و نہایت
ویرا خداے داند و بس گفتہ اند ہفتاد گز از برائے مبالغہ باشد و حکمت این زنجیر این
باشد کہ چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مرا ایشان را بگیرند و بفرغ
اندازند و کعب اجار گفت رضی اللہ عنہ کہ اگر ہمہ آہنہائے دنیا را بر کشند برابر یک
حلقہ از ان زنجیر باشد و این زنجیر را در دہان دوزخ اندازند و از راے دیگر میر و
آزند و باقی را بر گردنش بپنجد نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِکَ حکایت امام فخر رازی
رحمۃ اللہ علیہ روزے در درس شستہ بود ناگاہ دیوانہ از در درآمد بہ شکل عجیب و
گفت اے امام خدا تعالیٰ را شناختہ این چندین تصنیف و تالیف چیست
ترا چہ سردار و وزیر پیش امام ناپیداش یعنی بطریق مشاہدہ کہ آن راہ انبیاء و اولیاء
خاص حضرت ہست خداے را بشناس جذبہ در امام پیدا شد طالب آن درویش
شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش شیخ نجمان ست امام از ہرات بجانب
نجمان روان شد چون رسید دید کہ آن درویش بر بالائے منبر این آیت را تفسیر
مِیَاوِیْ خُذُوْهُ فَعَلَّوْهُ ثُمَّ الْحِجْلِیْمَ صَلَّوْهُ ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ دُرُ عُمَکَا سَبْعُوْنَ

و چون باشد ایمان نیاوردن و بجلی کردن فلیکس له الیوم پس نیست مزان کافران
 امروز کهنان این بجای در قیامت جمیع دوستی نزدیک که شفاعت کند و را
 و رحم کند بر و و لا طعام و نیست مریرا خوردنی الا کون غسلین مگر از بیم
 آب و زخیان بنی از دزخیان را خوردنی باشد از قوم و بعضی از ضرب و بعضی را غسلین پس تفسیر
 نباشد لایاک که نه خورد این غسلین را الا الخاطئون مگر گناه کاران خطاء
 الرجل عمداً آنکه کرد نادانی الکشاف یعنی نخور و غسلین مگر کافران نعوذ بالله من
 ذلک نصیب در ویش نیست که در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فلا اقیتم
 پس سوگند یاد میکنم من که خداوند عالم بهم تابصر وون بحرمت انچه می بینید و ما
 لا تبصر وون و بحرمت انچه نمی بینید انچه بدستی که قرآن لکول هر آینه لغتار
 رسول فرستاده شده است کریم گرامی و بزرگ است و آن جبرئیل است که از
 حق تعالی قرآن را می آرد بان نوع که رسیده است بطرقی رسالت ادا میکند یعنی
 بحرمت انچه می بینید او را از آثار قدرت و صفات و بحرمت انچه نمی بینید از ذات
 پاک خدا که قرآن هست کلام خداوند قدیم جل شانه که می آرد در رسول کریم و نیست
 این سخن شاعر و کاهن این نعم نصیب در ویش این است که همه موجودات را قائم بحضرت
 او بیند تا محل سوگند شود و بیست بر بند چشم صورت و بکش چشم سر
 تا مشرق و غرب بینی سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة
 و الیقین و لا تجعلنا من اهل الغفلة و المحجوبین کافران می گفتند که قرآن
 سخن شاعر است حق تعالی فرمود و ما هو بقول شاعر و نیست قرآن گفتار شاعر
 قافیه گو قلیلاً ماتوا قلیلاً و انذک از شما کافران می گردید و لا بقول کاهن
 و نیست قرآن گفتار کاهن یعنی فال گو قلیلاً ماتوا تذکر وون اندک از شما پند
 می گردید کلمه ما زادت تنزیل من ترب العالمین ط قرآن فرستاده شده است

از پروردگار عالیشان بر سید المرسلین زبان جبرئیل امین را کَوَّلَ و اگر دروغ بر نهد
 مُحَمَّدٌ عَلَيْكَ بِمَا بَعْضُ الْكَافِرِينَ بَعْضُ الْكَافِرِينَ بَاكَ مَانَعَتُهُ بَشِيرٌ بِمَا لَأَخَذَ نَاصِيَتَهُ
 بر آیه بگیریم و او را بِالْیَمِينِ قدرت و قوت یتیم دست راست است و مراد این جا قدرت
 و قوت است یا معنی این باشد که بگیریم دست راست محمد را و مغایرتش کثیر است لَقَطَعْنَا
 حَنَاقَ الْوَتِينَ پس بریم از محمد رگ دلش را الْوَتِينَ رگ سفید پیوسته به دل که چون
 بریده شود میرد آن کس قَتَلْنَا عَنْكَ پس نباشد از شما قَتَلْنَا أَحَدٍ بِحَقِّ كَسِّ عَنَقِهِ
 از محمد کما جزوین باز دارندگان مرعوبت ما را الْجَنَّةُ باز داشتن بدانکه حضرت ذوالجلال
 اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام منست و سخن کاهن و شاعر نیست باز دلیل قدرت خود
 را بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید عالم صلی الله علیه و سلم اقرار کرده است بر ما اگر اقرار
 کردی ما او را بعذاب خود بپاک کردیم و هیچ کس او را از عذاب ما نجات ندادی و روز بر تو
 کار و زیاده نشد و دشمنان او بپاک نشدند و یک کس پیدا نشد همه عالم پر کفر بود
 نور دین او شریق و غرب عالم را گرفت تعصیب در ویش این است که بدانند که اهل عجت
 و ضلالت را بقای نیست و در رفتار ایشان نور و مغایرت نباشد و نماید ولیکن
 نمی باید اگر متابعیت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و پیش ما رحمة الله علیه میفرمودند
 که اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت نعلیه میکند بسیار یک بر طریق بدعت و ضلالت
 باشد و آیت بدستی که قرآن لَتَذْكُرَنَّ كَوْنَهُمْ بِرَأْسِهِمْ يَدْرُسُ لَتَذْكُرَنَّ كَوْنَهُمْ بِرَأْسِهِمْ
 را از کفر و شرک و یاد دهنده است مرعاشقان را چون خواهند که بشرف مکالمه
 شریف شوند تلاوت کلام الله بنهند و آنگاه بدستی که مَانَعَتُهُ میفرماید آن وقت که
 فَكَذَّبَتْ بَنِي نَجْدٍ بدستی که از شما دروغ دارند است مرعاشان را و مَنَاطِفُهُ را و اولیاد را
 و علمای هر چند سوگند یاد کردیم و بر ما همین قاطعه نمودیم ایمان نمی آرند به قرآن و با اهل
 عرفان و انکار ایشان زیاده میشود تعصیب در ویش این است که منکر حال ایشان

واولیا الله نه باشد. و اگر کسی انکار حال ایشان کند منورش دارد **مصرع**
 در جمیع سبک روحان هم بولین باشد و شکر گوید که و سه بولین نیست میان بیستی
 که ناگردیدن به قرآن و عمل ناکردن بآن گشتند هر آینه ندامت و پشیمانی است **عکس**
 الکفرین در کافران چون بسیرند و عذاب و دوزخ را مشاهده کنند و اهل قرآن را بان
 عز و جلایست بینند بعد از ان بمانند که از چه دولت و سعادت محروم مانده اند و اهل دنیا
 که بدرویشان و صالحان اعتقادند شسته اند در دو حسرت عظیم بنیند و قرآن حسرت
 است بر آن کسی که عمل نه کند بآن اگر چه یاد باشد شش و سه هفت قرات بخواند و اوقات
 الحق الیقین و بد رستی که قرآن رست است و درست و یقین است و بیستی شکر درو
 نیست و هر که شک آر در دوسه کافرست فسق پس به پاکی یاد کن خدای تعالی را
 بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بیاورد کردن نام بزرگ اوی یعنی صفات نامنرا را دور کن و
 صفات با منرا را اثبات کن و بگو سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
 اللَّهُ أَكْبَرُ و مانند این و نیکو بگذارد پنج وقت نماز را با مخری بزرگ و اوقات خمس و الله اعلم
سُورَةُ الْمَعَارِجِ وَكِتَابُ وَحْيٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَنْتُمْ وَارِثُونَ اَيُّهُ وَوَلَوْ كُنْتُمْ
مَسْأَلِ مَسَائِلٍ فَوْهٍ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ نَحْوَهُتْ
 پرسید پرسنده از شکیبائی ندهد فالباء به معنی عن و این پرسنده نظر من الحارث بود
 و مانند دوسه کافران دیگر چنانکه حق تعالی خبر کرد قوله وَاذْقَالُوا لِلَّهِ حُمَانٌ كَانَ هَذَا
 هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا فَلَا تُطِرْ عَلَيْنَا جِبَارَةٌ مِنَ السَّمَاءِ اَوْ اَتَيْنَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ
 لِلْكَافِرِينَ مَرْنَا كَرْدِيدِ كَانِ رَاكِبٌ لَهُ دَافِعٌ نِست آن عذاب را چون بیاید بایشان
 باز دارند و دور کنند الدفع باز داشتن و دور کردن و چون الله از خدای تعالی
 ذی المعارج خداوند آسمان بالعروج به با ظر آمدن یعنی خداوندی که آسمانها
 و عرش را آفریده است که فرشتگان بر می آیند بآن جمع معراج بود جانی بر آمدن با جمع

معراج بود و بانها تعرج الملكة بر میشوند فرشتگان وَالرُّوحُ وَجِبْرِيلُ إِلَيْهِ
 بسوی رحمت او فی یومِ این عذاب واقع باشند کافران را در روز که کانِ مَقْدَرُ
 تَحْسِیْنُ اَلْفَ سَنَةٍ که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران و را
 نماید از سختی فاما بر مؤمنان چنان نماید که کس را در دنیا دور کثرت نماز گذارد و باسانی و در
 مصابح آورد ده است که فی یومِ که کانِ مَقْدَرُ اَدُوْهُ تَحْسِیْنُ اَلْفَ سَنَةٍ روز قیامت
 است و این روایت در کتاب الزکوة است فعلى هذا يتعلق قوله فی یومِ بقوله
 تعالى واقع و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در یک روز چندانی بر می آید که اگر
 غیر ایشان برود پنجاه هزار سال باید تا آن جا برسد و این مسافت از بالای آسمان
 بهنم است تا زیر زمین بهنم که آن راحت اثری گویند فعلى هذا يتعلق قوله تعالى
 فی یومِ بقوله تعالى تعرج الملكة والاول اصح لما روينا من المصابيح ولما
 بعد هذا الآية قوله فاصبوا صبرا جمیلا پس صبر کن ای محمد صبر کردن
 نیک و آن صبر بود که دروسه جزع نه باشد و قیل هو الرضاء بالقضاء بالانکاح
 و این قیصر را فرزند بود و هفتده ساله که چهار ماه بانواع کمالات آراسته حسن صورتی
 و خلق معنوی و دشت چون و فوت شد خاطر تمام شد بر سر قبر و متوجه بود
 بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت بهیبت باد و قبله در ره توحید نتوان رفت رست
 یا رضاء دوست باید یا هوائ خوشیدن و این بیت را بابیات دیگر بخط میمون خود
 در پشت کتاب نوشته بود و بسیار میخواند قطعه بر در میبازان اَلَا اللَّهُ جَبَّارٌ
 شَرُّ عَقَاسَتِ هَرَجِ غیر مست آن بفرمان دشتن و چون زد دست دوست خود و کمینا ذاق از جاشم شق
 اَتَمُّ دُخَانِ سَاوِیِ هَر دُو کِیْسَانِ دَاشْتَنِ بَچَوَانِ جَمَالِ زُخْمِ چو گان دیده شد در کوئی دوست
 خوشستن را پائے کوبان کوئی میبازان دشتن و این ابیات از سخنان خواجہ حکیم سنائی
 غزنوی است رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ اَنْتُمْ دَرُونَ بَعِيدًا بد رستی که این کافران عذاب

قیامت را دور می بینند و فرستاده قریباً و ما می بینیم آن عذاب را نزدیکی یعنی کافران نمی
 یگویند نخواهد بود و ما میدانیم هر آینه خواهد بود و یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ اَعذاب
 نزدیک است و آئینه در روزی که باشد آسمان همچون مس گداخته چینی بگذارد و نماند و یَوْمَ
 الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشد که کوهها همچون ایشم رنگین نیست شود و لَا یَسْأَلُ حِمْلٌ
 حِمْلًا وَنَهْ یَسْأَلُ دُوسْتًا دُوسْتًا که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر
 لَا یَسْأَلُ خوانده شود به لفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوست را
 از دوست دیگر بَصَوْرُهُمْ مَوْدُودَةٌ میشوند خویشان خویشان بعضی یکدیگر را بیند
 پرسند که حال تو چیست از غم و اندوه که باشد هر یک را و همه دوستیها که برای خدا
 تعالی نه باشد منقطع شود فاما دوستیهای که از برای خدا تعالی باشد در آن محل نیز
 بَشِّرَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَابِعِينَ فَبِكَلِّهِ تَعَالَى الْأَخْلَاءُ یَوْمَ صَفِی
 بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ نصیب درویش نیست که خدا تعالی
 را دوست دارد و بس ششوی عشق آن زنده گزین کو باقیست و در شراب جانفراست ساقیست
 عشق آن بگزین که حمد انبیا بیافتند از عشق او که روکیا تو گویم را بدان شه بازیست
 باکر جان کار بادشوار نیست و بیان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلاله یَقْدِرُ
 الْجُودُمُ آرزو بر دوست دارد در روز قیامت گناه کار یعنی کافرتباه کار تو یَقْدِرُ
 این را که فدای خود بدد و خود را از دوزخ باز خرد و آفتد اء خوشتن را خرید
 مِنْ عَذَابٍ یَوْمَ صَفِی از عذاب آن روز پیدینه پسرانش را و صلیجته و
 عروش را و آخینه و برادرش را و فیصلته الکتی تقوی و بیخ و خویشان خود
 را که او را یاری میدادند در کارهای سخت در دنیا و جای میدادندش به میان خود
 الْأَلْفِی اء جایی دادن و مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا و هر کس را که باشد در زمین
 را فدای خود بدد و ثقیفیه پس این فدا دادن او را عذاب قیامت براند و لَأَجْأ

را ندیدند کلاً حقا که از وی قبول نه کنند این فدا را و از عذاب و دوزخ خلاص نیابد و اگر
یک بار با خلاص گفته باشد اَلَا اِنَّ اللَّهَ مُحَسِّنُ رَسُوْلٍ الله خلاص یابد و در حدیث
آمده است که اگر هفت آسمان و آنچه در وی است در پله ترازوی قیامت به نهند
ثواب اَلَا اِنَّ اللَّهَ را در پله دیگر نهند ثواب کلمه طیبه زیادت آید ایمن و دایم بگوید
این کلمه طیبه را تا بدرجات اعلا برسی و همه دوستان تو ترا از عذاب و دوزخ خلاص
توانند کرد پس ایشان را چاره دوست میداری و از ذکر حق تعالی غافل میشوی
صفت دوزخ کرد و گفت جَلْ جَلالاً اِنَّهَا الظِّلُّ بد رسته که آن آتش دوزخ است
زبان زنده نَزَاعَةُ سخت کشنده است یعنی بر نده بسوی خود لِلنَّسْوَى مژ پشته
سر دوزخیان را و قیل دوزخیان را و قیل گرانها یعنی دست و پاهای قیل پوست
جمع شواه که از صد ساله راه و از دویست ساله راه زبانه زند و دوزخیان را بنحو بکشد
چنانکه مضاف طیس آبن را بنحو دور کشد اَلْقِرَاءَةُ نَزَاعَةٌ بالنصب علی الاختصاص
های اعنی نزاعه هذا اقراء تعلی روایه عاصم و بروایه حفص بالرفع
نزاعه للباقرین خبر مبتدأ محذوف ای هی نزاعه باز صفت دیگر دفع
کرد و گفت جَلْ جَلالاً نذ غوا میخواند آتش دوزخ بسوی خود اَدْبَرُوْا قَوْلَی
کسی را که رو بر گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از طاعت و جمع
و گرد کرده باشد مال را قاف و عی پس نهاده باشد مال را در جانی اَلَا اِنَّ در اینها مال زکوة مال اند
باشد ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که دوزخ مکه فران را و منافقان را نام
بنام میخواند و میگوید یا ای فلان که جائی تو منم پس باز صفت حرص آدمی کرد و
گفت جَلْ جَلالاً اِنَّ الْاِنْسَانَ خَلَقَ هَلْوَ عَابِ بد رستی که آدمی آفریده شده است
بصبر و قیل نخیل را بیان کرد مایع را و گفت جَلْ جَلالاً اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون
برسد ویرا بدی جزو عا اسی کیون جزو عا یعنی چون بدی برسد بآدمی سخت بی صبر

باشد و اِذَا امْسَهُ الْخَيْرُ و چون برسد بوسه نیکی یعنی مال و نعمت یا به متنی عَاذَ اے کیون هم
یعنی باشد سخت باز دارند مال را از فقیران و مستحقان اِلَّا الْمُصْلِحِينَ و مگر نماز کنندگان که
ایشان جزوع و منوع نیستند اَلَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ و آنهاکه ایشان
دائم در نماز خود پیوسته باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذرانند و اَلَّذِينَ و مگر آن کسانی که
فِي اَمْعَالِهِمْ احْقَ مَعْلُومٌ و در مال های ایشان حق واجب است و دانسته شد و
است اِلْتِمَاسًا شَلِ مَرخوابندگان را اَقِ الْحَقَّ و مگر کسانی که از مال دنیا محروم باشند
و از کسی سوال نه کنند از شر المحروم نهفت نیاز یعنی فقیران خوابنده و نا خوابنده را
حق باشد در مال های نیک مردان و اَلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيْنَ يَدَيِ الدِّينِ و مگر
کسانی که ایمان آورند هر روز قیامت که خوابد بود البته ایشان جزوع و منوع نباشد
بلکه در بلا با حشر کنند و عطا باشد مگر گویند و اَلَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ
مُشْفِقُونَ و مگر آن کسانی که از عذاب خدای تعالی ترسند و اندوگناه با
ترک کنند اند ایشان نیز جزوع و منوع نباشند بلکه صبر کنند و اند در بلا و حطائند
در نعمتهای عَذَابِ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ و بدرستی که از عذاب خدای تعالی
ایشان ناامین اند یعنی از عذاب خدای تعالی ایمن نتوان بود و همچنان که از حسرت
اونا امید نه توان بود و از عذاب اونی نیز ایمن نه توان بود و با سعی

ایمن بشو که مرکب مردان مرد را	در سنگ لایخ بادیه پیل بریده اند
نومیدم بهاش که زندان باد و توش	ناگه به یک خروش منزل رسیده اند

و اَلَّذِينَ هُمْ لِفِتْرِهِمْ حَفِظُونَ و مگر آن کسانی که ایشان عضو های پنهان
خود را نگاه دارند گانند از زنا اِلَّا عَلَى اَمْرٍ و اِجْهَد مگر بر زبان خود اَوْ مَا تَلَكَّتْ
اَيْمَانُهُمْ یا بر کنیز کن خود قَاتِلُهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ و پس بدرستی که ایشان
ملامت کرده نباشند چونکه عروسان و کنیزکان حلال ایشان مباح اند ایشان را

فَمَنْ أَتَّبَعِي وَرَأَى ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ دُپس هر کس که جز از زنان منکوحه و
 کثیر کان حلال خود چیز دیگر طلبد تا با نزدیکی کند پس آن کسان باشند که از
 شریعت در گذزند و مستحق عقوبت و لعنت در دنیا و آخرت باشند یعنی کسیکه عمل
 قوم لوط کند به غلام بچکان و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده شود در عقبه
 وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَوَعْدِهمْ رَاعُونَ و اگر آن کسانی که مرا امتهای خود را و عهد
 و عهد های خود را نگاه دارند گانده امانت را خیانت نکنند و عهد ها را نشکنند
 وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ و اگر آن کسانی که ایشان به گواهیها و ایستادگانه
 به یعنی گواهی راست بدهند و از کسی نترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِينَ هُمْ
 عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و اگر آن کسانی که به نماز خود نگاه داشت کنند و قضا نکنند
 و قیل مراد از اول نماز های نفل است چون نماز های چاشت و نماز های تهجد و نماز
 اشراق و این آیه مراد نماز های فرض است أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْوَّمُونَ و اگر
 آنانکه برین صفتهای نیک باشند یا ذکر دیم در بهشت بایب باشند پر نعمت و بزروار
 نیکوئی کرده شده و بر ایشان بانواع کرامتها و کرامتها و کرامتها و کرامتها و کرامتها
 چون کافران این وعد را استنمودند که مؤمنان را بهشت خواهد بود و ایمان نیاوردند
 فَأَمَّا در مجلس رسول الله صلی الله علیه و سلم می آمدند و می نشستند به نفاق و
 مسخر گری با و و یا رانش نظر میکردند حق تعالی از ایشان خبر کرد و گفت جلال قضا
 لِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چه بوده است مر آن کسان را که کافر شده اند قیلاک
 سوت تو می طعین و ایمان نکرده گانده سوت تو می طعین حال است از ضمیر کفر
 تقدیر ما بال الذین کفروا و امید بین النظر بالاسراع نحوک
 الاطاع شتافتن یعنی چه بوده است این کافران را که در مجلس تو می نشینند و
 و ایمان نظر میکنند سوت تو به سخن عجیب که از عذاب مانی ترسند و بتواستهناسازی کنند

عَنِ الْيَمِينِ نِشینند از جانب دست راست تَوَعِّنِ السَّمَاءِ و از جانب دست چپ تَوَعِّنِ جَمَاعَةَ جَمَاعَةِ مَلُوكٍ مَلُوكٍ گروہ ہائے پُر اندہ کوئی ہرگز دست بہ کتہ دیگر یا خواہند میشوند عزیزین حال عند المقدَر تقدیر بہ بیخلسون عن یمینک و شمالک جماعات و حلقا حلقا مختلفا عزیزین جمع عزوہ است اصلها عزوہ من العزوة العزوة نسبت کردن خود را بہ کتہ کافران میگفتند اگر محمد و محمدیان مارا کافر میگویند و جائے مارا دوزخ میدارند و خود را مومنان و جائے خود را بہشت میدانند اینہا اند کہ ما ایشان را در مجلس مے بنیم و حال ایشان میدانیم ہمہ فقیر اند و ما توانگران اگر چنان باشد کہ محمد میگوید کہ قیامت خواهد بود ما بہ بہشت اولیٰ تر باشیم از ایشان نصیب درویش ازین آیت اینست کہ بہ نفاق و مجلس اہل حق نہ نشیند و بر اولیاء اللہ عیب نہ جوید و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض نہ کند کہ ہلاک شود نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ شَمُوعِی گفت پیغمبر کہ ای طالب چرا؟ ان کن باہج محبوب مرا

چون قبول حق بود آن مرد درست	دست او در کار ہا دست خد است
دست ناقص دست شیطانست و دیو	ز آنکہ اندر بند کلیف است و ریو

یعنی امیر و طالب دلیری کن بہ محبوب حق و چون کافران می گفتند کہ ما بہ بہشت از محمد و محمدیان اولیٰ تریم از بہر آنکہ ما را مال و جاہ و بزرگی داد خدا تعالیٰ در دنیا و ایشان ندا اگر این وعده ہا راست باشد ما را آخرت بہشت از ایشان پیشتر در آئیم حق تعالیٰ فرمود اَيُّكُمْ كُلُّ امٍّ يَّحْيِي مِّنْهُمْ اَيُّ طَمَعٍ مِّدَار دہر مردے و ہر کس ازین کافران اَنْ يَّجِدَ خَلًّا حَتَّى نَعْنِمَ کہ در آورده شود در بہشت با نعمت و نیکوئی بہ ایمان و طاعت کلاً نہ چنان است کہ ایشان طمع میدارند از بہر آنکہ ما بہشت را حرام کردیم بر کافران و اصل بزرگی و مال ہمچہ فائدہ نمیکند مگر کافران را نصیب درویش نیست کہ خائف باشد و بہ تشویشات نفس و شیطان مغرور نگردد و ہر چہ طمع کند از رحمت

حق تعالی طمع کند و طاعت را ترک نکند اخلاصت را با من و لیکن گران بها من قال
 الشيخ المحقق ابو القاسم القشيري رحمه الله عليه الحقيقة ترك صلاحه
 العمل لا ترك العمل بعد از آن حق تعالی تعارضت کافران را بیان کرده و گفت جل جلاله
 اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ بدستی که ما آفریدیم ایشان را از آنچه میداند یعنی از
 نطفه قدر پس از کجی بزرگی حاصل آمد ایشان را تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان
 آب گنده و آخر ایشان خاک پراگنده شرف آدمی با ایمان و عمل صالح است و ایشان
 ندارند پس چون طمع بهشت میدارند قییب در ویش این است که به کثرت مال نه نازد
 و بعد ازین حضرت ذوالجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد و
 بذات پاک خود و گفت جل جلاله فَلَا أَقْبِيَهُمْ بِرَبِّ الْمَسَارِقِ وَالْمَغَارِبِ پس سوگند
 میخورم من که پروردگار و آفریدگار جاهاست بر آمدن آفتاب و ماه و ستارگان و بجای
 فرود رفتن ازینها اِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى اَنْ نَّبْدِلَ خَيْرًا مِنْهُمْ بدستی که ما
 توانایم بر ایشان برین که بدل آریم بهتر از ایشان وَمَا نَحْنُ بِمُسْبُوحِينَ و ما
 عاجز نیستیم از هر چه خواهیم بداند که آفتاب هر روز از جای دیگر بر می آید و بجای دیگر
 فرو میرود پس پروردگار که آفریده است مزیجات سموات را قادر است بر هر چه خواهد
 عجز از جلال و کمال او دور است در عالم ظاهری این موجود است و مشاهد است
 و در عالم باطن نیز قلوب عارفان را بشموس عرفان و اقمار وجدان و کواکب
 ثواب مزین گردانیده است فَبُحْثَانُ اللَّهِ وَمَنْ قَادِرٌ حَكِيمٌ وَقَاهِرٌ عَلِيٌّ بِفِعْلِ
 اللَّهِ مَا يَشَاءُ فَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ و چون این منکران ازین بیان اعراض کردند و
 باطل و یهوده و کافرا فاسد و نکوهیده با ستمناز و سخه روی آوردند حضرت ذوالجلال
 حبیب خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْهُمْ چون حق را قبول نمی کنند
 و زبائل باز نمی ایستند بگذار مرا ایشان را بخوضوا تا در باطل خود در آیند

سُوْرَةُ نُوحٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿۱﴾ کَلِمَتُهُمَا وَعَشْرًا اِثْنًا وَعَشْرًا

اِنَّا بَدَرَسْتِیْ کَ مَا اَرْسَلْنَا فَرَسًا دِیْمِ فَقَ حَاقُوْحٍ بِخَیَابِرِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلَی قَوَّاصِیْهِ
 بِسُوْرَةِ قَوْمِشَ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ کَ بِیْمِدِه و بَرَسَانِ قَوْمِ خُودِ رَا اے قَلَنَابَانِ
 اَنْذِرْ بِحُوزَانِ اِنْ یَکُوْنُ اِنْ مَفْصِرِ یَکُلَانِ اَلَا رَسَالِ فِیْهِ مَعْنٰی الْقَوْلِ فَلَا
 مَحَلَّ لَهَا حِیْنُ ثَمَّ مِنَ الْاَعْدَابِ اِیْنِیْ مَا کَفِیْتُمْ بَرَسَانِ قَوْمِ خُودِ رَا بَدَانِ کَ نُوْحٍ
 عَلَیْهِ السَّلَامُ بِهَفْتِ وَاَسْطَ بَادِمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِیْرَسَدِ وَاَصَحَّ اَنْ سَتَ کَ عَرُوبِ
 ہزار و چہار صد و پنجاہ سالِ بودہ است پنجاہ کَم ہزارِ پیغمبر بود و ہمہ رُوْزِ مِیْنِ کَا فَرُوْذِ
 اِیْشَانِ رَا بَا یَمَانِ مِیْخَوَانْدِ دِرِیْنِ مَدَتِ وَاِیْمَانِ نَمِیْ آوَرْدَنْدِ وِیْرَا مِیْرَنْدَنْدِ تَا بِہِشْتِ مِیْشَدِ
 وَحِیْ کَفْتَنْدِ کَ مَرْدِ وِسَ بَا نِخُودِ مِیْ اَمَدِ وَخَلْقِ رَا اِبْرَاهِ خَدَاے تَعَالٰی مِیْخَوَانْدِ تَارِ وِزے کَ
 بِکُچِ خُورْدِ وِیْرَا پَدْرِشَ فَرَمُودِ کَ زِدْ بِعَصَا وِ سِرَا وِرَا بِکَسْتِ خُونِ رُوَانِ شَدَنْدِ نُوْحٍ دَعَا یُحِیْ
 کَرْدِ وَا کَفْتِ اَلْہٰی مِنْ قَوْمِ خُودِ رَا بِسِیَارِ خَوَانْدِمِ بَا یَمَانِ رُوْزِ وِشَبِ اَشْکَا رَا وِپَنہَانِ بَتَا
 پَرَسْتِیْ رَا تَر کَ نَدِ کَرْدَنْدِ ہر چِنْدِ مَعْجَزَہ دِیْدَنْدِ اَزْ مِیْنِ اِیْمَانِ نِیَا وِرْدَنْدِ اَلْہٰی اِیْشَانِ رَا ہَلَاکِ
 کَرْدِ وَا نِ بَیْکِ قَوْلِ ہِشْتَادِ کَسِ وِہرِ یَکِ قَوْلِ چَہِلِ کَسِ وِہرِ یَکِ قَوْلِ ہَفْتِ کَسِ اِیْمَانِ
 آوَرْدَنْدِ حَقِ تَعَالٰی وَحِیْ فَرَسْتَادِ کَ اَزْ قَوْمِ تُو بِہِجِ کَسِ اِیْمَانِ نِخَوَا ہَدَا وِرْدِ مَاعْذَابِ مِیْنِ فَرَسْتِیْمِ
 کَشْتِیْ بِسَارِ کَ قَوْمِ تَرَا ہَلَاکِ خَوَاہِیْمِ کَرْدِ مَکَرِ کَسِ کَ دِرِ کَشْتِیْ بَا شَدِ بَتُو دِرِ خَتَانِ بَنَشَانِ
 اَزْ سَاجِ اِیْنِیْ اَزْ اَبْنُوسِ وِ نُوْحٍ دِرِ کُوفَہِ بُو دِرِ خَتَانِ نَشَانِ چَہِلِ سَالِ بَا یَسْتِ تَا
 دِرِ خَتَانِ کَلَانِ شَدَنْدِ دِرِیْنِ فَرَسْتِ ہر کَا فَرَانِ ہِیْجِ تَعْرِضِ نِیْکَرْدِ وَا اِیْشَانِ نِیْزَا بُو
 تَعْرِضِ نِیْکَرْدِ حَقِ تَعَالٰی بَارَانِ رَا اَزْ اِیْشَانِ بَا زِ دِشْتِ دِرِیْنِ چَہِلِ سَالِ وِ دِرِیْنِ
 مَدَتِ ہِیْجِ زَنِ بَچَہِ نِیَا وِرْدِ وَا اَہْہَاے اِیْشَانِ ہر زَمِیْنِ فَرُوْغْتِ بَعْدِ اَزْ چَہِلِ سَالِ بُو
 وَحِیْ اَمَدِ کَ چُو ہِہَا رَا بِرْدِ وِ تَخْتِہَا سَا زِ دِ وِ جِبْرِیْلِ اَوْرَا تَعْلِیْمِ کَرْدِ کَ سَرَسْتِیْ رَا چُھُونِ سِرِ
 خَرُوسِ سَا زِ وِ سِیْنَدِشَ چُھُونِ سِیْنَہِ بَطَا وِ دِشَ رَا چُھُونِ دِمِ لَبُو تَرِ سِیْ صَنْدِ گَزِ دِرَا زِیْ

پنهانی او سیصد و سی و سه گز بلندی او و چشمهای تیرسیداشد تا درون و بیرون کشتی را
 باو طلا کردند و به میخانه آب من کشتی را دوخت هرگاه که کافران میبندند میبندند کافران
 دیوانه چه میبندند هیچ آب فی کشتی می سازد و وحی آید از حق سبحانه و تعالی که زود کشتی را
 تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کافران چند مزدور گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و
 پرندگان را با برحق تعالی جبرئیل جمع کرد و پائے نوح علیه السلام را می رسیدند که
 در کشتی در آیند فرمان شد از هر جنسه دو نر و دو ماده در آرد و ابلیس دم خردا گرفت و
 در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک طبقه چهار پایان و سباع بیابانی را انداخت
 و در طبقه دیگر مرغان را انداخت و در طبقه بالا خود و فرزندان همه نشست و مورچه
 را بالای سر خود نگاشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانه کوه آب برآمد
 و خورش آمد و خبر کرد و نشان این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد و دیگر
 عویش را که علقه نام بود و پس روی کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عنق را
 و کشتی نگذاشت و روی کافر بود و آب طوفان فوج نماز انوای و بیست نه رسیده
 بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسی پیغمبر علیه السلام روی را کشت و چهل شبانه روز
 باران باری کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در یاید و کشتی در روی آب سیصد و پنجاه
 روز بود و غیر آن چهل روز که باران باریده بود و نوح را بر سر بود و تمام و تمام و یافت ایشان با عو
 خود و فرزندان با بنه نوسان از کشتی سلامت بیرون آمدند و همه کافران همه جانوران که در کشتی نبودند
 هلاک شدند مگر عوج بسبب کفر نوح را در کرد و کشتی تراشیدن عمر از ابرو این نذات خلق را از کشتی نوح
 علیه السلام نصیب در ویش ازین قصه آن است که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از
 عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه و نه کند قی له تعالی اِنَّا اَنسَا اَلْاَلَمَ
 یعنی گفتیم ما نوح را بر سران قوم خود را این قبلی اَنْ يَّاتِيَهُمْ عَذَابُ اَبَدٍ اَلَيْسَ
 پیش از آنکه آید ایشان عذاب در و ناک اگر سخن ترا قبول نه کنند چون فرمان رسید

ایشان برسان قال گفت نوح علیه السلام یقوِ اے مردمان من اِنِّیْ لَكُمْ
 نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ بدرستی که من شمارا پیغمبر ترساننده از عذاب خدای تعالی
 پیدا است پیغامبری من پیش شما به معجزات مایه کننده ام حق را از باطل الکیانه
 پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی میفرمایم شمارا اِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که پرستید
 و بندگی کنید خدای تعالی را و بتان را بندگی نه کنید و نه پرستید وَ اتَّقَوْهُ و ترسید
 خدای را و جبل و اطیعون و فرمانبردار باشید مرا در آنچه می فرمایم شمارا
 یَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ تا بیا مرزوم شمارا گناهان شمارا فتنه زانده تا بیا مرز
 از گناهان شما بعضی را اَمِّنُ لِلتَّبَعِیْضِ وَ یُوَخِّرُكُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُّسْتَمٰی و تا زمان دیگر
 تا وقت نامبرده شده که آن مرگ است اِنَّ اَجَلَ اللَّهِ اِذَا جَاءَ لَا یُخَوِّرُ بدرستی که
 وقتی که خدای تعالی نهاده است از برای مردن چون بیدار پس انداخته نشود
 ساعتی لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر شما بستید که میدانید آن که اجل یکے است که بیشتر و
 کمتر نشود پس معنی این آیت است که فرمان بردار باشید خدای تعالی را بر خورداری
 و بدتان از عمر و مال و فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمانبرداری نه کنید رنج دهد
 تان از قضا و بلا تا وقت مرگ آسایش نه بینید وَ اللَّهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ چون نوح
 علیه السلام قوم خود را بطاعت خدای خواند و ایشان قبول نکردن قَالَ سَبِّ
 اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِیْ لَیْسَ لَوْ تَهَادَرَا گفت نوح علیه السلام اے پروردگار من
 بدرستی که من خواندم قوم خود را در شب و روز به ایمان و طاعت و ایشان قبول
 نه کردند فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَاۤیِیْ اِلَّا فِرًا ا پس زیادت نه کرد و خواندن من ایشان
 را مگر گریختن از دین و طاعت و اِنِّیْ جَاءَ دَعْوَتُهُمْ و بدرستی که هرگاه من ایشان را
 بخواندم لَتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیا مرزی مرا ایشان را جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِیْ اُذُنِهِمْ بگویند
 ایشان انگشتان خود را در گوشهایشان تاق را نشنوند وَ اسْتَعِثُوا نِیَآ بِهَمْ

و جابهائے خود را در سر کشیدند و اَصْحَرُوا و ایشان دایم بر کفر اصرار نمودند و الاصرار
بر گناه ایستادن و اَسْتَكْبَرُوا و گردن کشی کردند از ایمان و طاعت اِسْتِكْبَارًا
گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را ابراهیم
جِهَادًا آشکارا و از بند چهارانی موضع الحال ای مجاہدان ثُمَّ اِنِّي اَعْلَنْتُ
لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را و اَسْرَرْتُ لَهُمْ اسراراً و پنهان گفتم ایشان را
پنهان گفتنی بزرگ هر یک را علیحدہ و پنهان نصیحت کردم یعنی بہ ہر وقت ایشان را
ابراہیم خواندم گاہ بہ شب و گاہ بہ روز و گاہ بہ آشکارا و گاہ بہ پنهان و اسبج
تقصیر نہ کردم در مدت ہزار کم پنجہ سال ایشان را ابراهیم خواندم از ایشان
جز کفر و کفری و گناہ بیچ پیدا شد چون سخن او را قبول نہ کردند حق تعالی باران را
باز داشت از ایشان در مدت چہل سال و یکبارہ وایت مدت ہفتاد سال و
یہیچ زنی فرزند نیاورد و او اہلک ایشان بہ زمین فرو رفت و مالہا و ستوران
ایشان ہلاک شدند حق تعالی ایشان را بہ زبان نوح وعده کرد کہ اگر شما توبہ
کنید و ایمان آرید من کرم کنم و باز بر شما باران فرستم و فرزندان و ہم و مال
و ہم گفتند ما ہرگز ایمان نیاریم و سخن ترا قبول نہ کنیم نوح علیہ السلام ایشان را
گفت فَقُلْتُ اَسْتَغْفِرُ و اترکبکُم پس گفتم ایشان را کہ آمرزش خواہید از پروردگار
آن جنی کفر را راہ کنید تا بر شمار رحم کند و پیامزدتان اِنَّہ از بہر آنکہ و می یابد شکی
وے گان بود و بست و خواہد بود بخفاد انیک آمرزندہ گناہ گناہکاران است
اگر ایمان آرند یُرْسِلُ السَّمَاءُ فرستد باران را عَلَیْکُمْ بر شما مِدَسًا اسراراً
بسیار ریزان پیوستہ بمفعال من الدروس والدور و فر و باریدن در اللہین
دَسًا اَوْ دُرُوداً مادہ یعنی پے در پے آمدن تند شیر و اگر ایمان آرید و میسر
کُند مدد کند شمار اہلداد افزون کردن یا مَوَالِ بَال یا کُنَین و بہ پسران

رضی اللہ عنہم میگویند کہ روئے آفتاب و ماه سوئے آسمان ست و پشت او سوئے زمین
 است و هفت آسمان از ایشان نور دارد و چنانکه زمین باز نعمت دیگر رایا و کرد و گفت
 وَاللّٰهُ اَنْتَ لَمْ تَكُنْ وَخَدَايَ تَعَالٰی برویانشمار امین اَلَا كَرَضٍ از زمین یعنی پدر شما
 را از زمین آفرید استعدید اَلانبات بالانشاء نباتات یعنی بیرون آوردن
 از زمین پس رسید رستی یعنی سبز شدید و پیداشدید از زمین پیداشد فی نباتات
 منصوب علی المصدر رَسَمَ يُعِيدُكُمْ فِیْهَا پس باز گرداند شما را و زمین
 یعنی چون میراند شما را در گور و باز بر دهرگاه که خوابد و یُخْرِجُكُمْ اِخْرَاجًا و
 بیرون آورد شما را از زمین بیرون آوردن قدرت کامله از بهر جزا دادن در روز
 قیامت باز نعمت دیگر رایا و کرد و گفت وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ اَلَا كَرَضٍ بِسَاطَا
 و خدای تعالی گردانید از برای شما زمین را همچو شاد و روان گشت و یعنی همچو قباینها
 کرد زمین را لَتَسْكُنُوا مِنْهَا تا میروید و نیگیرید از زمین سُبُلًا فِجَا جَارِهَا
 فراخ جمع فج راهها را پدید کرد در کوچهها و دشتها تا به مقاصد خود برسید و
 از شهرها بشهرهای دیگر بروید و از انواع نعمتها بیارید و به برید و قَدْ ظَهَرَ
 نوح علیه السلام باسم الله تعالی فی الایات و له یکتف بالضمیر
 التذاذ باسم معبوده و اظهار المقصود به نصیب عارف ازین آیه
 این است که بارشاد و نظر صحیح خلق را براه حق تعالی بخواند و در اثنا آن از
 ذکر حق تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین یعنی حضرت نوح علیه السلام
 بیان کرده است اولاً دلیل از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیاً از آسمان
 که محل نظر ایشان بود ثانیاً از زمین آسمانها و رابعاً از انشاء اصل ایشان که
 آدم بود از زمین خامساً از زمین که ما و امی ممر سالک ایشان بهو چون به چندین دلیل قاطع
 و بر این ساطعه تمدن نمودند بعد از اظهار طرق استدلالی تصریح کرد به حضرت و الجلال

اَوَلَيْسَ قَالَ نُوحٌ كَفَتْ نُوْحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرِيقِ تَحْرِيكِ وَتَحْسُرُ وَتَضْجُرُ اِنْ خَالَ كَانِ
 كَذِبَ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي اے پروردگار من بد رستیکہ این کافران قوم من بے فرمانی کرد
 مرا و از سخن من روی گردانیدند و اَتَّبَعُوا و پیروی کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ
 وَوَلَدَهُ اِلَّا خَسَارًا کسے را که مال و فرزندی و زیادہ نکرد و راکر زیان
 کار بے یمنی مرا متبعیت نکردند و توانگران و کلاتران را که مال دارند و فرزندان
 متابعت کردند و آن مال و آن فرزندی سبب زیان و دوجہانے ایشان است نتیجہ
 در ویش نیست کہ میل توانگران و کلاتران نہ کنند و بصحبت صالحان میل دارد
 و در راه فقر و صبر سعی تمام نماید کہ دنیا را بقائے بیشتر نیست و در آن کوشد کہ از علم
 ظاہر و باطن بہرہ گیر و عمل کند تا بدوستی حضرت موسیٰ مشرف شود بہدیت
 طواف حاجیان دارم بگرد یا سیکرم نہ اخلاق سگان دارم کہ بر مردار سیکرم
 وَصَكْرًا وَصَكْرًا کَبَّارًا و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ایشان این بود کہ کلاتر و توانگران
 ایشان و قائلی اَوَلَيْسَ مَرُومٌ خود را اَلَا تَذَكَّرُونَ مکر زارید هیچکس نہ اَلَيْسَ مَرُومٌ
 خود را بہ سخن نوح کہ وے دروغ گوے است و دیوانہ است بہ طریق اجمال گفتند باز
 بطریق تفصیل گفتند وَ لَا تَذَكَّرُونَ و مکر زارید این پنج بت را وَ لَا تَذَكَّرُونَ
 وَ لَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا اے این ناہائے بتان قوم نوح است وَ قَدْ اَضَلُّوْا
 کَثِيْرًا و بد رستیکہ گمراہ کردند کلاتران قوم بسیاری از مردم را و این پنج بت را
 جمشید ساختہ بود و چون جمشید را کشتند این بتان در میان مردم بے بودند و آن
 بادشاہ کہ جمشید را کشت و بے نیز بت پرست بود حق سبحانہ و تعالیٰ نوح را بچغایری
 آن قوم فرستاد و آن قوم سخن وے را نشنودند پس دعا کرد نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت
 وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِيْنَ اے خداے من زیادہ نکردان مرا کافران را اِلَّا ضَلَالًا
 مکر زیاںکاری و ہلاکت و حق سبحانہ و تعالیٰ دعائے نوح را قبول کرد و گفت

مِمَّا أَحْطٰی بِهِ مِنْ عِلْمِ رَبِّهِ اِنَّ عَلٰمَاتِهَا لَا كُفْرَ بِلِهٖ اِيْشَانِ بُوَاغِرٌ قَوْلَا كَرِهْتُمْ شَدِيدًا رَابِعًا نُوْحًا فَاذْ
 خَلَوْا اَنَادَ اَيْسَ وَاوْرَدَهُ شَدِيدًا رَابِعًا نُوْحًا فَاذْ خَلَوْا اَنَادَ اَيْسَ وَاوْرَدَهُ شَدِيدًا رَابِعًا نُوْحًا فَاذْ
 اَزْكَى طَرَفِ قَوْمِ نُوْحٍ دَرَابْ غَرَقَ مِيشْدَنَ وَاَزْ طَرَفِ وَاغْرَقَ مِيشْدَنَ وَاغْرَقَ مِيشْدَنَ وَاغْرَقَ مِيشْدَنَ
 آتِیَہ دِلِیلِ سِتِّ بَرَانِکَہ کَا فِرَانِ رَاوَرِ گُورِ عَذَابِ بَاشْدَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِکَ فَلَکُمْ یَعْبُدُوْنَ
 لَکُمْ حَقِّقٌ دُرُوْنِ اللّٰهِ اَنْحَادًا اَکْثَرُ نِیَا قَمْدَمِ قَوْمِ نُوْحٍ خُودِ رَا یَا رِی کُنْدَ کَانَ بِدُوْنِ خُدَی
 تَعَالٰی مِیْنِ اِیْچِ کَسِ فِرَاوَنْدَ رَسِیْدِ شَانِ اَزْ عَذَابِ خُدَایِ تَعَالٰی مِیْنِ اِیْچِ کَسِ فِرَاوَنْدَ رَسِیْدِ شَانِ
 وَتَوَا کِمَرَانِ خُودِ رَا شَمُودَنْدَ وَاَنْ قَوْمِ کَسِ خُنِ اِیْشَانِ رَا شَمُودَنْدَ یِیْچِ سُوْدَنْدَ رَا سَیْنِدَنْدَ
 نَقِیْبِ دَرِوِشِ اِیْنِ سِتِّ کَسِ خُنِ اِیْلِ شَرِیْعَتِ وَاَزْ طَرِیْقَتِ رَا بَشَمُودَ وَاَزْ خُنِ اِیْلِ دُنْیَاوُ
 بَاشْدَ اِیْلِکَ شُودِ بَیْتِ مَن مَکِیَّہ مَکِیَّہ اَبْهَمِ بَرْدَرِ مَوَانِ قِیْمِ ہ کَرْدَہ رِزْمُ کَرْدَمِ اسْتِخْوَانِ گُوبَاشِ
 چُونِ نُوْحِ عَلَیْہِ السَّلَامُ اَزْ اِیْمَانِ آوَرْدَنْ قَوْمِ خُودِ نُوْمِیْدَ شَدِ دَعَا کَرْدَ وَاَقَالَ
 نُوْحٌ وَکَفَّتْ نُوْحٌ کَرْتِ کَلَامَتِ ذٰلِکَ عَلٰی اَکْثَرِ حِجْزِ مِیْنِ الْکَافِرِیْنَ دَقِیَادَ اَرْسَ پَرُورِ دِکَا
 مَن مَکَدَارِ اَزْ کَا فِرَانِ یِیْچِ کَرْدَنْدَ وَاَبَاشْدَنْدَ لَیْنِ یِیْچِ کَسِ الدِّیَادِ مَخْخَذِ مَن الدِّیَادِ
 وَنَسَا کُنْیَا کِسِکَہ سَرَا کَرْدَ وَاوَرْدَ سَا کُنِ بَاشْدَ اَنْ رَا دِیَا گُونِیْدَ چُونِ نُوْحِ عَلَیْہِ
 السَّلَامِ اِیْنِ دَعَا کَرْدَ وَاَبَاشْدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ مَکَرِ عَوْجِ اَبْنِ عَنَقِ کَسِ وَاَزْ اِیْلِ دَارِ نَبُو
 زِیْرَا کَسِ اَزْ بَیَا رِی بَر رِگِی دَرِ یِیْچِ خَانِہ وَاوَرْدَ اِی سَا کُنِ نَمِی تَوَا سِتْ شَدِ وَاَبَاشْدَنْدَ
 نَشَدِ وَاَبَاشْدَنْدَ تَا زَمَانِ مُوسٰی عَلَیْہِ السَّلَامُ وَاَبَاشْدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ
 بَرِ سِتِکَہ تَوَا کَرْدَ اِی اِیْشَانِ رَا وَاَبَاشْدَنْدَ لَیْنِ یِیْچِ کَسِ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ
 تَرَا وَاَبَاشْدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ
 نِیْکَ نَا سَپَاسِ لَیْنِ کَفَرِ اَحْتِیَارِ کُنْدَہ وَاِیْنِ دَعَا قَعِ بُوْدَ کَسِ مَعْلُومِ وَاَبَاشْدَنْدَ
 بَرِ وَحِی کَسِ فِرَزَنْدَانِ اِیْشَانِ نِیْزَا اِیْمَانِ نَخَا بَہَنْدَ آوَرْدَ وَاَبَاشْدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ
 اَمَدَنْ عَذَابِ اِیْشَانِ بَرِ چَہْلِ سَالِ چُونِ کَا فِرَانِ رَا دَعَا کَرْدَ وَاَبَاشْدَنْدَ اِیْلِکَ شَدَنْدَ

نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي اے پروردگار من و آفریدگار من بیا مر مرا و لَوِ الْيَتَامَىٰ
 و مر مرا در و پدر مرا و هر دو مومن بودند و لَمَنْ كَخَلَّ بَيْتِي مَوْءِدًا و بیا مر مرا که
 در آید در خانه من یعنی در کشتی و یاد مسجد و یاد دین و اے مومن با خیمین
 گفت تا ابلیس شامل نشود اگر چه داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 و بیا مر زهرا و بان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت و درین اشارت است
 که انبیا و اولیا منظر قهر اند بر اعدا و منظر لطف اند بر اولیا بیت در جنگ چو آنهم و در صلح چو موم
 بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم و کَلَّا تَذَكَّرُ الظَّالِمِينَ الْاَكْبَارُ اَوْ سِيفُ رَاوِزِ يَادُ
 مکن ستمکاران را مگر هلاکت و عقوبت التَّبَارُكُ وَالتَّوْبَةُ هَلَاكُ کردن ستمکار و دعا کردن کافران
 و مومنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافرانند تکرار شود و عاے او
 مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاهر شد امید میداریم که بر همه مومنان
 رحمت کرده شود و همه ستمکاران به قهر هلاک کرده شوند اے درویش سعی نمائے تا
 از مومنان باشی و از کافران و ظالمان نه باشی تا بقهر هلاک نگردی وَعَنْ كَرِيمٍ
 اللَّهُ صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَرَأَ هَذَا كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ
 يُدْرِكُهُمْ دَعْوَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سُورَةُ الْحَجِّ فَكَيْتَبُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ وَدُرَّةٌ

قُلْ بگو اے محمد کافران که را و غیر ایشان را اَوْحِيَ إِلَيَّ فرستاده پس
 أَنَّهُ اسْتَمَعَ بدستیکه گوش داشتند نَفَرًا گروهی مِنَ الْحَجِّ از پریان فَقَالُوا پس
 گفتند إِنَّا سَمِعْنَا بدستیکه شنودیم مَا قَرَأْنَا خواندنی عَجَبًا عجب که هرگز باین بلاغت
 و فصاحت و خوبی سخن نشنوده بودیم يَهْدِي إِلَى التَّوَسُّدِ راه می نماید بصواب و دین است
 التَّوَسُّدُ وَالتَّوَسُّدُ وَالتَّوَسُّدُ راه راست یافتن و راه نمودن قَامَتَابِهِ پس ما
 ایمان آوردیم باین قرآن وَلَكِنْ تُشْرِكُ بِرَبِّنَا أَحَدًا و هرگز شرک نیاوریم بعد ازین بحد

خود بچکسے را و دین سخن اشارت است بہ فضل جی خداے تعالیٰ نسبت این پریان و
 سرزنش است کافران مکہ را کہ ایمان نمی آرند با وجود آنکہ خود را از عقلا و فصیح میدانند
 و تبتان را شریک میدانند بہ حضرت واجب الوجود و یکبار پریان قرآن را شنودند
 ایمان آوردند و ایشان را ایم می شنود و نمی گروند قولہ ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ دَرَسِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردہست کہ این قصہ در سال دہم از نبوت
 بود و آن چنان بود کہ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم در قرئہ نخل محمود باریان
 خود نماز بامداد میگذازد کہ گروہی از پریان آمدند و قرآن را شنودند و وقت و وجہ
 در دلہاے ایشان پیدا شد و دوستو حضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم در دلہا
 ایشان پیدا آمد بے طاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند
 شبہ در پیش رسول علیہ السلام ایمان آوردند و در لیلة الجن غیر عبد اللہ ابن
 مسعود رضی اللہ عنہ کسے دیگر بار رسول نبودہ عبد اللہ ابن مسعود گفت کہ رسول
 علیہ السلام خطے کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط نشستم و رسول علیہ السلام
 رفت و پریان را دعوت کرد با سلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و صحیح مسلم
 آورده است کہ بچکس از صحابہ باوے نبود و رسول علیہ السلام گفت کہ پریان بر سر
 نوع اند بعضی ہجوم خان با پروبال در ہوا می پرند و بعضی بصورت سگان و مارانند
 و بعضی بہر جنسے و صورتے کہ خواہند میگرددند و لیلة الجن در مکہ است در موضع کہ آنرا
 حِجُون گویند این حجون گورستان متبرک در مکہ ہجون گورستان تبیع در مدینہ و
 کلاتر آن نفر کہ استماع قرآن کردہ نام وے عمر بود و عبد اللہ ابن مسعود گفت از قوم
 شنودم کہ گفتند ما در سفر بودیم مار می دیدیم کشتہ و در خون غلطیدہ یکے از ما آن مار
 را در زیر زمین کرد و ما رفتیم بعدہ قومے پیش آمدند و گفتند کہ از شما عمر و زاکہ در زیر خاک
 دفن کرد گفتیم عمر کیست گفتند آن مار کہ شما اورا دفن کردید در فلان موضع آن از باریان

رسول بود از پریان و نام او عمرو بود و استماع قرآن کرده بود در میان دو قبیلہ از
 پریان جنگ شدیکے فریق مسلمان بودند و عمر و از ایشان بود و فرقی دیگر کافر
 عمر و راستند او مرتبه شہادت یافت وَإِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا ہر آئینہ بلند است
 بزرگوار سے پروردگار ما التعالی بلند شدن الحمد بزرگوار می بیان بزرگوار می کرد
 و گفت مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا نہ گرفت است هیچکس را بر نے و فرزند نمی چونکہ
 گرفتن زن از نقصان است و حضرت او از نقصان شہادت الضمیر فی انه
 للشان قرئ فی السبعة و انه بالکسر عطفاً علی انا معنای لانه مبتدأ
 محکی بعد القول و کذا لک البواقی و هی ثلثۃ عشر موضعاً و بالفتح عطفاً
 علی انه استمع فیکون من الموحی الیہ ای الی النبی علیہ السلام و علی
 الهاء فی اصنابہ مکانہ ای قیل فاصنابا نہ تعالی جدر بنا و علی الجار
 و المجرور فکانہ قیل صدقنا نہ تعالی جدر بنا و هذان الوجهان الا
 خیران اولی معنی و لفظ اللقب و انه کان یقول سَفِیْهُنَا عَلٰی اللّٰهِ شَطَطًا
 ہر آئینہ بود کہ میگفت بے خرد ما بر خدائے تعالی گفتنی دور از حق و دروغ بزرگ و آن
 ابلیس بود و یا کافران جن لَعَنَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْکُمْ کہ شرابی می گفتند مرق تعالی
 را و اثبات زن و فرزند میکردند پریان گفتند کہ چون ما قرآن شنودیم دانستیم کہ این
 دروغ بود بہت کہ حق تعالی را شرابی باشد و زن و فرزند چون در قرآن منع کرد
 شد است و دلیل عقلی نیز این اقتضا میکند پس ما را دلیل عقلی و سمعی حاصل آمد
 و دانستیم حق را و درین تعریف است مکرر را کہ ایشان معاندند و بے عقل اند
 السفیہ بے خرد و السفہاء جماعت الشطط دورے التفسیر فی انه للشان و کان و
 یقول تنازعاً فی سَفِیْهُنَا و سَفِیْهُنَا اسم کان و یقول خبرہ مقدماً علیہ
 علی اللّٰہ متعلق بقول وَاَنَا ظَنُّنَا اَنَّ لَنْ تَقُولَ اِلَّا نَسْ وَالْجَنُّ عَلٰی اللّٰهِ کَذِبًا

و بدستیکه مانگان می بردیم که هرگز نگوید آدمی و پری برخدای تعالی دروغ نمی گمان
می بردیم که ایشان رست میگویند که خدای تعالی رازن است و فرزند و شریک تا و آنرا
شنویم و انستیم که ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان نیز ارشدیم و مسلمان گشتیم
كَذِبًا صَغِيرًا مَصَدْرُ مُحَمَّدٍ وَ اِي قَوْلَا كَذِبًا اِي مَكْذُوبًا فَيَدُ وَاِنَّهٗ كَانَ رِجَالًا
مِّنَ الْاَوَّلِينَ يَعُوذُ وَنْ بَرِّجَالٍ مِّنَ الْاِحْنِ فَرَادُ وَّهُمْ دَهْقَادُ بدستیکه بودند و آنرا
از آدمیان که پناه می گرفتند ببردانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناه گیرند
پریان را نگهبان و بزرگی و بیدادی و تباهی کردند یعنی رستی این ست یا زیادت کردن
پریان آدمیان را گمراهی و تباهی بسبب آنکه بایشان پناه گرفتند در جاهلیت و کافری
رسم این بود که چون کافران به سفر رفتند و در بیابان فرود آمدند گفتند پناه
مگیریم بکلاتر پریان این موضع از بدی قوم او و این سخن پریان را نگهبان و گمراهی زیادت
شد که آدمیان می ترسند از ما و پناه می گیرند بپس این پریان که قرآن را شنوید
نستند که هیچ کس که را فریاد نمی رسد مگر الله تعالی و پناه گرفتن روانست مگر حضرت
رب العزت او ازین برگشتند و توجه بحضرت او جل جلاله کردند پس مومن موعود باید
که چون ترسد در بیابان یا در سفر یا در حضر بگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ و بگوید قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ و اَعُوذُ بِكَ
رَبِّ اَنْ يَّحْضُرُوْنَ و معوذتین را بخواند و بگوید اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ
كَلِمَاتِ مَنْ شَرَعَ خَلْقَ و ذَرَا و بَرَّ اَيُّهَا سَبِّحْ خَيْرَ بُوْءِ ضَرْرُ رَسَائِدِ اَنْ شَأْ اللّٰهُ تَعَالٰی
و یک از یاران رسول صلی الله علیه و سلم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودیم
در بیابان ناگاه گرگ آمد و گو سفند را از مردم شصت گرفت و می برد آن شخص فریاد
کرد که اے کلاتر پریان مادر پناه تو آمده ایم و تو پناه می گیریم از آواز شنیدیم که از
گرگ گو سفند را را کن که و پناه گرفته است در حال گرگ گو سفند را را کرد و فریاد

و این است در آیه باشد نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَلِكَ نَقِيبُ تو این است که پری خوانی نه کنی
 که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد به کتاب طالع و حشویات نادان کنی
 و بوسه سوختن و چراغ نهادن از برائے دفع مضرت پریان کنی و وَأَنْتُمْ ظَنُّوْا
كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ أَحَدًا و بدرستی که پریان گمان می بردند چنانکه شما
 کافران گمان می برید که برگزیده نر کند خداے تعالی هیچکس را بعد از مردن پریان
 که قرآن را شنودند این چنین گفتند و ازین اعتقاد برگشتند و رین نیز تعریف است
 مرکب از کافران که وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الضَّمِيرُ فِي أَنْتُمْ و ظنوا را افعال را به رجال
 الانس و جننته کان خطاباً للجن علی سبیل الموعظة من المستمعین و
 قیل این دو آیت از سخن پریان نیست بلکه از جمله وحی است و هو عطف علی اذه
 استمع تقدیریه علی هذا قل اوحی الی انه کان رجال من الجن الایة و انهم
 ای کفار الجن ظنوا کما ظننتم ای ایها الکفار من الانس و الاول اولی بقرنیة
 ما قبل الایة و ما بعدهما و هو قوله تعالی وَإِنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجدْنَا
هَامِلَةً حَرْأَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا و پریان گفتند بدرستی که ما سیودیم آسمان را
 یعنی خواستیم که بر آسمان برآیم پس یافتیم آسمان را پر کرده شده از لکه های آبیان قوی و شادمان
 روشن آحرس جمع حارس معنی فیهما اسم جمع و لذلک وصف بشدید الحراسه
 لکه های آبیانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پاره و از شعاع نور ستاره که آنرا اخته شود
 بدیو تا اگر نبرد و بر آسمان بر نیاید و وَإِنَّا لَكُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِتُجْمَعِ باز پریان
 گفتند بدرستی که ما بودیم که می نشستیم در جایهای نشستن از آسمان از برائے شنودن
 سخن فرشتگان یعنی پیش ازین ماے تو استیم که بر آسمان برآیم و بر کجا خواستیم نشستیم سخن
 فرشتگان شنودیم فَمَنْ يَسْتَمِعُ الْآنَ يَحْدِثْ لَكَ شَيْهًا بَارَئًا پس هر که از ما
 اکنون میخواهد که بر آسمان برود و گوشش در سخن فرشتگان را می یابد از برائے خود

ستاره و اگر راه اورا نگاه دارد و در زمینش نمایی باشد تا آسمان بر آید بقا جمع مقصد جائی
 نشستن الاکن بمعنی کنون و هو صیغی علی الفتح بملامه لازمۃ کلام التعریف الرصد
 نگاہبانان اسم جمع اوج جمع راصد الرصد والرصد چشم داشتن و نگاہ داشتن
 وَأَنَا لَأَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ أَحْمَرُ أَدْيِهِمْ رُبَّمَا سُدَّ
 و بدرستی که ما نمیدانیم که بلا و عقوبت خواسته شده است بابل زمین یا خواسته است
 بابل زمین پروردگار نشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم چنانکه پیشتر ازین
 میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان بسبب نیکی اهل زمین است یا بسبب بدی
 ایشان عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت که هر قبیله از پریان کسان
 بودند که بر آسمان بر شدند و بجای نشستندی چون وحی آمدی با آسمان فرشتگان
 شنیدند آواز مثل آواز آهن که بر طاس زده شود همه فرشتگان سجد کردند
 تا وحی آمد پس رسیدندی که این چه وحی آمد اگر حکم بود که همه در آسمان بود پس
 قبول کردند و اگر وحی حکمی بودی که تعلق بر زمین داشته از قحط و وبا و سزاخی و زمین
 و غیر آن بایک دیگر فرشتگان گفتندی و پریان شنیدندی و آن خبر را بدوستان خود
 که پری پرستان بودند و بنحمان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار آن آینه خد
 و سبب فساد خلق شدند و چون حق تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم خلق فرستاد
 و آسمان را پرزنگاهبانان کرد تا دیوان را منع کنند و در کشف آورده است که رفتن
 ستاره پیش از رسول ماصلی الله علیه و سلم بود و فاما بسیار نبود چون او را خلق
 فرستادند آسمان پر شد از نگاهبانان فان قلت پس این پریان که گفتند فوج خدا
 هَا أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ تَأْخِرُ أَزْوَاجُ السَّانِ بودند که قرآن را استماع کرده بودند یا از
 غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و ظاهر این است والله
 تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند المیس علیه اللغت گفت کار

بزرگ در زمین پیداشد که پریان را از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستاد تا از
 هر اقلیم یک مشت خاک آورند و ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین نمی‌توانست
 یعنی در زمین عرب پیدا شده است و این نشان پنجامبر آخر الزمان است و مجننه
 اوست بعد از آن پریان را فرستاد تا ایشان تقصص این حنی بکنند ایشان به زمین
 عرب آمدند مصطفی راسلی الله علیه وسلم یافتند و نماز که قرآن میخواند چون بقوم
 خود بازگشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در بازداشتن ما چه
 بوده است **وَإِنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ** و گفتند پریا بد رستیکه که از ما نیکان و پارسایان هستند
وَصِنَادُونَ ذَلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان **كُنَّا طَرِيقَ قِدَادًا**
 و بودیم مابردینها و مذہب های مختلف یعنی جهودان و ترسایان و گبران و این سخن
 پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پند میدادند تا ایمان آرند و دین مسلمان
 را قبول کنند و چنانکه بودند بناسند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقه را و طریق
 جماعه القد پاره از چیزه قد جماعت والمضاف من قوله كنا طرأق محدث
 ای کنایه اصحاب مذاهب مختلفه تشبه المذاهب بالطرق المختلفة فاک
 استعاره مصرحة **وَإِنَّا ظَنَنَّا** و برستیکه دانستیم که پریان هستیم به یقین آن
لَنُحْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ که هرگز نا جز نتوانیم کرد خدای عزوجل از زمین اگر با چیزی
 رساند از بالا و تحوت دکن **نُحْزِرُهُ هَوْبًا** و هرگز او را جز نتوانیم کرد و بگنجین یعنی از انچه خواهد
 نتوانیم گنجین ما بوی جز نتوانیم رسانیدن المراد بانظن العلم الاعجاز عاجز کردن و نگذاشتن
 هر ای بار بین اله بگنجین **وَإِنَّا لَنَسْتَعِينُكَ الْهُدَىٰ** و بد رستیکه ما چون نتوانیم راه راست
 را یعنی قرآن را که راه راست نیامدگر و یحیی ما بوی تصدیق کریش **فَنُؤْمِنُ بِهِ فَلَإِ حَافُ**
بِحَسَابٍ و لا دهقابس هرگز و دخیل خود پس ترسد کم کردن او ظلم کردن یعنی کم کند تو طاعت او را و
 زیادت نکند عذاب معصیت او را المبتدأ محذوف ای فهو لا يخاف البخش کم کردن دهقه

رسید بوی دهقا یعنی ترسد رسیدن ستم را از حق تعالی و اَنَّا هُمَا الْمُسْلِمُونَ و بدستیک
از پیران مسلمان اند و مِثْلَ الْقَائِسِ طَوْنٍ و از ماست گمارانند و ظالمان و کافران
قَمَنَ اسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا وَرَشِدًا اِیَس هر که اسلام آورد پس ایشانند که طلب
کردند راه رست را و قصد کردند راه حق را القسوط بیدادی کردن الا قساطر
داد دادن التحری ثواب جستن و قیل سزاوار جستن بعد ازین یاد کرد عذاب کافران
و ظالمان را و گفت جل جلاله وَاَمَّا الْقَائِسُ طَوْنٌ فَكَانُوا الْحَقَّ حَقًّا وَاَمَّا
ستمگاران و کافران پس باشند همی ز رخ را وَاَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلٰی الطَّرِيقِ
ان مخففة من الثقیلة و ضمیر ایشان اسمها مخذوف یعنی بدستیک شان
کار این ست که اگر ایستادند اهل مکه بر راه اسلام یا همه آدمیان و پیران اگر ای
آوردند و راستی کردند لَسَقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدًا قاهر آئینه ما ایشان را و ادای
آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادیم ایشان را چون نعمتها باب باران میشود آب گفت و
نعمتها خواست ذکر بسبب و اراده بسبب از بلاغت است لَنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ تَاَمُودِ ایشان را
بدادن نعمت که شکر میگویند یا نه چون نعمتها بسیار شود باید که شکر نیز بسیار شود نعمت
بیاید و زیاده شود قَوْلُهُ تَعَالٰی وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَّأَزِيدَنَّكُمْ مَّصْرَاع
این شکر نعمتهاست تو چند آنکه نعمتهاست تو بظلم من بتیود من و تراز نه توانم کرد و
احسان ترا شمار نتوانم کرد و اگر برترین زبان شود هر موه یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
نقیب عارف این ست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آورد تا مشرف بزیادتی محاف
الشی شود کَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَقِيمُوا وَلَنْ تَحْصُوا یعنی رست
بایستید و مژگان را شمار نتوانید کرد یا مژگان را ندانید یا نتوانید راست ایستادن
الاستقامه راست ایستادن الاحصار دانستن و توانستن و شمار کردن قال سید
الطائفه جنید بعدادی رحمة الله علیه کن طالب الاستقامه ولا

تکن طالب الکرامۃ فان الرب عز وجل يطلب الاستقامة والنفس
تطلب الکرامۃ چون خراب استقامت را یاد کرد بسزا عدم استقامت را نیز یاد
کرد و گفت وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ و هر که رو بگرداند از یاد کردن پروردگار
خود و طاعت او نه کند یسئله در آوردش عذاباً صَعِدَ اَوْ نَسِجَ خَشْت و دشواری
الصعد سخت و دشواری نصیب مومن طالب و مرید صادق اینست که دانها بگرد
حضرت مولی مشغول باشد و ملول نگردد و در روئے نگراند تا به عذاب فرقت و نیافت
دولت ابدیه مبتلا نگردد و دفعه ذی الله من ذلك اوقات اوقات ذکر است و صفای
ذکر رباعی از ذکر می نویسد اید ما و را در راه حقیقت آور و گمراه راه
هر صبح نماز شام و در دو ساز به خوش گفتن لا اله الا الله را قال النبی
علیه السلام حکایه عن الله تعالی انا جلیس من ذکر فی باید که تلقین
ذکر از کامل کامل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفه و تاتایج آن ظهور کند حضرت
شیخ ما رحمۃ الله علیه میفرمودند که از مقلد کامل کار بر نمی آید کامل کامل می باید و آن
الْمَسَاجِدُ لِلَّهِ و بدستیک همه مسجد بایا همه روئے زمین یا همه اعضا که بان سجده
کرده میشود خدا تعالی است فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا پس بنویسند با خدا
تعالی هیچکس را یعنی کافر مشوید و اخلاص پیش آرید ساجد جمیع مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم
باشد جائے سجده کردن چون مسجد یا خدای تعالی را باشد در روئے بازرگانی کنید
و در روئے سخن دنیا گوید و در روئے خصوصت کنید و آواز بلند کنید و در روئے راه
مسازید و جائے باشیدن مسازید و جز طاعت در روئے کار دیگر کنید بدانکه نگاه داشتن
حرمت مسجد از آداب دین است و مسجد فاضل تر است از جمله موضعها که در آسمان و زمین
است چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام جبرئیل را گفت سَلِّ عَنْ رَبِّكَ
عن احب البقاع الیه لا علق بها قلبی فعوج جبرئیل ثم نزل فقال یا محمد

قال الله تعالى شراب لبقاع الاسواق وخيرها المساجد جبرئيل عليه السلام
گفت که اللہ تعالیٰ میفرماید کہ بہترین موضع مسجد ہا است و بدترین موضع بازار ہا است
و در تفسیر الفتاویٰ آورده است کہ بہترین ذکر آنست کہ خفیہ در بازار ہا باشد یعنی بذکر
خفیہ در بازار ہا مشغول باشد کہ خرید و فروخت اورا باز ندارد از ذکر اللہ و در وقت
خواجہ رحمۃ اللہ علیہ در بازار نجار اذاکران بسیار بودند روزے درویشے صاحب
وقت در بازار نجار اسافر آمد و گفت در شہر ہائے دیگر در خانقاہ ہا و مسجد ہا این مقدار
ذکر نیست و آنکہ لما قام عبد اللہ یذبحہ قیل هذا عطف علی انہ ستمع
فی اول السورة یعنی بجوای محمد کہ وحی آمد بر من بد رستیکہ چون ایستاد بندہ خدا
تعالیٰ یعنی محمد علیہ السلام در قمر نخلہ میخواند خدا نے تعالیٰ را یعنی نماز بامداد میگذارد
و قرآن میخواند کاد و اقلیم نو ن علیک لبد آخواستند پریان کہ باشند برو واقفان و گاہ
یعنی انبوہ کنندگان و برزبر یکد گیر افتند گان یعنی از دحام کردند و بر نشیندن قرآن
رغبت نمودند و خواستند کہ بر یکد گیر افتند و الضمیر فی انہ للشان یدعوہ
حال ای داعیایا ہ اللبد بالکسر جمع لبدہ وھی الجماعۃ واللبد کحطم
بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقراءة بها وقیل این ابتدای اخبار است
از حق تعالیٰ چون بندہ مومن یعنی محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبری را آشکارا کرد
و گفت لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و قرآن میخواند و خالق را بوحدانیت و
عبادت میخواند خواستند کہ فران کہ باشند بایک کنندگان و و گرا آمدند برو فرما
حق تعالیٰ و و را نصرت داد و نگاہ بہشت اورا از شر ایشان را این مناسب تر است
بایت آیندہ کہ قُلْ اِنَّمَا اَدْعُو اِیَّیْ بِجَوای محمد بد رستیکہ میخوانم و بندگی می کنم
پروردگار خود را و کاشترک بہ احدًا و انبار نمی آرم بخداے خود و یکس و بیج
تیز را القراءۃ قتل و قال قُلْ اِنِّیْ کَاَمْلِکُمْ لکم و ضار او کہ شد اٹھ گبو

اے محمد کہ من نتوانم کہ شمار ازینے رسانم و کفر و کافری دهم شمار ایا رہ است و هم
 شمار اور دست من بیچ اینها نیست جز پیغام رسانیدن حق را هر که قبول کند از
 عذاب خلاص یابد و هر که قبول نہ کند به عذاب مبتلا شود و الضو گزند رسانیدن
 قَالَ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اَللّٰهُ اَحَدٌ گویاے محمد هرگز نہ رہاندم از عذاب خداے
 تعالیٰ هیچکس و لکن اِحْدَ مِنْ دُوْنِهٖ مُلْتَحِدٌ او هرگز نیابم از غیر خداے تعالیٰ
 پناه گاهے کہ بوسے گزیرم و نہ رہاندم از عذاب خداے تعالیٰ هیچکس اِلَّا بِلَاغًا
 مِّنَ اللّٰهِ ویرا سالتم مگر رسانیدن شریعت بخلق و بیان کردن پیغامهای خدا
 تعالیٰ این دو چیز مرا پناه باشد و رہانده از عذاب و سبب عزت من در دنیا و عقبه
 باین تقدیر بلا غایب دل باشد از ملحدان و سالاتهم عطف باشد بر بلا غایب و روا باشد کہ
 استثنا باشد از کلامک لکم ضرا و باقی کلام معترضه باشد لکن الاول اولی
 و یخطر بهالی ان یکون الا بمعنی غیور و یکون صفة للملحد نصیب
 اهل حق این است کہ در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکنند و مدد و عزت خود جز
 رسانیدن شرائع و بیان کردن احکام شرع ندانند و ما را به تجربه معلوم شده است
 کہ هر چند مبلغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کرده میشود با خلاص ایشان را
 نیک مینماید و همه دوست می شوند تا ید الله تعالی الاجارة رسانیدن الملحد
 پناه گاه الا لتحد پناه گرفتن و مَن يُعِصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هر که گناه کار شود
 و بے فرمان شود خداے تعالیٰ را و رسول و رَاٰ اَن لَّهٗ نَارٌ جَهَنَّمِۤیْسَ بَرْتِکِ
 و س را باشد آتش دوزخ خَالِدٍۭیْنِ فِیْهَا اَبَدًا جاودانه باشد در آتش دوزخ
 همیشه یعنی هر که کافر شود و ایمان به خداے تعالیٰ و رسول و س نیاورد همیشه در
 دوزخ باشد نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِکَ مراد از عصیان این جاکفر است مصلیة
 فلذا اجزم بعصم بحذف الیاء فان له جزا و وحد الضمیر فی له نظر

اِلَى لَفْظٍ مِنْ جَمِيعِ خَالِدِينَ نَظَرًا اِلَى مَعْنَاهُ وَهُوَ حَالٌ مُقَدَّرٌ اَوْ اَيُّ ثَبَتَ لَهُمْ
 نَارُ جَهَنَّمَ مُقَدَّرِينَ الْخُلُودَ فِيهَا عَلَى اَنْفُسِهِمْ حَتَّى اِذَا رَأَوْا مَا يُوقِعُ عَذَابًا
 اَيُّ اَمَلُهُمْ اَللَّهُ تَعَالَى يَعْنِي اَللَّهُ تَعَالَى اِهْبَاتْ دَادَهُ هِيَ اَيْنَ كَافِرَانِ رَا تَا جَوْنِ كِه
 جَرِينْدَا نَجْمِ بِيَمِ دَادَهُ مِشُونْدَا بَاكِنِ يَعْنِي قَبْرِ خَدَائِهِ تَعَالَى رَا مِشْنَدِ دَرِ دُنْيَا وَعَقِبُهُ فَيَسْتَعْلَمُونَ
 مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَاَقْلُ عَدُوًّا پَسِ بَدَرِ سِتِيكِه بَدَا نَمْدَا يَزُو دُودُ بُو دَكِه بَدَا نَمْدَا
 كِه كَيْسَتْ سِتِ تَرِيَا رِي كَنْدُهُ وَكَيْسَتْ كَثَرِ شَمَارِ شَكْرُو وَاَيْنِ چَنَانِ بُو دَكِه كَافِرَانِ
 مِي كَفْتَنْدَكِه اے مُحَمَّدُ كَارِ بَزَرْگِ پَشِشِ گَرَفْتَهُ وَهَمِه عَالَمِ تُو دُشْمَنِ اَنْدُو تَرِيَا رِي كَنْدَهُ
 نِيسَتْ وَشَكْرِ نَدَا رِي مَابَرِ تُو مِي تَرِ سِمِ اَزَيْنِ دَعْوَتِ پِغْمَبِرِي بَا زِ گَرْدَنَا تَرَا نَصْرَتِ بِيَمِ
 حَقِّ سَجَاةِ وَتَعَالَى دَرِ رُوزِ جَنَگِ بَدَرِ بَا اِيْشَانِ مَنُو دُو دَرِ اَخْرَتِ نِزَرِ نَمَايدِشَانِ كِه مَدُو
 بَسِيَا رِي يَارِي كَرَا سَتْ اَلضَّعْفُ سِتِ شَدْنِ عُلُقِ يَعْلَمُونَ اَلَا سَتَفْهَامُ
 بَعْدَهُ نَاصِرًا تَمِيزُ وَكَذَا اَعْدَا مِنْ نَسْبَةِ الْجَمَلَةِ اَيُّ مَنْ اَضْعَفُ
 چُونِ كَافِرَانِ كَفْتَنْدَكِه اَيْنِ كِه خَوَا هَدِ بُو دَكِه عَذَابِ بِيَا يَدِ اَيْنِ آيَتِ اَمَدُ قُلِّ اِنْ اَدْرِي
 اَقْرَبُ مَاتُوقُ عَذَابًا بُو اے مُحَمَّدُ كِه مَنِ نَمِيدَا نَمِ كِه زَرْدِيكِ سِتِ اَنْجَمِ وَاَعْدَهُ كَرْدُ
 مِي شُو يَدِ وَبِيَمِ دَادَهُ مِشُو يَدِ اَزِ عَذَابِ حَقِّ تَعَالَى يَا دُو رِسْتِ اَمْرِي يَجْعَلُ لَكَ رِزْقِي اَمَدًا
 يَا كِه پِيَا كَرْدَهُ اَللَّهُ تَعَالَى مَرَا مَيْنِ عَذَابِ رَا وَاقْتِ مَعْنِي مَعْنِي مَنِ نَمِي دَا نَمِ تَا كِه خَبَرِ كَرْدِشُو
 كِه دُو رِسْتِ اَيْنِ عَذَابِ يَا زَرْدِيكِ عَالِمُ الْغَيْبِ اَيُّ هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ يَعْنِي اَللَّهُ
 تَعَالَى عِلْمِ غَيْبِ رَا مِيدَا نَمْدَا فَا لَا يَطْفِئُهَا عَلَى غَيْبِهِ اَحَدًا پَسِ دَا نَا كَرْدَا نَمْدَا بَرِ غَيْبِ
 خُو دِي چَكْسِ رَا اَلْاَصْحٰنِ اَزْ تَضٰى دِيْنِ تَرَا سُوْلِ مَكْرُ كَسِ رَا پَسَنْدَا زِ پِغْمَبِرَانِ كِه اَوْرَا
 بَغِيْبِ خُو دَا نَا كَرْدَا نَمْدَا بُو جِي يَا بَا لِهَامِ يَا مَشَا مَرْدَه سَبَابِ يَا بَرِ جَوَابِ وَصَا حَبِ كَشَا فَا
 كَفْتَهُ سِتِ كِه دَرِيْنِ آيَتِ اَبْطَالِ كَرَامَاتِ سِتِ مَرَا وِلِيَا رَا اَزِ مِهْرِ اَنَكِه اَنِ كَسَا نَمْدَا كِه
 كَرَامَاتِ رَا نَسَبِتِ كَرْدَهُ مِشُو دَا بَا اِيْشَانِ اَلْكَرِ چِ پَسَنْدِيدَه بَا شَدْنَا مَارِ سُوْلِ نِيسْتَنْدُو وَجِبَانِ

هذا وفي هذا ابطال الكرامات لان الذين يضاف اليهم هوان كانوا اولياء
 عز وتعيين فليسوا برسول الى اخوة بداند مقترله كرامات اوليا را منكرند و اين مسكين
 از ايشان بوده است امام فخر الدين رازي و سراسمين ميگويد حق مذهب سنت عجمت
 است كه كرامات اوليا حق است چنانكه در علم كلام مذکور است و اين آيت بر ابطال كرامات^{دالت}
 نه ميكنند بر تقدير تسليم اگر دالت كند بر يك نوع اطلاع بر غيب دالت ميكنند نه بر جميع آن
 و بلكه انكار اطلاع بر غيب مر غير رسول مصطلح را انكار نص قرآن است قال الله تبارك
 وتعالى وَ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ اِمْرِؤَسَىٰ اِلَىٰ قَوْلِهِ اِنَّا اَدَّوْهُ اِلَيْكَ وَ جَاعِلُوْهُمِنْ الْمَكُوْلِيْنَ
 و ما در موصوف عليه السلام رسول مصطلح نبود و از وقت ولادت او تا وقت نبوت مدت
 بوده است و غير انكار است مر چيزي بار كه از صحابه و مشايخ كبار مرويت و ما نيز بسيار چيز
 بار مشاهده كرده ايم از اوليا پس اين آيت را تاويل باشد و الله تعالى اعلم بخاطر ممي آيد
 كه بطريق منطوقيم مر مقترله را كه چنانشايد كه مراد از غيب لوح محفوظ باشد چنانكه در سورة
 الن والقلم گفته است صاحب كشاف في قوله ام عند هم الغيب فهم يكتبون اي
 اللوح در سورة و النجم ام عند هم الغيب اي اللوح يا معنى غيب وحي باشد بطريقي معروف
 و اين معنى مناسب است درين محل يا چنانشايد كه از رسول معنى نفوى مراد باشد چنانكه
 مقترله ميگويند درين آيت قوله تعالى وَ مَا كُنَّا مَعْذِبِيْنَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُوْلًا قَالُوْا
 الْمُرَادُ بِالرَّسُوْلِ الْعَقْلُ عَلَىٰ مَا عُلِمَ فِي الْاَصُوْلِ وَ رُوْيَايُ صَالِحَةٌ اَزْ نُبُوْتِ
 است قال النبي عليه السلام لم يبق من النبوة الا الرؤيا الصالحة وقال
 النبي عليه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله و قيل الفراسة
 من غض بصرة عن المحارم و امسك نفسه عن الشهوات و عمر وقتة
 بدوام المراقبة و يعو د اكل الحلال لم يحط فراسته بنور الله تعالى او
 قال الرؤيا الصالحة جزء من ستة و اربعين جزءا من النبوة و في الرؤيا

اطلاع علی الغیب و هر که اولیا را بشناسد داند که آنچه اهل سنت و جماعت گفته اند حق است و اگر معب ایشان باشد و صحبت ایشان یافته باشد دل مرده او بانفاس شریفه ایشان زنده گردد و انکار ایشان نکند شنو می بین که اسرافیل وقتند اولیا مرده را از ایشان حیاتست و نماز جهانهای مرده اندر گورتن پیر جبهه ز آواز ایشان اندر کفن **فَاتَهُ** بدستیکه خدای تعالی یَسْئَلُکَ در می آرد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ سر صد از پیش پیغمبر و از پس او نگهبانان را یعنی فرشتگان را میفرستد تا نگاهدار آن بنده فرستاده شده را بر پیغمبر تا ابلیس علیه اللعنه و دیوان او را اگر اذگروند چون حق تعالی وحی فرستاد و گرد آرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاه داشتند و چون ابلیس لعین خود را بصورت فرشته ساخت و آمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را خبر کردند که این ابلیس است کمی آید اولیا الله نیز محفوظان حق اند رباعی

زان جا که جمال و جواهر جانانه ماست	عالم همه در پناه جانانه ماست
مارا چه از آنکه عالمی خصم شوند	پیش و پس مایه جانانه ماست

و اولیا را علماء را باند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی مبعوث ایشان قال النبی صلی الله علیه و سلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قال علیه السلام الشیخ فی قوم کان نبی فی امته صفت اولیاء الله را نهائی نیست **هیت** برترند از عرش و کرسی و خلا ساکنان مقصد صدق و صفا و اذ را قدامتاً بعتهم و محبتهم و صحبتهم لَعَلَّکُمْ تَابُدُ خدای تعالی در حال چنانکه میدانست و رامعنی میداند در استقبال ای فعل ذلک لیعلم ان قد اَبْلَغُوا این را که تحقیق رسانیده اند پیغمبران رسالات ربهم پیغامهای خدا ایتقاد و تقصیر نه کردند و قیل تا بیان کند الله تعالی و یا تابد اند رسول که رسانیدند فرشتگان پیغامهای خدای تعالی را و احاطه بمالک یهت و فرار سیده است علم حق تعالی

با آنچه زدايشان است که مبلغ رسالات کردنبه تغير و تقصير و اخصى کل شیء عَدَدًا و دانسته
است خدائے تعالی شمار همه چیزها را و قطرهای باران را و رنگ بیا بن را و او کفک دریاها
را و احوال بندگان را انقیاب مومن این است که با ادب باشد و از مخالفت حضرت او پر حذر

باشد تا بقوت او گرفتار نگردد.

سُوِّرَ الْمُرْسَلُ فَكَيْتُ سُبْحَانَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ عَزِيزٌ وَأَوْفِيٌّ هَادِيٌّ

يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ! اے مرد جامه بخود پیچیده و قیل اے آراسته بلباس پیغمبری قم الکلیل
برخیز و در شب و شب را بیدار دار و نماز بگذار و قرآن بخوان و ذکر بگو و اَلَا قُلُوبُکُمْ مَّکْرَانُ که
از شب که آن اندک نصفه نیمه شب باشد اَوَ انْقُصَ مِنْهُ یا کم کن از نیمه شب قَلِيلًا
تا دودانگ شب اَوَزِدْ عَلَيْکَ یا زیادت کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانگ او را اختیار داند
درین که بیدار باشد نصف را که سه دانگ باشد یا کم ترا نیم شب که دودانگ باشد یا زیادت
بروے که چهار دانگ باشد و سبب نزول این آیت آن بود که چون وحی آمد تر رسید
رسول علیه الصلوٰة والسلام که دیوانه شود و گفت ز طوفی یعنی در جامه پیچید مرا جبرئیل آمد
و گفت يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ و منزل در اصل منزل بود و تا از ابدال کردند او غام کرده شد
منزل شد بدو شد دلیل لیل ظرف قم نصفه بدل منه چون این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم بایاران بیدار می بودند در شب و نماز می گذاردند چون دشوار بود دانستن نیمه شب
و دودانگ شب و چهار دانگ شب همه شب بیدار می بودند از ترس آنکه تقصیر نشود در
فرمان تا پاپیهائے شان و رم کرد و رنگ های روء ایشانش زرد گشت حق تعالی این حکم را
از ایشان برداشت و پنج وقت نماز برایشان فریضه شد و در حدیث آمده است که هر که نماز
خفتن و نماز با مداوراجهاعت بگذارد ثواب کسی باید که همه شب بیدار بوده باشد و نماز کرده
باشد و یک قول تا یکسال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا
آخر عمر فرض بود و یک قول و بقول دیگر نقل بود و نزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن و

و بگوید تا بگوید
این زمان که
از شب که آن اندک
نصفه نیمه شب
باشد تا دودانگ
شب اَوَزِدْ عَلَيْکَ
یا زیادت کن
بر نیمه شب
تا مقدار چهار
دانگ او را
اختیار داند
درین که بیدار
باشد نصف را
که سه دانگ
باشد یا کم
ترا نیم شب
که دودانگ
باشد یا زیادت
بروے که چهار
دانگ باشد
و سبب نزول
این آیت آن
بود که چون
وحی آمد تر
رسید رسول
علیه الصلوٰة
والسلام که
دیوانه شود
و گفت ز طوفی
یعنی در جامه
پیچید مرا
جبرئیل آمد
و گفت يَا
أَيُّهَا
الْمُرْسَلُ و
منزل در اصل
منزل بود و
تا از ابدال
کردند او غام
کرده شد
منزل شد
بدو شد
دلیل لیل
ظرف قم
نصفه بدل
منه چون
این آیت
آمد مصطفی
صلی الله
علیه و سلم
بایاران
بیدار می
بودند در
شب و نماز
می گذاردند
چون دشوار
بود دانستن
نیمه شب
و دودانگ
شب و چهار
دانگ شب
همه شب
بیدار می
بودند از
ترس آنکه
تقصیر
نشود در
فرمان تا
پاپیهائے
شان و رم
کرد و رنگ
های روء
ایشانش
زرد گشت
حق تعالی
این حکم را
از ایشان
برداشت و
پنج وقت
نماز برایشان
فریضه شد
و در حدیث
آمده است
که هر که
نماز خفتن
و نماز با
مداوراجهاعت
بگذارد
ثواب کسی
باید که
همه شب
بیدار
بوده
باشد و
نماز کرده
باشد و یک
قول تا یک
سال فرض
بود و بقول
دیگر تا ده
سال و بر
رسول علیه
السلام تا
آخر عمر
فرض بود
و یک قول
و بقول دیگر
نقل بود
و نزدیک
اهل سلوک
شب بیدار
بودن و

ووازوه رکعت نماز به یازدهم شب گذاردن ستمب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است
و در نماز شب فضائل بسیارست چنانکه در احادیث آمده است خداي تعالی همه را توفیق
بخشد وَ دَقِيلُ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا وَ آهست خوان قرآن را یعنی با دایه حروف و لنگا بدشت
و توقف ترتیل آهسته و کشاده خواندن و در حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز قیامت
گفته شود که در بهشت در آن قرآن میخوان با هستگی و بدرجهای بهشت بر میر و چنانکه در دنیا
می خواندی که آخرین درجه تو باز پسین آیت باشد که بر خواندی و بعد السابین مسعود گفت
رضی الله تعالی عنه که قرآن را با هستگی بخوانید و زود زود بخوانید چنانکه شعر ارمی خوانید
و بایستید در موضع عجایب و و دها را حرکت دهید یعنی به وعده و وعید و دها را تحرک
سازید و قصد شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر میگردد که چون در بلده فخره
بخارا در آدم و از شهر هرات آمد بودم در منزل فتح آباد متذلل قبر حضرت سینا الحق
والدین الباخزمی رحمه الله علیه حجج بود در آن مے بودم شب بخاطر ام آمد بکبام علم از
علمها مشغول شوم حضرت منطقی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند
آهسته آهسته بخاطر ام آمد که چرا آهسته میخواند باز هم در خواب بخاطر رسید که وَ دَقِيلُ الْقُرْآنِ
تَرْتِيلًا در حق ایشان است و باین اشارت بقرات تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی
قیام نموده اند و بود این رویای صالحه در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه و بر سبب
این اتشال و اشتغال به تفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن به برکت اشارت
منطغویه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ضبط شد و بعدین اوقات حضرت شیخ العالم
شیخ سیف الدین رحمه الله علیه را در خواب دیدم مرا گفت بگو لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْكَوْنُ لَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
إِنَّا سَمِعْنَا نَقِيَّ عَلَيْنَا قَوْلَ لَا نَقِيلًا بهر سبب که اندازیم مابرتو گفتاری گرانمایه یعنی بجا
مے فرستیم بر تو کتابی که در و س حکمهای بزرگ است و گران است بر کافران و منافقان

یا کتابی که در وی معانی و دقائق و حقائق بسیارست و سبک و بے منہ نیست یعنی شب
 بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان بشیار باش
 که مآثر ابرار بزرگ رسانیدیم و پیغمبری و غرت و سروری مشرف گردانیدیم و این در
 اول نبوت بود نصیب در ویش و مرید صادق اینست که شب بیداری را شعار خود
 سازد و پرتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا ناشایسته بارگران ولایت و ارشاد گرد
 بار درین درگاه بمقدار بارست و از عزیزان نقل است که میگفتند که هرگاه سهول جمع
 شوند کار بنده بر آید دل شب و دل قرآن که نیت است و دل مومن إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ
 بدرستی که برخواستن در شب از خواب هیچ آسند و طاعت ترست بر نماز کنند و از به
 ایستادن الوطی کف پائے بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد از
 خواب سخت ترست از نماز گذاردن روز اگر و طاعت خوانی معنی این باشد که نماز در شب
 موافق ترست یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق ترست در نماز شب از نماز روز
 چون در شب خلق آرمیده اند و شغف نیست حاصل آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر است
 از نماز روز عَاقِبَةُ الْمُقْبِلِينَ و رست ترست از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز
 شب بحضور دل نزدیک ترست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر میدامی شود و قیل
نَاشِئَةُ اللَّيْلِ ساعتها شب و قیل تن خیزنده شب فعلی الاول الناشئة مصله
 کالعا فیه و علی الثانی اسم فاعل من نشأت السحابة اذا ظهرت درین آیت
 اشارت فضیلت نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه
 و سلم علیکم بقیام اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و قربه الی ربکم
 و مکفرت للسیئات و منهاة عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است
إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بدستی که ترا سه صبح در روز آمد و شد دراز است و
 مشغولی و تصرف در کارهاست بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و تبحر و جهاد و غیره

در کتابی که در وی معانی و دقائق و حقائق بسیارست و سبک و بے منہ نیست یعنی شب
 بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان بشیار باش
 که مآثر ابرار بزرگ رسانیدیم و پیغمبری و غرت و سروری مشرف گردانیدیم و این در
 اول نبوت بود نصیب در ویش و مرید صادق اینست که شب بیداری را شعار خود
 سازد و پرتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا ناشایسته بارگران ولایت و ارشاد گرد
 بار درین درگاه بمقدار بارست و از عزیزان نقل است که میگفتند که هرگاه سهول جمع
 شوند کار بنده بر آید دل شب و دل قرآن که نیت است و دل مومن إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ
 بدرستی که برخواستن در شب از خواب هیچ آسند و طاعت ترست بر نماز کنند و از به
 ایستادن الوطی کف پائے بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد از
 خواب سخت ترست از نماز گذاردن روز اگر و طاعت خوانی معنی این باشد که نماز در شب
 موافق ترست یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق ترست در نماز شب از نماز روز
 چون در شب خلق آرمیده اند و شغف نیست حاصل آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر است
 از نماز روز عَاقِبَةُ الْمُقْبِلِينَ و رست ترست از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز
 شب بحضور دل نزدیک ترست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر میدامی شود و قیل
نَاشِئَةُ اللَّيْلِ ساعتها شب و قیل تن خیزنده شب فعلی الاول الناشئة مصله
 کالعا فیه و علی الثانی اسم فاعل من نشأت السحابة اذا ظهرت درین آیت
 اشارت فضیلت نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه
 و سلم علیکم بقیام اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و قربه الی ربکم
 و مکفرت للسیئات و منهاة عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است
إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بدستی که ترا سه صبح در روز آمد و شد دراز است و
 مشغولی و تصرف در کارهاست بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و تبحر و جهاد و غیره

پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمان چون روز فرصت پیشتر
 نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت است که محل را از نماز شب
 است عذر تقصیر روز در شب باید خواست بهیت گزنداری روز تو پر و است ما +
 شب بیا یا شب تا مرتبم + و در حدیث آمده است از صحاح سنه انه قال النبی
 صلی الله علیه و سلم یُنزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة الى سماء الدنيا
 حین یتقی ثلث اللیل الاخر ثم یقول من یدعونی فاستجب لہ من یشئ
 فاعطیه من یتغفر فی فاعفراء و فی روایة المسلم ثم یسط یدیه
 و یقول من یقرض غیر عدو و لا ظالم حتی یتفجر الفجر و قال النبی صلی
 الله علیه و سلم ان فی اللیل ساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله
 فیها خیرا من الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاہ و ذلك فی لیلة من المصییم
 حضرت شیخ جنید راجحه الله علیه در خواب دید و پرسیده شد که حال چیست جواب گفت
 که تَأَهَّتِ العبادات و فنیة الاستادات و ما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی
 جوف اللیل یعنی فائده نکر و ما را تعریفیات و تصنیفات و تصوف مگر فائده کر و ما را
 چند رکعت نماز که در دل شب گذاردم و میل بدرستی که ترا در روز وقت قبوله هست پس
 بر روز راحته برگیر تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبح النعم و علی الاول السبح
 السیر اسراعا و الاقبال و الاذبار فی الامور و منه السباحة فی الماء لان
 فیها اضطرابا و اقبالا و اذبارا یکے از کار گرفته است که من هرگز در سفر و حضر
 قبوله را ننهدم تا در شب بیدار توانم بود و نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی
 علیه و سلم همه کارهای خانه خود کرد از بهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است
 و روزی حضرت علیه السلام در خانه درآمد و عایشه رضی الله عنهما نان می پخت حضرت
 گفت یا عایشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان سائید در تنور است همه نانها پخت

له در خبر است از عایشه رضی الله عنها که گفت حضرت صلی الله علیه و سلم که کارهای خانه خود کرد و روزی در خانه آمد و عایشه نان می پخت و حضرت را یاری داد و خمیر را پاره کرد و نان سائید و در تنور است همه نانها پخت

وَأَنْ نَّانِ نَمِي نَجْتِ حَالِشَهُ لَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَهْ نَانِ نَجْتِ وَنَانِ شَمَانِي نَجْتِ لَقْتُ يَا حَالِشَهُ
 دُست من بروے رسیدہ است آتش بروے کارنی کند امید داریم کہ ہر چند گناہگار
 فاما دوستے محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم داریم حق تعالیٰ ما را از آتش و دوزخ نگاهدار
 بمنہ و کرمہ وَاَذْكُرْ اَللّٰهُمَّ رَبَّكَ ویا دکن نام پروردگار خود را و تَبْتَئِلْ اِلَيْهِ تَبْتِيْلُكَ
 مہر از خلق بوی بریدن یعنی جز دوستی و در دل هیچ دوستی دیگر مدار بیت
 ز غیرت خائنه دل را ز غیرت کردہ ام خالی کہ غیرت رانی شاید درین خلوت کسر از سخن

ما را خواہی خطی بہ عالم درکش	ہرگز نشود حقیقت وقت تو خوشش
اما در یکدل و دوستی ناید خوش	

و این معنی را اہل سلوک نفی ماسوی اللہ میگویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و بتجربہ
 ازلیہ و خدمت شیخ کامل مکمل بیت بے عنایات حق و خاصان حق کہ
 گر ملک باشد سیاحتش ورقہ و ہر یک نظر مبارک شیخ کہ محبوب حق و مجذوب
 مطلق باشد چندان تصفیہ و تخلیہ ظاہر و باطن حاصل آید کہ بانواع عبادات ظاہر
 حاصل نیاید بیت آنکہ بہ تہسیر دید یک نظر شمس دین کہ طعنہ زند
 بر دہسہ سخرہ کنند بر چیلہ کہ حضرت مخدوم خواجہ ما رحمۃ اللہ
 علیہ می گفتند کہ ما فاضلانیم ما را بہ فضل خود قبول کردہ است و این
 بیت را می گفتند بیت آنرا کہ در پذیر و محبوب و لالہ و اورا چہ حاجت آید رنج چہار چلہ
 اللَّهُمَّ ادْرِ قِصَاصَ مَنْ جَذَبَاكَ مَا يَلِيْقُ بِكَ وَمَكَ قَبْلَ تَبْتِيْلِكَ مَكَانَ تَبْتِيْلِكَ
 لَانِ الْمَعْنَى بَتْلُ نَفْسِكَ تَبْتِيْلًا رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اَيْ هُوَ رَبُّ الْمَشْرِقِ
 وَالْمَغْرِبِ وَبِتْ اَفْرِيْدُكَ رَبَّ اَمْدَنِ اَفْتَابَ وَجَاءَ فَوْشَدَنِ اَفْتَابَ
 لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نِست هیچ خدائے جزا و فَاخْخَذُوْهُ وَكَيْلًا گیس بگیر او را کار ساز خود
 یعنی کار ہائے خود را ہمہ پوس بگذار القواء کہ برفع الباء خبر مبتدا محذوف و مکبرہ

بدلا من ربك في قعاله تعالى واذا ذكر اسمك وکیل باید که توانا باشد تا کار با او کند
و این در حقیقت جز حضرت عزت جلالت قدرته را نیست بد آنکه از اول سورة تا این جا
اشارت بتقامت سلوک است اول خلوت در شب بعد از شغال بقرات قرآن و ذکر
رحمن بعد از نفی ماسوائے الله بعد توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجہ محمد میسر باید

قطع	هر که خواهد تا شود ابدال حق	چار چیزش کرد باید اختیار
	خاموشی و جمع و عزلت را ز خلق	بودنش بیدار در شبهای تار

باز اشارت کرد بتقام اعلیٰ که آن صبر است در بلا و جفاے اعدا و بریدن از ایشان
اگر چه باشند خویشان پس گفت جل جلاله وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَصَبْرُ كُنْ اء
محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون میگویند و تو دوست مانی و ماز
نگاه میداریم چونکه ما را وکیل گرفته و کار با گذشتہ نعم خود اگر همه عالم تو خصم شوند رباعی

زان جا که جمال و جاد جانانه ماست	عالم همه در سپناه جانانه ماست
ما را چه از آنکه عالمی خصم شوند	پیش و پس ماسپاه جانانه ماست

وَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا جَدِيدًا و بر از ایشان بریدن میگوینی تعرض بواب ایشان کن و بجنب
ایشان مشغول شو این آیت بآیت سید که اَقْتُلُوا الشَّكِينَ ضَوْغُ رَتِ نَصِيبٍ ویش امنیت
که از منکران تحمل کند و بار ملامت بکشد تا عاقبت عاقبت یا بد رباعی در عشق تو من بار ملامت بکشم
در شکم این عهد عزامت بکشم اگر عمر وفا کند جفا بای ترا نه بارے کم از آنکه نا قیامت بکشم
روزے این فقیر را در دنیا فدا پیدا شده بود قبضه بود که هیچ قبضه نه میرسد و در رفتن
به پیش شیخ نکاسی ع بود و در سبب بد رس مشغول بودم شخصی از در آورده و کاغذ
پاره بمن داد دروے این بیت بود جد و جهدی در من پیدا شد حضرت خواجہ مامی
فرمودند رحمۃ الله علیه که مدت پنج ماه در بیابانها متحیر بودم و قبض عظیم دیشتم
در شهر بخارا آدم گفتم این در در ابد من نمی کشاید در پیش مخلوق روم و خدمت عالم

که کودکان را کنایت باشد از بسیاری غم و اندوه هر دو گفته شده است و در حدیث آمده است
 که فرمان شود مرا دم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم گوید ای الهی
 ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزار یکی را به بهشت فرست و باقی را بدوزخ
 آن وقت طفلان پیر گردند و مردم همچون مستان بے خبر گردند صحابه گفتند یا رسول
 الله حال ما چه باشد رسول علیه السلام گفت امید میدارم که یکی از شما باشد و هزار را با جحیم
 و ما جحیم باشد و امید می دارم که نیمه بهشتیان شما باشید صحابه بدمان شدند و تکبیر و حمد
 و ثنا گفتند مرحق تعالی را رسول علیه السلام گفت شما همچون یک تار موی سفید باشید
 در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کشف آورده است که شخصی شب بخواب
 رفت جوان و سیاه موی بود فردا از خواب برخاست پیر و سفید موی شده از وی
 پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را در خواب دیدم و غذا بهایه اورا دیدم بر سیدم
 و از ترس آن پیر شدم و بقول بعضی این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند و بقول
 بعضی فرزندان کافران باشند باز صفت دیگر قیامت را بشنو که فرمود السماء منقطعة
 آسمان شگافته شود بان روزی از بهیبت قیامت آسمان شگافته شود با وجود چنان
 بزرگی اسے فرزند آدم تو با وجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد کان وَعْدُ مَفْعُولَا
 و هست وعده این روز یا وعده الله تعالی به آمدن این روز کرده شده که البته خواب بود
 بے شک اِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ بَدْرُ سَيِّكُمَا اِنْ آتِيَهَا كَدْرِيْن سُوْرَةِ اسْتِ پند و وعظ و
 نصیحت است مخلق را فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلَى رَبِّهِ سَبِيْلًا پس هر که خواهد که بگیرد بخدا
 خود راست یعنی ایمان آورد و عمل صالح کند چون صحابه این آیتها بے با ترس را شنیدند
 در بندگی کردن کوشش بسیار کردند تا رنجور شدند حضرت حق تعالی برایشان رحم کرد و بسبب
 کردار برایشان اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰی مِنْ ثُلُثِي الْكَیْلِ وَنَصْفَةَ وَتَكْلِفُ
 وَطْلًا لِّفَعْلِهِ الَّذِيْنَ مَعَكَ بَدْرُ سَيِّدِكُمَا خدائے تو اسے محمد می دانند که تو بر میخیزی بر نماز گذاران

بازرگانی بمنزل جهاد است چون هر دو را خدای تعالی جمع کرد و وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپایه دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدیه و وَأَتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال
را و أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید خدای تعالی را و ام دادن نیکو یعنی
صدقه بدهید با خلاص و قرض گفت صدقه را تا بنده حریفی باشد بدادن صدقه
و امیدوار باشد بر یافتن ثواب از خداوند و باب عجب حاکم که همه عالم ملک و ملک
و حضرت جل جلاله از برای بنده گان فقیر خود و ام می طلبد نصیب مومن این است که
گدایان را با نیک نژاد و خیر بدیشان بدمشاید که آن گدای خاص الله تعالی باشد

منوی

برتر از کرسی و عرش اسرار او

شیء الله شیء الله کار او

انبیا هر یک همین فن میزنند

خلق مفلس گریه ایشان میزنند

بر درویشان مردم هر زمان

نعم او اقروضوا الله می زنند

وَمَا تَقْدِرُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ خَيْرٌ و هر چه پیش فرستید از برای تنهای خود از نیکی
و طاعت تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ بِمَا بَدَأَ را نزد خدای تعالی یعنی در بهشت و ثواب
آن را بشمار ساند هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بهتر است شمار
از بخیلی کردن و مال را از برای میراث خوار گذشتن و بزرگ تر است از روزه و زنی
مال که صدقه کنی ترا بهتر است و ثواب او بزرگ تر است از انال که بگذاری یک راده و ده
هفت صد و ده بار هفت صد را که هزار و چهار باشد هُوَ خَيْرٌ مِنَ الْفَصْلِ خیر از مفعول
ثانی لتجدوا و الا ولها و كذلك اعظم اجرا تمیز و استغفر و الله و آمرزش
خواهید خدای تعالی را إِنَّ اللَّهَ تَعَفُّوهُ حِكْمَةٌ عذر رستیکه خدای تعالی نیک آفرین
است از گناهان و نیک بخشاینده بد کرداران است نصیب مومن این است که نو میید
نه باشد هر چند که گناه دار و بدست کرم بین و لطف خداوند کار بگنه بنده کرد دست او شمر
گفت غفورم بیا مزم گناه است را و رحیم که رحمت را شمار تو سازم بیت

ورم دادیم و راقی بن شهود دادیم و راسپان حاضر یعنی که بلو بودند
 و رکه که از و غائب شدند و بیک قول سیزده پسر داشت و بقول دیگرده و بقول
 دیگر هفت و این آیت در حق ولید بن مغیره لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ بود بعد از آن مال و کمرش
 گرفت تا همت نیست شد و نان از گدائی میخورد و پسرانش کشته شدند و مرد و مقتول
 لَهُ تَمَهِيدٌ که گسترانیدیم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا را بر و بسیار کردنی تَمَهِيدٌ
 أَنْ آتَى جَدَّاهُ طَمَحَ حَى كُنْدَ كَزِيَادَتِ كُنْهٍ كَلَّا نَ چنانست که زیاده کنم بلکه مال و را
 کم کنم اِنَّ كَانِ لَا يَلْتَمِئَا عَيْنِيَا بدرستیکه این کافر بود در دلائل و حجج ما را و معجزان مصطفی
 صلی الله علیه و سلم را اگر دگرش و سینه ده اعیب تو این ست که انکار اهل حق نه کنی و او یک
 حق تعالی را دشمن نداری که به قهر الهی مبتلا گردی غنوی پس تو از ناشسته و چوبیتی
 پر نزاع و با حسد با کبیتی و با دشمنان تو بازی می کنی و با ملائک ترک تازی می کنی و قال
 النبی صلی الله علیه و سلم حکایتی عن رب العزة من عادی و لیا فقیه
 بارزنی بالمحاربة عذاب این دشمن و حال دوست را بیان کرد و گفت سَأَوْفِيهِ
 صَعُودًا هَرَأَيْنَهُ دَرَسَانُشْ مِنْ كَخْدَاوند عالم کبوه دشوار بر آمدن در دوزخ یعنی
 بفرمایش تا بر کوه آتش بر آید هفتاد سال باید تا بر سر آن بر آید باز فرشتگان به زنجیر
 بر بندش و از آن جا بنده از پیش بر بیابان برسد همچنین عذاب باشد و رانعود بالله
 مِنْ ذَلِكِ الصَّعُودُ کوهی از آتش سبب نزول این آیه آن بود که چون فرو آمد رسول
 لَحْمَ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْغَزِيذِ الْعَلِيمِ غَاثِ الذَّنْبِ و قابل التوب رسول
 اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد حرام و ز آمد کفار قریش نشسته بودند این سوره
 را بر ایشان خواند و ولید بن مغیره نزدیک بود گوش داشت بار دیگر برخواند و ولید برفت و
 در پیش کافران مکه گفت والله که من از محمد چنین شنیدم که سخن آویسان نیست و سخن

پریان نیست و آن را عداوت و طرارت دیدم که هیچ سخن رانندیم و آن چیز نیست که هرگز
زیادت خواهد شد کافران گفتند که ولید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون و سه
مسلمان شود همه اهل مکہ مسلمان شوند چونکه ریحانه قریش دوست یعنی مقبول ایشان
است ابو جهل لعین نزدیک ولید رفت و گفت تو به طعام محمد و ابوبکر میل کردی و سه را
سخت آمد در پیش کافران آمد و گفت که محمد دیوانه نیست و ساحر نیست و کاهن نیست و
دروغ گو نیست از بهر آنکه این چیزها از و سه ندیده ایم پس فکر کرد که و سه جادو هست
از بهر آنکه زن را از شوهر و پسر را از پدر جدا میکند و این چنین جادوی باشد کافران
همه گفتند که راست میگوئی پس این آیت آمد إِنَّهُ بِدَرَسَتِكَ وَلِيدٌ فَكُتِرَ از پیشه کرد
وَقَدْ دَوَّانَدُكَ و کار محمد علیه السلام و قرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدْ دُثِمَ قَتْلُ كَيْفَ
قَدْ دَاسَ پس لعنت کرده شد و با و چگونه باز لعنت کرده شده بَادُثِمَ نَظَرُ ثُمَّ عَبَسَ
وَلَبَسَ ثُمَّ آذَنُوا استکبار پس بگرست پس روئے ترش کرد و آژنگ در پیشانی
آورد و از کراهت و عداوت پس روئے گردانید از ایمان و بگر کرد و گردن کشی کرد از
پیروی کردن حق فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهٌ كَمَا تَقُولُونَ پس گفت نیست این قرآن مگر جادو
که محمد از کس میگیرد و روایت میکند از عجم چون در عرب جادوئی نیست إِنَّ هَذَا
إِلَهٌ قَوْلَ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را
فاما به سبب ابو جهل و سخن و سه برگشت نصیب تو اینست که از دشمنان اولیاء حق
دور باشی و بایشان صحبت نداری که از شومی انکار ایشان اقرار ترا بر زبان نبرد قطعه

گرچه تو پاکیزه سازد و پلید

با بدان محبت گیر و دور باش

اندر که از ابرگر دنیا پیرید

این چنین شمع جهانت آفتاب

با صادقان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شومی بیست

صحبت مردانت از مردان کند

ابرگریان باغ را خندان کند

یا عاشقان نشین و همه عاشقی گزین یا آنکه نیست عاشق یکدم شوق قرین

السنن کبرست که فرموده اند فمن المنکر كما تقو من الاسد عذاب او را یاد کرد و گفت
جل جلاله سَأَصْلِيْهِ سَقَرٌ زود باشد که ولید را در آرمیم و در دوزخ و مَا أَذْرٰكَ
مَا سَقَرُ و تو چه دانی اے محمد که چیست دوزخ كَأَنِّيْ لَأَتَذَرُكَ نگذارم و نماند این
دوزخ از دوزخیان هیچ چیزے رأته گوشت را و نه پوست را و نه استخوان را چون نما
باز پیدا شود لَقَدْ أَحْضَرْتُكُمْ سیاه کننده باشد این دوزخ پوست روے دوزخیان را
همچون شب تاریک و یا پیدا شوند است این دوزخ مرادیان را یا پیدا بیندش یا
سوزنده یا شد مر پوست آدمی را و نکندند باشد مر استخوانهای آنها را لَأَنْعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ
ذٰلِكَ لَقَدْ أَحْضَرْتُكُمْ خبر مبتدأ محذوف ای هی لَوْ أَحْضَرْتُكُمْ عَشْرَةَ عَشَرَ دُونَ
باشد نوزده فرشته که ایشان را زبانی دوزخ گویند و جاء فی الحدیث ان عینهم
كالبرق الخاطف و اسنانهم کصباص البقر تلهب النار من افواههم یعنی
چشمهای ایشان همچون برق باشد و دندانهای ایشان همچون شاخهای فراخ شاخ
گاؤ باشد و از دهن ایشان آتش میرون می آید بین منکبی احد هم مسیوۃ سنه
میان دو کتف ایشان یک ساله راه باشد بجوون اشعار هم و یکشند مویها را
خود را بر زمین فزعت منهم الرحمة از دلهای ایشان رحمت کشیده شده باشد
یرفع احد هم سبعین الفایر میهم حیث اراد من جهنم از ایشان میزند
در دوزخ هفتاد هزار کس را در هر کجا که خواهد احد هم قوۃ الثقالین هر یک
از ایشان را قوت همه آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محمد
میگوید که زبانی دوزخ نوزده اند شما بر ایشان غلبه می توانید کرد کافری بقوت بود
گفت من هفده تن را بس باشم ده تن را پر پشت و هفت تن را پر شکم و دو دیگر را شایان

از این دوزخ هفتاد هزار کس را در هر کجا که خواهد احد هم قوۃ الثقالین هر یک از ایشان را قوت همه آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محمد میگوید که زبانی دوزخ نوزده اند شما بر ایشان غلبه می توانید کرد کافری بقوت بود گفت من هفده تن را بس باشم ده تن را پر پشت و هفت تن را پر شکم و دو دیگر را شایان

کفایت کنید حق تعالی این آیت فرستاد وَصَاجَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ آلًا مَلَائِكَةً وَمَا
 نَعْمَدَانِیْمِمْ دوزخیان را مگر فرشتگان و یک فرشته را بشما گماشتیم که ملک الموت است روح
 همه را بگیرد و اگر نوزده فرشته را قوت و یم تا کافران را بدوزخ ببرد هیچ عجب نباشد
 بدانکه در تفسیر تیسرا عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 نوزده حرف است هر یک با را خلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این
 که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَصَاجَعَلْنَا عِدَّةَ تُهُمًا اَلَا فِتْنَةً
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا ومانه گردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در نیک
 افتند فاما مومنان ایمان بیا رند با آنچه حق تعالی فرموده است یا مگر از برای آزمودن
 مرایشان را که ایمان می آرند یا نه اگر چه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الْفِتْنَةُ
 وَالْفِتْنَةُ وَالْفِتْنَةُ آزمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت
 جل جلاله لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن مایهین
 شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی است و راست است و درست است
 چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود و یکر داد الَّذِينَ اٰمَنُوا اٰمَنَانًا و اما افزون
 کنند این عدد مخصوص را که نوزده است مومنان را ایمان یعنی ایمان مومن برایشان
 زیاده شود یا افزون شود از روی گردیدن اَلَا زِدْیَا دافزون کردن و افزون شدن
 اصله الا زیتاد من الافعال و لا یزیدون ابداً الَّذِينَ اٰمَنُوا اٰمَنَانًا و اما افزون شدن
 از برای تاکید فرموده تا در شک نیستند اهل کتاب و مومنان در حق بودن قرآن و راست
 محمد علیه السلام وَلَقَوْلِ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و تا بگویند منافقان که در دهنها
 ایشان بیماری نفاق است وَتَشْكُ وَالْكَافِرُونَ و کافران مآدا اَسْرَادَ اللَّهِ بِهِمْ اَمْثَلًا

از نوزده حرف است هر یک با را خلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این
 که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَصَاجَعَلْنَا عِدَّةَ تُهُمًا اَلَا فِتْنَةً
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا ومانه گردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در نیک
 افتند فاما مومنان ایمان بیا رند با آنچه حق تعالی فرموده است یا مگر از برای آزمودن
 مرایشان را که ایمان می آرند یا نه اگر چه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الْفِتْنَةُ
 وَالْفِتْنَةُ وَالْفِتْنَةُ آزمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت
 جل جلاله لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن مایهین
 شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی است و راست است و درست است
 چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود و یکر داد الَّذِينَ اٰمَنُوا اٰمَنَانًا و اما افزون
 کنند این عدد مخصوص را که نوزده است مومنان را ایمان یعنی ایمان مومن برایشان
 زیاده شود یا افزون شود از روی گردیدن اَلَا زِدْیَا دافزون کردن و افزون شدن
 اصله الا زیتاد من الافعال و لا یزیدون ابداً الَّذِينَ اٰمَنُوا اٰمَنَانًا و اما افزون شدن
 از برای تاکید فرموده تا در شک نیستند اهل کتاب و مومنان در حق بودن قرآن و راست
 محمد علیه السلام وَلَقَوْلِ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و تا بگویند منافقان که در دهنها
 ایشان بیماری نفاق است وَتَشْكُ وَالْكَافِرُونَ و کافران مآدا اَسْرَادَ اللَّهِ بِهِمْ اَمْثَلًا

الْبَشَرِ لَمِنْ شَاءَ حَتَّىٰ أَنْ يَبْقَىٰ زَكَاةً أَوْ يُسْقِطَ يَوْمَ يَمُوتُ مَرْكُومًا ۚ وَدَرِيشْت
 بطاعت وپاس و از بهشت بمعصیت یعنی همه کس را و این طریق تهدید باشد کقولہ تَعَالٰی مَنْ
 شَاءَ فَلْيُكْفُرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ مَنْ شَاءَ بَدَل مِنَ الْبَشَرِ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۚ هَلْ أَتَاكَ
 الْيَمِينُ ۚ بهتر است که رو باشد در دوزخ یا آنچه کرده است در دنیا مگر یاران و دست راست
 یعنی بهشتیان که خدای تعالی گناہان ایشان را بیا مرزد بر کرم و فضل خود و ایشان را
 در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر اطفال مؤمنان را که ایشان را گناہ ندارند پس مجبور
 نہ باشند در دوزخ و در حدیث آمده است کہ طفل را گویند کہ در بهشت در آسے گوید اتی
 در نمی آیم تا مادر و پدر من در نیانید فاما اطفال کافران خادمان اہل بهشت باشند و قیل
 مراد از اصحاب یمن علماء امتانند و قیل مراد از اصحاب یمن کسانی اند کہ اعتماد بر عمل کنند
 بلکه اعتماد بر فضل خدای تعالی کنند و خواجہ ما رحمۃ اللہ علیہ می گفتند کہ مفضلیا نیم حق تعالی
 بر فضل خود قبول کرده است میت آنرا کہ در پذیرد و محبوب و لا یعلوہ فی آنرا چه حاجت آید رنج جہاں
 و این میت بسیار می خوانند و قیل هم الملائکۃ فیلو الوجه الاول الاستشاد فی
 الرہینۃ لیست بمؤنث رھین الرھین گر و کان لانه فحیل بمعنی منعہول فیستوی
 فیہ المذکر و المؤنث کالجرح وانما ہی اسم بمعنی الرھن کاشیتیمہ بمعنی الشتم
 کانہ قیل کل نفس بہا کسبت رھینۃ فی جنت باشد این اصحاب یمن در بوستانها
 حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی تنسأ لَوْنِ الْجَمِیْنِ منی پرسند اصحاب
 یمن از گناہکاران چون بنیند ایشان را در دوزخ مَسَاکِمُ کُفْرٍ فِی سَقَرٍ چه در آرد
 شمار در دوزخ این سوال از برای تو یخ باشد یعنی سزایش قَالَ اَلَمْ نَذَرْکَ مِنْ اَلْجَبَلِیْنِ
 وَکَمْ نَذَرُکَ لَطَعِیْمِ الْمَسْکِیْنِ جواب گویند دوزخیان کہ بودیم مادر و نیانہار کنندگان و پیوستہ
 مادر و نیاطعام و ہندگان مگر ایان را احوال نہ نکر حذف النون حذف فاشاد و کذا
 انْخَضُّ مَعَ الْخَاطِئِیْنِ و بودیم مادر و نیانہار کردیم در کار ہائے باطل با باطلان یعنی

با منکران و تکران الخوض در کار باطل و آنچه نباید در آمدن و گفتن کذب بی‌صوره‌الدین
 حتی آتینا الیقین بودیم مادر دنیا که در ورغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمدن
 مردن پس یقین شد ما را که روز قیامت حق است و دوزخیان چهار جواب گویند سبب درآمدن
 دوزخ را یکی آنکه نماز را ترک کردند و دیگر آنکه زکوة به گدایان و طعام و صدقه نفل با ایشان
 ندادند و دیگر آنکه باطل یا رشتن و دیگر آنکه قیامت را منکر بودند نصیب تو این است که نماز را ترک
 نکنی و حق خدای و صدقه را و طعام را از فقیران باز ندراری و باطل بدعت و فاسقان یا ر
 نشومی و بیشخان باطل و دشمنان خیال را امرای سمگاریا نشومی و از امیر المؤمنین علی
 رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب یحیی طفلان مؤمنان اند و این طفلان
 از گنا بگاران پرسند که چه در آورده شمارا در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمی کردیم و طعام
 به فقر نمی دادیم و در باطل شروع میکردیم و قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز
 این همه را میکردیم فما به روز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرد
 گفت قَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ پس سودنار داین دوزخیان را شفاعت
 و در خواستن شفاعت کنندگان و شافعان پیغمبر باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان
 و مؤمنان نیکوکار گناه گاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بے نماز و بے زکوة
 و باطلان و در ورغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشَّفَاعَةُ
 در خواست کردن چون حضرت ذوالجلال به طریق اکرام از اموال قیامت و کافران
 خبر کرد ایشان قبول نه کردند گفت جل جلاله علی سبیل الاستبعاد قَمَا لَهُمْ عَنِ
 التَّنْكِحِ مَعْصِرِضِينَ پس چه بوده است مرا این کافران را که از قبول کردن وعظ و قرآن
 نصیحت کردن سرور پذیران رومی گردانند سخت گانه هم جو مستنفره فرزت عین
 قسوم را گویا که این کافران که میگزینند از مشرکان نصیحت و وعظ خرافی اند که رسیده اند
 یا ر مایند شده اند از شیر یا از تیر اندازان یا از میادان یعنی گویا ایشان خزان وحشی اند

که می گزیند از حیث دان نصیب درویش این است که از وعظ حقانی نگریزد و الاستغفارینک
 رمیدن یا رمیدن معروضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیرده ای شیئی ثبت
 لهم حال کونهم معروضین القراءة مستنفره علی اسم الفاعل والمفعول
 کافران کردن کشتی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کارے که لائق نبود کرد و ند حق تعالی
 خبر داد و گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُفَاتِحَ صُحُفًا مُّتَشَرَّةً ط یعنی نه چنان
 است که ایشان می خواهند لیکن کردن کشتی میکنند و از حد بندگی قدم بیرون می نهند
 و اقتراح کار بزرگ میکنند الا فتراح بستم خواستن و می خواهند که هر کس از ایشان
 را داده شود نامه باز کرده شده از حضرت باری تعالی بنام و و این چنان بود که
 کافران گفتند ای محمد اگر نامه را از برای ما باری از خدای تعالی که اے فلان ایمان
 آ و براتی بباری از برای هر یک از ما که ما را آمرزید خدای تعالی تا ایمان آیم پس حق
 تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جَلَّ جَلَالُكَ لَا بَلْ نه چنان است که ایشان میگویند
 اگر ما نیز این بکنیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه ایشان یقین ندارند به آخرت
 لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون که ایمان ندارند بآن کَلَّا
 اِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ط حقا که این قرآن قدیم و فرقان عظیم نید است مرهم غلایق را و سحر و شریعت
 فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ پس هر که خواهد که بر حمت حق تعالی برسد یاد کند و پند گیرد باین قرآن
 وَ مَا يَذْكُرُونَ اِلَّا اَنْ يَنْشَاءَ اللَّهُ وَ پند گیرند ایشان به قرآن مگر بخوبی حق تعالی فرو

جوینده از آن که جویند تو نیست و و تو جویند یقینی دانکه بر جویند

هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و سیت سزای پر هیز گاری که از و بر سند
 و از غیر و بر سند و و سیت سزای آمرزیدن گناهان بندگان یعنی و بیامرزد
 گناهان را نه غیر و یعنی هر که برسد و از و آمرزش خواهد بیامرزد اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا
 وَ ارْحَمْنَا وَ ارْزُقْنَا التَّقْوَىٰ وَ الْمَغْفِرَةَ

چون هیچ ممکن متنع نمیکرد قادرین حال من ضمیر مجمع بل یُریدُ الْإِنْسَانَ لِفُحْشِ آثَامِهِ
نه چنان است که این کافر میگوید و انکار قیامت می کند و آمدن قیامت حق است و اما این
کافر می خواهد که فسق و فساد کند در پیش خود یعنی دائماً فساد کند و ایمان نیارد و آمدن عذاب
قیامت را و جزای اعمال را منکر می باشد و لغت می کند و به طریق سخری میسئل می پرسد
أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ که خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چه کنم که زنده شدن نخواهد بود
و هر چه میکنم پیش نخواهد بود نعوذ بالله من هذا الاعتقاد قيل ليغفر لي كذب دروغ
میدارد و قاصداً آنچه در پیش و است یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر میشود
و بسیار فاسقان هستند که میگویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکه خواهیم مرد و معلوم
نیست که چه خواهد شدن و باین سخن کافر میشوند چون که انکار قرآن میکنند به سبب انکار
آمدن قیامت حق تعالی از علامتهای او خبر کرده گفت جل جلاله فَاذْأَبْرُقَ الْجَبَرُ
القراءة بکسر الراء یعنی چون خیره شود و تحیر بماند چشم و بفتح الراء برق چون پهن باشد
و باز ماند چشم از ترس قیامت وَخَسَفَ الْقَمَرُ و چون تاریک شود ماه و تمام نور او بر
الخصف گرفتن ماه و جمیع الشمس والقمر و چون گرد کرده شود آفتاب و ماه را و از
مغرب برآیند یا هر دو گرد کرده شوند که هر دو را نور نماند و یا گرد کرده شوند و سیاه همچون
دو کا و عقیق کشته شد و یایی کرده و یا هر دو را در یک برج جمع کرده شود تا یکجا برآیند بخلاف
آنکه حالیا برمی آیند يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ إِنِّي الْمُنْفَرُّ بَكَوِيرٍ آن کافر منکر روز قیامت
کجا است جائے گریختن یعنی از قیامت و بجهنم نیاورد گرم از عذاب قیامت كَلَّا لَمَّا كَوْنُ سَرَّ
حقا که نباشد در آن روز هیچ گریز گاه و پناهی و بَلَّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسْتَقَرُّ بِرَدُّكَ
تو باشد در آن روز جائے قرار و آرام گاه الْمَسْتَقَرُّ آرام گریستن یعنی از عذاب خدا
تعالی به هیچ چیز نپناه نتوان گرفت و به هیچ چیز نتوان گریخت مگر کبرم و فضل خدا تعالی
يَنْتَبِهُوا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ كَيْمَا تَقْدَمُ وَآخِرُ خَيْرِ دَادِهِ شود آدمی را با آنچه پیش فرستاده باشد

و آنچه پس انداخته باشد یعنی از همه کردارهایش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده
 شود یا همه ماها که در خیر یا صرف کرده باشد یا همه ماها که از پس خود مانده باشد خبر داده
 شود و حساب کرده شود یا آنچه پوسه اقدام نموده باشد و کرده باشد. و آنچه پس از دست
 و فکر و جزا و نرانی هر دو آشکارا شود بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بَلْكَ آدمی
 بر خود گواه است و قیل نیک بینا و داناست یعنی چاره نیست و سزا از حساب
 التَّاءُ فِي بَصِيرَةٍ لِلْمَبَالِغَةِ كَمَا فِي عِلَامَةٍ وَ تَوَاتُرُ مَعَادِيرَةٍ اگر چه بیندازد
 پیر و هائے خود را و پنهان شود و قیل اگر چه بیار و عذر هائے خود را جمع المعداد علی التَّاءِ
 جمع المعداد علی الاوّل المعدادان پرده یعنی اگر چه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد
 فردائے قیامت همه اعضائے او گواهی دهند بر کردن آن گناه که لا تَحْجُكَ بِهِ
 لِسَانُكَ مجنبان به قرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام
 از ترس آنکه فراموش کنی لِتَجْعَلَ بِهِ طَائِعَاتٍ عَلَيْنَا جَمْعَةٌ وَقُرْآنَهُ تَأْتِجِلُ كُنَى بِقُرْآنِ
 بدرستیکه بر ما است که در کردن قرآن در سینه تو خواندن دیگر بار بر تو نایا و گری فاذا
 قَرَأْتَهُ فَاشْفَعْ قُرْآنَهُ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو به فرمان ما پیروی کن
 خواندن او را اَشْعَرَانِ عَلَيْنَا بَيَانَهُ پس بدرستیکه بر ما باشد بیان کردن قرآن
 بر تو آنچه شکل شود بر تو از معانی قرآن ما آن را بیان کنیم کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
 حقا که نه چنان هست که شما کافران میگوئید یا آن کافران میگویند که قیامت نخواهد بود
 بلکه چنین است که شما دوست می دارید دنیا را وَ قَدْ دُونَ الْآخِرَةِ و میگذارید آخرت
 را پس از برای این معنی قیامت را منکر میباشید و شمارا دوستی دنیا برین میدار و که
 گناهان بسیار میکنند که حب اندینا را اَنْسَ كُلَّ خَطِيئَةٍ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا أَضْرَفَ آخِرَتَهُ وَمَنْ أَحَبَّ الْآخِرَةَ أَضْرَفَ دُنْيَاهُ
 فَاثَرُ مَا يَبْقَى عَلَى مَا يَفْنَى نَصِيبُ تَوَاقُّسٍ است که دوستی دنیا را از دل بریدن کنی

که باده طلبی و دنیا طلبی کافران را بکفر داشته است بهیت غوغنا و سلطنت سرخپایان می کشد
فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد چون کشته است ناگهان تا نبری بخود گمان
پیک قبول مات با آن جانب مات می کشد پس بیان کرد فضیلت آخرت را
بر دنیا و گفت جل جلاله و جوه و قومه تا صوره الی سبکنا طرچه رویها
باشد در آن روز تازه و تروتا بان و به خدا خود نگران **شعر**

دیدار حق است مؤمنان را	خوار زم نه هندوستان را
------------------------	------------------------

بر آنکه دیدار حق سبحانه و تعالی را است و حق است به خلاف معتزلیان نظم

هر که است از بهو بها جان پاک	زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد از نار و دود	هر کجا بر کرد و وجه الله بود
هر که باشد ز سینه فتیج باب	اوزه هر ذره بر بیند آفتاب

چون بهیت همانخانه مومنان است و جهانی به دیدار دوست نیک نه باشد بهیت

اگر دیدار بنیال و خبت را بیارائی	برای همینم و دوزخ کشند از رفته و بویارائی
----------------------------------	---

اللهم ارزقنا لقاءك قال النبي صلى الله عليه وسلم انكم سترون
ربكم كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون و بسیاری از صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
حق سبحانه و تعالی را دید و جوه و قومه تا صوره الی سبکنا طرچه رویها
و سیاه شده و از دیدار حق تعالی دور مانده نعوذ بالله من ذلك تظن ان یفعل
بیافاقه و اند که عذاب کرده میشود با ایشان کاریکه استخوان پشت ایشان را
بشکنند یعنی داند که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشان را الفاقه سختی پشت شکنند
من الفقر الفقیر پشت شکنستن وجود مبتدیان کانت فکره بحصول الفائدة
ای وجوه کثیره يومئذ ظرف الغیر و هو ناظره کلا حقا که اذا بلفت الترقائی چونکه

بر سر روح پیمبر بے گردن یعنی نزدیک شود به مردن و قیقل من ذاقی و گفته شود کیت
افسون کنند این بیمار را تا صحت یابد و جان او بقالب باز گردد و الراقیه افسون کردن
و قیقل فرشتگان گویند کیت که روح او را به آسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان
عذاب تا فرمان کر باشد التوق به بالاشدن یکے از بزرگان دین میگوید که دوست داشتم
قوت شد در آن شب من در خانه او بخواب رفتم دیدم که فرشتگان رحمت و عذاب ایستاد
و منظر اند تا کر فرمان شود که روح وے را بگیرد او اوسے شنیدم که میگفتند بگریه که هیچ
عمل صالح با خلاص کرد دست یانے اگر یک عمل با خلاص کرده است خلاص یا باز عذاب
والا نے فرشته را دیدم که آمد و دست وے را بوسے کرد و گفت مَا وَجَدْتُ یعنی نیتم
که بدست عمل با خلاص کرده باشد همچنین پائے را و دیگر اعضائے او را تا بزبانش سید
بوسے کرد و گفت وَجَدْتُ یافتم که یکبار با خلاص گفته لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمان آمد که وے را
به بهشت برید و این قصه در نوادیر شیخ محقق خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمتہ اللہ علیہ مذکور
است وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ و چون بدانند بریقین که این مردن عبد ایست از مال و فرزند
و دوستان و التفت الساق بالساق و چون پیچیده شود ساق پائے با ساق پائے
در کفن و قیقل سختی بنشینے پیوند و قیقل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود و غرب سختی را
ساق گوید اِلَىٰ ذِيكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسَاقُ و به پروردگار تو دوران روز راندن باشد
مخافے را یعنی خلق را بجز اخذائے تعالے بر بند روح بهشتی را بعلیین بند یعنی با سمانها و روح
دو رخی را به تخمین یعنی بر زیر زمین ہنتم برند فَلَا كَذِبَ پس راست گوی نہ داشت
رسول خدا را آن آدمی و کاذب و نماز نگذازد و لکن کذب و تقویٰ و لیکن
در ورغ گوے داشت رسول را و وے از حق تعالے اگر دانید ثَمَّ ذَهَبَ اِلَیَّ
اَهْلِهِ یَمَاطُی باز رفت بسوے اہل خود می خرابید الضامی اجعة اِلَیَّ اِلَیَّ اِلَیَّ

فی قوله تعالى اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ و مراد ازین انسان ابو جهل است یا کافر دیگر القملی
 خراسیدن پس دعای بدر کرد بر این کافر و گفت جل جلاله اولی الیک قاولی انتم اولی الیک
 قاولی و اس بر تو باد اس کافر باز و اس بر تو باد و قیل معنی الاولی نزدیک باد بر تو بخوبی
 بداک کننده یعنی بلائی تو نزدیک است بر خدای را بش اولی مبتدا و الیک خبره اَیَحْسَبُ
 الْاِنْسَانُ اَنْ يَتْرَكَ سُدًی و پیدا آدمی یعنی ابو جهل که فرو گذاشته شود و
 مهمل یعنی بی امر و نهی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبه است را با و اس کار به نه باشد و چون
 میرد باز زنده نشود این چنین میداند کافر با چنین نیست دلیل بیان کرد بر قدرت خود
 و گفت جل جلاله اَللّٰهُ يَكُ نُطْفَةٍ مِنْ مَّيْمَنِ بَيْمَتِیْ اَیَا بُنُو دَیْنِ اَدَمِی اِذَا رَءِیْتُ اَبَیْ مَنِیْ
 رِیغَةً شُوِدَ رَحِمُ الْاَمْنَاءِ فَرُوْدًا و رَدَن اَب ثَمَّةَ كَانَ عَکْفَةً فَخَلَقَ قَسْوَمِیْ فَاَبُوْد
 این آدمی خون بسته پس از آب میا فرید و اس را حق تعالی پس راست کرد و اس را و
 اندامهای ویرا چون سر و دست و پائ و دست و دیگر اعضا فجعل منه الذَّوَجَیْنِ
 الذَّكَرَ و الْاُنْثَى پس کرد از آب منی دو جنفت یکی نر و یکی ماده در درون زهدان
 اگر خواهد نر آفریند و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم نر و هم ماده یعنی غشی الیس ذلک بِقَادِرٍ
 عَلٰی اَنْ یَّخْرِجَیْ الْمُؤَنِّیْ اَیَا نِیْسْتَ خَدَا و ندی که چنین کند از آب منی قادر و توانا برین که
 زنده کند مردگان را یعنی قادر است که همیشه بود و باشد رسول ما علیه السلام گفت
 سبحانک یا اِیُّوْهُمَ کَمَ تَمَامُ شَدِّی سُوْرَةِ و سنت این است که چنین باید گفت +

سُوْرَةُ الدَّهْرِ هَدِیْتُ لِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَحَدٌ وَ ثَلَاثُوْنَ اَیَةً وَ فِیْهَا کَوْنُهَا

هَلْ اَتٰی عَلٰی الْاِنْسَانِ حَیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مِّنْ شَیْءٍ کَوْنًا بِدَرْسِ سَیْکَةِ اَمْدٍ بَرَامِ
 علیه الصلوة و السلام روزگار یک نبود و س چیزه یاد کرده شده بقول امام سدی کالبه آدم
 علیه السلام چهل سال میان مک و طائف نهاده بود سه بسوس مک و پائ بسوس طائف اول
 خاک بود پس ابره بر و س بارید تا نعل شد پس آفتاب بر و س تافت تا بوس گرفت و حمار

مسنون شد حارسون گل سیاه بوی ناک را گویند پس باد بروی وزید تا خشک چون سفا
 شد که آواز کردی چون دست بروی میزند کالصلصال و کالفخار و قیل المراءین
 الا انسان همه آدمیان اِنَا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ بدستی و راستی که
 آفریدیم نسل زندان آدم را از آب منی آمیخته آب مرد و آب زن که آمشاج جمع متنجس و جمع
 حیثیم کخلط و خلیط و اخلاط تَبْتَلِيْنَهُ تا بیا زمانیم ویرا بکارهای شریعت تا پدید آید و آنرا
 که باختیار خود بخیر می کند یا شری چنانکه ماداست ایم از وی بعلم قدیم خود مَجْعَلْنَاهُ
 سَمِيْعًا بَصِيْرًا پس گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا از قطره آب منی یعنی از قطره آب
 منی آدمی را شنوا و بینا آفریدیم اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَكَرًا اَوْ اَمَّا كُفْرًا پس نیک
 مانویم آدمی را راه نیک و بدی و حق و باطل یا شکر گوید یا نکو گوید اگر شکر گوید دایمان آرد و
 عمل نیکو کند راه بنامیش و اگر شکر نکو گوید و کافر شود و گناه کند نیز راه بنامیش از ماهمه کرم بود
 آدم نبود هست کردیش از خاک و فرزندان او را از آب منی آفریدیم و شنوا و بینا کردیم
 شان و راه حق و باطل نمودیم شان اگر ایمان آرند و عمل نیک کنند جزای ایشان بهشت
 جاودان باشد و اگر ایمان نیارند و عمل نیک نکنند جزای ایشان دوزخ باشد چنانکه
 بیان کرد حال هر دو طائفه را تا آخر سوره و گفت جل جلاله اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ
 سَلَاسِلًا وَاَغْلَاقًا وَاَسْعِيْرًا بدستیکه ما آماده کردیم مرکب افرازان را از نجسهای و غلها
 گران و آتش سوزان بعد ازین حال مومنان را بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّا اَعْتَدْنَا
 لِلْمُؤْمِنِيْنَ اَزْوَاجًا مِمَّا كَانُوْا يَحِبُّوْنَ اَمْثَلًا وَاَفْضَلًا وَاَسْمٰلًا وَاَسْمٰلًا وَاَسْمٰلًا
 بیا شامند در بهشت از شراب قدح باشد که باشد آینه شرب و یعنی از آنچه در و می آید
 خشک و سفید باشد چنانکه در شربت بخ آمیزند در دنیا در سفیدی و سردی و خوشبو
 همچو کافور باشد و قیل کافور در بهشت چشمه است عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ اِنْ
 کافور چشمه باشد که بیا شامند از وی بندگان خدای تعالی الباء بمعنی من اوزانده

زمستان دیده بودند و طاعت را ترک نکرده آن جازگرم و سرما در مان باشند چون
 کافران در نعم بوده باشند در تابستان و زمستان در گرمای دوزخ در مانند چون
 از جای و جامه ایشان خبر کرد از سایه و میوه ایشان نیز خبر کرد و گفت جَلَّالُهُ
 وَدَانِيَةُ عَلَيْهِمُ ظِلُّهَا وَتَرْدِيكَ بَانَ بهشتیان سایه های درختان بهشت
 وَذَلِكَ قُطُوفُهَا تَذِيلًا اے قُرْبَتِ مُنْتَهَم یعنی نزدیک کرده شوند بَانَ بهشتیان
 میوه های درختان بهشت اگر شسته و خفته و استاده آن میوه ها بایشان میرسند و نزدیک
 شوند بر آمدن درختان احتیاج نشود و امام مجاهد رحمه الله علیه گفت که صحن بهشت
 از نقره خام باشد و خاک آن از مشک و تنه درختانش از زر و نقره و شاخه ها و از
 مروارید و از زبرجد و یاقوت و میوه های او بتو نزدیک باشد که دست بوی به رسد
 به رنج از درخت می گیری و میخوری چون دشمنان او را در دنیا بوستانها و میوه های
 لون بلون بود در عقبه جای ایشان دوزخ است و میوه های ایشان زقوم و ضریح
 عطف علی جنۃ ای و اعطاهم جنۃ دانیه ظلالها و مسخرة انهارا و الظلال
 جمع الظل التذلیل رام کردن القُطُوف جمع قطف است و قطف میوه درخت را گویند
 بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود که قُوتَهُمْ اِلٰی آخِرِهِ یعنی نگاه داشتیم و اودم شان عطاها که
 اول آن تازگی رویها ایشان بود از اثر تجلی جمال من و شادی دلها می که از مشاهد جمال انوار
 صفات و ذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
 إِلَّا الْإِحْسَانُ و محقق دانند که این که مباد در دنیا و بقی همه از او بود که توفیق طاعت او داد و جزای
 طاعت نیز او بدین هر که قبول کرد و مردود نگردد و هر که اراد کرد و مقبول نکرد در باطنی از لطف
 توانیچ بنده نومید نشد به مقبول و جز مقبل جاوید شد لطف بکدام ذره پیوست دے
 کان ذرۃ به از هزار خورشید شد به من قبله قبله بلا علة و من دده دده بلا علة
 و از نعمت دیگر که داده شود و آن شربت های شیرین باشد خبر کرد و گفت جَلَّالُهُ وَ

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَّةٍ مِّنْ فَضْلِهِ وَكَرَامَتِهِ شَرِبَ
 وَقَدْ جَاءَ نَقْرُهُ كَأَكْوَابٍ وَكَوْزِهَاتٍ بِيَدَيْهِ كَأَنَّهُ قَوَارِيرٌ لَا تَوَارِيحُ لَهَا مِنْ فَضْلِهِ
 كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ وَنَقْرُهُ
 نَقْرُهُ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 عَمَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَقَوْلِهِ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 وَرَدُّ رُوحٍ وَنَيْتٍ نَمَائِدُ بِخِلَافٍ قَدَحٍ بِشَرِبَتِهِ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 بِشَرِبَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 قَوَارِيرٌ أَنْ رُوحٍ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 الْأَوَّلُ تَرَكَهُ فِي الثَّانِي مِنْ فَضْلِهِ بَيَانُ الْأَصْلِ الْقَوَارِيرُ كَذَلِكَ فِي الْكَوَاشِي قَدَرُهُ
 هَذَا أَنْدَازُهُ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 فَزَشْتِ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 بِشَرِبَتِهِ بِشَرِبَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 أَيْنَ أَشَارَتِ بِشَرِبَتِهِ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ وَتَقِيْقُونَ فِيهَا وَدَادَهُ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ
 مِنْ شَرِبَتِهِ كَرَامَتِهِ شَرِبَ أَنْ كَوَزَهَا مِنْ شَرِبَتِهَا أَنْ نَقْرُهُ بِشَرِبَتِهِ أَنْ رَافَعَتِهَا بِأَكْبَانِهِ بِشَرِبَتِهِ
 وَخُشْتِ بِشَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ
 بِشَرِبَتِهِ بِشَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ
 مَتَعَدِي بِمَفْعُولِينَ بِشَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ
 كَأَسَا شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ
 أَشَارَتِ بِشَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ
 مِثْلُهُ بِشَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ
 مِثْلُهُ بِشَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ شَرِبَتِهِ

شدگان که هرگز پیرنگرند و از جمال و حال خود بزرگترند بعضی گویند این خادمان بهشتیان
فرزندان کافران باشند که خرد مرده باشند و بعضی گویند این خادمان باشند که حق سبحا
و تعالی ایشان را در بهشت آفریده باز صفت دیگرشان یاد کرد و گفت إِذَا دَأَبْتَهُمْ
چون بنی تو آن خادمان را حَسِبْتَهُمْ لَوْ تُؤْتَوْهُمْ ثَوَابًا بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و بدانی که مرور اید
سفید اند پر گنده و ریخته شده از غایت سفیدی و پاکیزگی همچون مرور اید با باشند
دور از یک دیگر در بساطها برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده خادمان ایشان
چنین خوبصورت باشند تا دانی که مخدومان چون باشند. وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ ذُرِّيَّتًا
لِّعِيْمًا چون تو آن جایی در بهشت بینی تو خوشیهایی و نعمتهایی بسیار و مملکتها و پادشاهی
کثیرا بزرگ قال النبی صلی الله علیه و سلم ان ادنی اهل الجنة منزلة
من ينظر الى ملكه مسيرة الف عام یری اقصاه کما یری ادناه یعنی
کمترین بهشتیان را مملکتی باشد که مسافت آن هزار ساله راه باشد و در آن همچون نزدیک
بیند که آن را زوال نه باشد و ملک است بزرگ بقول غواجه علی حکیم ترندی رحمه الله
آن باشد که هر چه او خواهد همچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمه الله علیه ملک کبیر آن است
که مقدار هزار حاجیان و دربانان باشند و هر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که
پیش آن بهشتی درآیند ازین همه دستور خواهند بعد از آن پیش بهشتی درآیند و سلام
حضرت باری تعالی برسانند و هر یک هدیه بیاورند که چشم کسی چنان ندیده باشد و هیچ
گوش هم نشنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد فرشتگان گویند که حق تعالی از تو غنم
است این بردن بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالی دِثْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ
و مَلَكًا کَبِيرًا در قرأت عایشه رضی الله عنهما آمده است که بنی تو پادشاه بزرگ را یعنی
خدای تعالی را با حق سبحانه و تعالی صفت دیگر کرد و بهشتیان را و جاههای ایشان را

«منه» «در این» «بزرگ» «فرشتگان» «پادشاه» «بزرگ» «را» «یعنی» «خدای تعالی» «را» «با حق سبحانه» «و تعالی» «صفت دیگر کرد» «و بهشتیان» «را» «و جاههای ایشان» «را»

جل جلاله گفت عَلَيْهِمْ بر بالائی ایشان باشد ثِيَابُ سُندُسٍ جامه های نازک و قیل
دیباة نازک خَضِرٍ جامه های سبز یا سندس سَبْرَقٍ استبرق و جامه های دیباة سطر
بر هر مومنی باشد هفتاد و یک بر یک دیگر و جامه های زیرین ایشان باشد دیباة
سبز رنگ نخی هر حله همچون نازک برگ گل الْقِرَاعَةُ بسکون الیاء عَلَيْهِمْ قهوه مبتدئ
خبره ثياب سندس و بنصبه ظرف ای ثبت عَالِيَهُمْ احوال من ضعیف عَلَيْهِمْ
وصفت دیگر بهشتیان را ذکر کرد و گفت جل جلاله وَحُلُّوْا و آراسته شوند این بهشتیان
اَسَاوِرَ بدست آنها من فِضَّةٍ از نقره و عادت ملوک و اشراف عرب این بود که دستها
در دست کردند و مناخرت کردند بَانَ حق تعالی بهشتیان را بَانَ صفت کرد
باز صفت دیگرشان هم کرد جل جلاله وَسَقَفُهُمْ و بدیشان سَرَبُجُهُمْ پروردگارشان
شَرَبًا شربت طهور اَظْهَرَ که چون خورده شود بول نکند و بلکه عرق شود و از تنهای
ایشان بیرون آید بوی و سبب مشک باشد و دل ایشان را پاک کند از کینه و دشمنی
و دوستی غیر حق تعالی سابقان و مقربان حضرت عزت را جل جلاله از بطنان یعنی از
زیر عرش قدس جامه شراب ظهور از زبرجد سبز و از یاقوت سرخ و از نقره سفید برسانند
بیواسطه دست نالاب و مقصد انرا و میانه روان را فرشتگان دهند و عامه این بهشت
را غلمان دهند یعنی خادمان بهشت چون از شراب بهشتی بخورند مست ذوالجلال گردند
حجاب برگیرند تا جمال چون و بے چگون او بے جهت و مکان حق را بینند اَللّٰهُمَّ اَدْخُلْنَاهَا
وَجَعَلْنَا بِكَ مِثْلَ مِثْلِكَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ اِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً بَدْرَسِيكَةٍ این نیکبها که
یا کرده شده است و بود و باشد مرثما را بسبب پاداش کارهای نیک شما وَكَاثِرَاتِ
سَعْيِكُمْ و کثرت کوشش شما پذیرفته و قبول کرده شده و کارهای
شما ضایع نیست بلکه اندک پذیر بسیار بخش است حضرت باری تعالی اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ تَنْزِيْلًا بدرستی که ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادن پرانده اگر یک بار

موتے باشم سلامت جوئے من	زائده این هر دو بود حظ بدن
-------------------------	----------------------------

و بطریق تعریف تنبیه کردشان و گفت جل جلاله انھن خَلَقْنَاھُمْ مَا اَفْرِیدیم ایشان را
 و پس وَ شَدَدْنَا مَا اسْتَوَار کر دیم استخوانها و پشیا و رگهای ایشان را
 و تقوے دیگر ما اَفْرِیدیم جان بیرون آمدن بول و غائط ایشان را یعنی راه پیش پس
 چون چیز بیرون آید هر دو بهم فراز آیند چون چنین ست چرا باید که شب و روز عمر خود را
 بطلب کردن دنیا و دوستی آن متغرق دارند و هیچ قدم بی طمع دنیا نزنند و از خالق و
 رازق خود چرا روى گردانند و بیان کرد که ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم
 و بدل ایشان دیگران را بیاوریم و گفت جل جلاله اِذَا شِئْنَا وَ چُونِ خواہیم کہ ہلاک کنیم
 ایشان را اَبَدًا اَمْثَلًا کُھْمُ تَبْدِیْلًا بدل کنیم ما بدنبائے ایشان را بدل کردنی
 یعنی بہتر از ایشان بیاوریم و ما قادریم غفاریم و رحیم ستاریم و کریم زود
 ہلاک نہ کنیم ایشان را تا باشد کہ ایمان آرند اِنَّ هٰذِهِ بَرَسِیْکَہِ اِیْنَ سُوْرَۃُ تَذٰکِرَۃٍ
 پندیت مر شمار اَلطَّغِیْۃُ مردوستان را چونکہ دروے حال بہشتیان ست و
 بیان رفتار ایشان است اَلْحَمْدُ شَاءَ پس ہر کہ خواہد حال ایشان را و جزاء ایشان را
 اَتَّخَذَ اِلٰی رَبِّہٖ سَبِیْلًا بگیرد بہ خدائے خود را بہ یعنی بندگی او کند و رضائے او جوید و
 ہوائے خود بگذارد بہیت باد و قہر در رہ توحید توان رفت بہت بیا رضائے دوست باید یا رضائے دشمن
 وَمَا تَشَاؤُنْ اِلَّا اَنْ یَّشَاءَ اللّٰهُ و بخواید شما چیزے را مگر وقت خواہستن خدائے تعالی
 یا مگر خواہستن حق تعالی آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلِیْمًا حَکِیْمًا بد رستیکہ حق تعالی
 بہت و بود و باشد نیک و انا و نیک استوار کار کہ غلط بروے روانیست اَلْحَدِیْثُ
 عَنْ یَسَّاءٍ فِی رَحْمَتِہِمْ ہر کہ خواہد در رحمت خود در آر دینی ایمانش دہد بہشت جاودان و اَلْکَلْبُ
 اَعَدَّ لَھُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا و کافران را و ستمکاران را آمادہ کند شکنجہ دردناک یعنی کفر و کافر را بکافران
 و ہر دو وزخ جاودان و بدشان جزائے کردارشان القراءۃ مَا تَشَاؤُنْ بِالْتَّعَا

وَالْبَاءُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ طَرَفًا وَاحِدًا

سُورَةُ الْمُتَشَكَّلَاتِ مَكِّيَّةٌ اَلْبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمُ وَهِيَ خَمْسُونَ آيَةً وَفِيهَا ثَمَانُونَ

وَالْمُتَشَكَّلَاتِ بحرمت بادهاے فرستاده شده عمرفا همچون یال اسپ پے در پے متصل
 انتصابه علی الحال وقیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده از برك کار نیکو العرف
 و رفعت یال اسپ و کار نیکو وانتصابه علی المفعول فَالْعَصْفُ عَصْفًا پس بحرمت
 بادهاے سخت رومنه سخت رفتنی وَالذَّائِرَاتِ نَشْرًا و بحرمت بادهاے که ابر را پراگنده کند
 پراگنده کردنی فَالْفَارِشَاتِ فَرَقًا پس بحرمت آیههای قرآن که جدا کنند حق را از باطل
 جدا کردنی فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا پس بحرمت فرشتگان که اندازند وحی را در دلها بمغیران
 عَذْرًا از برك پیداکردن حجت اَوْدُدًا یا از برك ترسانیدن یعنی حق تعالی کتابهاے
 خود را فرستاد بر پیغمبران تا ایشان باستان برسانند و علمائے استان ایشان به
 شاگردان برسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیداکند برای ایشان تا
 خلق نه گویند که ما شنیدیم و ندانستیم و ما را کسے نرسانید و از روز قیامت خبر نگیرد بحرمت
 این چیزها که اِنَّمَا تَوْعَدُونَ بدستیکه آنچه ترسانیده میشود یا وعده کرده می شود شمارا
 مِنْ اَلْاِيعَادِ وَالْوَعِيدِ كَوَاقِعِ هَآئِنِهٖ افْتَدِهٖ است و باشند دست یعنی قیامت بهشت
 و دوزخ خواهد بود بیشک فَاِذَا النُّجُومُ بِسُجُنٍ سَآرِكٍ طُمِعَتْ نَاطِقَاتٌ وَفُورِيضٌ
 الطُّمَسُ و رفعت ناپدید کردن اَوَاذَ السَّمَاءِ فِرْجَتِمْ چون آسمان شکافته شود طُمَسْتُ شود
 پس شکافد پس از هم جدا شود و پاره پاره شود و ذره ذره شود آنکه نیست شود ذر کرف
 التفسیر ان اول حال السماء الوهی یعنی سست شدن آنها لا شقاق ثم لا نقطار ثم
 الا انفراج حتی يتلاشی فتصير كانهالمتكسر فاذا انجبال نُصِفَتْ و چون کوهها پراگنده
 شوند و به باد داده شوند اول پراگنده شوند پس رانده شوند در هوا همچو شمشیر زمین پس ریزه
 ریزه شوند همچون گرد پس ناپزیر شوند گویا که هیچ نبود اَوَاذَ الرُّسُلِ و چون پیغمبران اَقْبَسَتْ

گرد کرد و شود جواب قَالُوا لَئِنْ لَمْ نَنْقُصْكُمْ قُوَّةً لَأَكُونَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 قیامت بیا یکدیگر یَوْمَ الْقِيَامَةِ مَرَكَمَ روز را تا خیر کرده شده است این کارهای بزرگ
 استفهام از برای تفخیم است لَئِنْ لَمْ نَنْقُصْكُمْ قُوَّةً لَأَكُونَ مِنْكُمْ یَوْمَ الْقِيَامَةِ حق را از
 باطل و مَا أَذْنُكَ مَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و چه دانی تو که چه بزرگ است روز جدا کردن یعنی تو
 چه دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفع صورت شود زمین بر خود لرزیدن گیر و آسمان بخیز
 تر قیامت گیرند و کوهها از جای خود در می آید و ستارگان بر زمین فرو ریختن گیر و پیغمبران
 راجع کرده شود و خصم در خصم آویختن گیرند و اهل کی بادوران روز مرگافران را چنانکه
 حق تعالی گفت وَبَلَّغْنَاكَ الْيَوْمَ مَآثِرَكَ لِكُلِّ مَعْنٍ و آن روز مرد و روغ دارندگان را
 و قیل و اودیت در دوزخ که آن را و قیل گویند اگر کوهها در آن جا اندازند بگذرانند و این بجا
 کافران باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلَیْنَ آیا نیست و هلاک نکردیم قوم
 پیشین را یعنی قوم نوح رَاٰهُمْ تَتَّبِعُهُمُ الْاٰخِرَیْنَ پس از پی ایشان در آوردیم و نیست
 کردیم آستان پسین را یعنی قوم عاد و ثمود را و قوم لوط و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان
 نیاوردند به پیغمبران خود که ذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِیْنَ و قیل و یَوْمَ نَبْلُوهُمْ تَلٰٓئِیْیْنَ
 و همچنین کنیم برگناهگران یعنی کافران است ترا به قهر خود بگیریم و نیست گردانیم و ترا بر ایشان
 نصرت دهیم چون منکران قیامت را یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد و اشارت
 بدلائل قدرت خود کرد که ما قادریم قیامت را بیاوریم و همه مردگان را زنده گردانیم و
 دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن است پس گفت جَلَّ جَلَالُكَ
 جَلَّ جَلَالُكَ تَخْلُقُكُمْ اَیَّانَ اَفْرِیْمُ شَمَارَ اَمِنْ مَخْلُوقِیْنَ از آب است یعنی خوار ناپاک
 که آن آب مادر و پدر است فَجَعَلْنَا اِبْرٰهٖمَ اِمْرًا و ابراهیم را از آب و از او نهادیم فی قَدَاسٍ
 صَیْکُنْ و آراگام استوار کرد آن رحم و زهدان مادر است اِلٰی قَدَدٍ مَّعْلُومٍ تا اندازه
 دانسته شد که نه ماه است یا بیشتر یا کمتر اَفَدَا بَعْضِی قَدَرِیْسَ اَمْرًا و کردیم ما آن وقت را

کرم نشود و بیش نگرود و فِعْمَهُ الْقَادِرُونَ پس مایک اندازد کنندگانیم بِالْمُقَدَّرُونَ
 چون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت ما را به آوردن قیامت و بیل
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هلاکی باد منکران اسلام و احکام آن را داران روز الْمَحْجَرِ
 آیا نگردانیدیم زمین را کفایتا اگر دکنده و فراهم آورنده أَحْيَاءَ زندگان را أَمْوَاتًا و
 مردگان را یعنی زمین را جایی قرار زندگان و مردگان گردانیدیم و جَعَلْنَا فِيهَا رِجَاسًا
شَايِحَاتٍ و گردانیدیم در زمین کو بهای استوار بلند و چندین منفعتها درین کو بهایها
 از زر و نقره و آهن و لعل و غیر آن الرسوة استوار شدن الْشُّمُوحَ بلند شدن و سُقِينَا
كُمُومًا فَرَاتًا و دادیم شمار آب خوش شیرین خَنَازِيرَ و با وجود این کافر شدید جزا دادیم
 شمار را و بیل يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ و هلاکی باد دروغ دارندگان را یعنی کافران
 در آن روز وَأَنطَلِقُوا إِلَى مَا كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ گفته شود مر کافران را روز قیامت بروید
 بسوی آنچه بودید شما که دروغ گوئی مِثْلَ داشتید پخیامبران را بِأَن چیز یعنی بروید بدو
أَكْدَ نِطْلَاقٍ رفتن وَأَنطَلِقُوا بروید إِلَى ظِلِّ بسوی سایه وَدُودٍ و درخ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ
 که سه راسه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود شعبه شاخ
 شعب جماعت الظِّلِّ آن سایه وَدُودٍ و درخ خوش و خنک باشد الظِّلِيلِ پوشنده
وَأَكْثَرُ یعنی مِنَ اللَّيْلِ کفایت نکند آن سایه از آتش وَدُودٍ یعنی هیچ دروغ و نفع نباشد
 و قیل تمام و همیشه خوش و خنک باشد أَنهَاتُ مِثْلَ بِشَرِّ کالقصیر بد رستیکه آن آتش
 و درخ می اندازد وَأَكْثَرُ و قیل سرشک بار که آب جگر باشد همچون کوشکهای بزرگ
كَأَنَّهُ جَمَلٌ صُفْرٌ گوید که آن وَأَكْثَرُ آتش بِشَرِّ سیاه اند که بزرده می زنند
 القصص کوشک و قیل درخت سبط وَأَكْثَرُ است وَأَكْثَرُ جماعت و الجمالات

اینست که در این آیه مذکور است که کافران را در روز قیامت به آتش هدایت خواهد کرد و اینست که در این آیه مذکور است که کافران را در روز قیامت به آتش هدایت خواهد کرد و اینست که در این آیه مذکور است که کافران را در روز قیامت به آتش هدایت خواهد کرد

جمع الجمع وَقِيلَ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ وای و ہلاکی با و در آن روز کافران را کہ دروغگو
 میباشند مرغیا بران را اِخْذُوا اِيْنَهُمْ كَيْفَ يُطْفِئُونَ این روزیست کہ دروس سخن نہ گویند
 کافران یعنی در روز قیامت وقتی باشد کہ سخن نہ گویند کافران در آن وقت و مراد ہمزہ
 نیست وَكَيْفَ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و دستوری دادہ انشود مرد و زخیان را تا سخن
 گویند و عذر خواهند بہ قول امام متاقل چہل سال سخن نہ گویند از سختی عذاب روز قیامت
وَقِيلَ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ وای و در آن روز مرکا فران را اِهْذَا اِيْنَهُمُ الْفُصِّلُ این
 روز جدا کرد نیست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنَاهُمْ گرد کردیم شمار او اَوَّلًا وَلَکِنْ
بِأَنِّانٍ پیشین فَاِنْ كَانَ لَکُمْ کَيْدٌ پس اگر باشد شمارا کس و حیلہ کنید مراد در دور
 کردن عذاب از خود فَکَيْدٌ پس مکر کنید مراد این عذاب را از خود دور کنید و این
 سخن مرکا قرآن را سرزنش باشد وَقِيلَ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ وای و ہلاکی مرکا فران
 را در آن روز بِوَجْهِ حق سبحانہ و تعالیٰ حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را یاد کرد
 و میگوید میل جلالت اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِيْ ظِلَالٍ بد رستیکہ ہر آئینہ پرہیزگاران و دور باشند گان
 از کفر و کافری باشند در بوستانہا و سایہا با سایش وَعُيُونٍ با چشمہائے آب روان
وَفَوْقَ اَکْثَکَ و میوہ ہائے نیکو فَمَا يَشْتَدُّونَ از آنچه آرزو ہرند كُلُّوا وَاشْرَبُوا بخورید و
 بیاشامید از نعمتہائے بہشت هَٰذَا نَفْسٌ و گوارندہ و خوش باد شمارا يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوا
 با آنچه کردید شمار در دنیا از طاعتہا یعنی جزائے کردار ہائے شماست اِنَّا لَکَذَٰلِكَ بد رستیکہ
 ہمچنین نَحْمِيْ الْمُحْسِنِيْنَ جز امید ہم نیکوکاران را اَلَا اَحْسَنُ نیکوئی کردن وَقِيلَ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ وای و ہلاکی با و مرکا فران را در آن روز كُلُّوا بخورید اے کافران از
 نعمتہائے دنیا و تمتعوا و برخورداری گیرید قَلِيلًا اندک یعنی روزے چند اِنَّکُمْ
مُحْمُوتُونَ بد رستیکہ شما کافریند و مستحق دوزخ شدہ اید کہ از دنیا بیرون شدن است
 و بعذاب گور گرفتار شدن نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَٰلِكِ اَلَا جَزَاءٌ گناہ کردن وَقِيلَ يَوْمَئِذٍ

الْمُسْلِمَاتِ بَيْنَ دَافِئِ بَابِ دَرَانِ رُوزِ مَرَكَا فَرَانِ رَاوَاذِ قَبِيلِ لَهْمَا دُكْعُوَا وَچون گفته شود
 مَرَكَا فَرَانِ رَاوَاذِ قَبِيلِ لَهْمَا دُكْعُوَا نماز کنند از رکوع پشت خم کردن و بیلِ یَوْمَ مَدِیْنِ
 الْمَدِیْنَةِ بَيْنَ دَافِئِ بَابِ دَرَانِ رُوزِ مَرَكَا فَرَانِ رَاوَاذِ قَبِيلِ امام مقاتل این در دنیا بود
 که مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم مروند بنی ثقیف را فرمود که نماز گزارید ایشان گفتند که ما
 ایمان می آریم فاما نماز نمی گذاریم ما را نگ می آید که رکوع و سجود کنیم و قدر کسانے را
 گویند که پیش کسی آیند از برای خبر رسانیدن و ایچی گری کردن و بقول عبد اللہ بن عباس
 رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمَا این در قیامت خواهد بود که فرمود تو له تعالیٰ یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ
 وَیُذْکَرُونَ اِلَى السُّجُودِ چون کشف کنند از ساق مؤمنان سجده خواهند کرد و کافران
 نه بخوانند در سوره و القلم گذشته است کِبَآئِی حَدِیْثِ اِسْ بَکَامِ سَخْنِ بَعْدَ اِیْسَ
 قَرَأَنَ یَوْمَئِذٍ مِیْکَر و ند چون بآیات بنیات قرآن ایمان نیا و رند بکدام سخن
 ایمان خواهند آورد یعنی ایمان نخواهند آورد هیچ
 سَخْنِ وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ بِالْثَوَابِ

تخت

تَمَامٌ

سَيَّارَةٌ
 بَارَكَ الَّذِي

انکار نیست یکے دانستن در گور باشد و یکے دانستن در قیامت این عامرست علمون تبار
 خطاب خوانده است و معنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده است
 چونکه به قیامت زنده شوید و به عذاب و دوزخ در مانید و کلا حروف ردع است و هم
 می بود به معنی حق و درین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این
 سوگند است الردع بازداشتن کسی را از چیزی و اگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز
 آیت میداند کافران ازین اعتقاد بدتان که قیامت نخواهد بود و میعلمون یعنی زود باشد
 که بدانند چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار کافران را یاد کرد و دلیل او قدرتهای
 خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضی زیر پای ایشان است و بعضی بر بالای
 سر ایشان است و بعضی در ذات ایشان است پس گفت جل جلاله الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ
مِهَادًا آیه دیگر داندیم مازمین را بساط شما کرد و می باشید و زراعت می کنید و تجارت
 می کنید و زندگانی و مردگی شما در ولایت الهی گذردن یعنی پهن کردن و المهاد
 آرامگاه یعنی خداوند تبارک و تعالی قادر است همه را زنده گرداند و قیامت را بپارد
 چنانکه قادر است به آفریدن زمین با و آسمانها و قادر است بر مهت کردن شما وَالْجِبَالَ
أَوْتَادًا آیه دیگر می گویم که مهابار اینجاست زمین تا بجنبند (و در تفسیر تیسیر آمده است که چون حق
 تعالی زمین را آفرید زمین می جنبید که مهابار آفرید تا زمین و شرار گرفت آفریدن زمینها
 و آسمانها را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم که
 بر هیچ وجه انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم هتمان کرد و اشارت باز کرد
 و گفت جل جلاله وَحَلَقْنَا كُرْسِيَّ الْأَرْضِ وَاجْعَلْكُمْ سُبُحَاتًا و آنسیدیم شما را حفتها
 یعنی جفت جفت ز و ماده و سفید و سرخ و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیر آن الا
 سراج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونه گونه وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و کردیم خواب
 شما را راحت شما السبات آسایش تن بعضی گفته اند راحت وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا

و کردیم شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیز را بپوشد و در شب فایده بسیارست و جعلنا
 السَّمَاءَ مَعَاشًا و اگر دایندیم روز را و وقت زندگانی شما را در روز کسب کنید و چون ماند و شوید
 در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که هیچ وجه انکار نمی توانید کرد که للعاش زندگانی
 کردن و زیستن معاشا ای ذامعاش کونینا فوقکم سبعا شیدا و انبار کردیم بر رزق
 هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کمهست و مست نشود و الشداد جمع الشدید و جعلنا سیراجا
 و هاجا و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان و الولهجان درخشان و انزلنا من المعصرت
 ماء تجاجا و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد باریدن آب بسیار ریزان و الفجر ریخته شدن
 الفجر ریزانیدن و قیل فرستادیم بادها که این ابر را عصاره و غفش کنند تا باران از ویرون
 آید و باین قول من یعنی بابا باشد و بالمعصرات نیز خوانده شده است قیل باران را فرستادیم
 از آسمانها در کشف و کواشی و شرح کشف سید مینی آورده است که باران از آسمانها می آید
 و تفسیر سیر آورده است صاحب منظومه رحمه الله علیه که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
 گفته است که از زیر عرش فرو می آید از راق حیوانات و در نوادش بزرگ محقق خواجسته
 ابن علی ترندی نیز چنین گفته است که بوحی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زیر عرش
 است تا آسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در برابر پرانگند و کند و ابر
 را فرمان میشود تا همچون غرابال به بیزد آن را و تا باران را فرشته گان در موضعش می نهند و
 ازین سخن معلوم میشود که قول منجان و فلا سف باطل است که میگویند ابر باران را از دریا
 می آورد و این قول که مراد از معصرات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قاضی
 رحمه الله علیهماست تخرج به جبا و نباتا بیرون می آیم بان آب بسیار و انه را یعنی گندم
 و جو و غیر آن از دانهها و گیاه را که علف ستوران باشد و قیل الحب اللوة و النبات صا
 انبت من الارض یعنی باین باران مر و اید را و جمیع نباتات را بیرون می آید از زمین خاکی
 میکنیم و جبات الفقا و بیرون می آیم بان آب بستانها و سبزهها را که شما خدای درختان

او در هم پیچیده باشد از بسیاری وَالْغَافِ جمع باشد چونکه حق سبحانه و تعالی دلائل عظام
 یاد کرد بر قدرت تائمه خود بر آمدن روز قیامت و گفت جَلْ جَبَلًا إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
كَانَ مِيقَاتًا بدستیکه روز قیامت که جدا کرده شود دروس دوست را از دشمن و
 حق را از باطل هست و عده گاه گرد آمدن همه خلق دروس برای شمار و جزاء الفصل
 جدا کردن يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزی که میدید و شود در
 صور و صور مانند شایخیت که اسرافیل علیه السلام دروس دهد و قیل پیکر باجم صورت
فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما از گور به عرصات قیامت گرد کرده و جماعت جماعت
 و در کثافت آورده است که در حدیث آمده که اهل عرصات بدو گروه بیایند یک گروه
 به صورت محدونه آیند و آن خمر کشان باشند و یک گروه دیگر سرزیر و پائے بالا و بر و
 خود میروند و اینها را بواغران باشند و گروهی دیگر نامینا و کور باشند و این قاضیان
 و مفتیان باشند که در حکم و قوتی میل کرده باشند به ناحق و گروهی دیگر گنگ باشند
 و این کسان باشند که در طاعت عجب آرند و گروهی دیگر زبانه های خود را می خایند
 و اینها عالمان باشند که به علم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهی دیگر دست و پا
 ایشان بریده باشد و این کسان باشند که همسایه را رنجانیده باشند و گروهی دیگر
 را برادرهای آتشین کشیده باشند و ایشان نمازان و سعی ناحق کنندگان باشند که مردمان
 را در پیش سلطان ظالم و عوان بے باک در اندازند هشتم گروهی باشند که همه اعضا
 ایشان از هر طبعی پلید تر و از هر گنده گنده تر باشند و اینها کسانند که لذتها را دنیا
 را از در همت حرام گرفته باشند و حق خدا را نداده باشند و فهم گروهی باشند که
 جاها از قطران و گوگرد سیاه پوشیده باشند و این باشند که انان باشند بال
 جاه و دیوی دهم گروهی باشند به صورت فوکان و چشمهای ایشان نامینا و دندانها
 ایشان از دمان بیرون آمده و ماران و کژ دمان در دهن و در چشم ایشان افتاده و غلها

و زنجیر دارد گردن ایشان و اینها شراب فروشان و شراب خواران باشند نعموذ بالله من ذلك
 اینها بدبختان و عاصیان باشند اما مؤمنان و صالحان و جوانمردان بعضی بصورت ماه
 شب چهارده و بعضی بصورت آفتاب و بعضی بصورت ستارگان باشند قولم کو فُتِحَتْ
 السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و گشاده شود آسمان پس باشند درهای آسمان پاره پاره شود و
 ذره ذره شود آنکه ناچیز شود و قیل و قیل گشاده شود درهای آسمان تا فرشتگان فرو آیند امام
 عاصم و حمزه و کسائی فُتِحَتْ تخفیف خوانده اند و باقی قرآن فُتِحَتْ به تشدید خوانده اند و سیوت
 الجبال فَكَانَتْ سَمَاوَاتٍ و رانده شود کوهها را از زمین یعنی از روی زمین پس همچون نمایش
 سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه در نیم روز نماید در میان مانند آب و هیچ چیز نباشد
 چون چنین شود عتوبت دوزخ پیش آید آن جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستیکه باشد
 دوزخ راه گذر خق هر که بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پی باشد بر بالا و دوزخ
 و از امام حسن بصری روایت کرده شده است که پل صراط سه هزار ساله راه است از موی
 بار میکرواز شمشیر تیزتر هزار سال برآمدن باشد و هزار سال فرو آمدن و هزار سال
 سوارسی باشد تیز و باریک برگزیده گاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خدا ترس
 بعضی زود بگذرند همچون برق و بعضی را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران
 نتوانند گذشتن و در دوزخ افتند و هر مؤمنی را نور باشد بعضی را هر چند نظر
 کنند و بعضی را تا زیر قدم این سخن نقل کرده شده است از رساله اخواجه محمد پارسائی
 بخاری رحمه الله علیه که بر او طریقت مابوده اند و زینت اصحاب حضرت خواجها
 بوده اند علیهم الرحمة و الرضوان بقول دیگر مِرْصَادٌ کَیْنٌ گاه هست لَطَائِفُ غَیْنٍ
 صَابَأٌ بدرستیکه باشد دوزخ مرطایان را یعنی مرکافران را بجای بازگشت و بجای

اینها بدبختان و عاصیان باشند اما مؤمنان و صالحان و جوانمردان بعضی بصورت ماه
 شب چهارده و بعضی بصورت آفتاب و بعضی بصورت ستارگان باشند قولم کو فُتِحَتْ
 السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و گشاده شود آسمان پس باشند درهای آسمان پاره پاره شود و
 ذره ذره شود آنکه ناچیز شود و قیل و قیل گشاده شود درهای آسمان تا فرشتگان فرو آیند امام
 عاصم و حمزه و کسائی فُتِحَتْ تخفیف خوانده اند و باقی قرآن فُتِحَتْ به تشدید خوانده اند و سیوت
 الجبال فَكَانَتْ سَمَاوَاتٍ و رانده شود کوهها را از زمین یعنی از روی زمین پس همچون نمایش
 سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه در نیم روز نماید در میان مانند آب و هیچ چیز نباشد
 چون چنین شود عتوبت دوزخ پیش آید آن جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستیکه باشد
 دوزخ راه گذر خق هر که بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پی باشد بر بالا و دوزخ
 و از امام حسن بصری روایت کرده شده است که پل صراط سه هزار ساله راه است از موی
 بار میکرواز شمشیر تیزتر هزار سال برآمدن باشد و هزار سال فرو آمدن و هزار سال
 سوارسی باشد تیز و باریک برگزیده گاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خدا ترس
 بعضی زود بگذرند همچون برق و بعضی را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران
 نتوانند گذشتن و در دوزخ افتند و هر مؤمنی را نور باشد بعضی را هر چند نظر
 کنند و بعضی را تا زیر قدم این سخن نقل کرده شده است از رساله اخواجه محمد پارسائی
 بخاری رحمه الله علیه که بر او طریقت مابوده اند و زینت اصحاب حضرت خواجها
 بوده اند علیهم الرحمة و الرضوان بقول دیگر مِرْصَادٌ کَیْنٌ گاه هست لَطَائِفُ غَیْنٍ
 صَابَأٌ بدرستیکه باشد دوزخ مرطایان را یعنی مرکافران را بجای بازگشت و بجای

باشیدن که همیشه دروس باشند لَيْسَ فِيهَا أَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ
روزگار بای درازی نهایت کذا فی الکثاف و الکواشی و لیس المراد عدد
محصور الحقب روزگار باشد و از حقب هشتاد سال مراد نیست اینجا کاذب و قوی
فیهما بر دگر گشتار بآنچند دران دوزخ و یا دران روزگار هیچ خنکی و هیچ آسایش
نیست هیچ راحتی نه باشد ایشان را التعذاب آسایش نیست بِرَّ ای نوصای یعنی آسایش
خواب و خوردنی نباشد شان قیل خنکی و قیل خواب الاحمينا و عندنا و لیکن آبگرم و خون
و گرم آب و دوزخیان را بخوارانند و بیاشامند الحمیه آب گرم الغنائی خون و بیم و دوزخ
جَزَاءٌ وَ قَاقًا این عذابها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان بِرَّ هیچ کردار
بدتر از کفر نیست و هیچ عذاب سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین
کارهاست و بهشت خوشترین جایهاست نصب علی المصدرا ای جوهر و اجزاء
موافقا لاعمالهم چون بیان کرد کار ایشان را در دنیا و گفت جَلَّ جَلَالُ اللَّهِ كَانُوا
لَا يَرَوْنَ حِسَابًا بدستیکه این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمارش
و قیل امید نمیداشتند حساب را الوجاء امید داشتن و ترسیدن و قیل امید نمیداشتند
قیامت را و كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا بودند که دروغ میداشتند قرآن را و جهت های توجیه
را دروغ داشتنی بزرگ یعنی هیچ توجه و لامل عقیده و نقلیه نمی شدند و در کفر آنها تمام
داشتند آنها تمام در کارهای درآمدن تقییب مؤمن این است که حساب خود میکنند و به توبه
و استغفار عذر نخواهی بکنند و بعد از نماز دیگری به محاسبه احوال و اقوال و اوقات گذشته
اشتغال نمایند شاید که حکمت خواندن سوره عم بعد از نماز عصر این بوده باشد و الله اعلم
و كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا و هر چیزی را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ
یعنی پیدا کرده ایم الأحصاء دانستن و شمردن و نوشتن كَذَّبُوا پس بشید جزایا که در دنیا
بد خود را قلن لَنَنْزِلَنَّهُ كَمَا الَّا عَذَابًا پس هرگز زیاده نه کنیم شمار اگر عذاب و این آیت

کافی بس کنند و باشد چندان بر هر شان که گویند بس نصیب در ویش نیست که باید که دایم
بطاعت و مراقبه و مجاهده و محاسبه و مشا ه و اشتغال نماید و از منزل و غفلت و کذب انبیاء
اولیا خذر کند و از غافلان و باز لان دور باشد و سخن حضرت خواجہ عبد الحاقی عجمی
است رحمت اللہ علیہ کہ گفته اند از صحبت بیگانگان خذر کنید چنانکہ از شیر درند کمربا عی

بهر کشتی و شد جمع دست	وز تو بسید صحبت آب و گلست
ز بهار از ان قوم گریزان میباش	ور نکند روح عزیزان بجلست
بیت صحبت مردان از مردان کند	ابر گریان باغ را خندان کند

سَبَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنُ يَرُودُ عَلَى سِدْرٍ مُّجَبَّبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ مِنْهُ خِطَابٌ لِّمَنْ تَوَلَّى بَوَّاسٌ مُّنْ خَلْقٍ بَوَّاسٌ مُّنْ خَلْقٍ بَوَّاسٌ مُّنْ خَلْقٍ
شفاعت کردن مگر به فرمان او و قَبِيلُ الْقَرَاءَةِ دَبَّ السَّمَوَاتِ بِضَمِّ الْبَاءِ وَبِضَمِّ النُّونِ
يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَلِلَّهِ كَيْفَةٌ صَفَاتُهَا تَوَلَّى بَوَّاسٌ مُّنْ خَلْقٍ بَوَّاسٌ مُّنْ خَلْقٍ بَوَّاسٌ مُّنْ خَلْقٍ
روح و فرشتگان صف زده بود مَرُوفٌ لَا يَمْلِكُ الْوَلَدُ يَظُنُّ لَا يَمْلِكُ الْوَلَدُ يَظُنُّ لَا يَمْلِكُ الْوَلَدُ يَظُنُّ
گروه اند از شکر های خدا ای تبارک و تعالی که با ملائکه صف زنده در آن روز که آن
کرده اند ملائکه باشند و نه از فرشتگان یعنی در آن روز سخن گویند غلاتِ إِلَّا مَنْ آذَنَ لَكَ
الرَّحْمٰنُ مگر آن کسی که خدا تعالی او را استوری دهد و آذَنَ كُنْ بِخَنَافَتِهِ وَقَالَ صَوَابًا و
گفته باشد صواب یعنی در دنیا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ گفته باشد یعنی در روز قیامت
شفاعت مؤمن کند مؤمن را و شفاعت حق است مر پیا میران را و اولیا را و علمای را و شهادت
را و هر که که خدا تعالی خواهد و قَبِيلُ رُوحٍ بِكَ قَوْلٍ جَبْرِيْلُ است علیه السلام و قَبِيلُ فَرَسْتِ
ایست از همه فرشتگان بزرگتر که دست تنها یک صف باشد و همه فرشتگان یک صف بعد از
عشیمید هیچ چیز از دست بزرگتر نیست و غیر این نیز گفته اند فَاذْكُ الْيَوْمِ الْحَقِّ اِنْ رَوَيْتِ
ثَابِتٌ و باشد به شک فَعَنْ شَاءَ پس هر که خواهد اخذ از آیه مَا يَأْتِيكُمْ بِهِ مِنْ خِلَافٍ

باز گشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جای یابد و در بهشت به رحمت خدای تعالی آید آنکه
 فَالْكَافِرُ عَذَابًا أَبَدًا قَرِيبًا بدستیکه مآثر ساینده شمارا به عذاب که نزدیک است آمدن او قیوم
 يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدْ مَتَّيْدًا و در وره که بنید مرد آنچه پیش فرستاده باشد دوست او
 از نیکی و بدی و یقین ال کافر و بگوید کافر یا لیتنی کنت تو ابّا ای کاشکے من خاک شدیم
 چنانکه حیوانات دیگر شدند حق سبحانه و تعالی همه مخلوقات را زنده گرداند و ایشان داد خود
 از یک دیگر بستانند اگر گوسفند به شاخ را گوسفند باشد شاخ زده باشد و شاخ دهنده
 و س را بزند و همستوران را و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شمارا از برای فرزندان
 آدم آفریده بودم در دنیا ایشان به شما چه معامله کردند گویند آئی تو دانی فرمانبرداری
 ایشان کردیم ایشان کاه و جوی و بسوی و کنجاره بجا دادند و نعمتهای خوب را ایشان
 خوردند درین باشند که ناگاه کافران را بینند در عذاب دوزخ گویند آئی ما را ضعیف شدیم
 از آنچه بکار دند فرمان آید که همه خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان را
 و گویند ای کاشکے ما نیز خاک شدیم همچون ایشان از عذاب ابدی خلاص یافتیم چون این سوره
 را تمام کنی بگوئے اَللّٰهُمَّ اعْقِرْ قَابِلًا و رِقَابًا ابائنا و امهاتنا من الناس برحمتک یا
 ارحم الراحمین و صیت والد شریف رحمة الله علیه باین فقیر این بود که این دعا را بعد
 از سوره عم بخوان قیل مراد ازین کافر که گوید یا لیتنی کنت تو ابّا ابلیس است که آرزو بر دبر آید
 یعنی ابلیس آرزو بر دگر کاشکے من خاک بودم همچون فرزندان آدم علیه السلام و الله اعلم بالصواب
 سُورَةُ النَّازِعَاتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَكِّيَّةٌ اَيَّاتُهَا ۴۶ وَ رُكُوْعَاتُهَا ۴

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را
 اختلاف است که آن پنج چیز چیست اصل اقاویل این است که در هر چند مراد فرشته گانند
 که بکار با حق تعالی ایشان را مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم و النَّازِعَاتِ
 غَمَرًا ای نَزْعًا غرقا البغرق به معنی الاغراق و يقال غرقته و اغرقته ای اختلاف

بقوة التنزع کشیدن و الفراق و الاغراق گرفتن یعنی بحرمت فرشتگانیکه باشند جاها
 کافران را کشیدن سخت چون جان بچیز گردن رسد بگذارند تا همه در تن در آید باز کشندش
 تا بر کافران سخت شود جان کندن نفوذ بالله عن ذلك نزع در لغت عرب کشیدن را
 گویند عرقا یعنی کشیدن محکم و الناشطات نشط و بحرمت فرشتگان که بگیرند جاها را
 مؤمنان را با آسانی و به زودی بیرون آرند نشط الدل من البیدای اخرجهما کذا فی اللغات
 یعنی چنانچه بیرون آورد و دور از چاه و السبحات سبحا و بحرمت فرشتگان که شنای
 کنند بشتابند در فرمانهای حق تعالی السبحه شنای کردن یقال قرآن ساج و سبوح
 یعنی اسپ تیز رو در هوا و شنای گویند که در آب میروند یا همچون آب میروند پس عته فی
 سیور به سهولت کانه یسبح فی الماء فالسبیقات سبقا پس بحرمت فرشتگان که بر
 یک دیگر پیشین گیرند در خیر و طاعتها فالمدبرات اموا پس بحرمت فرشتگان که تدبیر
 میکنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل
 بگرفتن جاها موکل است و جبرئیل به لشکر مباد و موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات
 و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع می باشد و پس وے ازان جایگیر دو به فرشتگان دیگر
 می سازد و بقول دیگر اسرافیل خدا تعالی دانایکند و آنچه خواهد بود و بفرشتگان دیگر می سازد چنانکه
 آدم علیه السلام را در یک لحظه دانا گردانید با سبأ و اسطوخودوس که جواب قسم مقدس است یعنی بحرمت این چیزها
 که یاد کرده شد که شمانده کرده خواهید شد بعد از مردن یوم تجف الترابیة در آن روز که بزرگوارند
 الرحمن لرزیدن یعنی زمین بجنب چون در صور دمیده شود اول بار میخیزد پس از ثلثه الارض
 وے در آید پس آئینده التبع والتبایع والتبایع از پس آمدن یعنی بار دوم که در صور
 دمیده شود و زمین بجنب و خلق زنده شوند و میان این دو دیدار چهل سال باشد
 قلوب یومئذ و الحیفة دلهای خلق در آن روز پندیده شوند و الحیفة پدید آمدن دل
 ابصارها خاشیة چشمهای ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بختی فرو فرستد

باشند انصار و حایه یعنی بینائی خداوندان و لها چون کافران مصیبت قیامت را شنیدند
عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی از ان خبر کرد یقولون آیتنا المودودون فی الحافرة
می گویند کافران که ما بازگردانیده شد گانیم یعنی خواهیم بود به حال اول و باز زنده شویم
چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ اذ اکثنا عظاما نحیو و ایا
چون شویم استخوان های بوسیده سیانه کواک که باد دروسه گذرد و او از شنیده شود
القراءة فاحرة و نخرة العامل فی اذا محذوف ای انبعث اذا اکثنا عظامه قالوا
گفتند کافران یانک اذا یعنی زنده شدن ما دوباره گوئیم باز گردانید نیست خایرة
زیان کار باشیم چون عمل نیک نه کرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون کافران منکر شدند
آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه و تعالی بر ایشان رد کرد و گفت جل جلاله قائما
هی زجوة و اجدت طیس بدستی و رستی کنیست این زنده کردن ایشان و رد کردن بحال
اول مگر یک باگ بر زدن یعنی یک دیدن در صور فاذا هم پس ناگاه ایشان بالمشاهرة
باشند در روزه زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران محمد
صلی الله علیه و سلم را یاد کرد از حال فرعون و انکار او از موسی علیه السلام خبر داد که باو
چه رسید بایشان نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هل آتک حدیث موسی بدستیک
تو اے محمد صلی الله علیه و سلم رسید سخن موسی علیه السلام اذ ناداه ربی فاجاب و انما
اورا خدا اے او یا لای الالمقدس طوی درجای پاک که نام او طوی است اذ هب الی
فیرحون اذ طوی فرمود حق تعالی موسی علیه السلام را که برو سوے فرعون بدستیک
وے از حد در گذشته است و وے را بدین حق بخوان که وے از حد در گذشته است و
دعوی باطل میمند خاک در دهن وے که خود را خدا میگوید لعنت الله علیه فقل
پس بگو مفرعون را هل لک الی ان تزکی بیج رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر و کفر
بیا کنون السلام علیکم و علی اهل البیت و علی المسلمین و علی اهل الدارین و علی اهل الارض و علی اهل السموات

دور باشی و ایمان آری به خداے تبارک و تعالیٰ بدست من و اهدیکَ الی ربِّکَ ففُتِحْ
 و راه نمایم ترا به خداے تو تا ترسی و از کفر و گناه دور باشی فَازِلْهُ الْاَیَّهَ الْکُبْرٰی پس نمود
 موسیٰ علیه السلام فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا و ید بیضاید بیضیا آن بود که دست
 خود را موسیٰ علیه السلام در بغل خود میگردید چون آفتاب روشن می شد و در عصا هزار
 معجزه بود و بعضی گفته اند که ید بیضا اکبر بود از بهر آنکه سحر فرعون نتوانستند سحر بصورت
 ید بیضا آوردن و بصورت عصا آوردند فَکَذَّبَ وَتَوَلَّى پس دروغگوئی داشت
 فرعون موسیٰ علیه السلام را و عاصی شد ثُمَّ اَدْبُوْیْنٰهُ پس برگشت از قبول کردن
 ایمان و کوشش کرد در فساد کردن و دشمنی به موسیٰ علیه السلام ففُتِحْ پس گرد کرد
 فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادٰی پس خواند ایشان را و آواز داد
 شان فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمْ الْاَعْلٰی پس بگفت منم پروردگار بزرگ تر شما الله علیه
 بتان خدا یان خود اند و من کلا تر ایشانم فَآخَذَهُ اللهُ پس گرفتش خداے تعالیٰ
 نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَّالْاُولٰی بر سوانی دنیا و آخرت در دنیا غرق کردش بآب و در آخرت
 سوختش بآتش اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ دُمِنَ بدستیکه درین عذاب که وے را کردیم
 پند نیست مگر هر کس را که برسد از خداے تعالیٰ العبرة پند و انگشت نمایی خلق شدن نقیب تو
 اینست که اهل حق را منقاد باشی و بایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمائی نشوئی

استیع خواهند پس با فیصل خو
 چاکری خواهند از اهل جهان
 از رسالتشان چگونه برخوردار
 تا نباشی پیش او رکن و دو تو
 کا دهند ایشان زایوان بلند

امتی رسولان ضمیر است ز کو
 نخوت دارند و کبری چون شهاب
 تا ادبهاشان بجا که ناوری
 که رسانند آن امانت را بتو
 مرادشان که همی آید پسند

قصه فرعون را خداے تعالیٰ عبرت گفت و انگشت نما گردانید مرعایان را مایه

یا دکنیم بعضی را تاپند باشد و من الله التوفیق وعلیه التکلیف بد آنکه وهب بن نصیر
روایت کرده است که فرعون علیه اللغته و خواب دید که کسی پیدا شود از بندگان تو که مملکت تو را خراب کند و ترا
در آب غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل همچون کسی پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم
خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و مرفرعون را هزار جادو بود و هزار کاہن یعنی
رمال و هزار منجم همه راجع کرد و خواب را بایشان گفت همه گفتند ما کفایت این بہ کنیم ما را
چهل روز فرصت بدو پس فرصت دادشان ایشان رفتند و کلیم پوشیدند و نان جوین
میخوردند و بر خاک ستری نختند و شب بیدارے بودند و روز روزنه میداشتند و زاری میکردند
پیش دیوانه که پرستیدندشان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب فرعون و دیوان در آن
وقت یکسمان میرفتند و از فرشتگان سخن می شنیدند چون کارے در دنیا میشد و حق تعالی
بمحلہ عرش خبر کردے ایشان بابل آسمانها بہ گفتندے و دیوان او را در آسمانها شنیدے
وحی آمد بمحلہ عرش کہ مادر بنی اسرائیل پیغمبرے خواهیم آفرید ملک فرعون را بر اندازد و او را
ہلاک کند و این در اسکندریہ یعنی در مصر خواهد بود در شب جمعه در فلان ماه معین چونکہ
سہ ساعت از شب بگذرد از پشت پدر بہ رحم مادر آوریم وے را چون شیاطین
این وحی را در آسمان شنیدند بہ زمین آمدند و منجمان و ساحران و کاہنان را خبر کردند
کہ چهل روز دیگر ہمچنین خبرے خواهد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال
چنین است فرعون گفت چه حیلہ می کنید تا ما در وے را پیدا کنیم و بہ کشیم تا این موجود
نشود و گفتند ما این توانیم کرد ما مردمان بنی اسرائیل را در شب چہلم از زنان جبار کنیم
تا این شخص موجود نشود و چون شب چہلم شد چنین کردند مردمان بنی اسرائیل را در جائے
معین کردند و ہر یکے را چیز دادند و گفتند ہمہ اینجا باشید بایک دیگر صحبت دارید منجمان
آن شب بیدارے بودند و فرعون با عمران کہ وزیر خاص او بود و دربان وے بود و با
در شہر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمی دانست و ہمہ بنی اسرائیلیان

و لشکر فرعون بیرون شهر ماندند و فرعون عمران را گفت از در کوشک من جائے نروی و خود
 بالباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت که خدائے تعالیٰ خواسته بود عروس عمران
 را خبر شد که عمران در شهرست آمد بنزدیک عمران و هر دو جمع شدند بایک دیگر موسیٰ
 علیہ السلام از پشت پدر بر رحم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود را که بداند آنکس که
 فرعون از و ستمی ترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این سر را چون منجمان در آسمانها
 نظر کردند نشانی یافتند که موسیٰ علیہ السلام از پشت پدر بر رحم مادر آمد فریاد بر آوردند
 و نعره برداشتند با و از بلند که فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید که این چه حالت
 عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان ست که بایک دیگر بازی میکنند خاطر فرعون نگران شد
 چون با مادر شد منجمان بار و پهلے سیاه و جامه دریده پیش فرعون آمدند و گفتند این
 دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد بر ایشان ایشان گفتند ما تباریم چون
 از مادر آید چون موسیٰ از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاهر شد فرعون غمناک شد گفتند
 همه زنان بنی اسرائیل را جمع کن و فرزندان ایشان را که درین ماه از مادر آمده اند پس از
 کابلش و دختران را که از فرعون چنین کردند و نیز پسر طفل را بکشت از بنی اسرائیل و حق
 تعالیٰ موٹے را نگاہ داشت و باقی قصه در کتابها مذکور است پس عبرت و پند درین
 قصه این ست که هیچ کس تقدیر حق تعالیٰ را دیگر نتواند کرد و رضای بقضا باید داد و قطع

چون تضارفت و حکم شد تقدیر	دفع آن کارا بلهان باشد
هر که گردن نهد قضاے ورا	مرو راحی نگاهبان باشد

چون کافران قیامت را شکر شدند حق تعالیٰ قدرت خود را بیان کرد و برین که و وفادارست
 بر زنده کردن و بر هر چه خواهد و گفت جل جلالہ اَنَّا نَكْمُ اَشَدُّ خَلْقًا اَیَا شِمَا قَوْمِ تَرِیدُ
 از جهت آفریدن آہِ السَّمَاءِ بَنَیْنَا اَاسْمَانَ ہَاکِرًا وَاوْرَا خدائے تعالیٰ سَرَّحَ سَمَكِیْہَا و برداشت
 مستوف او را قَتَلْنَا پس راست کرد او را که در و سہ پہچ شکرگاف و عیب نیست یعنی اَن خدائے که

باشد در دنیا از یکی و دیگری و بگویند که این کی می تری و پدید آمده شود و وزخ مرا کس
را که منید یعنی همه خلق و وزخ را منید و وزخی را بد وزخ برند و بهشتی را به بهشت قَامَتَا
مَنْ كَفَىٰ پس ما هر که میفرمائی که در حق تبارک و تعالی را و از حد در گذشت و اَثَرُ الْحِمْلِ قَدْ
الدُّنْيَا و برگزید زندگان از نزدیک تر را یعنی دنیا را بر آخرت فَإِنَّ الْحِمْلَ پس بد رستیکه
دو وزخ هِی الْمَاوِی و هست جائے بازگشت او درین آیت و عید بزرگست مراحل
دنیا را که از حرام پر هیزند دارند و اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ و اما آنکه ترسد جای ایستادن
را از برای حساب پروردگار خود وَ تَهَى النَّفْسُ عَنِ الْهَوَىٰ و باز دارد تن خود را از هوا
یعنی میل کردن با آنچه نشاید یعنی مراد نفس که بیکم شرع بوده باشد به نفس خود نداند الهی
میل کردن دل با آنچه نشاید و قیل مراد نفس فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بد رستیکه بهشت هِی الْمَاوِی
و هست جائے بازگشت او یعنی هر که هوای نفس خود بگذارد و به فرمانی خدا که نکند
بهشت جائے او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجده ابو بکر و راقی رحمة الله علیه گفت
که خدا که تعالی در دنیا و آخرت چیزی نیست تر از هوا که مخالف حق تعالی باشد
نیافید و پیش اهل طریقت مدوخته بالغ شود که از هوای نفس خلاص یابد بیست

خلق اطفال اند جزست خدای	نیست بالغ جزر هیده از هوا
-------------------------	---------------------------

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر و سه عامر ابن عبید
آمد که پادشاه زادگان عرب بودند یکے مؤمن بود و دیگری کافر آیت در حق عامر ابن عبید
که و سه کافر بود و در روز جنگ بدر و برادر و سه مصعب ابن عبید کشت این آیت آمد
قَامَتَا مَنْ كَفَىٰ و اَثَرُ الْحِمْلِ و الدُّنْيَا فَإِنَّ الْحِمْلَ هِی الْمَاوِی و آیت دوم و اَمَّا مَنْ خَافَ
مَقَامَ رَبِّهِ و تَهَى النَّفْسُ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِی الْمَاوِی در حق مصعب ابن عبید
آمد که و سه در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و آن چنان بود که ابوسفیان پدر معاویه
شکر عظیم آورد و در احد واحد کو بهشت نزدیک مدینه رسول صلی الله علیه و سلم و دران جنگ

عَلَّمَ اسْلَامَ بَدْسِتِ مُصْعَبِ دَادِهٖ بُوْدَنْدَانِ قِمِيهٖ نَامِ كَافِرِهٖ بُوْدَكِهٖ پَهْلَوَانِ الشُّكْرَ كَافِرَانِ بُوْدَنْتِهٖ نَبِیِّهِ
 عَلَیْهِ بَرَسُوْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ نِیْزِهٖ اَنْدَاخْتِ مُصْعَبِ خُوْدَرِ اَدْرِیْشِ اَنْدَاخْتِ تَاَنْیِزِهٖ بُوَسِ رَسِیْدِ
 وَرَسُوْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِسَلَامَتِ مَانْدِ وَعِلْمِ اسْلَامِ رَا فَرْشَتِهٖ بَكْرَتِ مَانْدِ مُصْعَبِ تَا عَلْمِ بَزْمِیْنِ
 نِیْمَقْتِدِ وَابْنِ قِمِيهٖ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ نَعْرَهٗ زِدَكِهٖ مَحْمُودِ رَا كَشْتَمِ امِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیُّ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ وَهٗ رَا
 بَكَشْتِ وَشُكْرَ كَافِرَانِ دِرَانِ جَنَگِ عَمِ رَسُوْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ حَمْزَهٗ رَا كَشْتَنْدِ چِنَا كَمَكِهٖ دِرِ تَوَا یَحْ مَذْكُوْرِ
 اَسْتِ پَسِ اِیْنِ آیْتِ اَمَدَكِهٖ وَاقَا مَنِّ خَافَ وَرَحْمَتِ مُصْعَبِ اَمَدِ وَچُونِ رَسُوْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
 مُصْعَبِ رَا دِیْدَنْدِ دِرِ خَاكِ وَخُوْنِ اَفْتَادِهٖ وَزِخْمِ بَیْأَرِ خُوْرِدِهٖ گُفْتِ صَحَابِهٖ رَا كِهٖ وِیْرَا
 دِیْدِهٖ بُوْدِیْدِكِهٖ چِهٖ نَوْعِ حَا مِهٖ اِدَا شْتِ دِرِ مَكِهٖ گُفْتَنْدِ نَعْلِیْنِ وَهٗ اَزِ زَبَرِ بُوْدِ رَا بَا عَمِی

لاغر صفتان زشت خوراک نمشند

در مطبخ عشق جز نگو رانک نمشند

مردار بود هر آنچه او را نمشند

گر عاشق صادق ز کشتن مگریز

و ظاهراً این دو آیت عام است در حق مؤمنان و کافران قال النبی علیه السلام
 بئس العبد عبد الهوى یضله یعنی بد بنده ایست بنده هوائی گمراه کننده و
 خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله علیه گفته است که هوائی مضل ترک حق است در کارها
 و عبادتها و این فقیر میگوید در بخار بودم در خود کاهلی و تیرگی مشاهده کردم گفتم چند روز
 روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود نیست روزه کردم و بخدمت شیخ خود خواجه
 بهاء الدین رفتم چون حضرت ایشان مراد دیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این
 ضعیف را که طعام بخورد این حدیث را خواندند که بئس العبدائم و معنی و س را تقریر کردند
 و گفتند ما تجربه کرده ایم خوردن اولی اتر است از روزه به هوائی نفس داشتن بشنوی

ز آنکه آن جزو است و نفس کل تر

نفس خود را زن شناس از زن تر

هر چه فرماید خلاف آن کن

مشورت با نفس خود گری کن

نفس مکار است چیز زایدت

گر نماز و روزه منمایدت

مشورت بانفس خود اندر مقال	هر چه گوید عکس آن باشد کمال
آنچه گوید نفس تو کجا بدست	مشوش چون کار او ضد آمده است
تو خلافش کن که از پیغمبران	ایچنین آمد وصیت در جهان

و گفته اند که عمر و بار دمی بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند بان ازین ارشاد
فهم شد که در عبادت نافله نیز موا میرود و گفتند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فانی فی
باشد که وی از موا خلاص شده است و به موا رو کرده نمی شود هیچ انکوره پنجه غوره نمی شود
هیچ میوه پنجه دیگر با کوره نشده است الفانی لایود با کوره میوه که اول برسد این فقیر
از ایشان پرسیدم که اگر یچنین شیخ یافت نشود چکنم گفتند هر که که عبادت بکنید بعد از ان
استغفار بکنید و حضرت خلیفه ما خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه این فقیر را فرموده اند
که بعد از هر نماز میت بار استغفار بگویم همه صد بار میشود اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ قال النبی علیه السلام انی لیغان علی قلبی فسا
ستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من پرده پیدا میشود همچون ابرنگ پس
استغفاری کنم در هر روز صد بار يَسْأَلُكَ عَنِ السَّاعَةِ آیان مُرْسَلًا پرسند
ترا ای محمد از قیامت که خواهد بود فِيهِمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرُنَا و بیتی تو ای محمد از یاد
کردن قیامت یعنی توندانی وقت آمدن اورا إِلَى رَبِّكَ مُنْتَظَرًا بخدائے تست پایان
اول یعنی دانستن او او داند که خواهد آمد و غیر او کس نداند إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنِ احْشَظْهَا
هر آینه تویم کننده آن کس را که تبرسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که خواهد بود فاما پند
می دهمی که را که از آمدن قیامت تبرسد و توبه کند كَاتَمُوا قِيَمَ يَوْمِهَا گویا که ایشان
آن روز را یعنی قیامت كَمْ يَكْتُمُونَ الْأَعْيُنَ نه ناشیده اند در دنیا مگر شبان گاه
او فَهَبْهَا پاشت گاه یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید به مقدار آخر روز یا اول
روز چون درازی قیامت بیند و غذا بهائے او را بچند همه عمر ایشان کوتاه نماید نعوذ

بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ خَدَايَا مَا اِلَّا خَوَابُ فُحْلَتٍ بَيَّادٍ اِذَا رُكِدَانٌ وَخْتَمٌ كَارِمًا رَايَ الْبَيْتَ الْكَرِيمَ يَا

اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

سُوْرَةُ عَبَسَ فَلَمَّ سَمَاءُ لَبِىْمُ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمُ اِهْدِنِيْ وَادْعُوْنَ اَيَّتَهُ

عَبَسَ رُوسَ ترش کرد محمد علیه السلام وَتَقَالَى وروے گردانید آن جَاءَهُ که آمد بود
اَلَا عَنَى نابینا یعنی عبد الله بن مکتوم رضی الله عنه سبب نزول این سوره آن بود
که نابینا بود در مکّه و در ویشے عبد الله نام روزه در مجلس رسول علیه السلام آمد
و در مجلس کلا تران مکّه و تو انگران بودند و رسول علیه السلام ایشان را بایمان میخواند
نابینا گفت یا محمد علمنی ما علمک الله یعنی اے محمد بیا موز مرا ازان علم که خدای
تعالی ترا آموزانیده است و ندانست که رسول علیه السلام بچه کار مشغول است رسول
علیه السلام رُوس از رُوس بگردانید و رُوس ترش گردانید و اصحابه خبردار کردند و فرستاد
شد و از مسجد بیرون آمد جبریل علیه السلام آمد و حجاب میان رسول و کلا تران مکّه کشید
تا رسول ایشان را ندید و در دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز حجاب را برداشت و این
آیت آمد در حال رسول علیه الصلوة والسلام دانست که از جهت نابینا بود و عقب
نابینا رفت و رُوس را یافت و عذر خواست و گفت تازنده باشی نفقه تو بر من باشد
و هر بارے که بیا دیدم گفته مَرَجَا بِالذی عاتبنی فیہ دبی یعنی خوش باد بآنگس که عاتب
کرد من از مهر رُوس خدای من هیچ حاجت داری تا رُوس اسازم و درین آیت شرف
اهل اسلام است و کمال درویشان و طالبان علم ظاهر و علم باطن فهم میشود نصیب
تو این است که بر فقیران صلاح کرم کنی و ایشان تقرب جوئی **بسم**

این فقیران لطیف و خوش نفس	که پے تعظیم شان آمد عیسای
پادشاهی ز اهل فقر طلب	آن سبق بردگان عالم جود
که نیز دهنزد بهت شان	همه ملک وجود و قلب وجود

روست مبارک رسول علیه السلام انداخت و گفت که او کافرست به قرآن و به سوره الفجر
 ادا هو رسول گفت علیه الصلوة والسلام اللهم سلط علیه کلبا من کلابک اے
 بار خدا یا نگار بر وے شی از سگان خود در آن سفر آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و
 بخورد و آن چنان بود که در میان رسید کاروانی از مکہ می آمد کسی گفت ایشان را که
 این جاشیران درنده بسیارند واقف باشید چون شب شد ابو لهب گفت من می ترسم
 از دعای محمد که بر سپهر من کرد پس همه کاروان یک جا جمع شدند و عقبه را در میان
 خود گرفتند و خوابانیدند چون شب شد شیر آمد و هیچ کس را نخورد مگر عقبه را که پاره
 پاره کرد و بخورد و می آتی شیع علی حلقه یا کن آفریدن خود را اے کافر که از چه چیز
 آفریده است خدای تعالی ترایان کرد و گفت مِنْ تَطْفَئَةِ اِزْآبِ مَنی حَلَقَهُ آفریده
 است وے اَفَقَدَرَدَ پس انداز کرد آفریدن وے ساچمیل روز آب بود و رشکم
 مادر و چیل روز دیگر خون بسته و پهل روز دیگر گوشت پاره بود بعد از آن روح درو
 در آورد و چون مدت نه ماه بگذشت تَحْتَ السَّيْبِلِ کَسَتْ پس راه بیرون آمدن را
 از شکم مادرش آسان کرد پس مدت عمر داد او را که خواست تَحْتَ اَمَاقَةٍ فَاقْتَبَرَتْ
 پس بمیرانیدش پس بگور بردش یعنی سنت گور کردن و کفن کردن و شستن و نماز
 جنازه گذاردن را بر وے مشروع گردانید و همچنین عزت و حرمت دادش در حیات
 و ممات و همچون حیوانات دیگر نگردانیدش تَحْتَ اِذَا اَشَاءَ اَنْشَرَتْ پس چون خواهر از زمین
 گردانیدش روز قیامت آن خدای که قادرست بر آفریدن اولی قادرست بر زنده
 کردن بار دوم کَلَّا حَقَّ که لَمَّا يَقْضِ مَا اَمَرَهُ هنوز نه گذارده است و بجای نیافر
 است آن کافر آنچه فرموده است حق تعالی وے را که باند یعنی با وجود چندین دلائل آن
 کافر نگوید و عمل صالح نه کرد باز دلیل خود را یاد کرد و گفت جَلَّ جَلَالُ قَلْبِنَا نَظَرُ الْاِنْسَانِ
 اِلَى طَعَامِهِ پس بگردادی به طعام خود که چگونه آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت جَلَّ

عدد و الا المتقين یعنی همه دوستان دران روز دشمن باشند با یک دیگر مگر خدا کے ترسان
 یعنی مومنان خدا ترس که یک دیگر را دشمن ندارند و شفاعت کردن حق است باذن الله
 تعالی انبیاء و اولیاء و صالحان را شفاعت خواهد بود و مذہب اہل سنت و جماعت
 این است یُکَلِّمُ الْمُرِئِينَ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ تَتَأَمَّلُونَ مَبْهُرِينَ مَرَّةً مَرَّةً رَأْسًا
 آن روز کارے باشد کہ مشغول کنندشان از غیر خود و قیل این عامست در حق ہمہ
 کافران در مقامات قیامت و خاصست در حق مومنان در بعضی مقامات و وجوہ توبہ
 رویہا باشد دران روز مُسْفِرَةً رُؤُوسُهُمْ وَ تَابَانِ ضَاحِكَةً خُذَانِ مُسْتَبْشِرِينَ
 شادان یعنی رویہا کے مومنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد و
 غبار کہ در راہ خدا کے تعالی در رویہا کے شان نشسته باشد این نور در روز قیامت
 در رویہا کے ایشان پیدا شود وَ وَجُوهُ يُكَلِّمُ مَعْدٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و رویہا باشد در
 آن روز گرد نشسته باشد تَرْتَفُّهُنَّ فَرُوشِدْنَ اَلْهَقُّ فَرُوشِدْنَ قَتَرَةٌ
 گرد سیاه و قیل تاریکی چون دود اُولَئِكَ اِيشَانِ هُمْ اَلْكَفَرَةُ تَاغُوتُ وَ تَاغُوتُ
 الْفَجْرَةُ تَابَكَ رَا نَد یعنی بد گفتار و بد کردار است نَعُوْ ذُ بِاَللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ
 سُورَةُ الْكُوْنُوتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَسْمِیْعِ وَ الْعِیْنِ وَ اَلِیْمِ
 اِذَا جَوْنِ الشَّمْسِ اَفْتَابَ کُوْنُوتِ وَ رِجْمِیْہِ شُوْد یعنی روشنائی وے را گرفتہ
 شود اِذَا الْجُودِ و چون ستارگان اَنکد سَرَتْ فَرُوشِدْنَ وَ نَمَانْدْنَ اِذَا الْجِبَالِ
 و چون کوهها مُیَلَّتْ اَزْجَاے خود رانده شوند وَ نَاچِیزْ گَرْدَنْدْنَ اِذَا الْحِشَادِ
 چون شتران ماده آبستن دہ ماہہ کہ بہترین مال عرب است حُطِّلَتْ کَنَاشَتْ شُوْد
 بے خاوند و کسے را پروا کے آن نہ باشد از ترس قیامت یعنی اہل دنیا از مالہما کے
 خود بے خبر شوند و مالہما را بگذرانند اِذَا الْوُحُوشُ و چون چارپایان وحشی گردند
 بودند از مردم حَشِرَتْ تَگَرْدْ و گردہ شوند بعد از ان کہ زندہ کردہ شود ایشان را تا

دوازده چیز پیدا شود یعنی بیاید شش در دنیا و شش در آخرت بدانند هر کس که در خود را از یکی
 و بدی و جزای آن بوسه برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن
 خدا نیست و محمد دروغ میگوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد و گفت که این سخن
 منست که جبرئیل علیه السلام به محمد آورد و باور ساینده است فَلَا تَنجَانُ است که کافران
 میگویند أَقْسِمُ سوگند یاد می کنم بِالْحَنَنِ بستانندگان باز شنوده یعنی باز گردنده و خلس
 جمع خالص است الْخَنُوسُ از پس گرفتن الْجَوَادِ رونندگان جمع جاریه است الْكُنُوسِ
 پنهان شوندگان جمع کانس است و آن پنج ستاره ایست که از مشرق تا به مغرب میروند
زُحَلْ وَشُكْرَى وَمَرْيَحٌ وَعُطَّارٌ و در هر هفتیل مراد همدستار گانست که به شب پیدا شوند
 و بر وزیر پنهان شوند بسبب آفتاب و الْكَبَلِ و بحرمت شب إِذَا عَشِيَ چون که تاریک
 شود و الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و بحرمت سپیده دم چون که روشن شود بحرمت این چیزها که یاد کرد
 شد إِنَّهُ بدستیکه قرآن لَقَوْلِ رَسُولٍ که نیمی بر آئینه سخن حق تعالی است که رسول میگوید
 و سه را یعنی جبرئیل آورده است به محمد علیه السلام و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت
جِبْرِيلُ الَّذِي فِي قُوَّةٍ با قوت است عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوند
 آفریننده عرش است و بیج محله بزرگتر از عرش نیست مَلَكَيْنِ یعنی منزهت بزرگ و
مُطَاعِ فرمان برده شده است یعنی فرشتگان او را فرمانبردار می باشند ثُمَّ آن جا
 یعنی در آسمان با أَمَلَيْنِ راست است و در رسانیدن وحی خیانت نمی کند و مَا
صَاحِبُكُمْ يَجْنُونُ و بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شد که نیست یا شما یعنی پیغمبر
 شما علیه السلام دیوانه و عاقل ترین همه خلق است اما چون به رسم عادت بت
 پرستان مثل نمی کند و دیوانه میگوید فردا بِاخْلَاقِ چون ندارم است لَسْتُ به
 خالق پسندارند که من دیوانه ام وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْئِيقِ الْمُبِينِ بدانکه حضرت
 شیخ ابو منصور را تبری دیدی رفته الله علیه که پیشوا اهل سنت و جماعت است از رئیس

قرآن سخن بن است در و سبب سخن دیونمست و دیوانه و سبب میگرد و دشمنان پیر وی میگویند
مکنید باز آید و قرآن را پیشوائے خود سازید از کمال جهل ایشان است که قرآن را
و سرور پیغمبران را میگذارند و پیر وی شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی فرماید آقطعه
گر دست بر آن گردز آنکه هر که از قرآن گرفت
گر د فعل اسب سلطان شریعت سر مکن
مزه در چشم سنائی چون سنائی با دین
آن جهان است از عقوبت این جهان است
تا شود نور الهی باد و چشمت مغسول
گر زمانه زندگی خواهد سنائی بے سنن

اِنْ هُوَ نِیْسَت اِیْن قُرْآن اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ مگر پندے عالمیان را مِیْن شَاءَ مِیْن کُمْ
 اَنْ یَسْتَفِیْهُ و اِیْن قُرْآن پندست مگرے را که خواهد از شما که راست است یعنی قرآن
 راستان را پندست و اما فاسقان را و کافران را و غافلان را از قرآن منفعت
 نیست چون راست نمی شوند و راستی را نمی خواهند و مَا تَشَاءُوْنَ و نخواهید شما یان
 اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ مگر آنچه خداے تعالیٰ خواهد دَبُّ الْعَالَمِیْنَ که پروردگان عالمیت
 امام حسن بصری رحمه الله علیه گفت که هیچ کس اسلام نیارد تا خداے تعالیٰ نخواهد و
 درین آیت دلیل است که هیچ کس کارے نکند از نیکی و بدی مگر بخوبست حق تعالیٰ
 در طاعتها رضای الله تعالیٰ باشد و در معصیتها نباشد عصمتنا الله تعالیٰ عما لا یرضاه

سُورَةُ الْاِنْفِطَارِ صَلَّيْتُمْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهُوَ تَسْبِیحٌ عِشْرَ اَیَّامٍ
اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ چُونِ آسَمَانِ بَشْكَافِ وَتَبَرَقَدَا اِذَا الْكَوْکُبُ اُتِیَتْ وَچُونِ سَارِکَا
اِنْتَثَرَتْ پَرَاگنده شونند و فرو ریزند اِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وَچُونِ دَرِیَا بَارَانده شود
و در یکد گیر کش ده شود تا همه دریا شود و حضرت رئیس ملت شیخ ابو منصور مازنی حرم
نشد علیه گفته است که همه آبهای دریا بار اگر در ده شود و در شکم ماهی که زمین بر پشت
و نیست را آورده شود و زمین را هموار کرده شود تا هیچ بلندی و پستی در او نماند و

[illegible]

و دیگر آب بر دریای در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را یک دریا کرده بند
 شود و آتش گردد و از خیانت را عذاب کرده شود نعوذ بالله من ذلك وَاِذَا الْقُبُورُ
 بُعِثَتْ و چون گورها شورانیده شود و زیر و زبر کرده شود یعنی آنچه در گورها باشد زنده
 کرده شود درین آیت دلیل است که حشر جهانی حق است بدانکه حشر بر دو نوع است
 یکی روحانی است و آن آنست که روح را در قالب درآرند و اما قالب دیگر سازند
 و حشر جهانی آنست که روح را در همین قالب درآرند و قالب را باز پیدا کنند
 چنانکه در دنیا بود و قول حق این است عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ و چون این عالمها پیدا
 آید بدانند بر تن آنچه پیش فرستاده است از خیرها و مصدقها و فرزندان نیک و آخرت
 و آنچه پس مانده باشد از نیکیهها و بدیهها و قیل مَّا قَدَّمَتْ آنچه کرده باشد از عملها که
 فرموده شده است و آخرت آنچه نه کرده است و از عملهای بد ترک کرده است ابوهریره
 روایت می کند از رسول علیه السلام که گفت هر که مرد مرا در است بنماید و مرا مقدار
 همه ایشان باشد بے آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که مردم را رها بدست و ضلالت بنماید و مرا
 و بال همه ایشان باشد بے آنکه از و بال ایشان چیزی کم شود و لفظی است این است قَالَ النَّبِيُّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى هُدًى فَاتَّبَعَ فَلَهُ أَجْرٌ مِّثْلُ مَا تَتَّبَعُوا إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ
 أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَاَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتَّبَعَ فَلَهُ مِثْلُ مَا تَتَّبَعُوا إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ
 أَجُورِهِمْ شَيْءٌ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَفَكَ رَبِّكَ أَيَّامِي چه فریفت ترا و دیگر که در سیرانی
 کردن پروردگار تو را لَوْ كُنْ بِمَنْزِلِكَ كَرِهَتْ كَرِهَتْ بَرْتُونِ كَرِهَتْ كَرِهَتْ لَهَا عَمَتْ و ارجا گشتی و
 سیرانی کردی ابن عطاء گفت رحمة الله عليه مَا عَرَفَكَ أَيَّامِي مَا قَطَعَكَ عَنْ صُحْبَةِ مَوْلَاكَ یعنی چه
 فریفت ترا که بریدی از خدا تعالی و صحبت با و نداشتی و صحبت بغیر او داشتی اصْحَبُوا
 مَعَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يُصْحَبُ مَعَ اللَّهِ و سخن محققان است که
 صحبت با الله دارید و اگر نتوانید صحبت به کس دارید که او با الله صحبت دارد و فرد

یا ذکر دو گفت و ما آد مرگ ما یوم الدین ۱۰ ثُمَّ مَا آد مرگ ما یوم الدین و چه دانا
 کرد ترا ای محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا کرد ترا که روز قیامت
 چیست یعنی به عقل خود دانی بزرگی و هیبت روز قیامت را هر چند بیندیشی از آن بزرگ
 تراست بیان کرد روز قیامت را و گفت یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا آن روز
 نتوانا هیچ تنه هیچ تنه را را بایندن از عذاب حق تعالی و این در حق کافران باشد که
 دوستی میکردند تا یک دیگر را یاری دهند و کارها و از زبان امید شفاعت میداشتند
 و اما مومنان را شفاعت انبیاء اولیا باذن الله تعالی باشد و اَلَمْ يَرَوْا مَعِذَةَ اللَّهِ یعنی
 حکم کردن در آن روز میان بندگان خدا تعالی را باشد و غیر او را نه باشد و حضرت
 شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله علیه گفت که اولیاء و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبه جز خدا
 تعالی را و عوام خاق بنی داند و بهر کس حواله میکنند اللهم تبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة
 سُوْرَةُ الْمُطَفِّفِیْنَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۰ یَسْکُنُ السَّجْدَ ۱۰ اَیَسْتَهْزِئُ

وکیل و اس قیل و ذیل و اد است در دوزخ کز ر و آب دوزخیان در آن جامع آید
 و مار و کرم بسیار باشند و در دوزخیان تبرسند از و سَلَامُ الْمُطَفِّفِیْنَ مَرَمُ خَیْدِکَانَ
 را و کرم پانندگان را الذین اِذَا کَاَلُوا اَنَّا کَمَا کَاَلُوا چون بگیرند چانه را علی الناس از مردمان
 علی به معنی رسن باشد یَسْتَهْزِئُ بِکُمْ اِذَا کَاَلُوا کُمْ و چون به پانید مردمان را
 یعنی از برای ایشان آو و زَنُوهُمْ یا برکشند از برای مردمان ترازو یَحْیِیُونَ کُم و زنده
 یعنی چون از برآورد چانه کنند و برکشند تمام بگیرند و چون برهند کم بدهند یقال کلته و
 کلته و وزن نه و وزن نه له و در کشف می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتدا شده
 است به کیل و ترازو و در دوزخ ست گفتند اگر چه پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم
 که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفت و کم و او را غاوت کند و گفته اند چون حضرت
 رسول علیه السلام از کم به مدینه می رفت این سوره در میان راه فرود آمد از بهر آنکه اهل بیت

را عادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون رسول علیه السلام هجرت
در آمدند و این سوره بر ایشان خواندند توبه کردند تا این زمان بر آنند که هیچ کس برابر ایشان
نیست در راستی اَلَا يَطْلُبُ آیینی دانند اُولَئِكَ آنها که کم دهند و زیادت گیرند اَنفُسَهُمْ
تَتَّبِعُوْنَ بد رستیکه ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مؤمنان را
باید که نکنند بلکه کسی کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود يَوْمَ عَظِيمٍ یعنی نمی دانند که
زنده خواهند شد از برای حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت است يَوْمَ يَقُومُ
النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ آن روز که بر خیزند مردمان از گورهای برای حکم خدای آفریدگار
جهان تا نیک را از بد جدا کنند نیکان را به بهشت فرستد و بدان راه و رنج کلام نیست
چنانکه ایشان می کنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نه نکنند و کم دادن و زیادت
گرفتن را حلال دارند کافر باشند و جائی ایشان دوزخ باشد و نامه ایشان و
کردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت جل جلاله اِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ بد رستیکه نامه اعمال
و کردار کافران لَفِي سَجِّينٍ هر آینه در زیر مفهم زمین است که جائی باشدش ابلیس است
و شکر او و مَا اَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ و چه دانی تو ای محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجین
بیان کرد و گفت جل جلاله كِتَابٌ مُّحَرَّقٌ نامه ایست نوشته شده که هرگز نمونشد و قِيلَ
يَقُومُ لِلْمُكَذِّبِينَ و ای دران روز مرد و رخ دارندگان را که قرآن را و رسول
را راست نداشتند و حق مردم را زیادت گرفتند و کم دادند و کعب الاجار گفت جان
کافران را با سمان بر نه راه ندهند و در هاسته شود بروی زمین بر نه زمین نیز قبول کنند
سجین بر نه دش که جائی ابلیس و شکر و باشد نعوذ بالله من ذلك الَّذِينَ يَكْذِبُونَ
بِیَوْمِ الدِّينِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بر روز قیامت نه باشد ایشان را
و مراد از فجار کافرانند و مَا يَكْذِبُ بِهِ و دروغ گوئی نمی دارد پس ابرار را و روز
قیامت را اَلَا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ هر گناه کار از حد در گذر زنده اِذَا نُنَادِيهِمْ اَيَا تَنَادَا

بدستیکه نامه نیکوکاران بر آئینه باشد در زیر آسمان مفہم وزیر عرش و مآذ رملک ماعلیون
 و چه دانی تو ای محمد کہ چیست علیون باید کرد و گفت جل جلالہ کتب مرقوم تیشہ قدہ
 المقر بون یعنی علیون نامه ایست نوشته کہ حاضر آردش فرشتگان مقرب و بہ قول عبد اللہ
 ابن عباس رضی اللہ عنہما علیون تختیست از زبرجد سبز در زیر عرش و بہ قول ضحاک
 سدرۃ المنتہیست و بقول مقاتل ساق عرش است و بقول دیگر بہشت است چون علیہا
 نیکان از آسمان برند فرشتگان مقرب از ہر آسمانے در پئے و سہ بروند تا آن جاکہ جائے و بہ باشد
 اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بدستیکہ ہر آئینہ نیکوکاران در آسایشہا باشند و بہشت
 عَلٰی الْاَرَاٰثِ يَنْظُرُوْنَ بر تختہائے آراستہ مرصع بدو و یا قوت بر بالائے این تختہا
 خیمہا باشد نظری اندازند از وسع اہل بہشت بسوئے نعمتہائے بہشت و مملکتہائے
 ایشان کہ برابر دنیاست بہ یک نظر مہ را بینند و این نیکان کسانے باشند کہ ہر حق تعالی
 ایشان را فرمودہ باشد مکنند و از ہر چہ ایشان را باز داشتہ باشد باز آیند و اگر بدر
 باشند و با خر عمر تو بہ کردہ باشند و بر بہان تو بہ مردہ باشند از ابرار گردند تعرف فی
 وُجُوْهِہِم نَضْرَۃُ النَّعِيْمِ شناسی تو ای محمد در رویہائے ایشان تازگی نعمتہا و آیشہا
 رویہائے بعضے چون آفتاب باشند و بعضے همچون ماہ و بعضے همچون ستارگان یسقون
 دادہ شوند عین ترحیمی از شراب صافی خالص بے آمیزش سفید کہ در وسع ہر صفت
 نباشد و بہر منفعت باشد محتوم مہر کردہ شدہ کہ بیچ کس بآن نہ رسیدہ مگر دست ابرار
 خِتَامُہُمْ مَسْكٌ ہر مشک باشد در وسع یعنی آخر مزہ وسع بو خوشک باشد اللہ
 اَرْسَلْنَا مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَیْتًا مَّجْمُوعًا حَقِی جام طور بہر این مرغان کو این بنبو
 وَفِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُوْنَ و درین نعمتہا خواہانی نمایند گان یعنی عمل صالح
 پیش گیرند و مکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بچویند این نعمتہا را و طلب
 کنند آن را التَّنَافُسُ رغبت کردن بر چیز شب و روز بہت شمار دنیاست و

دید گیر احوال برید و خون ناحق می کنی از برای دنیا و شمارا هیچ
 پروا نیست بهشت نیست چمنین کنی بدیت گر رشک و حسد بری
 بدین بر پد کین رشک بدست انبیا را بد و سفر با به دور میسر وید
 از برای دنیا و به مسجد از برای نماز جماعت نمی آید و در کار با به
 دنیا مالها به بسیار خرج می کنی و از برای رضا به حق تعالی دانگ به فقیران نمید
 وَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ وَأَمِيرُ شِئْءٍ حَقِيقٌ مَخْتُومٌ مِنْ تَسْنِيمٍ بِأَشَدِّ زُجْجَةٍ كُنَّ نَامُ أَنْ تَسْنِمُ بِأَشَدِّ
 عَيْنًا يَشْتَرِبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چشمه ایست تسنیم که بیا شامند از و به بندگان مقرب
 یعنی برگزیدگان خدا به تعالی که در خیرهای شتافتند و از گناهان دور به بودند و
 عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما گفت که تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بهشتیان
 از آن در شراب خود بیامیزند تا لذت آن زیادت شود و چشمه تسنیم از زیر عرش رود
 و بگوشت گاه به بهشتیان فرو آید و او شیرین ترین و خوشگوارترین شراب بهشت است
 بیان کرد خدا به تعالی که کافران چه میکردند در دنیا به مؤمنان و گفت جل جلاله
 إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بِدَرَسِيكَ أَنْ كَسَانَهُ كُفَّاهُ مِيكَرَدَدُ وَكَافِرَانِ مِي شَدَنَدُ
 دنیا بچون و لید مغیره و ابو جهل و یاران ایشان کافران بودند و افسوس می کردند به مؤمنان فقیر
 بچون بلال و صهیب و عمار و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم و به گفتند اینها بهشتیان
 هرگز چنین نخواهد بود و نصیب تو این است که با درویشان صالح اعتقاد بدند کنی و ایشان
 را عزیز داری که پادشاهان آخرت فقیران صالح و صابر خواهند بود تا از شفاعت
 ایشان محروم نه مانی وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَاوَوْنَ وَچون می گذرند مؤمنان بر
 کافران بچشم و ابرو اشارت می کنند و افسوس می دارند و مسخرگی میکنند به مؤمنان
 وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ وَچون باز گردند کافران باطل خود را دشواری و بکافران دیگر

اَلْقَلْبُوا باز گردند و کجایین شادان و خندان و متکبران و فخر کنندگان از جهت مال و نعمت گردانند
 و ازین جهت که بنقصان مسخری کرده اند و افسوس داشته اند شادان باشند و اَدَاؤُهُمْ و چون
 کافران مؤمنان را بینند قُلُوا اِنَّ هُوَ لَاصْحَابُكُمْ لَصَالِحُونَ گویند بدرستی که این مؤمنان گمراهانند
 و زیان کارانند که پیروی محمدی کنند و بسیار هستند از متکبران که درویشان را که معتقدان
 صالحانند بجهنم میگویند و از دولت و سعادت صحبت او بیارند و محرومی باشند و به عذاب
 خدا مبتلایانند و پاک می شوند و ظاهر حال این طائفه را می بینند و اما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد

اے بسا کس را که صورت را دزد

تقصید صورت کرد و برایش زد

الحمد لله المومن عرش الله تعالى و مَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ هَافِظِينَ و این کافران فرستاده
 نشده اند بر مؤمنان تا نگاهبانان باشند و ایشان را باز دارند از آنچه می گفتند و اَلْيَوْمَ
 پس در آن روز یعنی در قیامت الدِّينِ اٰمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَخْجَلُونَ آن کسانی که ایمان
 آورده اند در دنیا می خندیدند از کافران یعنی کافران را در عذاب و عقوبت قیامت می بینند
 و شادی میکنند عَلَى الْاَدْبَابِ يَمْشُونَ بر تختهای آراسته در پردایمی در خیمهای انبیا قوت
 و مروت دارند و نگرند از بهشت و دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیا
 بر می آید و فرو می روند چنانکه خود جوش در دگیت مؤمنان شادی می کنند و می خندند هَلْ
 ثَوْبُ الْكُفَّارِ مَا كَانَ يَفْعَلُونَ بدرستی که جزا داده شدند کافران آنچه بودند که می کردند
 در دنیا از استهزاء و افتراء التَّوْبِيعِ جزا دادن آنهایی عاقبت کار را را بنیسه گردان
 سُورَةُ الْاِنْشَاقِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ و این
 را کافران می پرسیدند که قیامت کس خواهد بود جواب آمد که اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ چون بیاید قیامت
 آسمان بشکافد و پاره پاره شود و بر زمین افتد از هیبت آن روز و اَذِنَتْ لِرَبِّهَا و شنود
 آسمان فرمان خدا را و قبول کند و حَقُّ و سزا است آسمان را که فرمان خدا را قبول کند
 و اِذَا الْاَرْضُ ضُحَّتْ و قیامت بیاید زمین را باز کشیده شود

چنانکه ستمیان را باز نشند تا هموار شود و در وی هیچ کوه و بالا و پستی نماند و بمقدار انگشت
 تفاوت و ناهمواری نماند تا خلق در وی گنجی چنانکه در خبر آمده است وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا
 و اندازد زمین آنچه در وی است از گنجها و مردگان و وَتَخَلَّتْ و خالی شود زمین و در وی
 هیچ چیز نماند وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و مشغول زمین مر حکم خدا تعالی را یعنی حکم خدا خود را
 و سزاست زمین را که فرمان برداری کند امر خدا تعالی را جزا او متقدر است
 اذ اکان هذه الامور كذلك لتبعثن ولتحاسبن یعنی چون چنین باشد که یاد کریم
 شما زنده کرده شوید و حساب کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها و بدیها یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
 ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا بَدْرَسِيكَةٍ تو کار کننده مر پروردگار خود را کار کنی
فَمَلَأْنِيهِ پس مینده تو بر روز قیامت جزای کردارهای خود را از نیکی و بدی کردن
الْكَدِّ در نخت کار کردن و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی هر که هر چه می کند جزای
 آن بوسه خواهد رسید پس نیکان را یاد کرد و گفت جل جلاله فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ پس آنکه
 داده شود و کتابه بِمَعِينِهِ نوشته اعمال او بدست راست او فَسَوَّيْتُمْ محاسب پس زود بود
 که حساب کرده شود حَسَابًا بَآئِلًا حساب آسان بے مناقشه و مضائقه وَيَقْلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ
 و بازگرد بوسه کسان خود یعنی برگردانده مؤمنان یا به قبیل خود از اهل اسلام یا به زنان خود
 از حورالین مَسْرُورًا شادمان به سبب آنچه یافت باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ
أَوْفَىٰ لَهْبَةً و ساء ظهیر و اما آن کس که داده شود نامه او را از پس پشت او فَسَوَّيْتُمْ
يَدْعُو أَبْوْرًا او یصله سعینا پس هر آینه بخواند ثبوت دارا یعنی به طلبد هلاک خود را یعنی از
 برد که کاشکے زنده نشد و همیشه مرده ماند و تا در آتش در نیامد چون کسی را نامه
 از پس پشت دهند گردش را بر تابند تار ویش از پس پشت شود و دست چپ و س را
 بشکنند و بوسه پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامه او را در دست چپش دهند
 قراءه عاصم و ابو عمر و حمزه يُصَلِّ بَفَتْحٍ یا است و باقی قراءه يُصَلِّ بضم یا و تشدید لام

بلفظ مجهول خوانده اند مؤمن اگر چه فاسق باشد نامه او بدست راست او دهند بیان کرد که
 بچه سبب کافران را نامه بدست چپ دهند و گفت جل جلاله إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِ مَكَّةَ
 بدستیکه بود کافر در میان قوم خودش دمان زیسته و به هوا نفس خود کار کردی و
 پروای شریعت نداشته و غم آخرت نبودش هر چه می خواست می کرد و مال مردم میگرفت
 و خون ناحق میکرد در راحت و آسایش می بود و مؤمن غمناک می بود و فرمان بردار
 و ترسان از حضرت پروردگار خود به کفایت و عفو قناعت کرده بود بیت

ملک دنیا بن پرستانرا حلال	ما غلام ملک عشق بے زوال
---------------------------	-------------------------

و دیگر کافر قیامت را منکر بود چنانکه خبر کرد جل جلاله إِنَّهُ ظَنَّتْ أَنْ لَنْ يَخْلُقَ مِنِّي ابْنًا رَبِّهٖ
 كَانَ يَدَّ بَصِيْرًا بدستیکه کافر در دنیا گمان برده بود که هرگز باز نگرود یعنی می گفت که هرگز
 بعد مردن زنده نخواهم شد و هر چه می کنم حساب نخواهد بود و نصیب مومن این است که از
 محمدان و منافقان و مبایحان و اهل بدعت و حرام خوار که هر چه باشد بگیرند و دور باشد
 که ایشان در حقیقت منکران قیامت اند و بسیار وقت باشد که خود را سید و قلندر و
 ابدال نام کرده اند و گویند که خمس مال خلق از آن ما است و همه دنیا کابین فاطمه زهرا است
 و علما و اهل حق را دشمن میدارند و مرید بسیار گیرند و همه از شرع بیرون آرند و کاریز
 شرع فسر نمایند و منومی اے بسا ابلیس آدم روی هست پدیس بهر دست نشاید داد دست
 دست ناقص دست شیطان است و دیو پدرا که اندر بند تکلیف است و روی پد اے بهر دست
 دور باشد ازین نوع مردم و خدمت علمای حقانی و شیخ محقق کن تا ایمان بیادندی
 تَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ ظَا هُوَ هَمُّ الرِّفْضِ وَ بِالْطَّنْهِمُ الْكُفْرِ وَ اِيْن طَائِفَةٌ رَافِزُوْكَیْ خَوَانِد
 و مذہب باطل ایشان را هر کس نداند و در وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیداشده
 بودند و سلطان ایشان را بر انداخت و باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظهور کردند شیخ
 الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ روحه العزیز ایشان را بشناخت و به سلطان گفت سلطان

ایشان را برانداخت و حق تعالی از برای رد کردن و گرفتن کافر کت قیامت نخواهد بود سوگند
یاد کرد که احوال و اطوار بسیار در آدمی خواهد گذشت و در همه آن حق تعالی بینا بود بحال آدمی و
قادر بر زنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فلا پس نیست چنانکه کافر میگوید
که آمدن قیامت را منکبمی شود اقسام بالشفیق سوگند میخورم بشفق یعنی آن سرخی که بعد از آفتاب
فرورفتن پدید می شود و قیل سفیدی است که بعد از سرخی پیدا میشود و این روشن تر است
و قیل بهتر روزها در دست تا کلیل و حاد و سق و بحرمت شب و بحرمت آنچه شب او را گرداند
از مخلوقات که در شب آرام گیرند التوسق گرد کردن و التقدیر اذ التیق و بحرمت ماه چون کعبه جمع
شود نور و تمام شود یعنی در ایام بیضی الا تساق بهم آمدن و تمام شدن اکثر کتب چون
بضم با خوانده میشود معنی این است که هر آئینه بر شینید شما هر آئینه و هر آئینه طبقاً عن خلق بر
حاله پس حاله یعنی برگردید از حاله بحاله یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسید و از پس
مردن زنده شوید و بر عرصات قیامت حاضر شوید و حساب و کتاب بینید و صراط و دفرخ
را و درکات او را و بهشت و منازل او را بدانید و بینید و با به همه حالها قادر و علیم و بصیر
دائید و اگر اکثر کتب بلغع با خوانده شود چنانکه قراة ابن کثیر و حمزة و کسائیت و اول قرات
باقی قراست سنی چنین باشد باین قرات که بحرمت این چیز که تو اس محمد باکی بر آسمانها
طبق از زیر طبق در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه در معالم التنزیل تسک
باین آیت کرده است بر تحقیقت معراج رسول ما علیه السلام و در کتب کلامیه نیز مذکور است
و امام خصال گفت که در شب معراج رسول ما علیه السلام بیست و هشت هزار ساله راه را
قطع کرده است و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه در معالم التنزیل گفته است که قطع این
مسافت بعیده در اندک مدت محال نیست چنانکه به علم اقلیدس معلوم شده است که آفتاب
را جرم عظیم است که حدود و شصت اندازده کره زمین است و در آن مقدار که اسپ نیز روگردان
و ویدان قدم بر نهند و برادر و برادر ساله راه را قطع کند و در آن حدیث که رسول علیه السلام

پرسید از جبرئیل که وقت نماز شام شد و گفت لا ونعم دلیل است بر حقیقت این سخن پس اگر
 به جذبات الوهیت سر و پیغیران این مقدار مسافت را در یک شب قطع کن محال نه باشد
 پیش او لیا و اندام این ظاهرست چون ارواح ایشان را عروج است افتد و از خواب پیغمبر
 بجا و ندی رحمة الله علیه منقول است که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجہ امام
 شمس العارفین سجا و ندی که صاحب و توفیق قرآن است رحمة الله علیه گفته است که مرغ
 داش هواست ایشان را آن حجاد و از برای آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را بدانی که چستی
 و کیستی امثال اینها بر تو پوشیده نماند ششمی گریه می دانی به جز و لایک جز به
 خود ندانی تو که عوری یا عجز به جان جمله علیها نیست این پدگر ندانی من کیم در ره یقین
 اللهم شنبنا علی تصدیق الانبیاء و اسد قنا احوال الاولیاء چون حضرت ذوالجلال علی
 آدیسان را بیان کرد پس ازان سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان
 نیاموردند گفت جل جلاله بطریق استفهام و تعجب **فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس چه بوده است
 این کافران را که ایمان نمی آرند با وجود چندین دلائل عظام و بقرآه دوم **كَذَّبُوا**
 معنی این باشد که چه بوده است این کافران که ایمان نمی آرند به معراج رسول محمد علیه السلام
وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ و چه بوده است مرا این کافران را که چون
 خوانده می شود بر ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمی گذارند و انقیاد احکام
 شریعت نمی کنند و قیامت را منکر می شوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را بر خواند
 سجد کرد و **بِئْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و اینجا که کافران می گویند که قیامت نخواهد بود و نیست بلکه
 چنین است که ایشان **يَكْذِبُونَ** دروغ می گویند و پیغیران را و قرآن را و الله اعلم بما و عون
 و خداوند غرور و جل داناست بآنچه ایشان پنهان می دارند در دل خود جمیع می دارند در سینه
 خود و الا یعاصو نگاه داشتن چیز را دروغا یعنی در ظرف قیامت هُمْ بَعْدَ آيِ الْيَوْمِ پس مرده
 ده ایشان را بر بطریق استهزا و خبر کن ایشان را بآنچه در دناک و جاهل و دانه در دوزخ

أَلَا الَّذِينَ آمَنُوا استثناء منقطع باشد و عَمَّا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسانی که گریزه اند و عملها
نیکی کرده اند لَعْنَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ هـ مرایشان راست مری که هرگز نشود و با خبر رسد آلمن

بریدن و منت نهادن و الله تعالی اعلم

سُورَةُ الْبُرُوجِ وَ كَيْتَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ هُوَ اثْنَانِ وَ عَشْرٌ وَ هُوَ آيَاتُهُ

وَاللَّهُ ذَاتُ الْبُرُوجِ بحرست آسمان بابرجهای یعنی دوازده برج که محل و ثور و جوزا و سرطان
و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است بدانکه در هر سی روز
آفتاب یک برج را قطع میکند یاسی و یک روز یاسی و دو روز یابست و نه روز و در هر دو
روز و چیز از روز ماه یک برج را قطع می کند و آن بیست و هشت روز باشد و در دو شب
ماه پوشیده میشود اما آفتاب یک سال باید که تا دور فلک را قطع کند و ماه درسی روز بیست
و نه روز فلک را قطع کند و این دلیل است بر کمال قدرت آفریدگار و جل از بهر این معنی گویند
یا و کرب آسمان بابرجهای بقول دیگر همه ستارگان مرادست و بقول دیگر درهای آسمان
مرادست بدانکه برج عبارت است از یک بخش از دوازده بخش آسمان و الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و
بحرست روز و عده کرده شده که خواهد آمد یعنی روز قیامت و شاهد و بحرست گواهی
روز آدینه که گواهی می دهد بر عملها و مَشْهُودٌ و بحرست حاضر آمده شده دروس یعنی روز
عرفه که حاجیان و فرشتگان دروس حاضر شوند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم مقدس است
یعنی بحرست این چیز که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن قبیل بحرست این چیزها که
کافران را عذاب کرده خواهد شد و قبیل جواب قسم این است که قَتَلَ أَصْحَابِ الْأَخْضَدِ و
بحرست این چیزها که یاد کردیم که لعنت کرده شدند و از رحمت حق تعالی دور گردیدند یا را
خندق الْأَخْضَدِ و د هو الخندق و این اصحاب اخذ و سه کافر بودند که مؤمنان را عذاب
می کردند که از دین حق باز گردید و این مؤمنان از دین حق برنگشتند کی الانطیاسوس می
دوم یوسف ذوالنواس بود و سیم بخت نصر مغ بود و فارس و ایشان خندق غلیظ کردند و

که درازی و سه چهل گز بود و پنهانی او دوازده گز و یازده گز آتش کرده بودند هر مؤمنی که از دین
برگشت و یاران خندق انداختند و فاما هیچ ضرر بمؤمنان نرسید و از آن آتش نشدند
در آن روز و درین سوره مراد آنست که در بخران ملک بود و او اسم موضع بود و جود
و آن مؤمنان بر دین عیسی علیه السلام بودند و آن جهود ظالم از حمیر بنین بخران رفت
و مؤمنان را بسوخت و انجیل را بسوخت حمیر قبیلہ است از یمن و سبب آن بود که مرده
از مؤمنان قوم عیسی علیه السلام در بخران افتاد در میان جهودان بسیار چون برکت و سلمان
شدند و به دین عیسی علیه السلام درآمدند و این ملک جهودان را قهر آمده و خندق عظیم
کند و پر آتش کرد که هر که از دین ترسانی برگزشتی و یار آتش انداخته و این پیش از رسول
ما بود هر که را آتش انداختند و ضرر بود و نرسید و تار و زری ز نور آو کردند و سوختند
شیر خواره داشت خواست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود و فرزندش گفت ای مادر
صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه گل و یخمان است و بقول و هب رضی الله
عنه آن کسان را که در آتش انداختند دوازده هزار کس بودند و بقول امام کلینی هفتاد هزار
کس بودند پس از آن آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد و کافران را گرفت و همه را
بسوخت و این قصه را قاضی عبدالصمد الخزومی رحمه الله علیه آورده است در تفسیر خود
و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مؤمن نیست که در بلاها
خالدان صبر کند و از دین مسلمانی برگردد و نوکرو چاکر طالمان نشود و از مبتدعان دور باشد
و از برائی و نایبانشان را خدمت نه کند و توکل بر حق تعالی نکند اے عزیز من کسے واکه غم دنیا
باشد و بر دین متابعت سید المرسلین باشد و اراجعه غم دنیا و شوش او باشد شیخ سنائی غزنوی گوید

عزل	مسلمانان مسلمانان مسلمانان	درین آیات بے دنیا پنهانی پنهانی
این رو که جهان پر دیو پر غول است	که داند کرد جز اسلام و جز نیست نگهبانی	
شراب حکمت شرعی خورید اندر رحیم دل	که محروم اندازین دولت و س گویان یونان	

بریزان چنان جلے کر و کفر و ہوا آید سازید از برای نام و دام کام چون مردان	از ایراد چنین جانها فرو ناید مسلمان جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی
<p>النَّارِ ذَاتِ الْقَوْدِ بَدَلِ أَتَمَالِ از اخذ و معنی چنین باشد کہ لعنت کردہ باشد نذران خندق کہ یاران آتش زبانه زنده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آن کسان را کہ خندق کنند بودند و پر آتش کردہ و مردم را عذاب می کردند بہ آن آتش اِذْهُمْ عَلَيْهِمْ الْقَوْدُ چون آن کافران بر کنارہ خندق نشستن بودند الْقَوْدُ جمع القاعد یعنی مہتران ایشان بر تختها نشسته بودند بر کرانہا آن آتش و کہتران مردم را در آتش می انداختند وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ و ایشان آنچه میکردند بر مؤمنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان می بودند بآن عذاب مؤمنان وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُقِيصُوا بِاللّٰهِ الْيُسْرَى الْحَمِيدَةَ و عیب نمی کردند آن کافران مؤمنان را یعنی عیب نہ داشتند آن مؤمنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکہ ایمان آورده بودند بہ خدائے غالب بہم چیز کہ بے ہمت است و ستودہ شدہ است در ہمہ وقت الَّذِيْ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّ خدائے کہ مرا و رست پادشاہی آسمانها و زمین ہا و اللہ علی کل شیء شہید و خدائے تعالی بہم چیز را گواہ است و داناست بہم چیز ہا پس جزا کردار ہائے و بدہنیک را و بدی را یعنی این کافران بر مؤمنان هیچ عداوت و دشمنی نہ داشتند مگر بدین جہت کہ ایشان ایمان آورده بودند بخدائے کہ موصوف است بصفات کمال و منزه است از نقصان و زوال یعنی می باید ہمچنین کسان را دوست دارید کہ ایمان آورده اند بخدائے تعالی و دشمنی نہ کنید ہیچ کس کہ کافران کور اند و کار بر عکس میکنند نصیب مؤمن اینست کہ با دوستان خدایتعالی دشمنی نکنند و حسد نبرند برین کہ ایشان را مریدان و دوستان باشند</p>	
پس تو اسے ناشتہ رو بہ چہیتی با ہم شیران تو بازی می کنی	پز نزاع و پر حسد بر کیتی با ملائک ترک تازی می کنی

و دوستان او را دوستداری و طالب محبت ایشان باشی مشغوب

اینکلم حق یا موزا س کریم	بین چه میگوید ز مشتاق کلام
مے روم با جمع الجوین من	تا شوم تنسوب سلطان زین
با چنین جاه و چنین پیغمبری	طالب خضرم ز خود بینی بری
سألهایم پر پرو بالهسا	سألهایم چه بود هزاران سالها
تو همین این یا سها را بر زمین	زانکه بردل میرود عاشق نقین

ذَوُ الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خداوند عرش بزرگتر است هیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجید بزرگ
حمزه و کسائی بکسر دال خوانده اند و باقی قمر البضم دال خوانده اند فَقَالَ أَيُّكُمْ يَدْرِي
است هر چه خواهد و هر که را آنچه خواهد بدین نصیب توانست که حد نبوی و راضی باشی قسمت الهی

بیت قسمت قسام بین هیچ مگو؛ مخج ۴ کار تبری شود چونکه در یوحنا

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ و بدرستی که آمد بنو سخن شکر فِرْعَوْن و تَمُودَ یعنی آن لشکر
که فرعون و تمودیان بودند که ما ایشان را نیست کردیم به عذاب بزرگ کافران این است
اینرا ملاک خواهیم کرد بِلِ الذِّينِ كَفَرُوا فَبِئْسَ تَكْذِيبُ بَلْ كَسَانِيكَ كَافِرٌ شده اند در انکار
آن عذاب را با وجود آنکه می دانند و مکابره میکنند و ایمان نمی آرند به قرآن که نامه الهی است
و کتاب عزیز و فرقان شریف است وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِهِمْ مُحِيطٌ و خداست تعالی داناست
بحال این کافران و تواناست به هلاک کردن ایشان و از پس و پیش محیط است یعنی گردا
گرد ایشان را گرفته است که نتوانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قَوَّانٌ عَظِيمٌ چنانست
که کافران میگویند که قرآن شعرست و سحر و سخن محمد است علیه السلام بلکه چنین است که قرآن
بزرگست فَبِئْسَ تَكْذِيبٌ مُحْفَظٌ و سخن خداست تعالی است و در لوح محفوظ است که نوشته
شده است و نگه داشته شده است از تغیر و تبدل که یک حرف کسه دروے زیادت توانا
کرد و کم نیز نتواند کرد و عبد الله ابن عباس رضی الله عنه گفت که در اول لوح محفوظ نوشته است که

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ دِينُهُ الْإِسْلَامُ وَمُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَصَدَّقَ وَعَدَهُ وَرَسُولَهُ ادْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَعَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَيَّكُويد که لوت از کیدانه مر واریدست درازی و همچون آسمان تا زمین و پهنائی و همچون از مشرق تا مغرب که انهای و مرصع کرده شده است به جواهر و غلاف و از یاقوت سرخ ست و قلم و از نورست سرا و به عرش رسیده است و پایان او در کنار فرشته ایست که نام او ماطر یون است و لوح در لوح است یعنی نشا و گیت بالائ آسمان به قلم نام نافع محفوظ بضم فاء خوانده است

وَبَاقِي تَرْجُومَ خَوَانِدَانِدَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ط

سُورَةُ الطَّارِقِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلْكَافِرَةُ عَشْرُ آيَاتٍ

وَالشَّمَاءُ بِحُرْمَتِ آسَمَانِ وَالطَّارِقُ وَبِحُرْمَتِ سَتَارِگَانِ که در شب پدید آید و بر وز ناپیدا باشد الطَّرِيقُ بِشَبِّ آدَمَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و چه دانی تو ای محمد که چیست طارق بیان کرد و گفت جبل جلاله الْجَمْعُ الشَّاقِبِ سَتَارِگَانِ روشن و تابان است و قیل و مراد از طارق ستاره ایست که شب پدید آید و در آسمان نتواند بر آمدن و بقول بعضی رحلت و بقول بعضی پروین مراد است و جواب قسم این است که إِنْ كُلِّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ اَمَامِ عَاصِمٌ وَابْنِ عَامِرٍ و حمزه به تشدید میخواند و آن کلمه نفی است و لما یعنی الاست و معنی چنین باشند که بحرمت آسمان با ستارگان تابان که شب پدید آید یا بحرمت ستاره شب پدید که نیست هیچ تنه مگر بریت نگاهبانی از حق و بقی قرار تحقیق لما خوانده اند و ما زمانه است آن مخفی است از آن نقیض و ضمیر لئشان معنی چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان که بدستی که بر تنه است بر آئینه نگاهبانی از حق تعالی و بقول بعضی آن نگاهبانیان فرشتگانند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی و بدی تا در تزیین جزای آن به بندگان برسانند و بقول بعضی فرشتگانند که مومن را نگاه می دارند از بلاها و از دیوان چنانکه در حدیث آمده است که بهر مومنی صد و شصت فرشته موكل است که و را

عَفْرِ قِيَامَ لَوْنِ مَوَدَّةِ الطَّارِقِ

نگاه می دارند از دیوان چنانکه عمل را نگاه می دارند از مجلس تا غایتی که تقدیر کرده شده است
 چون تقدیر بر سر آید نگاه ندارند و در پدایه آورده است که اختلاف است و شمار فرشتگان که
 نگاه می دارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید کرد و چون در بعضی روایت دواست و
 در بعضی روایت پنج و در بعضی روایت شصت است وَلَا يَنْظُرُ بِنَظَرِ الْإِنْسَانِ آدمی که
فَمِنْ خَلْقٍ از چه آفریده شده است باز بیان کرد و گفت جَلَّ جَلَالُ خَلْقٍ مِنْ مَنَاءِ دَافِقٍ
 آفریده شده است از آب ریخته شده در رحم مادرش يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِي
 که بیرون می آید آب از میان پشت پدر و از میان استخوانهای سینه مادر که میان دو پستان
 الترائی جمع التریه چون حضرت حق تعالی خواهد که فرزند بیاید شود قوت به شہوت مرد
 زن برآیند و تا هر دو بهم جمع آیند و از پشت پدر و سینه مادر آب جدا شود و آب بهم میانی
 و در حدیث آمده است که چهل روز نطفه و چهل روز خون بسته باشد و چهل روز گوشت
 پاره باشد همچون گوشت خائده بعد از آن فرشته راحق سبحانه و تعالی فرستد و نسکم مادر
 تا چهار حکم را بنویسد که درارش را که چه خواهد بود و او جلش را که چند بزید و روزیش را که چند
 بخورد و بنویسد که نیک بخت است یا بد بخت بعد از آن روح را در و س در آرنده از نطفه
 شود نصیب تو این است که بدانی اول خود را که چه بودی و از چندی اولت آب گنده
 و آخرت خاک پراگنده پس منکر مباحث که شومی زنده چنانکه گفت خدایے باقی و پانیده
إِنَّهُ بِرِسْتِكَ خدایے تعالی که آفریدش اول عَلَى سَاجِدَةٍ لِقَادِرٍ بر بازگردانیدن آدمی
 بر آینه توانست يَوْمَ تَبْلَى الشَّيْءُ در روزیکه آشکارا کرده شود کارهای پنهان او را
فَمَّا لَهُ مِنْ ثَقَةٍ و کانا حیرت پس نباشد مرین کافر ایچ قوت و یاری کنند و به یک قول مر
 ازین کار با پنهان فریضهاست چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آن که در قیامت اینها
 را آشکار کنند که چگونه کرده است و در حدیث آمده است که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که
 سه چیز است هر که آن را بجا آورد ترک ندهد ولی حق تعالی باشد نماز و روزه و غسل جنابت

و بقول دیگر مراد ازین گناهان نهبان و مکر و حیله باشد که آن را دران روز آشکارا
 کنند و الله تعالی اعلمه و انما ذات الرجب و بمرست آسمان با باران و اکاذیب ذات
 الصلح و بمرست زمین با سنگافتن که بشکافند بگیاه و درخت افتد بدستیکه قرآن لقول
 فصل و هراینه سخن خدای تعالی است که جدا کنند هست میان حق و باطل و مآهو
 بالقول و نیست این قرآن سخن بیود و سخن آدمیان انهم یکیدون یکید او بدستیکه
 این کافران مکر میکنند تبوای محمد تا بتو رنج رسانند و آکید کید او من جزای این
 مکر ایشان را می دهم در دنیا و آخرت نمبر کن توای محمد در جهنم کافران نقیب درویش
 این ست که در مکر دشمنان و حسد حامدان صبر کند و بحق سبحانه و تعالی توکل کند که او
 کریم است و جزای ایشان را بدو من یتوکل علی الله فهو حسبه بیت

آن را که توئی خرقه عریان نشود و برگز	و انرا که توئی چاره بیچاره نخواهد شد
بیچاره شود عاشق اما بهر نمی رسد و	مگر چه شود لاغراستار نخواهد شد

فقیل الکافورین املهم و ید آیس مہنت ده و فرصت ده ایشان را توای محمد
 اند که یعنی روزی چند امان ده ایشان را و تعجیل کن در دعا برایشان که مای ایشان را
 هلاک خواہیم کرد چنانکہ در جنگ بدر کردیم نقیب درویش این است کہ تا تواند دعای
 نہ کند بر دشمنان خود و محبت و عداوت خلق را از حق تعالی میند و شکر گوید کہ از مکران
 نیست ہر محمد را ابو جہل باید کہ باشد و ابوبکر نیز باید مصرعہ در جمع بسک روحان ہم بپوشد
 سورۃ الاعلا مکیہ ۱۰۱ اسم الله الرحمن الرحیم و هي تسع وعشرون آية

سبع و شصت و شصت الی الاعلا بر پاکی یاد کن اسے محمد خدای خود را کہ برتر است از مہمہ بقبر و استیلا
 نہ بمکان بہ قول دیگر بر پاکی یاد کن نام پروردگار خود را و بہ قول دیگر گوئی سبحات
 ربی الاعلا پس رسول علیہ السلام فرمود کہ در سجده بگوید سبحان ربی الاعلا و چون
 این آیت آمد کہ تسبیح باسم ربک العظیم فرمود کہ در رکوع بگوید کہ سبحان ربی الاعظم

معلوم شد که لفظ اسم زائد است الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ آن خدا که آفرید چیزها را پس راست کرد و در محال
 را چنانکه خواست آبی را به شکل دیگر و اسپ و شتر را به شکل دیگر هر یک را چنانکه می بایست آفرید بجهت بالغه
 و الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ آن خدا که اندازه کرد و در زیرها را پس آفرید و مطلب کردن هر چیز را با آنچه میبایست
 و الهامات آبی مر انسان و حیوان او طلب کردن را و با و غذا را حکمت بزرگ است در کشف و کواشی
 آورده است که چون مافعی کور شود و الهام دهد فَتَتَّبِعُهُ او را که برگردان به چشم خود با مال دنیا شود اما مام حمزد
 و کس قَدْ سَبَّحْتَ بخوانده اند و باقی قرآن به تشدید خوانده اند وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ يَجْعَلُهُ
غُثَاءً أَوْ حُمَىٰ آن خدا که بهیرون آورد چراگاه سبز را باز و پر گل و ریاحین پس
 گردانیدش خشک و ریزد و ریزد غُثَاءً خشک ریزد شده چون غشاک یعنی آن
 خدا که بیافرید از برای ستوران شما در سفر و حضر علفهای آماده کرده شده تا شکر گوید
 در زمستان از خشک او نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و دیولاتی برای ستوران
 شما پدید آورد از برای شما نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلاله سَنُقَرِّبُكَ هر آینه که
 قرآن خوان کردیم ترا و قیل هر آینه خوانا گردانیدیم ترا فَلَا تَنْسَىٰ پس فراموش نه کنی
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آن چیز را که خداست تعالی خواهد که نسخ کند پس تو فراموش کنی آن را
 لفظاً و معنای چون منسخ تو شود فراموش تو شود إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجُحْدَ وَمَا يَخْفَىٰ بدستیک
 می داند خداست تعالی آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو فراموش گرداند
 چونکه اوست دانا به مصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَلْيَكْفُرْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و آسان کنیم
 ترا یعنی راه عمل نیک را از برای شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه
 آسان تر باشد دادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذِكْرٌ پس وعظ گوید
 به قرآن و شریعت إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ اگر سود دارد و عطا و اگر سود ندارد و دستار
 و اهل ایمان را سود دارد و کافران را الزام محبت باشد نصیب عالم حقانی این است
 که وعظ بگوید اگر فاسقان را و حیلہ گران را سخت آید و نفع نه گیرند ازین آیت دانست

میشود که وعظ و نصیحت را به هیچ وجه ترک نتوان کرد و تقدیریه ان نفعت الموعظة ادم تنفع
 هكذ افسه المفسرون بعد بیان کرد و گفت که کراسو و میدارد و کراسو و میدارد و
 گفت جل جلاله سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى هَآئِنِهٖ نَبْدٌ كَبِيرٌ و وعظ هر که از خدا تعالی ترسد
 وَ يَجْزِيهَا الْاَشْفَ الَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَى و دور شود از وعظ و پند را قبول نکند
 بد بختی که در آید در آتش بزرگتر که هفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی نیم
 الْاَيَمُوتُ فِيهَا و لَآ يَخْفَى پس آن بد بخت در دوزخ نیر و مخلص شود از عذاب و نه زید
 از رستی که در و سه آسایش باشد یعنی از سختی عذاب و سه چنان باشد که در وقت مردن و
 جان کندن چنانکه در عرف میگویند که نه مرده هست و نه زنده نصیب تو این ست که ازین
 آیت وعظ و نصیحت را وصیحت و اعطان و ناصحان حقانی را ترک نکنی و از ایشان نگریز
 و ایشان را بدل دشمن نداری این فقیر میگوید بنده مؤمن طالب همیشه در طلب کردن
 نصیحت و پند است در اول از پدر و مادر و بعد از استاد و بعد از شیخ بعد از
 الهامات الوهیت كَفَالَقَمْعًا فَجَىٰ سَرَّحًا وَ لَقَوٰهَا اَسْيَاسًا بسیار باشند که از بسیار رفتن
 بوعظ عار دارند و به واعظان حقانی به چشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ
 و معین ایشان حق تعالی میباشد و از دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه ویرانیان دارد

بیت

چراغ را که ایند بر فسر وزد

هر آنکس یف کند ریش بسوزد

به فرمان رایا و کرد و عذاب ایشان را بعده فرمانبرداران رایا و کرد و گفت جل جلاله
 قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى بد رستیکه نیک بخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول
 کرد و پاک شد از گناه و كَفَرُوْا كُوْنُوْا سَمْعًا وَّ اَبْصَارًا و خدا تعالی رایا و کرد و نام او را
 گفت و نماز گذار یعنی الله اکبر گفت و خدا تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذار و امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه گفت رستگاری یافت آنکه صدقه فطر را داد و در اول روز عید فطر و بمیرا
 نماز عید گذارد و در کثافت آورده است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارم

اَلْاَرْنَائَةُ خُودِ هَيْئِ آيَتِ رَايَا هِمَّ بَعْضِي قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَرَكَتْ بِحُجُونِ صَدَقَ فُطْرُوهُ نَارِ عَمِيدِ بَكْمِيرِ بَايَا
 آور دو بام مرا همین بس است به خاطر این فقیرم آید والله تعالی اعلم که درین آیت اشارت
 به منازل سلوک اول تو به است و تزکیه نفس با زالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده
 و دوم بر ذکر لسانی و قلبی و روحی و سری سیوم رسیدن بشاهدات قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَرَكَتْ
 اشارت بادل است و ذکر انتم رَقِبَةُ اشارت بدوم است فَصَلَّیْ بِسُیُومِ چون صلوة معراج
 مؤمن است و قوه عین فی الصلوة اشارت باین است و الله تعالی اعلم کل ثَمَرِ شَرُورِ الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا ابو عمر میائے غائب خوانده است و باقی قرآنه تا خطابه خوانده اند معنی این باشد
 که شما کافران بر می گزینید زندگی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و پند را قبول
 نمی کنید از قرآن و اهل قرآن و اَلْاُخْرَةُ حَیْثُ وُ اَبْقَ و حال این است که آخرت بهتر است
 از دنیا و باقی است بر هر که مؤمن باشد بد آنکه حق تعالی بیان کرد که سبب کفر و حق را قبول
 ناکردن دوستی دنیا است و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیه السلام
 حب الدنیا داس کل خطیئة و بسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز به وعظ
 اهل حق به غرض حاضر نیایند و بسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک ندهند و

عز و غنا و سلطنت سرچشمات می کشد فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد

اِنَّ هَذَا الْيَقِي الضَّحْفِ الْاَوَّلِي صَحْفِ اَبْرَاهِيْمَ وَ مُوسٰی بَدْرِ سَيِّدِمْ اَنجِه ياد کردیم دین
 سوره از وعد و وعید و دلائل توحید و غیر آن باشند است در کتابهای پیشینیان که آن

کتاب ابراهیم و موسی است علیهما الصلوة والسلام

سُورَةُ الْغَاثِيَةِ وَكَلِمَةُ اَلْحَمْدِ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ كَوْعُطَا

هَلْ اَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاثِيَةِ بَدْرِ سَيِّدِمْ اَدْرَا اے محمد سخن قیامت که آن فرموده باشند
 است مزبور چیز را و به قول دیگر غاشیه نام دوزخ است که فرو پوشنده است همه کافران را

«اِنَّ هَذَا الْيَقِي الضَّحْفِ الْاَوَّلِي صَحْفِ اَبْرَاهِيْمَ وَ مُوسٰی بَدْرِ سَيِّدِمْ اَنجِه ياد کردیم دین

حق تعالی قیامت را در قرآن هزار جای یاد کرده است تا فالحق تبرسند و جوه قیامت
 خاشعۀ رویها باشد در آن روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عامه که
 کارکننده ناصبه رنج بیننده باشند در دوزخ و کارشان این باشد که فرمایند
 تا بر صعود باغها و زنجیر ما آیند و باز بیند از دشان و صعود کوهیت از آتش دوزخ
 و ایشان کسانی باشند که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برای رضای
 حق تعالی نه باشد قصه ناداحامیه در آیند در آتش که سخت گرم باشد در حدیث آمده
 است که دوزخ را سه هزار سال تا فتنند تا سیاه شد اکنون همچنان سیاه است ابو بکر و
 قصه به لفظ مجهول خوانده اند یعنی در آورده شوند در دوزخ شکفتی من عین اینک
 آب داده شوند در دوزخ از چشمت گرم که گرمی و بغایت رسیده باشد که از وس گرم
 نباشد لیس نفهم طعام الا من خیر یبع : باشد مر آن دوزخیان را در دوزخ خوردنی مگر
 از خار خشک که زهر دارد و قیل : رفته است در دوزخ یعنی زقوم لایمین ز فریاد کند و
 یغنی من جوع و سودند و کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن و نفع نباشد چون
 صفت دوزخیان که در صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله و جوه یک میثقی تا عه ریا
 باشد در آن روز تا اثر رحمت تسبیحها را ضیعه و از برای کوشیدن و عمل نیک کردن
 در دنیا خوشنود باشند و همچون ماه شب چهارده باشند فی جنة عالیة در بهشت بلند باشند
 که سمع فیها کغیة نشوند در بهشت سخن پیوده و باطل همه کلمات و حمد و ثنا گفته شود فیها
 عین جاریة در آن بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمهای روان بسیارست
 فیها سه مخرج قنعة و درین بهشت باشد تختهای بلند اگر از بالا آن چیز بیفتد صد سال
 بایر تا به پایان رسد در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان المتحابین
 فی الله لفی غرفة ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی کواکب السماء

یعنی کسانی که بیک دیگر دوستی دارند از برای رضای حق تعالی در دنیا پرامینه در جایگاه بلند باشند که نظر کنند بایشان اهل بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند و چون خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن تختها بنشینند پست شود و باز بلند گردد و از آنجا متواضع شود و در بهشت کوزها باشد و بدست نهاده از شراب بر یک جویهای بهشت بشمار ستارگان از جوی مختلفه بعضی از زر و بعضی از نقره و غیر آن و نمازی مَحْصُوفُ فَه و نهیم بالشهای انداخته شده بر پهلوی یک و دیگر صف به صف نهاده و سر را بر آویخته و شاد و روانها یعنی قالینها و بساطها باشد. در بهشت گسترده قیل نهالینها و مخمل انداخته شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسول علیه السلام بیان کرد کافران گفتند چون بر آید برین تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد اِذَا لَمْ يَلِكْ كَيْفَ خُلِقْتَ يَا بِلَّاسَ نه بگردند بهشتیان که چگونه آفریده شده است چون خواهند که سوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتها آفریده است حق تعالی در وَسِ و اِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ دُفِعَتْ و چراغی نگردند با آسمان که چگونه بلند کرده شده است چون خیمه بر سر تختها بستمون و در وَسِ عَجَابُ بِلَّاسَ آفریده و اِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و چراغی نگردند کوهها که چگونه ایستاده کرده شده است و چندین منفعتها در کوهها نهاده شده است و اِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و چراغی نگردند بر زمین که چندین هزار عجايب قدرت در وَسِ آفریده شده است آن خدای که قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر آفریدن دوزخ و عذابها و بر آفریدن بهشت و نعمتهای وَسِ چنانکه خبر کرد جل جلاله در اول این سُورَةُ فَتَكُنْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكَّرٌ یعنی پس تو اے محمد پند ده و هر آینه تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ و نیستی تو برگاشته شده برین کافران تا ایشان را بستم فرمائی ایمان آوردن و حکم این آیه منسوخ است بآیت سیف یعنی فاقتلوا و قیل معنی این است که تو اے محمد مجبور نیستی بر اینکه راه راست در ایشان خلق کنی و پیدا کنی اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ تو راه نهای و غلط

گاہے و پندہ تا کر اسعادت مساعی کند تا حق را قبول کند و تا کرانی سعادتے برین دار و ک
حق را قبول نہ کند زہد سعادت کی محمد رسول اللہ را پیش و فرستند و برانشاء ایمان نیاور و بکوشش

گیرش نظم	اے بسا دولت کہ آید گاہ گاہ	پیش بے دولت بگردا و ز راه
اے بسا مشوق کا یہ ناشناخت	پیش بختے نداند عشق باخت	
این غلط بین دیدہ را حرمان است	دین بقلب قلب را سوراخ عقداست	
دیدہ دل بہت بین الاصبغین	چون قلم در دست کاتب احصین	
جز نیاز و جز تضرع را نیست	زین بقلب ہم قلم کا ذمیت	
اے قلم نگر کہ اجلایستی	کہ میان اصبغین تو کیستی	

قال النبي صلى الله عليه وسلم قلوب العارفين بين الاصبغين من اصابع الرحمن
يقولها كيف يشاء الا من تولى وكفر فعد به الله العذاب الا لكبر ولكن ان كس
برگردان ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدا تعالی و سے را عذاب بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت
باین تقدیر شکنک متقطع باشد و اگر شکنک متصل باشد و معنی میگوید یکے آنکه تو پند و
قوم خود را که سود دارد پندایشان را اگر کسی را که کافر شود که او را پند سود ندارد و دیگر معنی
اینست که تو ساطعتی برگشتن ایشان مگر بر کسی که روست بگرداند از ایمان آوردن ان
اَلَيْسَا اَيَا بَهُمْ بِرَشِيكَ هَاسَتْ بَاغْشَتْنِ اَيْشَانِ ثُمَّ اَنْ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ هَاسَتْ
شمار کردن ایشان و جزا دادن ایشان ما جزاے کردار ایشان بدیم تو اے محمد پرسان
با ایشان شریعت را آجت باشد برایشان اللهم تَدَبَّرْ قُلُوبَنَا عَلَى دِينِكَ وَطَاعَتِكَ

يا مقلب القلوب آمين

سورة الفجر مكيه
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَحِیُّ تَدَارُیْ اَیْمُنُ لَفِ عَا

وَالْفَجْرِ مَجْمُوعِ سَبِيحَةٍ دَمٌ كَمَقْتِ رُشْنِ شَدْنِ رُزْأَسْتِ اَزِیَانِ تَارِیْ شَبِّ وَاِیْنِ لَیْلِ
بزرگ است و ظاهر بر هستی حق تعالی و بر قدرت و علم و حشر و نشر و قبول عبد الله بن عباس

مراد از فجر نماز بامداد است به قول بعضی از سپید اول ماهی الحجه است و لیکن عتبی و به حرمت
 شبها که ده ماه ذی الحجه که ده حاجیان است و به قول بعضی دو اول ماه رمضان است و بالتشفع
 و بحرمت جفت یعنی روز عید رمضان و آلئ قیوم و بحرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول
 بعضی مراد از شفع آفریده است و از و تیز آفریدگار است و غیر این نیز گفته اند حمزه و کسائی
 و آلئ تیز بکسر و او خوانده اند باقی قرابتش و او خوانده اند و اللیل اذ کیسر و بحرمت شب
 چونکه روز شود در روز زود زود رفته شود و بقول بعضی ازین شب آن شب است که
 حاجیان در روز غرات به مزد و نذر و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم محذوف
 است ای لیعد بن یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هر آینه خدایا کرده شود کافران
 هر آینه هر آینه هکلی فی ذلک قسم کنی حقیقت است درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ
 مگر کسی که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگست باین اشیاء که مشاهد عجایب
 قدرت است و بدایع حکمت است و این عاقلان اولیاء الله و انبیاء اند که دیده دل ایشان
 نور اند و نور است و بواسطه ایشان پیش ایشان تصور است بر شسته و مکرر برین معنی باریت

فرد	روسته ناسته بنید و مخفور	لاصلوة گفت الا فی الطهور
-----	--------------------------	--------------------------

الله تو کیف فعل ربك بعد آیاتی دانی که چه کرده است خداست تو با کافران پیشین
 یعنی میدانی که چگونه باین کرد خداست تعالی عادیان که ایشان را ارم نام بود و ایشان دو
 عادی بودند عادی اول را نام عوض بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و دوس از قوم
 بود علیه السلام نبود و عادی دوم را دو پسر بود نام یک شداد بود و نام دیگر شدید و
 ایشان از قوم بود و صالح بود و تقیل ارم نام بوستان بود که شداد عادی بنا کرده بود و غلی
 الاول ارم عطف بیان العادی علی الثانی المخلاف محذوف ای بعد صاحب
 ارم ذات العیاد الی قی که آن ارم بوستان شداد با ستون ها و عمارت ها بود که که می توان
 عیالها فی البلاد که آفریده نشده است مانند آن در شهر باقیل عادیان دراز بالا بودند

کہ قیامت ہر یکے بہت مدد گز بود شداد ابن عادی نہ صد سال عمر بود آن ملعون دعویٰ خدا
 کرد و سہ روئے زمین را گرفت و بہشت ساخت و در میان عدن در مدت سی صد سال چو
 تمام شد خواست تاجہ لشکر ہائے خود در آید در آن بہشت کہ مثل او کسے ندیدہ و صفت او
 در کتابہایا ذکر وہ شد بہشت چون نزدیک رسید حق تعالیٰ ہمہ ایشان را بیک آواز کہ از
 آسمان آمد ہلاک کرد و قَتَمُوْهُ و زبانی کہ چگونہ ہلاک کرد خدا کے تو نمود و یا نہ کہ قوم
 صالح بودند علیہ السلام الَّذِیْنَ جَاءُوْا بِالْحَقِّ وَالْحَقَّ يَأْتِیْ اَنَّا نَمُکِّرُ بَرِیْدَ رَسُوْلِنَا و کو شکہا
 و خانہا ساختند از سنگ در موضعی کہ آن را ادا دی القرۃ نام است دو ہزار بار ہزار و
 بہت حد کو شک کنندہ بودند و کوہ با طاہما و رواہما سہمہ راقی تعالیٰ ہلاک کرد چون اختر
 صبا را کشند و فِرْعَوْنَ ذِی الْاَوْتَادِ و زبانی کہ چکر خدا کے تعالیٰ بہ فرعون کہ
 با میخما بود و بقول عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ مراد ازین میخما آن ہست کہ لشکر
 بسیار داشت و ایشان را میخما بود کہ بہ میخما استوار کردند و بقول مجاہد مراد ازین آن
 میخما ہست کہ مردمان را چہار میخ کردند و ہلاک کردند بآن چنانکہ علماء روایت کرده اند
 کہ فرعون را از نینہ داری بود نام او خرقیل کہ ایمان آورده بود بہ موسیٰ علیہ السلام پہل
 از فرعون و از خویشان نزدیک فرعون بود و زن وے مشاطہ دختر فرعون بود و این
 زن نیز ایمان آورده بود بہ موسیٰ علیہ السلام روزے دختر فرعون دانست و بفرعون
 گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برگشت آن زن را فرعون
 تا چہار میخ کردند و دستہا و پایہاے او را بہ میخما و قتل و عروس فرعون آسیہ خاتون
 نیز ایمان آورده بود او را نیز ازین نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برگشتند الَّذِیْنَ
 طَفَعْنَا لَیْلًا اَنَّا نَمُکِّرُ بَرِیْدَ رَسُوْلِنَا و فرمائی کردند حق تعالیٰ را در شہر طافا لَیْلًا اَنَّا نَمُکِّرُ
 پس بسیار کردند در شہر مابتاہی را یعنی گناہ بسیار کردند فَصَبَّ عَلَیْہِمُ رُبُّكَ سُوْطَ عَذَابٍ
 پس سخت خدا کے تعالیٰ بر ایشان تازیانہ کشید و امام سدی گفت یعنی ہر یکے را دیگر گوندند

عذاب کرد عادیان را بباد و نمودیان را با و از که از آسمان آمد فرعون و فرعونیان را بفرق کرد
در آب **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** هر آینه پروردگار تو هر آینه بمیرصاد است **الْمِرْصَادُ** راه گذر و قیل
راه تنگ که گذر بر او باشد یعنی خداست تعالی میداند و می بیند و می شنود هر چه بر خلق
میرود و هر چه می کنند بر او پوشیده نیست در دنیا کافران را عذاب کند و در آخرت نیز
و هیچ کس از پنهان نماند و قیل فرشتگان خداست تعالی بر صراط اند با گریزها و انبوهها و بر
پیل صراط هفت جای پرسند از هفت چیز اول از توحید و ایمان دوم از نماز و سوم از زکوة
چهارم از روز پنج از صلوة رحم ششم از طهارت و غسل ششم از حقه های پدر و مادر چون از این
فارغ شوند و جواب با صواب بگویند به بهشت روند و اگر نه بدو رخ افتند نعیذ بالله
من ذلک چون حال کافران گذشته را بیان کرد و از عذاب ایشان را یاد کرد و از عادت
ناپسندیده ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نگفتند و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تعالی
دانا است و بیناست که **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** اشارت بآن است باز از حال کافران این
است خبر کرد و گفت **جَلَّ جَلَالُكَ فَامَّا الْإِنْسَانُ** اِنِ احْصَا ابْتِلَاءَ رَبِّهِ اَمَّا اَنْ كَافِرٍ مَعِينٍ یا به کافران
چون بیاد مایدش پروردگار او **فَاَكُوْمَةُ** پس نیکی کرد با او و مال و فرزند و نعمه و بنابر نعمت
پرورش **فَيَقُولُ رَبِّي اَكْرَمُنِي** پس این کافر بگوید پروردگار من به من نیکی کرد و عزت
و حرمت خود درین بید کرد حق تعالی مال دادش و خوش وقت کردش به نعمتها **اَمَّا اِنْ اَبْتُلْتَهُ**
رَبِّهِ و اما چون آزمایدش پروردگار او **فَقَدْ رَعَىٰ عَلَيْهِ دِرْهَمًا** پس تنگ کرد بر او و در دنیا
رَاقِبًا **فَيَقُولُ رَبِّي اَهْأَنْ** پس بگوید مر خداست من خوار گردم شدن روزی را سبب خواری خود
داند مقصود کافران دنیا همین است که عزت و حرمت به مال میداند و خواری و مذلت بقرصه
فاما مؤمن عزت و حرمت به توفیق ایمان و طاعت و تقوی و زهد می بیند و خواری و مذلت به محبت
و فقر و حرام می بیند حق تعالی فرمود **اِنْ اَكْرَمَكُمْ** اگر مکره عند الله اتقلکم و گفت ان اکر کم
عند الله اعلمکم و اغناکم و اقی که حق سبحانین اعتقاد را بر کافران رد کرد و گفت **جَلَّ جَلَالُكَ**

کَلَّا بَارِئِ سَيِّدِ کَافِرَانِ اِزِینِ اَعْتِقَادِ بَلْ نَظَنُّ اَنْ اِشْيَانِ اَعْتِقَادِ کَرْدِه اَنْدِ کَیْزِیْنِ نِیْسِتِ
 کَلَّا کَلِّمُوْنَ اَلْیَسِیْمَ نِیْکُوئِیْ نِیْ کُنِیْدِ بَرِیْمِیَانِ وَاِیْنِ دِلِیْلِ بَیْخِیْ وِخَوَارِیْ اِشْيَانِ ۳۶
 وِمْوَمْنَانِ نِیْکُوئِیْ مِیْ کُنِیْدِ بَرِیْمِیَانِ وَاِیْنِ دِلِیْلِ نِیْکِ بَیْخِیْ وِکَرَامَتِ اِشْيَانِ اِستِ تَا اَخِرِ
 هَمچِیْنِ بَدَانِ وَاَللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ وِکَافِرَانِ یَمِیَانِ رَا مِیْرَاثِ نِیْ دَاوَنْدِ وَاَلْحَاقُ ۳۷
 عَلٰی طَعَامِ الْمَسْکِیْنِ وِیْکِ دِیْگَرِ رَا نِیْ فَرْمُوْدِ بِرِ طَعَامِ دَاوَنْ گِدَانِ رَا وِخُوْدِ نِیْ دَاوِیْدِ
 نِیْزِ وَاَتَاکُمُ التَّوْرَاتِ اَکَلًا لَّمَّا وِیْخُوْرِیْدِ مِیْرَاثِ رَا خُوْرِ دُنِیْ فَرَاخِ وِپِیْنِ وِبِرْچَنْدِ یَا بَنْدِ
 مِیْ خُوْرَنْدِ وِفَرْقِ نِیْ کُنِیْدِ مِیَانِ حَلَالِ وِحَرَامِ گُوْیَاکِ دَرِ دُنِیَا حَرَامِ نِیْسِتِ مَالِ خُوْدِ رَا وَاَمَالِ گِیْرِ
 رَا یِخُوْرَنْدِ وِیْهَیْجِ غَمِ اَخِرِ نِیْ خُوْرَنْدِ وَاَنْدِ شِیْءِ نِیْ کُنِیْدِ کَثَرِ اِستُوْرَنْدِ بَاشِیْدِ کِ سَتُوْرِ عِلْفِ رَا
 بُوَسِ مِیْکُنِیْدِ اِنْچِ مَصْلَحِ اِستِ وِنَاْفِ اِستِ مِیْ خُوْرِ دُو دِیْگَرِ رَا نِیْ وِیْخَبُوْرُْنَ اَلْمَالُ حُبًّا جَمًّا
 وِدُوْسْتِ مِیْ دَاوِیْدِ مَالِ رَا دُوْسْتِ دَاُسْتِنِیْ بَسِیَارِ حَلَالِ بَاشِیْدِ اِحْرَامِ هَمِهْ رَا گِرْدِ مِیْ کُنِیْدِ
 تَکْوِیْمَانِ تَا تَجْبِیْحَانِ تَبَاکِ خَطَابِ خَوَانْدِه اَنْدِ وِیْیَاکِ غِیْبَتِ نِیْزِ خَوَانْدِه شُدِه اِستِ بَدِکُتْمِ
 پِیْشِ اِیْنِ مَرْدَمِ زَمَانَهْ مَکُوْشْتِ فَرْبِیْ بَاِیْدِ چِ حَلَالِ وِچِ حَرَامِ وَاَمَالِ بَسِیَارِ مِیْ بَاِیْدِ کِ بَاشِیْدِ چِ
 حَلَالِ وِچِ حَرَامِ عَلِیْ اَلْمَنْصُوصِ شِیْخَانِ وِدَاُسْتِنْدَانِ خُدَاے تَا مَرْسِ رَا اَللّٰهُمَّ اِجْعَلْنَا مِنْ
 اَلْمُتَّقِیْنَ کَلَّا نَظَنُّ اَنْ چِیْنَانِ سِتِ کِ شَمَا مِیْ کُنِیْدِ وِیْیِگُوْیْدِ وَاَمَالِ تَمِیْمِ رَا مِیْگِیْرِیْدِ وِیْ خُوْرِیْدِ وَاَزِ
 حَرَامِ پَرِ هَمِیْزِیْ مِیْ کُنِیْدِ بَارِ اِیْسِیْدِ اِزِیْنِ اَعْتِقَادِ بَدِ وِیْچِیْنِ کُنِیْدِ اِذَا دُکَّتِ اَلْاَرْضُ دُکَّا
 دُکَّا وِچُونِ کَاْفَتْ شُوْدِ زَمِیْنِ رَا کُوْفَتِیْ بَعْنِیْ جَنْبَا نِیْدِه شُوْدِ زَمِیْنِ رَا جَنْبَا نِیْدِ نِیْ سَخْتِ نَا مَوْارِ شُوْدِ
 وِدُوْرِ وِیْیِجِ کُوْسِ بَنْدِیْ نَمَانْدِ وِجَاءِ مَن بَاکِ وِیْیَا دِ فَرْزَانِ پَرِ وِرْگَارِ تَوْیْمِیْ مِیْ خَلْقِ زَمِنِه
 شُوْنْدِ وِجَزَا دَاوْدِ شُوْنْدِ وَاَلْمَلِکُ صَفًّا صَفًّا وِیْیَا نِیْدِ فَرْسَتِگَانِ دَرِ حَالَتِ کِ حَصْفِ حَصْفِ بَاشَنْدِ
 گِرْدِ اِگِرْدِ اَدَمِیَانِ مَآ وِپَرِ اِنِ رَا اِگِرْقَتِه شُوْنْدِ وِیْیِیْ یَوْمَیْنِ یُحْجَظُّنَّ وَاَوْرِدِه شُوْدِ دُوْرِخِ
 مَآ وِرَا نِ رُوْزِ بَاقِیْدِ هَزَارِ هَزَارِ مِیْ هَمِهْ دَسْتِ هَمِهْ دَهْزَارِ فَرْشَتِه بَاشْدِ مَرَا نِ دُوْرِخِ
 آوَا نِ زَمِیْنِ بَاشْدِ شِیْخِ ابُو سَیِّدِ خُدَا مِیْ رَضِیْ اَنْدِ عَمْرُؤُنَا لَوْ کُنَّا نَعْلَمُ وَاِیْتِ کَرْدِه اِستِ کِ چِوَانِ اِیْنِ آیتِ

آمد که وحی یَا مَیْمُنُ بَجَهَنَّمَ تا آخر زنگ روی مصطفی علیه السلام تغییر شد که هرگز چنان
تغیر نشده بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ایشان را در کنار گرفت و گفت یا رسول الله
چه حالت است رسول علیه السلام این آیت برخواند و گفت یا علی این ساعت جبرئیل علیه
السلام آمد و خبر کرد از حال قیامت یَا مَیْمُنُ یَتَذَكَّرُ الْاَنْسَانُ در آن روز یا دیگر آدمی
وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرُ و چه سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روز چونکه در دنیا پند نگرفت
و حق را قبول نه کرد و ایمان نیاورد و گناه را ترک نکرد یَا مَیْمُنُ الثَّانِي بَدَل مَن لَّوْلٍ
و هما بدل مَن اِذَا دُكِلَ الْاَرْضُ و جواب اِذَا دُكِلَ الْاَرْضُ یَتَذَكَّرُ الْاَنْسَانُ یَا لَیْسَ
قَدْ مَتَّ لِحَیَاتِي بگوید کافر در قیامت اے کاشکے من پیش فرستادمی در دنیا ایمان و حق
را از بهر زندگانی آخرت فَمَنْ مَیْمُنٌ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا یُؤْتِیْ ثِقَةً وَثَاقَهُ أَحَدٌ
بکسر زوال و ثانی یعنی یعذب و یؤتی ثقی و برحق است و برحق مبرود و نیز خوانده اند بر اول معنی چنان
باشد که در آن روز عذاب نکند چون عذاب خداوندی هیچ کس را و بند نکند چون
بند نکردن او هیچ کس و برقرات دوم معنی چنین باشد که در آن روز عذاب کرده نشود چون
عذاب کافر هیچ کس را و بند نباده نشود هیچ کس را چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کرده
شود مگر کافران را و بند نباده شود ایشان را عذاب و بنده که در دنیا و آخرت همچو آن
عذاب هیچ کس را نبوده باشد و نخواهد بود و نعوذ بالله من ذلك یَا لَیْسَ الْاَنْفُسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
اُخْرِجْنِي اِنِّی رَأَیْتُكَ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً گفته شود مومن را در وقت مردن و در بعضی تفاسیر
آورده است چون عبد الله بن عباس رضی الله عنهما را در گور نهادند مرغ آمد سبز و در
گور او درآمد و شنودند آواز که قَوْلُهُ یَا لَیْسَ الْاَنْفُسُ الْمُطْمَئِنَّةُ تا آخر و قیل در وقت زی
شدن به قیامت اے نفس آرامیده با ایمان و طاعت باز گرد به پروردگار خود یعنی به رحمت
او خوشنود شود خداوند تعالی از تو خوشنود شود و خدای تعالی پس در آید در میان
بیشتر از این است که در این کتاب مذکور است و در بعضی تفاسیر مذکور است که در این کتاب مذکور است و در بعضی تفاسیر مذکور است

بندگان من وَاذْخُلِي جَنَّتِي ودر آئے در بهشت جاودان من محمد الله ابن عمر روایت کرد
 است که چون مؤمن را اجل برسد و فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند ای جان آرمیه
 به حق ایمان و طاعت بیرون آئی به نعمت و آسایش از تو خدای تعالی خوشنودست جان
 او به شادی بیرون آید و عالم از نور او منور گردد و فرشتگان از آسمان نظاره کنند و
 درهای آسمان را به کشایند و این مؤمن را آمرزش خواهند فرمود آید که جان آن مؤمن
 حق تعالی را سجد کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را به نزدیک جانهای مؤمنان ببرد
 و گور او را بر و سب فراع گردانید و شود تا راحت و آسایش بجان آن بنده رسد و اگر
 چیزی از قرآن خوانده باشد نور او آن گور را منور و فراع گرداند و خوش بپسند چون کسیکه
 نوع و سب خواسته باشد اللهم اسر ذقنا و چون اجل کافر در رسد و فرشته بیایند بر سر بالین
 او و بگویند ای نفس پلید بیرون آئی از تن پلید به عذاب دردناک که حق تعالی از تو خوشنودست

نِیْسْت نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ

وَهُوَ عَشْرٌ وَتِیْسَةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سُوْرَةُ الْبَلَدِ مَكِّيَّةٌ

لَا اَقِيْمُ هَذَا الْبَلَدِ بعضی می گویند که کلام از آمده است و معنی و سب چنین می شود که گویند
 یا دمی کنم یا این شهر که یعنی بمرگت که بعضی می گویند که کلام نیست و معنی چنین است که نیست
 چنانکه کافران میگویند که ما را رنج نخواهد بود اَقِيْمُ هَذَا الْبَلَدِ بمرگت که وَاَنْتَ حِلٌّ
 هَذَا الْبَلَدِ و حال این است که تو حلالی درین شهر که یعنی ترار و است که درین شهر جنگی
 با کافران و کشی هر که را خواهی از ایشان و غیر ترار این روانیست و ترار و است و در یک است
 از روز که فتح که باشد و والد و بمرگت پدر و ما و کلام و بمرگت فرزندان که بزنند و مراد از
 آدم است و فرزندان او و به قول دیگر مراد ابراهیم است و فرزندان او و به قول دیگر بر پدر و
 فرزندان که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ كَبَدٍ بدستیکه آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم

در این شهر که کلام از آمده است و معنی و سب چنین می شود که گویند یا دمی کنم یا این شهر که یعنی بمرگت که بعضی می گویند که کلام نیست و معنی چنین است که نیست چنانکه کافران میگویند که ما را رنج نخواهد بود اَقِيْمُ هَذَا الْبَلَدِ بمرگت که وَاَنْتَ حِلٌّ هَذَا الْبَلَدِ و حال این است که تو حلالی درین شهر که یعنی ترار و است که درین شهر جنگی با کافران و کشی هر که را خواهی از ایشان و غیر ترار این روانیست و ترار و است و در یک است از روز که فتح که باشد و والد و بمرگت پدر و ما و کلام و بمرگت فرزندان که بزنند و مراد از آدم است و فرزندان او و به قول دیگر مراد ابراهیم است و فرزندان او و به قول دیگر بر پدر و فرزندان که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ كَبَدٍ بدستیکه آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم

او را تاراج دینا و آخرت بکشند قیل آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم است و بقول
 بعضی همه در میان است و بقول مقاتل مراد ازین انسان کافر معین است که در قریش مشهور بود به قوت زور
 و دشمن رسول علیه السلام بود نام او کلدیه بوده است آنحضرت آییندار آن کافر که کلدیه آن کفر
 یَقْدِرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ که هرگز قادر نشود بروی هیچ کس یعنی گمان می برد که خدای تعالی بروی
 قادر نیست و دیر اهلک نخواهد کرد درین گمان بود که ناگاه در شکست گرفت و در خاک غلطید
 گرفت و می گفت که مرا کشت خدای محمد یَقُولُ میگوید آن کافر اَهْلَكَتُ عَمَّا كَلَبَدْتُ
 نیست کردم یعنی خرج کردم مال بسیار در دشمنی محمد و دروغ میگفت چون و سب فقیر بود
 حق تعالی بروی رد کرد و گفت جل جلاله اَحْسَبُ اَنْ كَمَّ يَرَهُ أَحَدٌ آیا گمان می برد این
 کافر که ندیده است ویرا هیچ کس یعنی خدای تعالی میداند که و سب دروغ میگوید و شرم
 نمی دارد از خدای تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابو جهل است لعنة الله
 علیه بعد ازین حق تعالی یاد کرد و دلیل بر قدرت خود برین کافر و برین که و سب را زنده
 کند و عذاب کند و آن دلیل بر نفس کافر بود پس گفت جل جلاله اَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ
 آیا نیا فریدیم مرا این آدمی را دو چشم بنیاد و لسانا و زبان گویا و تَفْقِدَيْنِ و دو لب برآلای
 دندانها وَ هَكَذَا هُتَاهُ التَّجْدِيْنِ و نمودیم و برادر او راه نیکی و راه بدی و قیل و دو پستان
 مادر را یعنی آن خدای که قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر هر چیز که خواهد و همه
 چیز را و اند پس حال این کافر را داند و شرح کردن دیر در دشمنی محمد علیه الصلوة و السلام میداند و قادر است
 بر اهلک کردن او زنده کردن او و این کافر از عذاب قیامت غافل است و غم آن ندارد و نمی داند
 که چه راه دشوار در پیش دارد و استعداد آن نمی کند خدای تعالی از غفلت این انسان خبر کرد و گفت فَلَا
 أَتَحْمِلُ الْعِقْبَةَ كَيْنَ هُوَ زَيْنَ كَافِرٍ گزشت است راه دشوار که آن عقبه قیامت است قیل پس گذشته بربخ
 و سختی از بالا و بقول کعب الاحبار آن عقبه سخت در که دوزخ است و بقول دیگر کوه است در
 دوزخ غیر بطراط و بقول امام کلینی آن عقبه بطراط است که بروی دوزخ نهاده شده است از موئی

بار خیزد و از ششیر تر تر و سه هزار سال راه است هزار سال بر آمدن و هزار سال مهواری و هزار
 سال فرو آمدن و بر مومن حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود بعضی
 همچون برق بگذرند و بعضی همچو باغی بعضی همچون اسپا نیز و بعضی دوان دوان و بعضی
 نیز آن خیزان و بعضی نهند در دوزخ و توانند گشتن و بقول بعضی مراد ازین عقبه
 اعمال صالح است به طریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگذشتن عقبه
 پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکره آن کافر عما می نیک را که سبب باشند مرغلامی
 ویران دوزخ و آن عما می صالح این است که بیان کرد و گفت جل جلاله و مَا أَذْرَدَكَ
 عَنِ الْعَقَبَةِ وَ چه دانی تو اے محمد سبب گزشتن آن عقبه وَكَرَّ بَكَ رَقَبَتَهُ كَشَادَن گردن از
 بندگی یعنی بنده را آزاد کردست أَوْ اطْعَامُ یا دادن خوردنی است فِی یَوْمٍ ذُو مَقْبَلَةٍ
 در روزی که بنگی یعنی در روزیکه در گوگرد سنگی باشد یَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بے پدری را که باخویشی
 باشد یعنی خویشاوند وَ مَسْكِينًا ذَا مَقْرَبَةٍ یا گدا می را که با درویشی باشد یعنی گدا می را که
 بر خاک افتاده باشد یعنی طعام دادن او از برای رضای حق تعالی باشد و از برای
 روی و ریانه باشد ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بَاز باشد از آن کسانی که ایمان آورده اند
 یعنی این آنرا دکنده و طعام دهند از مؤمنان باشد نه از کافران وَ تَقُوا أَصْحَابَ الضُّلُمِ
 و این مؤمنان یک دیگر را وصیت کنند باشند به صبر و بلا و طاعتها وَ تَقُوا أَصْحَابَ
 الظُّلُمِ وَ وصیت کنند یک دیگر را بر رحم کردن بر خلق أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِرْمَتِ
 ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامه اعمال ایشان را در قیامت بدست راست
 دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشند شان یعنی بهشتیان باشند نصیب درویش نیست
 ازین آیت که این خصمتها بجهنم تمام کند یک ایمان است دوم وصیت کردن به صبر و بلا
 و بلا با شیوم رحم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بنده به تمام یا مدد کردن در بیای او
 پنجم طعام دادن مستحقان را برای رضای حق تعالی نشان نیک بختی این کارها باشند

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَأَنْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
وَبِخَانِمْ بَرَانَ وَدَلَّالٍ تَوْحِيدِ أَتَانَسَدُ خَاوَنَدَانِ شُومِي وَبِسَبَبِ أَنْ بَدِيَهَاءِ ائِشَانِ
نَاغِهَاءِ ائِشَانِ رَا بَدَسْتِ چَپِ دِهِنْدِ عَلَمَ حَيْمَ نَاؤُصُ صَدَّةً بَرِ ائِشَانِ بَاشَدِ آتَشِ كِه
هَمِيشَه دِرَانِ آتَشِ بَسْتَه بَاشَدِ الْقَدَاءَةُ مَوْ صَدَّةً بِلَاهِزَةِ وَبِلَاهِزَةِ

سُورَةُ الشَّمْسِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسٌ عَشْرَةَ آيَةً

وَالشَّمْسُ وَجُرْمُتِ آفَقَابٍ وَضَحْكُهَا وَجُرْمُتِ رُوشَنَانِ آفَقَابٍ وَالْقَمَرُ إِذَا أَتَلَّهَا
وَجُرْمُتِ مَاهِ چُونِ بَرَايِدِ بِشَبِّ اَزِ پَسِ آفَقَابِ وَايْنِ دَرِ نِیمِهُ اَوَّلِ مَاهِ بَاشَدِ بَدَانِکِه دَرِ نِیمِهُ
اَوَّلِ مَاهِ اَزِ پَسِ آفَقَابِ مَهِ بَاشَدِ دَرِ نِیمِهُ آخِرِ مَاهِ دَرِ پِشِ آفَقَابِ مَهِ بَاشَدِ وَايْنِ ظَاهِرِ اَسْتِ
کِه دَرِ نِیمِهُ اَوَّلِ نَوْرَانِیَّتِ بَادِ دَرِ طَرَفِ مَغْرِبِ اَسْتِ وَفَقْصَانِشِ دَرِ طَرَفِ مَشْرِقِ
وَدَرِ نِیمِهُ آخِرِ بَعْکَسِ اَسْتِ وَدَرِ شَرْحِ کِشَافِ سَیِّدِیْنِی آوَرْدَه اَسْتِ کِه اِمَامِ فَرَاغُفْتِ کِه مَاهِ
نَوْرَانِ آفَقَابِ مَهِ گِیرِ دُوشِیخِ اَبُو مَنْصُورِ مَاتَرِیْدِی رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِه نِیَزِ گَفْتَه اَسْتِ کِه اَحْتِمَالِ دَاذِ
کِه چُنِیْنِ بَاشَدِ یَقَالَ فُلَانِ یَتَّبِعِ فُلَانَا فِی کَذَا اِی یَاخُذُ مِنْهُ بَرِیْنِ تَقْدِیرِ مَعْنِی چُنِیْنِ بَاشَدِ
کِه جُرْمُتِ مَاهِ چُونِ نَوْرِ گِیرِ دَاذِ آفَقَابِ وَعِلْمَا عِلْمِ نَجُومِ وَهَیئَتِ نِیَزِ بَرِ آئِنْدِ کِه مَاهِ اَزِ آفَقَابِ نَوْرِ
مِگِیرِ وَآلِهَادِ إِذَا أَجَلَّهَا وَجُرْمُتِ رُوشَنِ چُونِکِه رُوشَنِ کُنْدِ دُنِیَا رَا یَا تَارِکِی رَا وَالدَّیْسِلِ
إِذَا أَیْقَضَهَا وَجُرْمُتِ شَبِّ چُونِکِه پُوشَدِ آفَقَابِ رَا یَا زَمِیْنِ رَا وَالسَّمَاءُ وَمَا بَیْنَهُمَا وَجُرْمُتِ
آسْمَانِ یَا بَنَاءِ آسْمَانِ وَآلَادِیْضِ وَمَا طَلَّهَا وَجُرْمُتِ زَمِیْنِ وَکَسْرِ اَنِیدِنِ وَسَیْ یَعْنِی پَرِیْنِ
کِرْدِنِ وَنَفْسِ وَمَا سَاقَطَ لَهَا وَجُرْمُتِ تَنِ آدَمِی وَرَا سَتِ کِرْدِنِ اَعْنَاسِ اَمْرَ اَوَّلِ الْاَمَمِهَا
فَجُودَهَا وَتَقَطُّ لَهَا پَسِ بَیَانِ کِرْدِنِ تَعَالِی دِیَارِ اَدِ تَقْوَمِی وَخُدَا تَرَسِ وَرَاهِ گَنَاهِ وَکَا فَرِی وَبِجَا
رَا قَدْ اَفْخَ مَنْ تَرَکَلَهَا جُرْمُتِ اِیْنِ چِیزِ مَکِه یَا دِرِ کُرْدِه شَدِ کِه نِیکِ بَخْتِ شَدِ کِیَا نَفْسِ خُودِ رَا پَاکِ خُستِ
اَزِ کُفْرِ گَنَاهِ وَعَمَلِ کُرْدِ بَا نِچِه فَرَمُودِه بُوَدِ قِیْلِ نِیکِ بَخْتِ شَدِ کِیَا حَقِ تَعَالِی دِیَارِ پَاکِ کُرْدِ اَزِ کُفْرِ گَنَاهِ
وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسْتَهَا وَبَدَرِ سِیْکِه زَبَانِ کَارِ شَدِ وِلَاکِ شَدِ وَنُو مِیدِ شَدِ کِیَا نَفْسِ خُودِ رَا پُوشِیدِ

به کفر و گناه و عمل نکرد با آنچه فرموده شده بود از نیکوییها قیل و گناه شد کسی که حق تعالی ویرا توفیق خاعت
 نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از آن کافران که نفس خود را به کفر و گناه پوشیدند و حق تعالی
 ایشان را عذاب کرد و خبر داد و گفت جل جلاله کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا وَرِغْلُوهُ دَانَسْتُمْ ثَمُودُ
 رسول خدا را و او جل که آن صلح پیغمبر بود علیه السلام به سبب کفر و بفرمانی اِذَا ابْتَعَثَ
 اَشْقَاهَا چونکه برخواست و شتافت بدشت ترین نمودیان قذار بن سالع بود یا مصدر بن دهر
 بود شتر صالح را که سجزه او بود کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا پس گفت مر
 ایشان را رسول خدا را که صالح بود و در با شید از شتر ماده خدا را که سجزه پیغمبر
 اوست و از گشتن و سواز گرفتن نصیب آب او یعنی بخش او را تمام بوی دهنید فَكَذَّبُوهُ
 فَعَقَّرُوْهَا پس دروغگوئی داشتند صالح را پس بی کردند شتر را بعد از آن کشتند شتر را فَذَرَوْهُ
 عَلَيْهِمْ وَبُهِمِ يَدُ نَبِيِّهِمْ فَسَقَى نَاقَتَهُمَا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را به سبب گناه
 ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن کلمان و خورد ایشان را به زمین برابر کردشان و لایق
 عَقَبَهَا و ترسد خدا را تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچ کس را به خدا تعالی اعتراض نرسم
 که هر چه خواهد در ملک خود نراند و قیل و نرسد آن بدبخت ترا ایشان پایان کار ایشان را الْقَارِعَةُ
 فلا یخاف بالفاء و لایخاف بالواو و این قصه گذشت در سوره الحاقة و الله تعالی اعلم

سُورَةُ الْكَافِرِ فَكَيْتَا كُوكَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ عَشْرُ رُؤُوسٍ آيَاتُهَا

وَاللَّيْلُ اِذَا اَيَّسَتْ و بمرست شب چونکه پوشد تاریکی و عالم را و النَّهَارُ اِذَا اَبْجَسَتْ و بمرست
 روز چونکه روشن شود بد آنکه روز و شب دو دلیل بزرگ اند مخلق را گاهی که شود بیک و دیگر
 زیادت شود و از پس یک دیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدا میست و آنا و
 آنا و قدیم و حکیم و عظیم و رحیم که تاریکی را بر دور و روشنائی بسیار و بر عکس آن تا خلق را آنا
 باشد و ماخلق الذکو و کذبت و بمرست خدا که آفرید و ماده را و قیل و بمرست آفریدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ عَشْرُ رُؤُوسٍ آيَاتُهَا

زوادمه و آفریدن زوادمه این دلیل عظیم است از دلائل توحید اسلام نزد ماده را در دون مادر
 هیچ کس نتواند آفرید مگر خدا عظیم و قادر حکیم که در شرک و انباز نیست که اگر باشند عاجز باشند
 و با عیب و معیوب خدائی را شاید اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ بدستیکه کوشش شما هر آئینه پراگنده است
 بعضی دنیای طلبند و بعضی آخرت و بعضی هر دو و بعضی رضا و لقا مولا تعالیٰ و عمل مؤمن
 از برای بهشت است و عمل کافر از برای دوزخ و بعضی میگویند این آیت در حق
 ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و ابی سفیان الحرب پدر معاویه نازل شده است و قیل در
 حق ابوبکر نازل شده است که بلال را خرید از خواجه کافرش و آزاد کردش و آن چنان بود
 که ابوبکر در خانه این کافر میگذاشت آواز می شنید که شخصی احد احد میگفت آن کافر طلب
 کرد و گفت این کیست که احد احد می گوید گفت غلام منست که به محمد ایمان آورده است و
 آفتاب خوابانیده ام او را و خار بر سینہ اش نهاده ام و سنگ عظیم بر بالائی او نهاده ام
 تا باشد که از ایمان محمد برگردد و او بر بنی گردد ابوبکر بهائے گران داد و او را بخرد و آزاد کرد
 و آن جماعت دیگر را نیز که بهشت کس بودند که کافران عذاب می کردند از برای اسلام آوردن
 ایشان را نیز خرید و آزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَامَّا مَنْ أَتَىٰ فَاَمَّا مَنْ بَدَأَ
 مَالًا خَدَّاهُ زَبْرًا رَضَاً حَقَّ تَعَالَىٰ و مومنان را خلاص کرد وَ اَتَىٰ فَاَمَّا مَنْ بَدَأَ
 تَرَسِيدَ وَ صَدَقَ بِالْحَقْنِ و راست گوئی داشت خدا تعالیٰ را در رسول او را به نیکوتر
 چیز یعنی به بهشت یا به گشتن لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ فَسَيَرْجُوْهُ پس هر آئینه آسان کنیم ما و را
 لِیَسِّرَ لَیْ رَاسًا تَرًا یعنی راه بهشت را آسان کنیم بر و و توفیق طاعتش دهیم چنانکه
 ابوبکر را دادیم وَ اَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخلی کرد و مال خود را نداد و بر راه حق تعالیٰ خرج
 نکرده و استغنی او به نیاز داشت خود را از حق تعالیٰ و نیازمندی نکرد وَ كَذَّبَ بِالْحَقْنِ
 و در ونگوئی داشت به بهشت فَسَيَرْجُوْهُ پس آسان کنیم هر آئینه ویر اللعسای مردشوا
 تر را یعنی راه دوزخ را آسان کنیم بر و چنانکه این کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام

برگرد و مَا يَفْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى وَسُودَتْ أَسْفَلَ وَوَجْهٌ هَلَاكٌ شَدِيدٌ
اقتصاد در دوزخ یا افتاد در گور. وقیل چه سود داشت ویرامال و إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى
بر رستیکه هر آئینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آورد و یقین
دومش كُنَّا لَنَا لَآخِرَةٌ وَآلَآءُ دُنْيَا بر رستیکه ما راست این جهان و آن جهان هر که از اینجا
طلبد بدو هم چنانکه ابو بکر را دادیم هم دنیا دادیم و هم عقبه که پدر و مادرش و پسرانش و دختر
همه ایمان آوردند هیچ کس را از صحابه این دست ندادند دَمَكُ نَدَا سَأَلْتَهُ پَسِیْمَ کَرِیْمَ
و ترسانیدیم شما را از آتش که زبانه میزند یعنی بزرگ هست هر بار که زبانه زند کافر را از دوزخ
ساله راه براندازد زنجیر را دوزخ را در گردن و س باشد و فرشتگان عذاب گزها بر سر و
میزنند تا در آتش افتد لَا یَصْلُهَا إِلَّا الْآشِقُ الَّذِیْ كَذَّبَ وَتَعَالَى در نیاید در آن
آتش زبانه زند و مگر آن کافر بدست که در و غلغله داشته باشد خدا را و او را گردانید
باشد و حق را قبول نکرده باشد الْآشِقُ به معنی الشق باشد مؤمن عاصی را حق تعالی بیامرز
یا در در که دیگر از دوزخ عاصی را به مقدار گناهش بدارد و آخرش بیرون آورد و مرجع میگردد
مؤمن به دوزخ در نیاید و تسک باین آیت می کنند و جواب آنست که مراد از این آتش مخصوص
است و مرجع طائفه اند که میگویند با وجود ایمان گناه بنده را زیان نمیدارد و سَجْدَتُ جَا
الْأَنْفِ الَّذِیْ یُفْنِی مَالَهُ یَتَرَكُیْ هَرَّآئِنَهُ دُورٌ كَرْدَهُ شُودَ اِیْنِ آتَشِ رَا کَیَا دَر دِیْمِ اَز اِن
پر هیز گاری که میدهد مال خود را و کارهای خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و گناه
و حرام همچون ابو بکر صدیق رضی الله عنه الْآتِقُ به معنی التقی بود و مَا کَا حَدَّ عِنْدَهُ مِنْ
نِعْمَةٍ یَحْزَنُ و نیست مرگ را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی ابو بکر صدیق که
هفت کس را از مؤمنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب می کردند نشان تا از
ایمان برگردند از برای رضای حق تعالی نه از برای چیز دیگر کَا اِتِّعَاءُ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى
یعنی نکرد ابو بکر این کار را برای خیر و اگر از برای طلب کردن خوشنودی پروردگار خود که برتر

از همه به قهر و استیلا نه بکام و لَسَوْفَ يُوَفِّيهِ هَرَأَيْنُهُ ابوبکر خشنود شود بدر آمدن بهشت از خدا
 تعالی درین سوره فضل ابوبکر معلوم می شود و اگر بر افضی باد که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
 عنهم دشمن میدارد و او را بر خارجی باد که شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دشمن میدارد

فردا رافضی را دوست دارم خارجی را دوست تر دارم رافضی برکنده چشم و خارجی بریده سر

بدانکه این کارهای نیک و خصلتها نیک در چهار یار بوده است و در بسیار از مؤمنان

بوده است و خواهد بود اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ أَحَدٌ عَشْرَ آيَةٍ

وَالضُّحَىٰ بِحُرْمَتِ چاشتگاه و قیل بحرمت آن چاشتگاه که حق تعالی بر مومن سخن گفت و الْاَلِيلِ
 إِذَا سَجَىٰ و بحرمت شب یعنی بیاید یعنی تاریک شود و خلق در شب بسیار مانند قیل به حرمت شب
 معراج محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ لَکَ نَزْكَ شَتِ حَقِّ تعالی ترا
 و دشمن نگرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران که پیش جبهه و ان خبر فرستادند که
 وقت برون آمدن پیغمبر آخر الزمان است یا نه که در میان ما کسی پیدا شده است محمد نام و دعوت
 پیغمبری میکنند و صفت و دیاربیان کردند جبهه و ان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شده
 است این مرد را که دعوی پیغمبری میکنند از و سه چیز پرسیدند از اصحاب که گفت دوم از و پرسیدند
 و سیدم از و پرسیدند اگر روح ما بیان نه کند و آن دورا بیان کند پیش ما فرستیدش تا ما بپذیریم که است
 است یا دروغ رسول علیه السلام را کافران که ازین سه چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم و
 انشاء الله نه گفت جبرئیل نوزده روز نیاورد و قول امام کلینی و به قول امام ضحاک چهل روز نیاورد
 و به قول دیگر بیست و پنج روز نیاورد و به قول دیگر پانزده روز نیاورد کافران که گفتند خدای محمد
 محمد را گذاشت و دشمن گرفت بعد خدای تعالی این سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد و باین
 چیز با که محمد را فرو گذاشتیم و دشمن نگرفتیم بدانکه هر جا که سوگند بغیر حق تعالی یاد کرده شود
 بنزدیک بعضی که رب تقدیرت یعنی بحرمت رب و الضحی و بحرمت رب و اللیل و بعضی بزرگان

گفته اند اقیاناج به تقدیر کردن نیست از بهر آنکه این سوگند است به صفات عظام حق تعالی
یعنی سوگند است به صفت آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند پیش عاشق خوشتر است
از هر چه باشد همچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق که گوید به حرمت بوسه من و
به حرمت موی من و بحرمت کوسه من و بحرمت روزه من عاشق داند لذت این سخن را بستی

هم رویت خوش هم موی خوش هم چرخ زلف و تم قنار هم شهو خوش هم شهو خوش هم لطف خوب و هم دفا
قطعه عاشق داند زبان معشوق
ای دوست تو نیستی چه دانی
گو سالسا مری چه داند
رمزارنی و لن ترانی

سکین سیکه از حلاوت و حرارت عشق نصیب ندارد و مصرعه محروم ز آتش تو جز بولهب محمدی
و کلا الذی خیرک من الاولی و هر آینه ترا آن جهان بهتر است ازین جهان یعنی مازادش
نه گرفتیم و فرنگ داشتیم در آن جهان و در این جهان و آخرت ترا بهتر است از دنیا که آنجا
وصال دائمی و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود اگر موشهود اعظم که آرزو برندان را عالم
آنجا دست و پد ترا کسوف یعطیک ذلک فتکفی و هر آینه بدید خدا تعالی ترا پس راضی
شوی تواز و یعنی در آن جهان حق تعالی ترا چندان عطا مباد که راضی شوی و آن دیدار را
باشد و شفاعت است و سیر فی اللہ که غیر تنهایی است محمد رسول اللہ در مقام محمدی در ذات
صمدی به عمر ابدی هر چند سیر کند آن غیر تنهایی بود فاما در مقام شهود مع تفاوت درجات
معهودی راضی باشد رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود تا یکے از امت
من در دوزخ باقی باشد من راضی شوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار
است ازین آیت نصیب عاشق این است که رضاء محبوب جوید اگر چه طلب او را نهایت نیست
هر دو عالم را با عاشق عرض کند التفات بآن نکند بدین ریگ ز آب سیر شد من نشدم ز به زنجی
لایق این گمان من نیست درین جهان ز به به کوه کینه نقد ام بگر کینه جبر عه ام
من چون ننگم اسه خدا باز نسابه من ز به به عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ از مصطفی علیہ

الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ روایت کرد کہ او گفت سبب نزول این آیت آن بود کہ من از خدا تعالی پرسیدم کاشکے نہ پرسیدم کہ گفتم یا رب ابراہیم را خلعت غلت دادی و مومن را کلام پیوسته شنو ایندی و سیامان را مملکت عظیم دادی مرا چه دادی پس این سورہ و الم نشرح در بیان عطا باک حق تعالی داده بود بمصطفیٰ علیہ السلام آمد الْحَرِيصُ عَلَيْكَ يٰمُؤْمِنُافَاوِي آیت یافت ترا اسے محمد بنے پدر و بے مادر پس جائے داد تا در پیش عم تو ابوطالب پدر رسول علیہ السلام مرز او در شکم مادر بود و چون مادرش مرد و دو سالہ بود و چون جدش عبدالمطلب مرد او ہشت سالہ بود و قیل ترا بریتیم یافت پس در گوشہا و در دہا جائے داد و بدوستی تو عالم را آفرید وَوَجَدَكَ ضَالًّا و یافت ترا کہ نہی دانستی آنچه حال میدانی یعنی تو پیغمبر بنودی و قرآن و عرفان بنود ترا فہدی پس راہ نمود ترا بہ پیغامبری و قرآن و عرفان و قیل در خردگی راہ گم کردہ بود و در کوہ ہائے مکہ ماندہ بودے ابو جہل بہ فرمان ماترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قیل در سفر شام راہ گم کردہ بود و قتیکہ از کاروان جدا شدہ بود و ابلیس چہار شتر او را گرفتہ بود و از راہ دور انداختہ بود جبریل علیہ السلام ابلیس را بہر خود زد و بہ ولایت جہنم انداختش و رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را بہ کاروان رسانید و قیل معنی ضالاً مجہول باشد یعنی یافت ترا دوست خود پس راہ نمودت بہ معرفت ذات صفات خود وَوَجَدَكَ عَائِلًا و یافت ترا فقیر فائزے پس تو نگردد ترا بہ مال خدیجہ رضی اللہ عنہا و بنعمت ہائے او قائلے يٰمُؤْمِنُافَاوِي فَلَآ تَقْهَرْ و اما تیم را قہر کن و مال دیر بگیر و غوار مدار تیم را چون تو تیم بودی میدانی کہ حال تیم چہ باشد وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ اما خواہندہ را پس بانگ بر مرز و چیزے بوسے بدہ اگر چہ اندک باشد یا بخوبی جوابش گوے و از فقیرے خود یاد آوری وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما نیکہاے خداے تعالی برتست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوے و خبر کن از آہنا و شکر کن کہ این نعمتہا تو دادیم و بیچ کس ندادہ ایم نصیب درویش این ست کہ از مال خود یا از فقیر بود غنی شد جاہش بود عارف و عالم شد تیم بود یعنی کس نہ داشت کہ تربیت کندش

در دین او استاد و شیخ را بر گماشت حق تعالی تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد تا فایز باشد
شیخ و استاد و اگر انقیاد نه کردی از سعادت ابدی محروم بودی **قطعه**

خدمتِ اکسیر کن مہوار تو	جو میکش ایدل از دلدار تو
عجب کم گو بندہ اللہ را	متہم کم کن بزدل شاہ را

پس دامائین نعمتہا را یاد مکن مصرعہ امی شکر نعمتہا تو چند آنکہ نعمتہا تو والسلام علی تابع اللہ
سُوْرَةُ الشُّرَحِ فَکَلِمَاتُکُمْ اَللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ وَہِیَ شِمَانُ آیتہ

اَلَمْ تَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ ایا کشادہ نہ کردیم مر سینه ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا بایان
وحکمت پیغمبری و این بہ قول امام مقاتل و بقول امام کلینی کشادن سینه او چنان بود کہ چون
رسول ما علیہ الصلوٰۃ والسلام سہ سالہ بود در پیش دایہ خود حکیمہ سے بود و بہ صحرا رفته بود با
بچگان قبیلہ جبریل و میکائیل علیہما السلام آمدند و رسول را از میان ایشان برگرفتند
و بہ یک طرف بردند و سینه او را بشکافتند و دل او را بیرون آوردند و در پشت زین
ہ آہا زمرہ مشتند و خون بہتہ از دل او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش و بہرہ
دیوست و بیج زخمی از ان برسول مانہ رسید و دست بر شکم او مایند چنانکہ بود درست
شد وَ وَضَعْنَا عَنَّتْکَ وَ شَرَّکَ الَّذِیْ اَنْقَضَ ظَهْرَکَ و نہادیم از تو یعنی دور کردیم
از تو بارگران را کہ گران کرده بود و پشت ترا از کوفت گران کردن چنانکہ از بار گران
کسی دو ما شود و از غم نیز دو ما می شود چنانکہ در عرف میگویند کہ از اندوہ بد دل من بار
گرانست کہ پشت من دو ما شدہ است و ہر کسی چیز گفتی گفتہ اند این بار گران غم است
بود کہ دور کردند آن را و دندہ شفاعت دادند کہ وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضٰ
و بعضی گفتہ اند جفا کو کافران بودہ این فقیر میگوید کہ روا باشد کہ این بار گران در دنیا یافت باشد چنانکہ این

فارض گوید شہر و حزن یعقوب بہت اقلد	و کل بلا ایوب بعض بلیدہ
------------------------------------	-------------------------

و برداشتن این بار غم داند و آن باشد کہ مقصود دست دہد و ہجران بوصول مبدل شود این فاضل

گویند که سقیتنی حمی لمب دلاحة عقله	و کاسی مجیامن الحسن حلت نظم
مصطفی را بهر چون پرداخته آب گشتی جبرئیلش بین مکن بمچنین می بود تا کشف عجیب عاشق و معشوق عشقتش بر دوام	خویش را از کوه می انداختی که ترا بس دولت است از بر کن تا بیا بند آن لهر را خود ز جیب در دو عالم سره مند و نیک نام
وَدَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بر داشتیم و بند کردیم رایا دکنند ترانیز را و کنند در بانگ ناز و خطبها و در کند تو حمیه لا اله الا الله محمد رسول الله الله در دنیا و آخرت شرف دادیم ترک تکیس را اندادیم کنده خیمه در حق تو اوست تو گفتی قطعه	
سلام علی خاتمه الانبیاء محمد که عالم پر از نام اوست محب ساکین و محبوب حق طفیل و جودش زمین زمان انعام تو شایان روی زمین	سلام علی سید الاحیاء سجود ملائک ز اکرام اوست که از شرم رویش کند گل عرق منور ز رویش مکیں و مکان تو بای نوایان امت قرین
فَاتَّخَذَ الْعَصْرَ لِمَنْ اِنَّ مَعَ الْعَصْرِ لَیْسَ اَیْسَ بر آینه با هر دشواری آسانیت هر آینه با دشواری آسانی دیگرست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوة والسلام گفت دشواری مر شمارا یک دشواری را و آسانیت بر گرا از مؤمنان دشواری پیش آید صبر کند و طاعت را نگذارد این دشواری را با آسانی بدل کند در دنیا به نعمت دادن و در آخرت بدادن جنت و بعده از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود بسیت	
باز نو میدنه باشی که ترایا بر برانه بامید وصال میدهم جان	گرت امروز برانده که فزادت بخوابست و گرنه طاقت حجب از اندام
باز نو میدنه باشی که ترایا بر برانه بامید وصال میدهم جان	گرت امروز برانده که فزادت بخوابست و گرنه طاقت حجب از اندام

تشریح اذا ضاقت بك البدن ففكر في المخرج	فصل بعد من اذا فكرت تفرح
صحت و نعمت بود و به بیماری و فقری رفت چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یک عسراد و یسر بود فإذا أفرغت پس چون به پرداختی از نماز فأنصب پس رنج شود عا بعد از نماز نیاز پیش آورد لقائ حق تعالی جو و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون بنده نماز بگذارد و دعا نگوید نماز او را بر ربه او باز زنند <u>إِلَىٰ رَبِّكَ فَادْعُ</u> و به پروردگار خود خواهانی نمائ و تضرع و زاری کن و لقائ او را طلب کن که مقصود از طاعت این است	
بیت بنده دایم خلعت داد ارجوست عاشقی را کن خدا انگاه مزد	خلعت عاشق همه دیدار اوست جبرئیل مؤمن انگاه دزد
امام شمس العارفین محمد سبحان وندی رحمة الله علیه گفت است که بنده را باید که مزد طلب که هیچ غلامی از خواجه مزد کار نگیرد است و دولت و سعادت در عبادت	
بیت بندگی کن ماشوی عاشق اجل بنده آزادی طمع دارد زحد	بندگی کس است آید در غسل عاشق آزادی نه خواهد تا ابد
سُورَةُ الدَّهْرِ فَكَيْتُ لَيْلِمُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ	
وَاللَّيْلِينَ بِحَرَمِ النِّجْمِ وَالزَّيْتُونَ وَبِحَرَمِ الزَّيْتُونَ كَرِزُ رَوْحِ زَيْتِ بِيْرُونِ می آید قیل مراد و کو بهیست به شام که یک طوی سینا گویند و دیگر به راطور زیتیا و درین د کوه انجیر و زیتون بسیار میشود و طوی رسیدن و بجزرت کوه بابرکت یعنی آن کوه که تقاطع به موسی علیه السلام در آن کوه سخن گفت وَ هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ وَ بِحَرَمِ اَیْنِ شَهْرِ راست و استوار قیل به بیم خنی که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین صورت و راست ترین بالائی التقوی بعد است گردانیدن مصدر است بجائ اسم یعنی نیکوتر قاتنه و سپیخته تیج حیوانی را حق تعالی بدین صورت نیافرید	
بسم الله الرحمن الرحيم	

و این چیز را این خوبی و جمال نداده که آدمی را پس خبر کرده که آدمی بدین صورت و خوبی نماند بگفت
 بجل جلاله تَعَسَّرَ دَدُ نَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ پس باز کرده اندیم آدمی را به فروترین فردا
 یعنی چون بے ایمان میرند به قعر و زرخ برسانیم الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 مگر کسانی که ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند ایشان را به زرخ و دنیا رسیدیم فَكُلْهُمْ أَجْرًا
 پس ایشان را باشت مزدی عَمِلُوا ثَمُنًا مزدی نبریده شده و کم شده یعنی مزد ایشان را
 به بیم و به بهشت درآیم ایشان را که هرگز به پایان نرسد و قیل دیگر معنی این باشد که
 باز کرده اندیم آدمی را به فروین حالت یعنی به پیری رسانیم او را تا تن اوضاعی شود و قتل او
 نقصان یابد و جمال او کم شود الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسانی که
 ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند فَكُلْهُمْ پس مر ایشان را باشد أَجْرًا عَمِلُوا ثَمُنًا مزدی
 بے پایان فعلی الاول الاستثناء متصل و علی الثاني منقطع فَكُلْهُمْ بَلَّ بَعْدَ بِالَّذِينَ پس
 چه ترا بران داشت اے کافر که در و غلو می داری به قیامت و قیل نمایندگان فَمَا يَجْعَلُكَ
 انسان کا ذبابا البعث لان کل مکذب کا ذب پس بعد از این حج ساطعه و برهان قاطعه و احوال
 عجیب که بر تو گذشته است از اول حال تو که بودی پیدا شدی و آب منی و علقه و مضغه و طفل و جوان و
 پیر گشتی برائے روز حساب و جزا یعنی به قیامت و قیل که در و غلو می داری و ترا به قیامت انجم
 یعنی هر که ما به معنی من باشد بعد پس ازین بیان و محبت و برهان إِلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدا تم تعالی
يَا حَكِيمُ الْحَاكِمِينَ و در ترین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهنندگان یعنی بر کافران
 مؤمنان و بر همه چیزها حاکم است انتقام از دشمنان بکشد و دوستان را عزیز دارد و در دو جهان پس
 اے محمد جز چند ترا دشمن بدگویند غم مخور که حاکم مطلق منم این دشمنان بکشند و دوستان همچون ماه تابانند

نظم	در بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذازد از بانگ سگان
	طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگ می دارند سوسه صد تو
	آن سگان که کردند از انصت و	از شرف و رخ و کنان بر بدر تو

گردنش را میز نمتو شاد رو

هر کز ابد بر تو دار دل گرو

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَوْلِيَاكَ +

سُورَةُ الْعَلَقِ قَكَيْتُمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ تَكْسِخَ عَشْرَةِ آيَاتٍ

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی بخوان اے محمد قرآن را به نام پروردگار خود یعنی بگوئے بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون قرآن بخوانی و بقول ابن عباس و عائشہ و عبادہ و عطاء و حسن بصری و غیره تعالیٰ عنهم اجمعین اول سورۃ کہ آمد اقرأ بود و بقول امیر المومنین علیؑ الحمد لله رب العالمین اول آمد و بقول بعضی یا کُنَّا المدثر اول آمد و عائشہ رضی اللہ عنہا میگوید اول چیزے کہ بر رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا شد خوابهای راست بود هر چه به شب در خواب دیدی در روز بوسه رسید و میچنانکہ دید بود بعد از آن خلوت را دست داشتی و توشه گرفتی و بکوه جرانفی غارے کہ آنجا بود تنهامی بود تا روزے آوایے شنید کہ یا محمد و پیچکس را دید بار دیگر نیز شنید باز آوایے شنید کہ یا محمد دید شخصی چون آفتاب روشن بر تنخه نشسته از دروازه از نو بر سر حلقه سپهر نشید و بر صورت آدمی مشتق ترسید و خواست کہ خود را از کوه در اندازد آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل تو پیغامبر آخر الزمانے مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان اے محمد گفت من خواند و نیستم تا سه بار چنین کرد باز گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ رسول بخانه آمد و دل اومی لرزید گفت نرمالنی و دقرونی او را پوشیدند تا ترس از دل او رفت و گفت اے خدیجه می ترسم کہ دیوانه شوم گفت مترس کہ تو به ضعیفان رحمے کنی و جهان را نیک میداری و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را در کارهای ایشان یاری میداری تو بگو دیوانه نشوی پس خدیجه رسول علیہ السلام را پیش و تقدابن نوفل برد و او پس عمر خدیجه بود بدین نیت درآمد بود و خطا ببری نوشته گفت اے پسر عمر از محمد بشنو کہ چه میگوید رسول علیہ السلام آنچه دیدہ بود گفت و رفت گفت این جبرئیل ناموس اکبرست و پیغمبران بیاید از محمد مبارکباد ترا عنایت یم کہ بر تو خواندیم شادمان باش این بار دیگر هر چه گوید یا دیگر پیش

من بگوئے باز رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام جبرئیل را وید نگریخت گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي
و جبرئیل پائے خود را در زمین زد چشمه آب روان شد طهارت ساختن رسول را بیا موخت و دو
رکعت نماز بیا موخت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام باز بوز زد گفت و رتبه گفت ترا فرمود که بایمان
کے را دعوت کنی گفت نے و رتبه گفت اگر فرموده بودے من ایمان آوردم اسے فرزند اگر من
زنده بودے در آن وقت کہ ترا از شهر بیردن کنند من ترا مدد و نصرت کر دے بعدہ و رتبه فوت
شده و رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت من اورا در خواب دیدم کہ جامہ های سفید داشت یعنی
بہشتی بود و این تصدیق ویر قبول کردند و اللہ اعلم خلق الا ان من خلق افریدہ
آدمیان را از پارہ خون بہتہ یعنی آدم را از خاک افریدہ و فرزندان اورا از خون اقر اورا ربک

الاکو کم بخوان اسے محمد و حالانکہ خداے تو کریم است کہ کرم اورا نہایت نیست الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
آن خدا یکہ بیا موزانید خط نوشتن بالقلم آن کریم است کہ نعمت خط و کتابت را بیا موزانید کہ آدمیان را
و علم خط علم بزرگست کہ دین دنیا تعلق با دارد کہ اگر علم خط نبوے کا فیہ زندان آدم نظام نیافتے علم
الانسان ما لہ تعلم بیا موزانید حسن دمی را آنچہ نمی دانست و قیل مراد این انسان آدم است یعنی آدم
بیا موزانید اللہ تعالیٰ ہمہ سہارا و چیز ہا کہ نمیدانست قیل محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ خط و کتابت علوم
اولین و آخرین بیا موزانیدش بدانکہ گفتہ اند کہ نزول سورہ از اول او متاخر است بہ مدت
این جاکہ کلا ان الانسان ليطغى فحقا کہ جنس آدمی و قیل ابو جہل ہر بیعتی می گذرد در گنہ

و در بے فرمانی کردن از حد آن سزاہ کہ بندہ خود را استغنی بے نیاز و تو انکرا ان الی ربک
الروحی بدستیکہ بازگشت ہمہ بہ خداے تعالیٰ است بے مال و قادر و غابر و نقیر شدہ و متجلی
نشدہ بحیث بن معاویہ گفت طغیان دوہست طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آن است کہ مقدر
خود با شر و عجب آرد و طغیان مال آنست کہ متکبر شود و از زہد و عبادت باز ماند آیت الذی
یتشلى عبدا اذا صلت ویدی تو اسے محمد آنکس را کہ باز میدانست بندہ را چون نماز می رخت

و در بے فرمانی کردن از حد آن سزاہ کہ بندہ خود را استغنی بے نیاز و تو انکرا ان الی ربک
الروحی بدستیکہ بازگشت ہمہ بہ خداے تعالیٰ است بے مال و قادر و غابر و نقیر شدہ و متجلی
نشدہ بحیث بن معاویہ گفت طغیان دوہست طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آن است کہ مقدر
خود با شر و عجب آرد و طغیان مال آنست کہ متکبر شود و از زہد و عبادت باز ماند آیت الذی
یتشلى عبدا اذا صلت ویدی تو اسے محمد آنکس را کہ باز میدانست بندہ را چون نماز می رخت

کنند و محمد بود و باز دارند ابو جہل علیہ اللعنة این ملعون سوگند خورده بود کہ اگر محمد را ہم
 نماز میکند و خداے خود را سجدہ کند پائے برگردن او ہم و او را ہلاک کنم مؤمنان غمناک شدند
 و رسول را ازین خبر کردند رسول علیہ السلام گفت هیچ نتواند کرد اگر نزدیک من آید فرستگان
 او را پارہ پارہ کنند بعدہ روزے رسول علیہ السلام نماز میگذارد آن ملعون قصد وے کرد
 چون نزدیک او رسید باز پس گریخت کافران گفتند تیر ترا چہ شد کہ باز گشتی گفت میان
 من و میان محمد خندے پر آتش پیدا شد و آہ دہائے قصد من کرد اگر باز نمی گشتم میسو ختم
 و آہ دہا ہلاک میکرد پس این آیت آمد کہ اَدَايْتِ الَّذِي يُبْغِي عَنَّا اِذَا هُمْ يَكْتُمُونَ یعنی اے محمد
 دیدی خود دانستی کہ ترا چون نگاہ داشتیم از دشمن تو چون قصد تو کردی چون دانست خبر کن از ان
 حال و مترس و باز فرمود جل اِنَّكَ اَدَايْتِ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ اَوْ اَعْرَضَ بِالتَّقْوَىٰ آیا دیدی
 تو اے محمد و دانستی کہ این دشمن تو کہ ترا از نماز منع میکرد اگر باشد براہ راست و تقویٰ چہ درجہ
 باشد ویرادر بہشت و چہ ثواب باشد ویرا چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود اَدَايْتِ اِنْ كَذَّبَكَ
وَقَتَّلَكَ آیا دیدی و دانستی کہ این دشمن تو اگر دروغ گو میدارد و ترا دروغے از حق بگرداند و
 ایمان نیارد چہ عذاب باشد ویرادر دنیا و عقبہ چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش
 باز فرمود اَللّٰهُ يَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ تَوَكَّلْ آیا ندانستی این دشمن ملعون تو کہ خداے تعالیٰ رے بند
 و میداند حال او را خداے تعالیٰ جزائے او خواهد داد عباد اللہ ابن حباس رضی اللہ عنہما
 گفت چون رسول را علیہ الصلوٰۃ والسلام ابو جہل از نماز باز می داشت رسول علیہ
 السلام او را ترسانید از عذاب حق تعالیٰ و بانگ بر وے زد آن ملعون گفت مرا از خداے
 خودی ترسانی چندان شکر در کہ بیاریم از سوار و پیادہ کہ کہ پر شود و هیچ کس را مجلس چہ
 مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد كَلَّا حَقًّا لکن گمان نشو اگر باز نگرود ابو جہل ازین
 کار لَنَسْفَعًا بِكُمْ بِالْاَصَابَةِ نَاصِبَةً موی پشینی او را و بخاری بر زمین زخم ادا از
 موے پشینی کا ذبّو در و غلوے حَاطَّةً خطا کندہ فَلْيَذْخَعْ نذایہ پس بخواند ابو جہل

قوم خود را و شکر خود را سَنَدُخُ الزَّيَّانَةِ بدستی که بخوانیم از بانی دوزخ را یعنی فرشتگان
مذاب را بکَلَّانَ چنان است که او میگوید کَلَّظْفَهُ فرمانبرداری مکن و او را وَحْجَدَ و سجد کن
و اقْتَرَبَ و نزدیکی جوئے به رحمت من نصیب و اعتقاد را معروف و نهی منکر این است که در
کار خود استوار باشد و از دشمن ترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشد چنانکه مصطفیٰ را علیه
افضل الصلوة و السلام بود شنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه
در حق مصطفیٰ علیه افضل الصلوة و اکل التیاب و باید شنوی

سیر را گذارد از بانگ سگان ؛	بد به بر صدر فلک شد شب روان
بانگ میدارند سوئے صدر تو	طاغیان همچون سگان بر بدر تو
ماتم آخو زمان را شد دیئے	کار بادی این بود تو باد دیئے
این خیال اندیشگان را تا یقین	هین روا کن ای امام المتقین
گردنش را من زخم تو شاد درو	هر که در شکرتو دارد دل گرو
خود چه باشد ای مهین پیغمبر	آن چراغ او به پیش صرصر

اللهم اجعلنا من التابعين للذی الامی العربی الهاشمی محمد صلی الله علیه و علی آله

واصحابه اجمعین

سُورَةُ الْقَدَرِ تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدَرِ الْوَحْنُ الرَّحِيمُ وَهِيَ خَمْسَتِ اَيَّاتٍ

اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ بد رستیکه فرستادیم قرآن را در شب اندازه کردن یعنی
شب که حق سبحانه و تعالی تقدیر کند هر چه در آن سال خواهد بود جبرئیل علیه السلام همه
قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بیکبار آورد و بیت الغزوة که در آسمان چهارم است
بعد از آن در مدت بیست سال و بقول دیگر بیست و سه سال بخانجانه نبیا آورد و بر رسول
علیه الصلوة و السلام و مَا اَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدَرِ و تو چه دانی اسه محمد بهیست
شب قدر لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرِ شَب قدر بهتر است از هزار ماه که درین

ہزار ماہ جبہ روز روزہ دار و شب مابیدار دار و نماز گذار و این شب در ماہ رمضان
و ہر سال باشد علماء برین اند کہ در ہر ماہ آخر باشد و در طاقبہا مومہ باشد و در جمہ ماہ احتمال
دارد کہ باشد در حقیقت و طاق و بعضی میگویند در شب بیت و منہم سرت و ہر کہ نماز شام
و نماز خفتن را بہ جماعت بگذارد از شب قدر نصیب یافتہ باشد و حکمت در پنهان داشتن
آن است کہ شب ہائے بسیار بیدار باشی تا بہ ثواب آن برسی بیت

خواہی کہ کمال طاقت گرد و بدست ہر ماہ روزہ دار ہر شب شب قدر

قَوْلُ الْمَلَكَةِ فَرُودِي آيَنَ فَرَشْتَكَا نَ وَالرُّوحُ وَجِبْرِيلُ فَيَقْرَأُ اِنَّ شَبَّ بِاَذْنِ رَسُوْلِهِمْ
بَا مِرْوَ و رَدَّ كَارِخُوْدَ اَزْ وَ قَتْ فَرُو رَفْتَنَ اَقْسَابًا بِرَا مَدَنَ مَجْمَعِ مِّنْ كُلِّ اَمْرٍ اَزْ بَرَا اِسْ ہر کار کہ
از نیک و بد تا سال دیگر سلامتی یعنی ہر آن شب خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب
توجہ کار سے نہ تواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان بہر مومن و مومنہ کہ بیدار باشند
و فرشتگان بروے گذار کنند و سلام گویند بروے حتی مَطْلَعُ النُّجُومِ اَنْ شَبَّ سَلَامٌ باشد تا صبح
روشن شدن قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ اِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهٗ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ وَ مَا تَاَخَّرَ عَايَشَةُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَزْ رَسُوْلٍ مَا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ پرسی کہ اگر من
شب قدر را دریابم چه دعا کنم رسول علیہ السلام گفت کہ بگو اللہم اِزْكْ عَنِّي حَقِيْبَ تَحِبِّ الْعَفْوَةِ اَعْفِ
عَنِّي اللّٰهُمَّ اِزْكْ قَنَا اَبْ حَذَا اِلَيْلَا تَقْفِيْ مَسْلَمًا وَ اَحْقَنِيْ بِالصَّالِحِيْنَ وَ دَرَسِيْهِ الْفَالِيْنَ
آورده است کہ چون شب قدر باشد اللہ تعالیٰ جبریل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بر زمین و
علم سبزی یا شد بوس آن علم را بر بام کعبہ نہند و فرشتگان در زمین پراگندہ شوند و سلام گویند
بر ہر کہ بیدار باشد از مومنان ایستادہ باشند یا نشسته و نماز باشند یا در ذکر مومنان را در میان
و بر دعا ہائے ایشان آیین گویند تا صبح بد آنکہ جبریل علیہ السلام نہا کند کہ یا معشر الملکات
الرحیل الرحیل یعنی اے فرشتگان باز گردید با سمان فرشتگان گویند اے جبریل حق سبحانہ و
تعالیٰ چه کرد بہ مومنان محمدی جبریل گوید حق تعالیٰ بہ نظر رحمت در ایشان نظر کرد و گناہان ایشان را

عنکود و بیا مزید مگر چهار طائفه را اول مدمن خمر را یعنی کسی که شراب خورد و شراب فروشد و
عاق را یعنی مادر و پدر آزار را و شتم قاطع رحم را یعنی کسی که بخویشان نه پیوند و حق خویشی بجا
نیارد و چهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نگوید با برادر مسلمان این چهار طائفه را بنیام
و دیگر همه را بیا مرد و بعضی گویند سود خوار را نیز بنیام زد پس اسے مؤمن از بین پنج افعال تو پاک
تا از فضیلت شب قدر به نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید خضی آورده است که هر که در شب قدر دو رکعت
نماز بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد بمقا و با تسبیح
گوید از جایی بفرخیزد تا بروی پدر و مادر و رحمت کرده نشود و حق سبحانه و تعالی فرماید
فرشتگان را تا یکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا ساعی دیگر و فرماید در بهشت از برای
این بنده مؤمن درختان بنشانند و کوشکها بنا کنند و الله اعلم پس باید که هر که در ماه
رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد و هر شب بامید شب قدر تا باشد که باین
ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد بامید شب قدر و هر
رکعت فاتحه یک بار و سوره اخلاص ستر بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد و بار و
ثواب سوره اخلاص برابر یک از سه بخش قرآن است اللهم از ترغاضنا بوجهه شایا و حمدا

سُورَةُ الْبَيِّنَاتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ ۱ ۝ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهِ ۝ ۲ ۝ إِذِ انبَأَهُ نَحْنُ بِمُصَدِّقِهِ ۝ ۳ ۝ فَعَبَّ وَرَبَّهُ ۝ ۴ ۝ فَأَنجَيْنَاهُ إِذِ انشَقَّتْ رَأْسُهُ ۝ ۵ ۝ فإِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَاتٍ مِّنْ رَبِّي ۝ ۶ ۝ فَقَوْمَ ثَمُودَ إِذْ كَذَّبُوا ۝ ۷ ۝ فَخَسَبُوا ۝ ۸ ۝ فَتَوَلَّىٰ ۝ ۹ ۝ فَجَاءَهُمُ الْمَوْتُ ۝ ۱۰ ۝ فَانظُرْ إِلَىٰ ثَمُودَ إِذْ تَبَرَّأَ ۝ ۱۱ ۝ إِلَىٰ رَبِّهِ ۝ ۱۲ ۝ فَمَا يَصْبِرُ لَهُ إِذْ يُبَدِّلُ ۝ ۱۳ ۝ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ۝ ۱۴ ۝ إِنَّ عَذَابَ اللَّهِ هُوَ أَلَمٌ لَّا يُدْرِكُ ۝ ۱۵ ۝

بر آنکه اهل کتاب یعنی جہودان و ترسیان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از
آمدن رسول ما علیه الصلوٰۃ والسلام اتفاق داشتند که پیغمبر آخر الزمان چون بیرون
آید ما بوسه ایمان آریم و همه یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیامد از قول خود
برگشتند بعضی ایمان آوردند و بعضی نه چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد
و گفت جل جلاله لکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب
از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جہودان باشند و ترسیان که اهل انجیل اند
و المشرکین و بت پرستان و انباز گویان و خدا سے تعالی را منکرین و خدا شو نمگان

یعنی همه اتفاق داشتند که پیاپی آخر الزمان که محمد است علیه الصلوٰۃ والسلام حق است
 كَاتِبَتُهُمُ الْبَيْتَةُ تا نیز که اتفاق بودشان که آمد ایشان گواید راست پدید رسول حق الله
 و آن محمد رسول الله بود علیه الصلوٰۃ والسلام و معجزات بسیار آورد و یکی از معجزات آن
 آن بود که امی بود و خط و خواندن ندشت با و محمد این قرآن را آورد که بر فصیحی و بلغای
 عرب عاجز شدند از آوردن یک سوره مثل آن حق سبحانه و تعالی ازین خبر کرد و گفت
 يٰٓأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اٰنْ اَخْرِجْ رسول ما علیه الصلوٰۃ والسلام برایشان مَحْضًا که امتهای یعنی کاغذها
 نوشته مَطْمَطُوۃ پاکیزه که دوشده از پهل و هو و لغوی قرآن را که در مصاحف نوشته بود
 می خواند از یاد بے آنکه حرف و خط را شناسد فَيَقْرَأُ کِتٰبَ قِيَمَةٍ و ران کاغذها که نوشته
 شده است در دست قرآن و حکما باز بیان کرد حق سبحانه تعالی که این اختلاف بعد از آمدن
 رسول ما علیه الصلوٰۃ والسلام از برای حسد و هوای نفس بود پس گفت جل جلاله
 وَمَا تَقْرَأُ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و پرانگنده نشدند آنکه داود شده اند کتاب ربی
 موجودان و ترسایان در دین خود متفرق شدند و بر نهشتند از حق بودن دین محمد
 آمدن محمد علیه الصلوٰۃ والسلام اِلَّا مِمَّنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر از پس آمدن
 حجت پدید او درین آیت سرزنش است مر جودان را و ترسایان را که ایشان ایمان نیاورد
 با وجود آنکه اهل کتاب بودند وَمَا اُحْمَرُوۡا اِلَّا لِيُعْبَدَ اللّٰهُ تَحْلِيصِيۡنَ که الذّٰیۡنَ خَفَاءُ
 و فرموده شد بدین اهل کتاب در تورات و انجیل مگر بدین پاک که بندگی کنید مریایه تعالی
 را بے آمیزش بکنند و باز گشتگان از کفر به محمد علیه الصلوٰۃ والسلام و باشند بر دین ایزد
 و دین محمد علیه السلام وَبَيِّنَتُۖوَالصَّلٰوةَ و بیایند از نماز را و یَقُوۡا الزَّكٰوةَ و بدینند زکوة
 را و ذٰلِكَ دِيۡنُ الْقِيَمَةِ و این دین و ملت راست است و در قرآن نیز مبرهن فرموده شد
 است پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان بدین و اسلام از جهت سروری کردن دین
 کافران و حسد بردن مر پیغمبران را و متابعت نفس کردن نصیب تو این است که حق را

قبول کنی و مساجد نبوی با اهل حق و انکار ایشان کنی چنانچه در تراجم تو گویند بیت

دُرُودِ گر برگ بستی باشدت کافری و بت پرستی باشدت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرِسْتِي أَنَا نَكَمُ كَافِرَتُمْ مَدُونَكُمْ وَيَوْمَئِذٍ أَكْثَلُ الْكُتُبِ انْزِعُوا

ترسیان و المثلث یکن و از بت پرستان فی ذلک جَعَلْتُمْ و آتش و وزخ اند خالیدین

فِيهَا جَاوِدَ بَاشَنَدگان در و وزخ نعوذ بالله من ذلک أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ

ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان و خرسان و گاو و خزان و از همه آفریدگان

بدتر اند چون حال دشمنان را یاد کرد و حال دوستان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بد رستی که آنکه

گرویدند و ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل

است برین که مؤمنان صلح با غرت بسیارست نزد سبحانه و تعالی شنو

بریزانند از عرش و کرسی و خلا ساکنان مقعد صدق و صفای

خلق اطفال اند جز مست خدا نیست بالغ جز رسیده از هوا

مسئله اینست که پیغمبران آدمیان برتر اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از عماره

آدمیان و مؤمنان صلح افضل اند از عماره ملائکه دلیل برین آیت است جَزَاءُ هُم عِندَ

رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عِدْنُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزا و پاداش ایشان نزد پروردگار

ایشان هشتاد و یکم است و داعی که میروند در زیر درختان هر شش جریها از آب و شیر و گل

و شراب بهشتی و این جریها بر روی زمین است که میروند به مخاک به خلاف آب جوئی دنیا

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جَاوِدَ بَاشَنَدگان اند در بهشت همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خَشِنُوا

باشد حق سبحانه و تعالی ازین مؤمنان وَ دَضُوا عَنْهُ و این مؤمنان نیز خوشنود باشند

از الله تعالی ذلک لمن خَشِيَ رُبَّهُ این همه مرکب را باشد که از خداست تعالی به ترسد

و از گناهان باز ایستد شَرُّ ذُو النُّونِ مصری رحمة الله گفت که رضای بنده از خداست تعالی

آن باشد که راضی باشد به هر چه بود رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیل است که ترس خدا تعالی بهیستین همه عباد و تپاست **اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا بِقُضَا**

سُورَةُ زُحُرُفٍ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ تِسْعُ آيَاتٍ

اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا فَجَنبَانِيهٖ تُشْرَوْنَ رَا جَنبَانِيهٖ ذٰلِكَ مَعْنٰی سَخْتِ
جَنبَانِيهٖ شُدُّوْكَ بَرَوْنِیْ زَمِيْنِ بِحِجْ عَمَارَتِنِ نَخَادِ وَكُوْدُ وَبَالَاوِیْتَهَا سَمُوْر شُوْدُ وَصُوْرَتِ
زَمِيْنِ رَا بَدَلِ كُنَنْدِ لِقَوْلِهِ تَعَالٰی یَوْمَ تَبْدِلُ الْأَرْضَ غٰیْرَ الْأَرْضِ وَدَرْ خَبْرِ اَمْدَةِ
كَهْ رَیْنِیْهِ تَحِیْنَ نَقْرَهٗ اَفْرِیْدَهٗ شُوْدُ قَبِيْلِ اَیْنِ زِلْزَلَهٗ دُوْ بَارَ بَاشَدِ كِیْ دَر اَنِّ وَقْتِ كِهْ خَلْقِ
رَا بِلَاكِ كُنَنْدِ وَكِیْ دَر اَنِّ وَقْتِ كِهْ خَلْقِ رَا زَنْدَهٗ كُنَنْدِ وَقَبِيْلِ اَیْنِ زِلْزَلَهٗ دَر اَوَّلِ بَاشَدِ
بِسْ قَبِلِ اَدُوْمِ بَاشَدِ بَسْ اَخْتِیَارِ كَشَافِ اَنِسْتِ رَا اَخْرَجْتَ الْاَرْضَ ثَقَالَهَا وَبِیْرُنِ اَوْرَزْدِیْنِ اَبْرَا
خُوْدِ رَا بِعْنِیْ اَنجِهٖ دَر زَمِيْنِ بَاشَدِ اَز مَوْدِگَانِ وَگَنْجَهَا رَا هِمْدِ بِيْرُوْنِ اَفْكَنْدِ تَا بَرَوْنِیْ زَمِيْنِ اَفْكَنْدِ

[illegible]

انسان مرادست یوقصید و در آن وقت که این چنین میشود محادثه اخبارها سخن گوید و خبر دهن زمین از آگاهیهای خودین صند بدل من اذا والعامل فیهما تحدث الفعل الاول لتحدث محذوف ای تحدث الا سراض الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین خلق را خبر کند از هر چه بر او کرده اند از بی ویدی بآیات ربك اوحی لها سخن گوید به سبب آنکه خداوند تو فرماید زمین را تا خبر کن که فلان کس خون بر نه حق کرد و زنا کرد و بدیها کرد و فلان کس بر من نماز نگذارد و روزی داشت و کارهای نیک کرد و همه اعضاها را او گواهی دهند و زمین نیز گواهی دهد و غیره

عذاب نہ کنندش نقیب مؤمن این است کہ دانائی کی کند اگر بدی کند بہ توبہ واستغفار

عذر آن بخوانم اللهم اجعلنا من الصالحين

سُورَةُ الْعَادِيَّاتِ وَكَيْتًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ أَحَدُ عَشْرَايَةٍ

وَالْعَادِيَّاتِ بِحَرَمِتِ اسْپَان دوندہ صَبْحًا دم میزنند ایشان دم زدنی فَاَلْمُؤَدِّيَّاتِ
قَدْ حَاطَسِ بِحَرَمِتِ اسْپَانِ کہ میدوند بر سنگ و آتش بیرون می آورند از سنگ
بسمہائے شان چون بر زمین با سنگ ریزہ دوند در شب فَاَلْمُغِيرَاتِ صُبْحًا پس بجز
اسپان کہ غارت کنند وقت صبحی ممر کا فران رَا فَاتَّوْنَ بِہِ نَقْعًا پس براگیزند بسمہائے
خود گرد از زمین کہ بروے بروند فَاَسَطْنَ بِہِ جَجْعًا پس در میان جمع دشمن شوند در
جائے دویدن یعنی حملہ کنند در جنگ و خود را در میان شکر دشمن اندازند اَلَا لَکُنَّ
بِدْرِستیکہ آدمی قیل کا فَرِیْقَہِ لَکُنَّ دُورِ پُر و دُورِ گار خود را با سپاس است یعنی شکر ناگوئی
است نعمت حق تعالی را و قیل بخیل است و قیل کنود کنے است کہ نیکہائے حق تعالی را
فراموش کند و عصیتبار یاد کند و قیل کنود کنے است کہ نہا بخورد و بندہ خود را اگر سد
دارد و عطا ہائے خود را باز دارد وَاَنْتَ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ و بد رستیکہ این آدمی
ہر مینہ گواہ است برین کہ وہ کنود است وَاِنَّہُ لِحَبِطِ الْحَبِّ لَشَدِيدٌ و بد رستیکہ
این آدمی از بہر دوستی مال سخت است یعنی بخیل است مال بسیار جمع میکند و زکوٰۃ نمیدہد
و از صحبت اہل اللہ گریزانست مقصود وہ جز دنیا نیست و ہرگز دوستی نمی کند
با دوستان حق تعالی انصیب تو این است کہ با دوستان حق تعالی دوستی کنی
و از برائے جاہ و مال دشمنی نہ کنی با ایشان تا از انوار باطن ایشان محروم نہائی شوی

لاجرم و اماندہ و حیران شدیم

قصہ آزار عزیزانِ خدا

تا کہ در خلعتِ نمائی تا ابد

اچون چندان دشمن بازان شدیم

می کنم از غایتِ جہل و عیا

با سلیمان رو کن اے خفاش خود

کور مرغایم و بس ناساختیم	کان سلیمان را دمی نشاختیم
آن سلیمان پیش جمعا حاضر است	لیک غیرت چشم بند و ساحر است

أَفَلَا يَعْلَمُ أَيَا پس ندانند این آدمی إِذَا ابْعَثُوا مَا فِي الْقُبُورِ چون زیر و زبر کرده شود
و شورانیده شود آنچه در گورهاست یعنی چونکه زنده کرده شود در روز قیامت روح را
و استخوانهای بوسیده را جمع کرده شود و این آیت دلیل است برین که حشر اجداد حق
است وَ حُضِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ و جدا کرده شود آنچه در سینهاست یعنی آنچه در دهاست
از کفر و ایمان و نفاق پدید کرده شود و جزای آن داده شود إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ
خَبِيرٌ و بدرستی که پروردگار ایشان در آن روز آگاه باشد و بداند کردارهای
ایشان را و اعتقادهای ایشان را و بداند جزای آنرا ایشان اللّٰهُمَّ اخْتَنَانِيْمْ تَغْنِيْ

سُورَةُ الْقَارِعَةِ تَكْتَنِيْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَ هِيَ اُحْدَى عَشْرِ آيَةٍ
الْقَارِعَةُ روز قیامت کوبنده است و لها را تهرس و اندوه ما الْقَارِعَةُ چه دانی که
چیست این کوبنده یعنی چیزی بزرگ است وَ مَا آذُرْنَاكَ مَا الْقَارِعَةُ چه دانا کرد تا
و چه دانی تو ای محمد که چیست این کوبنده یَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ
کوبنده است گردن گردن کشان را و شکبران را و کافران را در آن روزی که باشند
مردمان در آن روز چون پروانه پراگنده ضعیف بے خبر و درمانده و قبل همچون طغیان
و انبوه بعضی بر بعضی در آمیخته ای کالجواد المتفرقة وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَ بَشَرٌ
کو بهیا همچون پشم رنگین المنفوشه از هم باز کرده شده یعنی کو بهیا باین بزرگی و مردمان
باین قوت و مال و عزت از سبب قیامت چنین ضعیف و ناتوان می شوند باین حال مردم
کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ اَنْفُسُهُ فَسَبَّحْتَ بِكُمُ اللَّيْلُ بَرَشِيْدَةً
بای و جمع موزون باشد یا تراز و بای و جمع سیزان باشد فَهِيَ فِي عَيْشَةٍ
رَاضِيَةٍ پس و در زندگانی باشد پسندیده یعنی در بهشت باشد وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ

حقّ آینه و اما هر که اسباب آید برشید بای و سبب تر از و بای و سبب آینه و آینه پس
 مادر و سبب بای باشد و سبب دوزخ باشد آینه و سبب دوزخ باشد آینه و سبب دوزخ
 ماحیه و چه وانی تو اسبب محمد که چیت این دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله خاسر

حَاجِمَةُ النَّارِ اسْتَسْوَانِ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ

سُوْرَةُ التَّكْوِيْنِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ لِكَيْتَمَوْعِيْ تِلْكَ اَيَاتِ

الحکم مشغول کرد شمار التکا که فخر کردن بسیار می مال و فرزندان و جمع کردن آن
 مشغول کرد شمار از طاعتها که حق تعالی حتی نرود که المقاتله و مریه و بگوستان سید
 این سوره در حق جهودان فرود آمد نصیب مؤمن این است که بسیار بدین مشغول نشود
 استعداد مردن و آخرت کند و به توبه دستغفار روزه آرد و عذر گناهان خواهد کلا
 مَن قَدْ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ
 بدانید که کلاس و تفسیر حقا که زود باشد که بدانید که در چه کار غلط بوده اید و از او روزه گرفتن
 را بچشمید که در چه کار بودید و چه غافل بودید از برای آخرت خود و بیخ غم ندرید و از برای
 غم و کاه چندان غم بخوری که از برای گور در روز قیامت از ده بخش آن یک غم بخوری
 آلهی ما را از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شهوت بشیاری بخش باز فرمود کلا
 تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ
 از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لوم قدرست باز فرمود
 جل جلاله التکوین الحکم بر آئینه بدانید و به بینید دوزخ را بر آئینه بر آئینه باز تا بکند
 و گفت جل جلاله تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ
 آئینه دیدن چشمین با علم الیقین داری فردا قیامت عِلْمُ الْيَقِيْنِ شود و سوره
 نمار چون ماعت نه کرده باشی سود نه کرده باشد باز فرمود تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ تَعْلَمُوْنَ
 پس بر آئینه پرسیده شوید بر آئینه هر آئینه در آن روز قیامت از نعمتها که خداست تعالی

به شما داده بود در دنیا چه کردید آنها را و کجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید و شکر تقیید یا نه
بیت اسه شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو به آنکی از خواب غفلت و از اسراف کردن نیست

و از عذاب قیامت نگاه می دار ای حسین +

سُورَةُ الْعَصْرِ بِأَيِّتِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

وَالْعَصْرِ بِحُرْمَتِ رَوْحِكَ قِيْلَ بِحُرْمَتِ شَبِّهِ وَرَوْحِ قِيْلَ بِحُرْمَتِ نَمَازِ دِيْكَرِ اِنْ اَكَلْتَهُ اَنْ لَّنْ يَخْسِرَ
هَرَّامِيْنِهٖ نِهْ اَدِيْاَنِ دَرْيَا نِ كَارِي اَمَّا اَلَّذِيْنَ اَمَلْنَا اَمْرًا نِ كَسَانِيْدَهٗ كَرُوِيْدَنْدُو عَمَلِيَّا
الصَّالِحَاتِ وَكَارِهَاتِ نِيْكَ كَرْدَنْدُو قَدْ اَصْلَحَ بِالْحَقِّ وَيَكِ دِيْكَرِ رَا بَكَارِهَاتِ حَقِّ وَصِيَّتِ كَرْدَنْدُو
بَعْضِ خُودِ كَارِي نِيْكَ كَرْدَنْدُو دِيْكَرِ اَنْ رَا وَصِيَّتِ كَرْدَنْدُو فَرَمُودَنْدُو قَدْ اَصْلَحَ بِالصَّبْرِ وَبِيْدِ كَرِيَّا
بَعْضِ فَرَمُودَنْدُو رَا بَا وَاَطَاعَتِهَا تَقِيْبِ تُو اِيْنِ اِهْتِ كَدُ خُودِ رَا زِيْاَنِ اَبَدِيْ دَر اَمَانِ دَارِي وَ
عَمَلِهَا نِيْكَ كَرْدَنْدُو دِيْكَرِ اَنْ رَا بَرَا نِ دَارِي وَاَمْرِ مَعْرُوفِ وَنَهْيِ مَنكَرِ كَرْدَنْدُو دُنْيَا وَآخِرَتِهَا حَاصِلِ نَكُنِي

سُورَةُ الْهُنْدِ بِأَيِّتِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

قِيْلَ اَكَلِيْلُ هَمْنِيْ وَاسْ مَرْمَرِ بَدُوْلَتِ وَغِيْبَتِ كُنْهٖ رَا دَرْ شِيْرِ رُوِيْ كُنُوْةٍ وَهَرِ بَدُوْلَتِ غِيْبَتِ
كُنْهٖ رَا دَرْ پَسِ وَبِقَوْلِ دِيْكَرِ وَبِيْلِ وَاَدِيْسْتِ دَر دُو زَخْ پَر كَرْدَهٗ اَز رِيْمِ وَزَرِ دَا بَ دُو زَخِيْلِ
كَدِ اَز نِهْمَايِ اِيْشَا نِ رَفْتَهٗ بَاشَدُو دُو زَخِيْلِ اَنْ پَر سَنَدَا زُوِيْ وَاِيْنِ وَاَدِيْ جَلَسِ بَدُوْگِيَا نِ وَا
غِيْبَتِ كُنْهٖ گَا نِ بَاشَدُو اِيْنِ سُوْرَهٗ دَر حَقِّ كَا فَرَسِ فَرُو دَا مَكْرُ سُوْلِ رَا عَلِيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
وَمُؤْمِنَانِ رَا نِيْغِيْبَتِ كَرْدَهٗ دَرْ پَسِ اِيْشَا نِ وَبَدُوْلَتِ دَر رُوِيْ اِيْشَا نِ تَقِيْبِ تُو اِيْنِ اِهْتِ كَدُ
زَبَا نِ خُودِ رَا اَز بَدُوْلَتِ مَسْلَمَانِ نِ نَگَا هِ دَارِي وَخُدَا يِ تَعَالٰی رَا حَاضِرِ وَنَاظِرِ بِنِيْ وَبِحُكْمِ نَكُنِي
اَلَّذِيْ جَمَعَ مَالًا قَدْ عَدَّدَهٗ اِيْنِ كَدُ كَرْدُو دَا مَالِ رَا وَاَشْمَارِ كَرْدَشِ وَاَمَا دَهٗ كَرْدَشِ اَز بَر هَسْ
اَوَا دَشِ رُو زَكَا رُو كَرْدَهٗ اَدِيْ حَسَبِ اَنْ مَالَهٗ اَخْلَدَهٗ دُو گَا نِ مِيْ بَرُو كَدُ مَالِ وِسْ جَا وِيْدِ كَرْدَهٗ
وِسْ رَا دُو نِيَا كَلَّا قَا نِ چِيَا نِ اِهْتِ كَدُ اَوَا گَا نِ مِيْ بَرُو بَلَدِ وِسْ بِيْرُو دَا مَالِ وِسْ رَا اَز عَذَابِ
قِيَا مَتِ بِيْجِ سُوْرَهٗ رَا وِيْدِ نَبَذَتْ هَرَّامِيْنِهٖ اَنْدَا قَدْ شُوْدِ اِيْنِ غِيْبَتِ كُنْهٖ رَا فَا نِ اَحْكَمِيْةٍ دَر دَفْعِ

و قیل سفید بودند و قیل سبز بودند تو چه میگوید بحاجت من بخیل می انداختند آن مرغان
 بآن لشکر سنگهای پخته شده با تش قیل من بخیل یعنی از آسمان اول فجعلناهم فلفلف
 ضاکی پس گردانید حق تعالی آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده یعنی ناچیز کرده نشان همچون
 برگ کشت که ستوران بخورند و در زیر پای ایشان ناچیز گرد و در غار ف رومی در مثنوی از ان خبر میدهد

مثنوی	همچون آن اصحاب فیل اندیش	کعبه کردند حق آتش زدش
	قصه کعبه ساختند از انتقام	حال شان چون شد فروخوان از کلام
	شکر را بر نیک چند شکست	تا بانی کین صلابت از حق است
	گر ترا و سواس آمد زین قبیل	رو بخوان قصه سوره اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاه از سرایان در صنعاے مین کھیسای ساخت یعنی
 مسجد ترسایان ساخت که مثل آن کس ندیده بود و فرمود که مردم به کعبه نه روند و باین خانه
 که من ساخته ام بیایند و حج گذارند شب آتش افتاد و آن خانه او بسوخت و را گفتند که
 این کعبه ترا عرب سوخت از قهر خانه کعبه آن کافر سوگند خورد که خانه کعبه را ویران کنم یکی
 از امرای خود که نام او ابرهه بود با شکر بسیار فرستد و بایشان فیل بود محمود نام پیشرو لشکر
 آنرا ساخته بود چون به ولایت عرب رسیدند ملک عرب با شکر عرب بایشان جنگ کرد و لشکر
 عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مال مکیان را غارت
 کردند و از ان جدر رسول علیه السلام بعدا المطلب را و دیست آسترش گرفتند عبد المطلب
 پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام و سه را ابرهه گفت چرا
 آمد پیش من گفت از برای آستران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه مرا
 از تو خوش آمد چرا در خواست نه کردی کعبه را که فخر همه عرب باوست تا با تو بختم تا من بر تو
 آستر از ابد و داد عبد المطلب گفت این خانه کعبه را خداوند دیست که او را نگاه میدارد و مرغان
 چرا عبد المطلب بکه آمد و مردمان را فرمود تا اگر میخشد و بگویدها در آمدند و ماند و یکی کردی عبد المطلب صلوات الله

راگزشت گفت شمس از کجا ارجو لهم سوا کجا ان عدو نبیت من اعدا کما	یا رب فاصنع منهم حاکما امنعهم ان یحییوا فدا کما
<p>یعنی ای پروردگار من امید منی دارم از هیچ کس مگر از تو باز دار این شکر یا نرا از خانه کعبه که از آن تست و دشمن کعبه دشمن تست ابر هر شکر را راست و طرف خانه کعبه روان شد تا به حرم کعبه رسید بداند که اگر دو کعبه یک روز در راه و دور و زده راه را حرم میگویند یعنی حرام است نشستن نمیداد و بریدن درخت از پیشرو ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که از محمود این حرم کعبه است سجده کن خدای تعالی را و باز گرد و در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هر چند بر سر او زدند در حرم درسیا و عید المطلب دعا میکرد و دست در حلقه کعبه زد و بفر که ناگاه از غیب شکر مرغان پیدا شدند مانند فراشتک در مقدار هر یک سنگی از لشکریان تر و از خود فرود بر سر هر یک سنگی آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسد نوشته بود از کوزه آهنین میگذاشت و در سوار و اسب را هلاک می کرد تا همه لشکر هلاک شد مگر آن پیل که خدای تعالی را سجده کرده بود و یک کس از لشکر گریخت و پیش بخاشی رفت و خبر لشکر را بوی گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر تمام کرد سنگ ابر سر او زد و دی نیز افتاد و مرد نصیب نمون ازین نقصان است که باد وستان حق تعالی دشمنی نکند و بر بندگان خدای تعالی مکر نکند و خود را مانند خطاسیه و بلعیه نسازد و تا مردم را مرید خود سازد و ایشان را از راه صالحان بگرداند تواضع درونی و جامه سالوسی زود باشد که بشیر خدا و مرد و در حرم شود و خوف آن باشد که بایمان از دنیا برود و دفع ذلک الله من ذلک</p>	
صد هزاران شهر را خضم شهبان خشم مردان خشک گرداند صاحب	سزگون کرد دست اسب بگر بان خشم و لها کرد عالم را خراب
<p>اصناف مرغان ابا بیل است او پیل را برید و نه پذیرد و نه</p>	

سُورَةُ الْقُرْآنِ كَرِيمَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

بدانکہ در کشف و کاشفی آورده است کہ در مصحف ابی ابن کعب رضی اللہ عنہ الم توفیک
 ولا یلایک یک سورہ داشتہ است و در میان بسم اللہ نوشتہ شدہ است و امیر المؤمنین
 عمر مر دو سورہ را در یک رکعت نماز شام خواندہ است و معنی چنین باشد کہ ہا کہ کرد خدا تعالیٰ
 لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را ناچار بچون برگ کشت خورد و شد و لا یلایک قریش
 از بہر سازد ای دادن قبیلہ قریش کہ آن اہل مکہ اند و از برائے غرت داشتن ایشان در حق
 بیج کس ایشان را نہ بخاند کہ ایشان مجاوران کعبہ اند ایلا فیہم و حلۃ الشتاء و الصيف
 از برائے ملازمت کردن و خوئے کردن ایشان دو سفر را یکے در زمستان و زمین و یکے در تابستان
 بہ شام در ہر سالے دو بار سفر کردندے از مکہ و بہ تعداد باشندن کردندے در مکہ از خوردنی
 و پوشیدنی بیاوردندے چند آنکہ کفایت کردی ایشان را حق تعالیٰ منتے بہند بہ ایشان
 کہ لشکر دشمن شمارا ہلاک کردیم بہ عرفان آسانی تا غرت کعبہ و شرف شمار بہرہ ہایا پیدا کرد
 و بیج کس قصد شمار کنند اذاکان الا موزکذا الذک فلیعبدوا ربَّ خذ البیت جوہ چنین
 است پس باید کہ بندگی کنند اہل مکہ یعنی قریش خدا و نداین خانہ را الذی اطعمہم و
 جئناک آن خداے کہ خوردنی داد شمار از پس گرسنگی و آمندہم و حق حق ہا میں گردانید
 شمار از ترس در ہمہ سفر با و شمارا عزیز می داند خلق و خضر بر بنی رسانند شمار و مکہ طعنا
 و نہا بیاریہ و بخورید و از بیج کس ترس نہ باشد شمارا نے از عرب و نے از عجم پس می باید کہ
 کا فر نشوید و بندگی حضرت خداے تعالیٰ بکنید و بت پرستی نہ کنید و این ہمہ غرت شمار و غرت
 کعبہ و مکہ بہ سبب رسول ماست محمد علیہ السلام کہ در میان شمار پیدا شد ما بہ علم قدیم دانستہ
 بودیم پیش از پیدا شدن او جائے او را از دشمن نگاہ داشتیم چون پیدا شد او را چو پروردگار
 او را بطریق اولیٰ نگاہ داریم شدہ دہلی انتا یا مکہ الا واد بہ شوق اللہ علی البلاء
 نصیب در ویش ایں است کہ دوستان حق تعالیٰ را خدمت کنی تا برکت ایشان در لقا

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الْمَثَلِينَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَهُمْ عَصَوْا بَعْدَ الْعَهْدِ وَرَأَيْتُمْ قُبُورَهُمْ
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الْمَثَلِينَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَهُمْ عَصَوْا بَعْدَ الْعَهْدِ وَرَأَيْتُمْ قُبُورَهُمْ

مانی از بلا و شر و بد دنیا چون دانستی که بیکت دوست خود دشمن را از شهریان او باز میدارد
و از پیر و ان دوست خود اگر بکارا بگرداند در دنیا و عقبه از کرم او دور نباشد مثنوی

که بسوزد هم باز دیده را	سرمه کن تو خاک برگزیده را
تا بیند از می سدا و باش را	کحل دیدن ساز خاک پاش را
سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار	که ازین خاک گردی و این افتقار
زیر ظل شیخ و امرا و استاد	پس رود خاموش باش از انقباد
سخ گردی تو ز لاف کاظمی	ورنه گر چه مستعد و قاضی
سرکشی از استاد و شیخ شهر	هم ز استعداد و امانی اگر
ورنه ابله شوی اندر جهان	بان و بان ترک حسد کن با شهان
تو اگر شهید خوری ز بهر شود	شیخ اگر ز بهر خورده شهید شود
لطف گشت و نور شد هر نار او	گو بدل گشت و بدل شد کار او

اللهم ارزقنا حبك وحب من احبك ومعنى این سوره را غیر این نیز گفته اند و الله تعالی اعلم
سُورَةُ الْاٰنْعَامِ مَعْنَاهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ حَمْدُكَ يَا اَيُّهَا

اَن اَمِيتَ الَّذِي يَكْتُوبُ بِالْاَلَدَيْنِ اَيَا ویدی توانی محمد آن کس را که دروغ گو می دارد
ترا در آمدن قیامت و ایمان نمی آورد به روز قیامت که مردم زنده شوند از برای حساب
و جزا دادن و در تفسیر عثمانی آورده است که نیمه این سوره در حق ابو جهل بود و عادت
این ملعون آن بود که چون کسی بیمار شد بر سر بالین او نشسته و گفته که مرا وصیت کن و
چیزی به من بده و ما لهله تیمم را گرفته و اگر از او طلب کردند تیمم را بزدی و سخت گفته
در حق و این آیت آمده فَذٰلِكَ الَّذِي يَدْعُ اِلَيْكُم مَّوَدُّكُمْ الَّذِي يَدْعُ اِلَيْكُم مَّوَدُّكُمْ
شرط مقدر است تقدیر و چنین است که هیچ شناختی آن کافر که قیامت را منکر است اگر
ندانستی بدانکه این کافر کسی است که می راند تیمم را از پیش خود و حق او را می گیرد و بوی نمیدهد

این است که در نماز با تقصیر زنی و از وقت نگذرنی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون
آفتاب بگرد و بگذاری که در آخر وقت علماء را اختلاف است باتفاق او آننی بهتر باشد و دیگر
نویسب تو این است که کار بار ابرسم و ریاعادت نه کنی اللهم اغنی علی ذکون و تشکون و عیالک

سُورَةُ الْكُؤُرْتِلَآئَةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

اِنَّا عٰطَيْنَاكَ الْكِتٰبَ فَتُبَيِّنْ لَهُ مَا دَاوُدُ يَمُرُّ اَيْتِهٖۤ اِنَّ اِيَّاكَ لَوَ كَوْنِيۤتُ

دانش قرآن و قرآن است قیل بنجم وقت نماز است و قیل لا اله الا الله محمد و رسول الله

ست و در کثافت و کواشی آورد دست که رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام گفت کوثر جو میت

در پشت کد آب و شیرین تر از عسل است و مفید تر از شیر است و هر در تراز برف و دو کد

و سے از سر جہت و اتمان من ازان آب بخورند و اول کسانیکہ بیانید بر کوثر فقیران صحابہ

و غیر میان چهار بایستند و آن حوض من باشد و آب و سدره القش باشد و آن حوض

را چهار رکن باشد بر هر رکن یک از چهار یار من باشد هر که چهار یار مرادوست دارد از ان

آب و مهندس و هر یک از ایشان را دسمن دار و انان آب نمهندس فصلی که بیان

فالحو کپس نماز کنار از برای پروردگار حمد و استغفر فرمائی کن از برای رفعتی پرورد

خود لغت دین و دنیا و همه معجزات و نورانات و مقامات است و نور حضرت او است و دنیا

توبت پرستی می کنند و قربان از برای جان می کشند و دوست کو بدی و طاعت من می کشند

تشار اسرف و غرت و حیر بسیار داده ام هیچ کسی را از این سلسله منسوب

انسانی دامن دار انسان الا جگر و مریه و سیاه کوزه چرخ را

سوم برید و چای و روغن کافور در آن را با دستمال پنبه‌ای بکشد که به قدری

یہی ان کے وہ کبار اور اہل کون و کون کے پیر و مرید ہیں جو جہانگیر کے ساتھ تھے اور ان کے ساتھ تھے۔

و فرستاد و گفت که این را بخوان

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا ہے۔

وهم رکشاف آورده است که تیر خجیرم را گویند یعنی دشمن تو همچون خریدم است که در دنیا کم بها و کم مقدار است و در آخرت ملعون است و چون بپیرد بر وے لغت گویند و عذاب باشد ویر اما قیامت و هر که است تو باشد بر تو صلوة فرستد و ترا دوست دارد و بر بالایش بنشیند و منار با نام تو با نام الله یاد کنند و برکت محبت تو جان باز بها کنند و هر سال چندین هزار عاشق زیارت تو بیایند نصیب درویش این است که دوستی دوستان او را شکار خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالی دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

شمسوی

یک سواره میرودش و عظیم دیده این شاهان ز عاصه خوف جان چونکه حکم اندر کف یزدان بود در چه در باشد نهان در قطره آفتاب خویش را ذره نمود جمله ذرات در وے محو شد چون قلم در دست غداری بود

در کف طفلان چنین دیرقیم کین گرد و کور و شاهان بزنان لاجرم ذوالنون دران زندان بود آفتاب درج اندر ذره و اندک اندک روئ خود را برکشود عالم از وے محو گشت و می شود بیگمان منصور بر دار سبزه

اللهم اجعلنا من اولیائک و اگر ولی حق را فرزند نه باشد هیچ باک نیست مهر و روان و فرزند ان وے انداز وے معنی و در دعا و سلام تو صالحان داخل است که التلا

عَلَيْهِمْ وَاَعْلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

سُوْرَةُ الْكَافِرُوْنَ عَلَیْهِمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ هِيَ سَبْعُ آيَاتٍ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بگو اے محمد این کافران را که لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستم و بندگی نمی کنم آنچه شما آزار بندگی میکنید در حال یعنی من بتان شما را هرگز بندگی نخواهم کرد و لَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ و نه شما بندگی خواهید کرد و در زمان آینده آن خدا را که من بندگی اومی کنم در حال و لَا اَنَا عَابِدُ و نه بندگی کننده ام در استقبال و عَابِدُ تَمَّ

آنچه شما بندگان می کردید در زمان گذشته و کلاً آنکه عاید قون و نه شما بندگان می کنید تا عبد
 آنچه من بندگان می کنم و آنرا که دین شماست دین شما یعنی بت پرستی و لی دین
 و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ است بآیت سیف قوله تعالی
 فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ سبب نزول این سوره این بود که کافران مکه مر رسول را اصلی الله
 علیه وسلم گفتند که تو یک سال خدایان ما را بندگان کن تا خداست ترا بندگان کنیم این سوره
 آمد رسول علیه الصلوة والسلام برایشان خواند و گفت شما بندگان خود کار کنید و من
 بدین خود برین بودم و اجازت جنگ بنود تا این آیت آمد که فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و این
 آیت را آیت سیف گویند تصیب مؤمن ازین سوره این است که صبر کند در کارها و بسبب
 و بے ادبان و ناپاکان اشتغال نماید تا نصرت الهی ظاهر شود و در حدیث آمده است که
 هر که این سوره را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد و در
 کواشی آورده است که این سوره و سوره اخلاص را اشتقاق میگویند هر که این سوره
 و سوره اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد بدانکه در اول رکعت سنت نماز باشد

این سوره را بخواند و در دوم قتل هوا الله را بخواند

سُورَةُ النَّصْرِ نَبِيَّكَ وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَچون بیاید یاری کردن خدا تعالی و دَآیَتِ النَّاسِ
 یَدْخُلُ الْيَمِّنُ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا و یعنی تو مردمان را که در می آیند در دین خدا تعالی
 یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیلہ قبیلہ بسیار و انبوه و فِی مَجْدٍ دِيَاكٍ پس بپاکی
 یا دکن بپائیش پروردگار خود را با سزا یعنی صفات نامسرا را و در کن و صفات با سزا
 را اثبات کن یعنی حق تعالی را منسره و پاک دان ازین که ویرا جسم باشد و یا در جائے باشد
 و یا از جائے باشد و یا از چیزے باشد یا بچون چیزے باشد یعنی صفات سبلی را از و
 نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و قیصر و حیوة و خلق و

ارادت و حکمت لیس کمثلہ شیعی و هو السميع البصير ذو الجلال والاكرام اشارت
 باین است وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه از و إِنَّهُ بَدْرَتِي که و وقیل از بهر آنکه و
 کَانَ تَقَابًا بود و هست و خواهد بود و نیک قبول کنند: هست تو به بندگان گناه کار را و
 این کان را کان سرمدیه گویند یعنی کلمه کان که در صفات حق تعالی آمده باشد همچون کَانَ
اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا بدانکه در بیشتر تفاسیر آورده است که مراد از این فتح فتح مکہ است و نصرت
 بر اهل مکہ است و خواجہ امام ابو بکر اصم رحمۃ اللہ علیہ گفته است کہ فتح مکہ این جا مرا نیست
 از بهر آنکه فتح در سنہ ثمان بوده است و این سوره در سنہ عشرین نازل شدہ است

و اذا انزلنا من السماء استقبل مي باشد وَاللَّهُ أَعْلَمُ

سُورَةُ تَبَّتْ فَلَيْتَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ هِيَ خَمْسٌ اَيَاتٍ

چون این آیت آمد کہ وَإِذْ دُعِيتُ نَوَافِلَ الْأَقْسَرَيْنِ یعنی اے محمد یم ده و تبرسان
 خوششان نزدیک تر خود را از عذاب قیامت رسول علیه الصلوة والسلام بر کوہ صفا
 کہ بہ مکہ است برآمد و با و از بلند خوششان خود را آواز داد چون حاضر شدند گفت تبرسید
 از عذاب سخت و گویند لا إله إلا الله محمد رسول الله و ایمان آری و دین
 حق را از من قبول کنید عم رسول صلی اللہ علیہ وسلم ابو لهب لغت اللہ علیہ ستم
 گرفت تا بنزد رسول را علیه الصلوة والسلام و گفت تبالک الھذا دعوتنا یعنی
 ہلاکی باد ترا از برای این طلب کردی ما را حضرت باری تعالی این سوره را فرستاد و
 گفت جبل جبارہ تبَّتْ یَدَیْ اَبِیْ لَهَبٍ الْقِرَاءَةُ بسکون الیاء و فتحھا ہلاک و زیان کا
 باد و دست آن کافر کہ ابو لهب است وَ تَبَّتْ و ہلاک شود مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ و سود
 ندارد ویرا مال بسیار او و مَا کَسَبَ و آنچه گرد کرد و وقیل فرزندان او سود ندادند او را
 پنج پسر بود مہم بہ قوت و سپر اکسب گویند سَيَصِلُ بد رستی کہ زود باشد کہ در آید این کافر

و یومئذ یسألونہ عنہم و یقولون انہم کافرون و یقولون انہم کافرون و یقولون انہم کافرون و یقولون انہم کافرون

نَا نَا حَات لَهَب آتشی را که زنده زنده هست یعنی آتش دوزخ که همیشه گرم و تپان باشد
 وَ اَمْرَا تَه حَمَالَةَ الْحَطَبِ یعنی زود باشد که در آید و آتش دوزخ زن ابو لهب که بهریم کش است
 و بهریم کش را حَمَالَةَ الْحَطَبِ گویند یعنی بردارنده بهریم و در حدیث آمده است که بهریم کش
 در بهشت در نیاید القراءَةُ بالوقع حمالة الحطب و بالانصب فی جحیم کما جعل و در گردن
 و باشد رَسْمٌ مَسْدُودٌ از لیف خرما و قیل زنجیر محکم باشد در گردن و مَسْدُودٌ
 الحکم زنجیر از آهن هفتاد گز از دوش در آرد و از راه دیگر بیرون آرد و در گردن
 چه چینی قیل حمالة الحطب از سیر آن گفته شد ویرا که خار میخلان آورد و در راه مَسْدُودٌ
 علیه السلوٰة و السلام و یاران او انداخته چون بیشتر ایشان پائے برهنه بودند خار در
 پائے ایشان در آمد و او هم سایه رسول بود و ایم رسول را میرنجاند نصیب تو این است
 که دشمنی نه کنی بدوستان حق تعالی تا به عذاب ابدی مبتلا نشوی منکر باش همچون ابو لهب
 و صادق و صدیق باش همچون ابابکر صدیق غلام دوستان حق تعالی را ابو لهب میباش مصرعه

در جمع سبک روحان هم بویسته باشد نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ

سُوْرَةُ الْاٰخِلَاَصِ كَيْفَ اٰتَيْنَا اللّٰهَ الرَّحْمٰنَ الرَّحِيْمُ وَ هِيَ اَسْبَحْ اَيَاتِ

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بگوای محمد که خدا کیست یعنی بی مانند و بی شریک است و یکی از جهت عدد
 نسیاید گفت از بهر آنکه او محمد و نیست و تجرّی و قنای فی سبب نزول این سوره آن
 بود که کافران که گفتند یا محمد خدای خود را صفت کن که از چیست از زرت یا از نفوس
 یا غیر آن و ویرا شریک هست یا نه حق سبحانه و تعالی این سوره را فرستاد که بگوای محمد
 خدای من خدای عالم هست و او یکی است و در ذات و صفات خود مانند هیچ چیز نیست
 اللّٰهُ الصَّمَدُ خدایست که پناه نیازمندان است همه کس محتاج او باشد و او محتاج هیچ
 چیز و هیچ کس نیست و قیل معنی الصمد آنست که محجوب نیست یعنی میان کا واک نیست
 و بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد و الصمد اشارت است بر ثبوت جمیع صفات کمالی

و از کلمه یلک تا آخر اشارت است بنفی جمیع نقصان و زوال نصیب در ویش این است که اختیار خود را بصد گذارد و خود را محتاج و اند چندین وقت در عدم بود و اختیار فیض می یافت

شموی

صد هزاران سال بودم در قطار	همچو ذرات هوا بے اختیار
کی بهم زمین چار میخ چار شاخ	آدم در سرخ جان نین منشاخ
هر که از بستی نگر دو اوفس	نیست ره در بارگاه کعبه یا
چیت سراج فلک این نیستی	عاشقان را نذهب و دین نیستی

کلمه یلک کس از دوسه نژاد یعنی ویران و فرزند نیست و کلمه یلک و او از کس زاید نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدیم است و محدث نیست و کلمه یلک که نفساً احد نیست و نبوده است و نخواهد بود و ویران مانند هیچ کس در حدیث آمده است که قل هو الله احدٌ برابر ثلث قرآن است یعنی هر که یکبار خواند چنان باشد که از سه بخش قرآن یکبار خوانده باشد نصیب تو این است که هر چه در فهم و عقل تو نگذرد خدا می آید او از ان منزه و برتر است و عقل و فکر را در کنه ذات او راه نیست هیچ کس و هیچ چیز مستحقِ معبودی و لایقِ معبودی نیست مگر خداوند یگانه احد و صمد منزه از والد و ولد و بے نیاز از معونت و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف او عبارت تنگ و ساقان عرصه معرفت را در تعریف سیر او پائ اشارت لنگ نهایت ارباب عقول را در بدایات معرفت او جز تخر و تلاشی دلیل نمی و بصیرت صاحب نظران را در امتعه انوار عصمت او جز تعامی و تعاشی و تلاشی سببی نمی ظهور اشیا و در ظاهریت او باطن و بواطن اکسوان در پانیت او ظاهر حبیب او را در مقام محمود محمدی از ادراک کنه ذات صمدی در عمر ابدی عاجز است

اعتماد الی ربی معرقک

عجز الی اصفون عن صفک

تب علینا و اننا لبشر

ما عرفناک حق معرفتک

سُورَةُ الْفَلَقِ قَدْ سَمِعْتُمُ الْبِسْمَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ الْفَلَقُ سَفِيدُهُ دَمٌ وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَفْلُوقِ مِنَ الْفَلَقِ تَكَافَتَ

لَا نَ اللَّيْلُ يَفْلُقُ عَنْهُ النَّهَارُ فُلِقَ الشَّيْءُ بَشْكَافَتْ حَبِيرًا فُلِقًا سَمِعْتَ كَذَا مِنْ فُلُقٍ

فِيهِ شَعْنٌ دَمٌ أَزْشَكَافَتْ دِهَانٌ وَهِيَ بَكُوئے اِمْرِ مُحَمَّدِ پناه میگیرم بر پروردگار فُلِقَ یعنی سپید

که از شب بیرون می آید قیل فُلُق چاه نیست در دوزخ که چون آشاده شود فریاد از دوزخیان

برآید از سختی عذاب او و تفسیر عثمانی آورده است که رسول علیه السلام فرمود که در آن چاه که

فُلُق است شش طائفه باشند امیران ظالم و کسانی که وصی یتیمان باشند و در مال ایشان خبیثات

کنند و حق یتیم را تلف کنند و کلاتران بازار و دیها و شهرها که بد باشند و میان رعیت

خود راستی نکنند و دیگر بچگان امر که لواطت را بر خود روا دارند و دیگر آنانکه بایشان لواطت

کنند و دیگر آن کسانی که از برای ربا بلها و عمارت های خیر و یا از برای فقیران از خلاق عدل نشاند

و بخود خرج کنند و قیل آنچه میکشاید از ناحی تعالی همچون دانه خرما و غیره آن که در خنان از دوز

بیرون آیند همچون ابر که باران از دوز بیرون می آید و چشمه های آب و ارحام مادران که زود

از دوز بیرون می آیند و قیل شئ ما خلق از بدی آنچه خدا تعالی آفرید او را همچون ماران

و کژدمان و دیوان و پریان و آدمیان بدان خلق آفریدن و مین شئ غاسق اِذَا وَقَبْ و از

بدی شب تا بیک چون در آید قیل الغاسق پریون چون ناپیدا شود و مین شئ النِّفَّاثَاتِ فِی

الْعُقَدِ و از بدی زنان که جادوئی کنند و بدمنند و گر بهاد و مین شئ حاسید اِذَا أَحْسَدَ

الْحَسَدُ و الحساد بدخواستن و از بدی بدخواهی کند بدانکه در کواشی و غیر آن آورده

است که سبب نزول این دو سوره آن بود که رسول علیه الصلوٰة و السلام را جادوئی کرد

بودند و لید بن اعصم جهود و دختران او رسول علیه الصلوٰة و السلام شش ماه در آن جادوئی

بود و بیمار شد و به عروسان خود صحبت نمیداشت و موئی اعضاکی او در شست شده بود رسول

علیه الصلوٰة و السلام در خواب بود که دو فرشته آمدند یکی آن دیگر را پرسید که این مرد را چه شد

تقصیب در ویش صادق است که از یار بهر و از بنشین بد که منکر حال در ویشان باشد و در باشد و صحبت
 کس که یگان باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد و مصرع یار بد بهر تر بود و از ما بر ر با سع
 با هر کشتی و نشد جمع دست و و زو بهر بهر صحبت آب و گلست و زنده بار از ان قوم گریزان میباشد
 ورنه کند روح عزیزان بجلست و و در باشد از کسی که خود را بصالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ
 شده و از حرام دنیا میگیرد و از حقیقت هیچ نصیب ندارد و در میدان را از حرام خوردن و گرفتن منع نمی
 لغو ذالله من ذلك و در حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پناه گیر
 از و ع و بافعال بد ایشان خاطر خود را پریشان ندارد و عمل کند بآیت خدا العفو و امر بالعرف و
 اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی محبت صلحان و دوستان او طلب کند اللهم از رتبه بافضل
 متقوی اینجا می بیند اشرار کن به گوشه ها راحله داری زمین سخن به گوشه ها گیر و بدان مجلس کشان
 که حقیقت سخن ندان سخنشان و چون با بوی رسانیدی ازین به سر بلند آن بشک را از هر ب دین
 از تو نوشند از کوزراتات به به درین غوازه عطا یا استغاث به داده دل را هر د صفت به باب
 اید عا نغمه از تو مستجاب به کار تو تبدیل ایمان و عطف به کار من به دوست و زیان و خطا

|| سهو نیا از ابد دل کن بحلم || من همه جبهلم مرا کن جمله علم ||

اللهم لك الحمد على توفيقك لا ابتداء ولا اختتام يا ذا الجلال والاكرام

خاتمه الطبع الحمد لله والمنة که این تفسیر واجب التوقیر سراپا تاثیر تصنیف لطیف و کلام لطیف
 سر کرده و لایا و محققین و مقدّمه الحشیش مفسرین بهایت کنند هندی و طنجی مولانا و محمد و منا
 جناب مولوی یعقوب چرخي رحمة الله علیه بحسن اهتمام و سعی الا کلام حسنا والا هم ذی العزّة
 والکرم مالک مطبع کریمی و فتح الکریم قاضی عبدالکریم ابن المرحوم قاضی نور محمد صاحب تاج کتب
 کمال تصحیح و تنقیح جناب مولوی فتح محمد صاحب در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی بایکله دلائل روّد
 قاضی بلذنگ منبأ ۱۰۰۰ بحلیه طبع مرزین گشته فی ۱۲۶۶ هجری با شاعت مالک
 مذکور از همان مطبع شائع گردید - نقطه

اسرارِ قرآنی

—♦♦— مصنفہ ♦♦—

رئیس المفتیرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

—♦♦— ناشر (♦♦)—

دکتر محمد عبدالحق



—♦♦— موزعین پبلیشر ♦♦—

السخیر الکیمی

لے ۷/۷، مظفر نگر پوسٹ آفس، دیاقت آباد، کراچی ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول - نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه ثلثه من الاولین وقلیل من الآخرین را نسخ قرار دادن بعض کس چه معنی دارد؟

سوال دوم - فلا قسم بعد اقامه الخیر قسم است و تاکید این قسم بجله و انه لقسمة لعلکم عظیم فرمودند و جش چیست؟

سوال سوم - در کریمه هل فی ذلک قسم الذی یجربل چه معنی دارد؟
سوال چهارم - در مضمون ان سعبکم لشفی کراشبه بود که بعد از یاد کردن مؤلفند یا بحر تحقیق مکرر دانسته اند؟

سوال پنجم - نقل در قرآن شریف برکت چه معنی می آید؟
سوال ششم - شجره ناره که از بعض آیات مضموم می شود مراد از آن کدام شجره است؟
سوال هفتم - عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را اهل معانی کرده می پندارند و در آیت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم است و جش چیست؟
سوال هشتم - در افراد سبع و جمع آوردن قلوب و ابصار در آیه مذکوره چه نکته است؟
مکتوب اول - در معنی بعض آیات شریفه بحراب نام مولوی محمد صدیق صاحب دام بر کاتهم و جله التکرار کاسمه من الصدیقین -

کترین خلایق محمل قاسم سرایگاه پس از اسلام مسنون الاسلام عرض بردارست و سیرت کعنایت نامه سوادیه منت کشیه باشد اما کابل طبع و ادراشغال مشته و عواض متنوعه بهانه و درجه کشیه باشد و در نه تفصیر تاخیر و نامه اعمال این مختصر نوشته نمی شد و در آن نامه دیر آمده بیاد آمده ام و در بنام خدا نوشته ام کاش کار گذاری امر و ذریعه تلافی مافات شود -

جواب سوال اول - مخدوم من این مسلم که اخبار صادق باشند یا کاذبه درخور نسخ نیست این کرامت همراهِ احکام کرده اند اما منشاء آن چهل این است که احکام الاقسام انشا باشد هر چیزیکه

جهت انشا در آغوش دارد و در نسخ توان شد کتب علیکم الصیام و یدیه علی الناس حج البیت غیره
 اخبار اگر چه بنظر تحقیق از اقسام اخبار ندامچون مخبر عنه این اخبار را نشاء نیست از اشارات لاجرم
 تا زمان نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در معرض نسخ بودند گوئید زمانه بوجه انتفاع و بی بزم و محکات داخل
 شدند آلفقه این اخبار و امثال آنها بدان مانند که حاکی حکم صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع
 و بنظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی بلحاظ من حیث هو این جمله اخبار باشند اما بلحاظ مخبر عنه از اشارات
 شمرده شوند چون این سنگ و قیق روشن شد دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدان سرور و ازین قسم اخبار
 در افاده جهت انشاء برتر نماندنی چنی که اینجا احتمال تقدم مخبر عنه در از قیاس نیست در عقود آن چیست
 که تهمته مخبر عنه بر زده پسنگ اخبار مذکوره گردانند این قدر است که صورت اخبار و پیرایه خبر در بر چو
 مضامین کشیده بایهام شتقق در پی است حکام می شوند و پیداست که ثلثه من الاولین از اقسام خبر
 است گو در پیرایه خبرش کشیده اسید امیدواران را قوی گردانیده اند مگر بافرایش بالا بر امیدواران این تقو
 را چه ضرر اگر تنقیص موعود این طرف بی نیازی کار خود میکرد و البته صورت کذب درین میدان گردانند
 میکرد و گویا بسرا برده جلال و بی نیازی نمی رسید زباده ازین چه حاجت که سمع خواش سامی باشم آری
 اگر تفسیر در پیش نظر بچیدان می بود شاید بتائید و ترویج حدیثی چند می نوشتم اکنون اگر فقط باطن
 خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود این قدر دیگر بنویسم که اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب
 یمن می ترسم که شمله تفسیر را راے نباشد و در دفع این خطیان سهل بود که امتیاز دهل حنت و نارایم
 فصل با قاعه یمن و بسیار خواهد بود و پیداست که مقررین از باب جزئ و فیم مقیم اند خواه گفت که
 ایشان را همین خود جانشینانند و ادخصوصاً و قسماً لفظ یمنه و مشبه را پس نظر گیرند چه میمنه و مشبه با
 راست و جائے چپ را گویند این نیست که مثل یمن و شمال بر دست راست و دست چپ حمل
 توان کرد توان گفت که مراد از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامه اعمال شان بدست راست
 و دست چپ شان بدهند مگر آنکه این یچیدان را بوجه قلت مزاولت بلکه عدم مزاولت کتب لغت
 و کتب ادب اطلاع نبود با جمله اگر مراد از یمن و شمال دست راست و دست چپ بودے آن وقت
 محتمل بود که مراد از اصحاب یمن آنانند که نامه اعمال بدست راست خواهند گرفت و فرق تقرب و
 عدم تقرب در اینجا کارے مذکور و بخت رفت کار خود خواهد کرد مقررین را بمدارج علیا خواهند برد و
 باقیان را بدرجات سافله خواهند نشانید و وجه مدافعه این و هم قطع نظر از آنکه لفظ یمنه و مشبه بزم
 این یچیدان شاهان است اول نص کنترا از دلجا نثلثه است ظاهر است که اگر مقررین را داخل

اصحاب یمن خواستند فرمود تفریع او بر سه چگونگی راست خواهد آمد دیگر اینکه واقعات در بارهای
سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کسان را می بینیم که از آن مکره مقرر خود یک قدم بیشتر نتوانند نهاد و ما می بینیم
الاله مقام معلوم و بعضی پروردگان آغوش عنایت را می بینیم هر جا که خواهند بنشینند و می بینیم که
خواهند بیایند اگر کیفیت حضوری در که خداوند یرایم که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فردو آری یک کلام
خرج است که لوک او بدل خلد القصة ممکن بود که درین قضایا یا همچو قضیه کل کاتب متحرک الاصابیح
وصف عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را مدخلی باشد مگر نه به این معنی که وصف عنوانی علت و مقضی
محکوم است بلکه مراد این است که محکوم علیه این قضایا جهت تقرب و یمن بود این نیست که مثل کتاب
ضاحک بالکل لغو و بیکار بود فقط اراسته محکوم علیه اصله نماید مگر چو مایه علم من بے علم همین خیال
نا رسا من است نه چیزے در سینه دارم نه در سفینه جبروت این سخن در زیر با تم نیست

جواب سوال دوم - وجه اعتراض و آنکه لقسه لو تعلون عظیمه مقسم علیه است که باین
الفاظ طیه انده لقزان کریمه در آورده اند عزم نیست این مقسم علیه از مقسم علیها چنان برتر است که
نور آفتاب از نور قمر اگر این جا این است که شمس اگر بے نور گردد قمر را هم در بے نیست که درین حالت
ظلمت ذلی بدو یزید گری رود آنجا هم همین است که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد همه
قضایای دینی غلط باشند بهر این چنین مقسم علیه یمن غلیظ باید تا سامعان را از خواب
غفلت بیدار نماید مگر اینجا همه اقسام بیک مرتبه افتاده بودند آری انتساب این ایمان بجاناب
ملک علّام غلّی و آن سپرده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود و نظر برین بود عظمیت مقسم علیه عظمت
مشا را الیه ارایا داده آماده قبل فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی را بچو ایمان دیگر سرسری
فهمیده رو بگردانند توجیه دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر الفعل نهاده اند علویات را جلوه افعال
داده اند بر تفسیر و انقلاب که در خاکدان زمین روی دهد مشا و آن در عالم اسباب همین کوکب
که با طوار مختلفه می آیند روی روند عمده تفسیر و همین انقلاب بے کس از انقلاب ظهور نور قدم
بآئینه حدوث بر روی کاآر منزل قرآنی است نظر برین زائجه این انقلاب از جمله زائجه برتر
باشد و نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بهریت مخصوصه ظهور فرموده از جمله نقشهائیکه در
حوادث جلوه گیرید و از حسن و اعلی باشد بدین وجه نقشه دیگر حوادث که مقسم بے خداوندی گردیده اند
بدین نقشه نرسد بدین سبب موصوف بهر عظیم گردید فقط +

جواب سوال سوم - حل فی ذلک قسم الذی حرم بزم احتضار استنباط تفسیر است و اگر

سوال دوم

خداوند

شاید وجه استفسار بچهار عبارت باشد القصه کل آیه ظهراً و باطناً مسلم است مظهر آیه بر وجهی معنی ظاهری دارد
جواب سوال هفتم - وجهی که است عطف بمعنی بر مفعول و مفعول بر مفعول باین معنی بفهم بنویزید که جمع
مقابل تشبیه مفعول معطوف و معطوف علیه توان شد شاید مرادشان بچیز دیگر باشد یا عطف جمل را بر مفعول
کرده داشته و فرض شان این باشد که جمل را بتاویل مفعول کرده اند و اگر فاعل یا مفعول گردانند مفعول را بر وجهی
کنند و اگر مرادشان همین است که اینجانب نوشته اند یا او شان در تفسیر این قاعده خطا کرده اند یا در تقدیر این دایره بلفظ
افتادند این نوع بر اصناف شش مشتمل باشد و هر صنف بر یک دیگر بود یکی از آن گروه هم بودند همه و این که در قرآن شریف
دارد و شده از آن قسم کرده بکراں باشد و اگر تفسیر و تقدیر شان همه صحیح است اعتبار معنی را بگونه الفاظ را -
جواب سوال هشتم - مع معصداست اطلاق بر واحد مجموع در است حکم و اختیاری لفظ مع به آنکه
بعلامات جمع بنویزید بنظر این که نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجهی است
که آن هر دو مظهر افعال اند و قلوب و ابصار بدون ملکه و قوه که بالیقین جمودی باشد صورت نهند و تفاوت و تمایز
وجودیات به حقوق فصول و تمیزات بدست نیاید پس وجه اختیار صیغه جمع انساب آمده استماعی قبیح افعال است
آواز و دیگران گوش رسیده کار خودی کند و همچو آنکه بخواه ابعصار و قلوب نور نظر را محبت برآمده مفعولات را
و بر بر می کشد و ظاهر است که جهت افعال من حیث هو افعال و در تحقق خود فقط از روی عدم وارد و در فعل
آثار که کار افعال است از هر دو هست اگر عدم بگویند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینهم بود است که عدم من حیث
هو عدم مختلف الانواع نیست اگر هست وجود است اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار
اشکال نور اشکال سایه را مختلف الانواع نماید چنانکه این اشکال نور سایه ای نماید و در حقیقت سایه را
بشکل چه کار که او عدم است و این بهر وجودیات باشند همچنین افعالیات را قیاس باید کرد که فی حد ذاتها و اول
باشد اختلاف آنها بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی سمعهم فقط قابل افعالیات
نه بلحاظ مقبول و اثر فاعل و در ختم چنانچه در بدالضواریاد بصیغه مفعول انساب آمده اما اعتبارات مقبولات
که جمعیت را در آن سپرد و مع عطف گردید تا اشاره شناسان بدانکه که عرض از ختم دفع آوازهاست نظریه
اضافه بوسیله علی با آوازه های گوناگونی پیوسته فتمیم را بر فتمیم آنها علاوه آمد که در عرض عرض از عطف اشتراک
ختم است و معطوف و معطوف علیه و ختم در سمع اشاره تنبوع میکند پس وجه انجام ختم هر دو جای یک آمده شد
و بدین است که ختم فیست متعدی قلوب صمیع بجانب مفعول فاعله اند اند پس صورت عرض اصلی از عطف بیان
کیفیت مفعولی یعنی کیفیت انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند چون آن کیفیت هر دو با مختلف الانواع
شد عطف بر استحسان خود مانده البته اینقدر فاعله زاده بدست افتاد که سمع بحیثیت ذات واحد این تعدد

محض بالا است فیض مقبول است و این بدان ماند که در قلوب معدنیات مختلف الافلاخ از سیم و طلا اندازند چنانکه
۳ بخاودت شکل قالب بالوان مختلفه پیوسته از هر یک حدت و وحده خبر میدهند همچنین اینجا خیال باید فرمود که گسترین
و متعلقان گسترین همه مشمول این آیات ایزدی هستند و بخدمت میاں محمد بشیر الدین محمد میاں محمد حق حساب
و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و بگری هر که پرسد و یا داند از من سلام معروض باد.

سوال در آیت فاذا انشقت السماء فكانت وردة كالذالاج و بعض آیات و دیگر ربط آیت و کیا آتی
الاعوج كما تکن بان در فهم نمی آید زیرا که نعمتی در آنها نیست +

سوال هم جمله لعل الله من فضله که در صورت حدیث است با وجود قدم آفرین لام بر کلام فاعله
است مکتوب و هم ایضا بجواب نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سربلای عنایت و
محبت خدمت کرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمه لشرقیانی. گسترین محمد قاسم پس از سلام مسنون مدعا نگار است در
جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد که تفسیر نشد پس زور و ناملاول روزی چند بوجهی تاخیر شد باز از یادم رفت
و انکیم بر امپور و نهیاری یا دا در البش نوشتم و دیگر گرفته و بدل مصمم که کم که بر امپور نظر ثانی کرده بذاک خواهم رسانید
اما در هجوم احباب فرصت نیافتیم بمراد را یا م اسباب کشا کشی بر بی فاستند هر چند آتم که در م اما مولوی محمد حسن
کشیده بودند و در روی در ارسال التواء و تجرد و وقت و ایسی اندیشی یا دوارم آن نامه را به نقی الدین خان پیر
یا مولوی احمد حسن صاحب همرا خود بفرستد نقل بر روند الفصل نامه از یک از من دو صاحب باید گرفت باقی ماندند و الا
و دیگر جواب نهاد و این نامه عرض میکنم آیات سوره رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره به نعمتها دارند که سبب آنها آیات
مذکور و آلات دارند ظاهر است که سلب نعمت بی وجود نعمت نتوان شد و اینهم ظاهر است که آنچه امور و مشا را ایلیا یا
زوال سامان نعمت اند یا زوال مافیت که من نعمت است لفظ لعل الله بر نفس تقدیم و تاخیر یا قبل الام و بعد
آن و لاله میکنند بر تقدیم زمانی خاص اگر گوئیم اسرحت السروج لیتقوا و الام لیتقوا بر علیه اسرحت و سکتوا
تنور و تقدیم و تاخیر زمانی یا قبل و بعد و لاله خواهد کرد و نه بر تقدیم و تاخیر زمانی آری انزال کتب و انزال حدید و خود از
زمانیات و حوادث می نماید و البش حیثیت جوابش اینست که چنانکه بقیه امر که اول لغت میکنند و باز موانع
آس تعمیر می نمایند همچنین بهر بنا روایا و اس عالم اول لغت کشیده اند تا مشایخ عالم مثال است و گمان چنین است
که آن قدیم است و در اس عالم اول اس تقدیم و تاخیر و بیا بر تقدیم و تاخیر زمانی بر روی کار آمد و باز موافق آن بود و موافق
به تقدیم و تاخیر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکه انزال کتب و انزال حدید زمانی و حوادث است چنان علم مذکور و محاش
باشد و اینجا میسره قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینجا هم اول آنجا بود و اما باز بر طبق آن اینجا
ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنجا نیز اینهم امور باشند آری هر چنانکه سبب اینجا لیکن این حدوت

اینجا پس از قدم اول منافی نشان الوهیت نباشد کسی نداند که شاید تفسیر پس از انقضا تمام آن بعد از تکامل علم غایت
بدین باشد بعد از علم و قدرت مشاهد و دلالت کند بلکه مشاهده مذکور و علم ظهور و ظهور علم اول باشد چنانکه این وجود ظهور
وجود اول بود و انرا علم حقیقه الحان همه بر او دلالت جمیع اشیاء را که جمیع حاضرات سرشته اگر یادماند سلام عرض اندرند.

مکتوب سوم: بجواب بعضی شبهات وارده بر آیت خالین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء الله
عطا غفر بحدود و بعضی شفر شفیق سزنده معشوق است عاشق مرده و جمله معشوق است عاشق پرده و السلام علیکم
جمله خطوط سوخته آتش شدند آنوقت یادماند که خطوط جواب طلب سوختنی نیستند بن سبب تعین سوالات سماعی و شعور
افتاد و نه حافظ نام درست و نه توجیه محمول با دارم و نه خطوط موجود و نه هیچ بخان بازاری در گوش است مبتنا جواب بگردانم اگر
خط افتاد معذورم و در ما دامت السموات والارض هر دو احتمال است اگر معنی استقبال هر دو را در اینجا بپذیرد اکثر همین کنند و
در اشکال این کلمات نامراد دارند آسمان زمین و دوزخ و جنت را و خواهد بود و اگر بنظر جسته ماضی نگفتند آسمان زمین دنیا گرفتار آتش
خواهد بود و هر چه باشد منافی خطوط خواهد بود بلکه بلاغی خواهد بود و اول در سه مقدم عرض کنیم زار در گوش باید بنا و اول هر چه
از ماده و سامان حدوث و بقا خویش از حدوث و بقا ناگزیر است باز در صورت فرازی این همه سامان در کائنات اسباب
وجود است چنانچه ضروری مکان از حدوث و بقا خویش از خشت و گل موجود و چو غنیمت و بهریت مجموعی چهار نیست و در صورت
فرازی اینها پس هم ضروری است که مکان در ساخت وجود حوله افزود و دویم پس اینها را المعاینه دوام شود با دوام وجود
شعور و سوختن آزار و قلوب میسر آید باین بود و سویم هر چیز را دو گونه عمر است یک طبعی دوم عرضی مثلا ثمران را بعد از این اگر
بطور خود گذارند بیخ و خشک روز باقی ماند پس و اگر در صحرای باد شد و غن از اندام زمین انبساطها با سالها ماند متعین
و متغیر و فاسد نشود چون این در سه مضمون هدیه خدام شدند پس هم باید شنید اگر آسمان زمین آخرت را و گویند اول دوام
و خلود که هر کفار و مومن در دوزخ و جنت است بوجه بقا و خلود زمین آسمان آن دیار چو قضایا قیاسا تنها به دل رسد
آسمان زمین آن دیار هر چند آسمان زمین بود که خمیر طبعی آدم بود اما از زمین هم چم که بدل با تمثال آن توان خواند و از آدم
که قابضه بشما داده اند و قابضه که بزمن نهاده اند بمنزل علت تامه بنی آدم و دیگر اشیاء واقع فیما بین السماء والارض
است همین باشد که اکثر اهل السموات والارض لفظ و امینهای افزاینده را دانند که این تعقیب دگر شمره آن است و قیاسیت در
علیه و حلول و سبب غلبه نشین است باز بارش و جعل لکل الارض فراشا و لیساء و نبات و انزل من السماء ماء فاخرج به
النباتات ذقنا لکم ما یطربن و نهاده اند که سامان بقا بنی آدم بین ارض و کماست که اول فریده حدوث او شان بود و گویا
فرض کنیم که اکثر از میان همین گرفته اکثر دیگر بر او یاد بر او نهند و کار احراق بیخ فتوح و دفعه کونیا دید باز اگر آری
را بریزند و هوا را بسست و دیگر برند و بچسبند دیگر کشندگان آتش کشندگان آتش کشندگان آتش کشندگان آتش کشندگان
طباع دارند و خیال هوا فی خاجیه چناندم بر لب آنند که احتمال هوا فی خاجیه در پیش آید و نه بدون استنشاق هوا

قضایا طبعی را پس از دوام کنند مثلاً گویند آتش میسوزد و آب آتش را میسوزاند از هر چه در آب حیات باز نماند
 شوند اینهمه قضایا طبعی به پیروی دوام ذکر شوند هر کس ازین قضایا دوام فیمدهد اصل آسمان وزمین دوزخ و جهنم
 هر چند اصل غیر بنی آدم نبود بلکه غیر انسانی بشهادت یوم تبدل الارض غیر الارض السموات تبدل میشود گوییم
 بخلاف اگر بجای آنکه موجب تخلل شیر خمیر نباشد و خود پیدا است که آسمان وزمین را اگر فناست با سبب خارجی
 است فنانا اینها را عناصر که در طبیعت انسانی و حیوانی و غیره نهاده اند آنجا که در بنا جسمانی نشان شود و شاید همین
 است که از اول تا آخر یک اندازه را قائم اند و از اجزای البصر هلی تری محفوظ و همین است که فناء از زمین کائنات صورت
 تقدیر یافته اند و ضرورت مقتضای طبعی ازین آسمانی دوام بود پس چون دوام طبعی را در نظر دارند باز بر غیر مایه بودن آب
 آنها نظر نگارند این خود محقق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آنها دوام بنی آدم ضرورت و لکن اعلم
 بحقیقه الحال باز اگر زنجیر موت را در خیال خود محفوظ داشته بیاوید ندانید فانیات سما و ارض را که از آنها راه نماند
 احتمال و ارض دوام هم برین استمرار آنها نیست بالجملة غلبه بنی آدم را که درین آیه مذکور است اگر بوقت بقا رسد
 ارض و آخرت دارند گویا اصل را با علتش بیان کرده اند تا بر مخلوق دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال
 دیگر را ندیده چون دوام ارض و سما بمنزل شهود است اندیز صورت یقین خلوق در استحکامی دیگر
 و اگر از آسمان وزمین دید که یکدیگر آسمان وزمین دنیا را در اند با لامر آنچه مذکور شد اینهم شنیدیم است که اصل قضایا
 طبیعت این است که چیزی را تا بقا و سلامتش بقا بود و پس بسبب بقا را اگر بقا بر زمین بیاید گوییم بنی آدم
 رکاب او باشد نظر برین زیاد و اند زیاد مدت قیام بنی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقا و ارض
 و سما باشد زیاد و ازان اگر بقا بدست آید همانا از سبب دیگر بود اندیز صورتی باید که مدت قیام و بقا
 بنی آدم باعتبار اصل فطره زیاد و اند مدت قیام ارض و سما نباشد که پیش خلی عنایت و عظمت حاکم شان این است
 و بشما از توان آورد و درین سبب افزایش با سبب دیگر لازم افتاد این است که اول خالد بن فیهاماد دلت السموات
 و الارض فرمودند باز با استنار الاما شملد بک افزودند دیگر چون در نظری آدم که گفته اندیشی شان از کوتاهی
 اعمار و شان هویدا است چه درین عمر کوتاه و در اندیشهای دور و دراز چه دانند عمر آسمان وزمین عمریست که زیاد و اند
 چه باشد توقیت بجز آسمان وزمین مناسب آمد تا این طول بقا را آنها همسنگ دوام شهود است این مخلوق
 را بدل حکم زنده باز افزایش الاما شملد بک مبالغه تحقیق دیگر باشد چه شنیده هر کس که جمله صفاتش را زیاد و
 از بقا و ارض بقا نبود و میدانی که خداوند عالم را ناگجاست اصل همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عرض
 عوازل اتفاقی است و اینجا اینهم مفقود است معنی مزاج صفت دیگر توان شد و مدت معارض غضب میتوان شد
 مگر سبب خارج را آنجا که تاثیر نیست تا فکر فرمایش امید رنج و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استقامت

الا ماشاء ربك يا من خالدين يا وزير ملكه استدرک آں فنا مقصود آرند که فی الف طبیعت ارضی سائر عالم
 مرام آں باشد که از فنا و عروجی حسابی نباید گرفت بلکه بر دوام طبیعتی نظر باید انداخت مگر خود و الفتنه که همچو حوائث
 آسمان و زمین را بوجه بقا و از کائنات طبیعتی زیر حکم خود نگیرد و این معلوم شد که در مجموع بقایا نظر اگر باشد طبیعت
 باشد پس اندر تصور است این تقویت تعلیق نفس مزاج بر خود دوام باشد و بوجه نکات معروضه بلا غش عظیم بدست آید
 و الله اعلم و علمه اتم ربط استناب این مضمون که فرض کرده ام بطریق اتصال مستقیم تر آن شد اگر اهل معاد را تسلیم کند بطریق
 خواهد بود و العاقل تنکبه الاشراق جواب سوال سوم ع زنا معشوق است عاشق مردۀ ایا بالیقین
 عاشق و معشوق مضامینی و خود را می است که از رضای خود و بارضای دیگر و است زندگی که ببارت از حس بالا طوطی بود
 و پیر زنت چون نیست این شیت و این اعتبار از زندگی هم دست بر آست و در زندگی بے ارادت حیات بے حکمت بود
 و چونک استی مطلق و جمله معشوق است و عاشق برده و عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بے غرضی و بے نیازی نمی آید
 است و میدانی که حاجت خیر از عدم خیر حاجت نان از عدم نان است و احتیاج از وجود است عدم آں اگر وجود این
 اشیاء است باز بهر طور بے نیازی است پس هستی منافی معشوقی نیست مدار عاشقی بود اندک صورت جمله
 معشوق آید که چون وجودات خاصه را باطل اعدام آنها چنان ضروری است که مقید و قیود و آغوش گیرند و از
 چار طریقی که آید و اجماع حیل و آن بچو حیل و برده و در میان آن وجودات و در کان آن ضروری است با این تصویر
 شاید تصور این مضمون و دشواری که هر چه قوا و که زیاده از این توضیح هم دشوار است بالخصوص در وقت
 که افکار دیگر بر سر اند بر و جواب سوالی که تعلق بنفوذ قضایا داشت بر پنج و شش ورق نوشتیم در وقت
 جواب سوالی که یک اند و جز او وجود کل اتحاد و تفایر آنها تعلق داشت و دیگر از غناه مزایم بود و زبان عربی برود
 و درق کلاں که مساوی چهار ورق این تفسیر باشد و قرض هم و زیاده عنایت باعث این تحریر شد غرض اجماع سوالات
 و تو از افکار و مزاحمت کار با دیگر که می آید و درامد و فرو سمع خواهد شد لا اله الا الله تعالی عمل بالا المیزان از اول وقت
 از او قیاس برود و نام و نام چیست و نام چه میزند و اگر غلط است بر این نیست و اگر صحیح است الحمد لله جل جلاله برادران قارب
 خویش یا دور آن حقیر را سلام رسانند مکتوب چهارم متعلق تفسیر که یک حل بجای الا الکفر و وجه
 او متا رب و دوسوره کل و حرف برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم که درین نام محکم نام بنده است عزیز از زبان مولوی
 احمد حسن زاده الشکر کلا پس سلام مستودن شوق مکتوبی که فرایند از آن عزیز باشد بطوریکه شد بی علی رسیدم و دیدم
 خطوط اطراف جوانی سیه نهاده اند بنحایت نام مولوی عبد الحزیز صاحب بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در وقت
 مختلفه کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که شنبه از هم این ماه بود و با انجام رسانیدم نوبت بخت و یک ورق در دست
 جوابی را خود باید شنید و بهر چه هم اشتغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معاف فرمایند این وقت هم دشوار است چه عزیزم بی

خلد بن احمد که بتقریب استقبالی حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاد خود حاجی محمد کریم آمدند از آن
 نظر اندر خاطر مولوی احمد بن صاحب عزیز تر است آنقدر بر آیه فعل نجای الا لکنور پر سیده اند و مایل سوال بنظر
 اینست که جز او سزا مخصوص بکفایت است عصاة مؤمنین نیز بجهنم اعادنا الله منهار وند و غضب شوند اندر اینصورت
 این صبر چینی دارد جواب این شبهه بدو گونی تویم اول آنکه بعضیای مؤمنین از تامل بود بکافقنا و ایمانی
 معارض اوست مگر غلبه اثر دیگر داخل یا حاجی سرایه بعضیای میگردد و اندر غضب و انارش این اثر جزیه باشد که با
 خود عارضی است و باقتضای ذات راغب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یافس تا فرجام مگر چون انجینست
 این مجازات در حق مؤمن بالعرض بود و بالذات معذب بهای چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریر
 باشد اگر موصوف بالذات بعضیای جز داخل است فرض کنیم باز انفس گویند که چیزی داخل نگردد و انارش از ایمانی چیز دیگر
 و اخلاط این دو متضادین آنچنان بود که در بدن او شود و دیگر کربات معصیه آب با تشنگی داده اند بهر حال تسلیم تھا
 اینها این ضروری است و در کفر و ایمان بایس اقتضا و تقابل که دانی و همه دانند از یک خمیر آیند و اگر سرایه اثر شد و
 امری است خارجی مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض تویم او حال منم جز او بود اگر اثر تقابل آن اند و در حق مؤمن ظاهر
 اثر مذکور قابل مجازات نه پنداری بآر ازین چم که ایراد داخل بر منم در حق او مجازات نبود قطعی باشد که لا جرم ناشی از
 رحمت است نه غضب تا با داشت مجازات خرائی و آثار غضبانی و اس بدان ماند که نفرو و دزد و دزد و دزد و دزد
 تا چرک از روی تابانش جدا افتد و جمال ستور او از سر پرده ناز بآید یا او را خود انجام و جراح حال کند تا نشتر زنده
 و آلاش ز دل و برآورد و پاک سازد و تکرر تویم اینکه فعلی وقوع از مجازات و او حال عام است که گاهی کسی را و او آتش
 اندازند و گاهی پای او بلغزد و بیفتد تا فرود اندازند و باز برآرند و اندازند و بیرون کشند چون کشند که خود انداخته اند
 و آنکه بوجه عناد که راجحه و انتقامی انداز و غرض او این باشد که بر منم است او چه گیر و ده و مگر بپا و لغزید و بنیت او از
 بر طرف بهر اخراج او و دوند و تا مقدر زنده بر ندی پس طوره قصه و فتنه است اعادنا الله منهار کفار را خود مینانند باز
 نه برآوردند و مؤمنان را بپا بلغزد و بدین سبب دران در آیند چمن است که او شانرا اند و ابواب ندید و نذر و بل برآورد
 و میدانی که در و در و دانه بر خن او داخل است و بل بهر عبور و مرور و بهر وقوع و دخول اگر کسی بیفتد این اقتضای صراط
 نیست یا لغزی او باشد نظر بر این را مجازات نباید گفت غرض مجازات فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی
 فعل علیست نه فعل معبود چون مؤمنان را بپا بلغزد و از هر طرف شفیعان بدوند و برآرند بایس تقریر عمل بسیار از شکلات
 حدیث و قرآن بسوالت توان کرد فقط قل اعوذ برب الناس ملک الناس الله الناس من شر الوسواس الخناس الذی
 یوحس فی صدق و الناس من الجنة و الناس و صورته و الناس و حیه تعوذ به او تا از یک شر و وسوسه و وسوسه
 که و وسوسه را با ایمان تقابل است ایمان عزم و اقتضای انقیاد را گویند و وسوسه را وسوسه گویند و است چنانکه گویند است

مگر مبدأ اول یعنی پس بودی و قیامت اول نشود و اما انقیاد و تدلل بشا به ترتیبها به پایاں اوتعالی باشد و بطوریت
 خداوندی را دانی که دست بر امان ملکیت دارد چنانکه غلام بقضیه آقا خود محسوس بود و بدین سبب کسب معیشت
 نتواند یا زوجه در قبضه مالک بقضیه خود محسوس باشد و بدین وجه قوت خود بهم نتواند کرد همچنین بلکه زانند این جمله
 کائنات در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محسوس هستند پس چنانچه نام و نفقه غلام و زوجه
 حکم جس بر آقا و زوج باشند حکم ملک بملک و ملک کسب و در نفقه ایام اباقی و نشوز و خروج هم بگردد نش مبت
 می شد همچنین نفقه جمیع عباد و حکم جسند که در بند خداوندیم باشد و باین وجه که خروج از قبضه قدرتش محال است عباد
 عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت هم اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد و دیگر چه باشد لیکن چنانکه
 ربوبیت منوط بمملکت بود و همچنین ملکیت از الوهیت خبر میدهد شرح این محال نیست که الوهیت هم ربوبیت باشد و معبودیت
 حکم تضاد با خود معبودیت دارد و معبودیت را دانی که می تدلل انقیاد است پس لیکن نماند تدلل فقط بر محبت است
 هر چه دیگر نشان این کیفیت توان شد آنست که بوسیله دگرگون و دست نیاز محبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوق
 مشاییده کرده باشی و گاه چو سناط بسان باشند نیازی که نبودت در بان و پاسبان آقا رب در قیام باشد از پس قسم است
 و نوکر هر چه با آقا نیست خود میکند از پس قسم عرض می اومد و اجرت است اگر آقا را نوکر را بر طرف کند باند و بسوی می کند
 اگر آقا محبوب بالذات باشد انقیاد و تدلل نوکر علی الدوام می بود چو این مقدمه میباشند از موجبات محبت نیز
 باید گفت متعلق محبت بسینه مفعول در ما نحن فیہ جمال کمال خداوندی است که ذاتی است و عرض زوال توان شد
 یا احسان و قرب اوتعالی که احتمال تفکاک ابدی را در توان یافت مگر هر چه با ابا و ائمه از ذات بحت فرد و تر است
 جمال کمال خود میدانی که از مرتبه صفات بالا رفتن نتواند همچنین احسان اوتعالی همین است که از این طرف چیزی
 فاضل فرموده اند پس چنانکه نور صادر از شمس بر زمین فائض می شود همچنین صادرات آن طرف که هم صفای اوتعالی
 باشند باین طرف فائض می شوند و از بنیاد است باشی که آنچه بزرگان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات مظاهر صفات بار خدای
 اند حق نیست آن اولین صادر هم صفت وجود بود که فردا ما از دست مگر چو حقیقه احسان اوتعالی دانستی قدر
 از قرب اوتعالی نیز فهمیده باشی چه اندیس صورت اسطر فی العروص و جمله صفات خداوند تعالی باشد و موافق
 تقریر متعلق آیه انشی اولی بالمومنین که در حدیث مسطور است قریب چه قرینة اوتعالی مشهود شده باشد چو قصه
 انجیلین است تعالی جمال اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی احسانی باشد یا قریبی واضح شده باشد یا غیبی واضح شده
 باشد که الوهیت از ملکیت بالاتر است و همین تفاوت این است که مصلوق ملکیت اوتعالی هم قوه صفات و ذکر مکرانی
 اوتعالی است که در قرآن مجید الرحمن و الرحیم آیات آن بعد از دین دین مالا یغفلون که ذکر خدا را لا تعصا بلکه نفع و ذکر
 تعبیر فرموده اند و میدانی که نفع هم فاضل است و ضرر اب آنرا که مصلی فرود آرد همان محل ربوبیت برآید که فعلیت

انداز پیدا کردن مخصوص به نباتات است بلکه در جمیع مخلوقات همین سان کنند چنانچه از چرخهای بزرگ و کوچک
 را شگافتن گویند از خدا که اکثر افعاله و جفیه از بربادان برآورد و از آفتاب نور و از غلت معلول از وجود و پیکار
 ممکنه و از بار و زلزله و غیره از زمین تا بالا و پیدا کردن همین شگافتن است پس اندر این مکتوبات و غلغله کنایه از غایت و پایداری
 مگر بحیثیت تربیت که نهایت و استلزام است نظر بر این و در باره مکتوبات استعانت و استغفار و حفظ از انده
 که از چایچه ضرورت است لعل اشاره با دل است مثالی بثلثی و ثالثی بثلثی و رابعی برباعی و جمیع این تعلیق آن
 که اضافه شمر به خلق مشی و آن است که آن شمر مقتضای ماهیتش بود و دانی که سبزه خواری مقتضای طبیعت
 همان دوران صحرایی است پس از یکبار شمع فاسق از او قب فرمودند گویا اشاره با افعال اسباب و معدیات
 که در هر چه قید از او قب و دلات بر آن دارد که فاسق را اگر چیزی بپوشد موجب انبساط شمر باشد و در شمر نیز
 مگردانی که حاصل این تو باین وقت همین افعاله انداز شد پس اول ملاحظه و احمق و خدا یاد و احکامات و انفعاله
 او موجب شمر شود و پیدا است که فاعله ملاحظه جز اسباب و سامان در اشیا را نباشد بعد از این و بعد از آنکه
 از تفکر فرموده اشاره به خود را ملاحظه می کند که اندر هر نفسی فی العدم می رود اثرش میدانی که همین عرض خدا
 یعنی لغت طبیعت است پس بود که این از کلام تا دوست و برین ملاحظه علی الاشجار که کرات غریزش را محض گردانده
 نشود و ملاحظه می باز دارد و مشاهدت تمام دارد و چنانچه جمله کائنات را مشاهده عقل در هر چه احادیث متعلقه سخن بود بیان
 بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دست دلات بر این قدرت دارد که چیزی بر این حضرت صلی الله علیه و آله و سلم غالب و مقتضای
 طبیعت را پوشیده بود پس از آن مرتفع است و فاعله فرموده خود را مفسدان که کش که فاعله بایش بر ملاحظه است تا که
 به چرخهاش بر آن دوران مقتضای این است و الله علیه و آله و سلم مکتوب پنجم در بیان معنی بیت شوی
 شریفی که کفر که کمالی است خود و هر چه گیر و ملاحظه است خود و بسم الله الرحمن الرحیم سر را با نهایت در کم مرز اولیای قیام
 بیگانه و دام و عجب این کثرین ملاحظه می کند که فاعله شمر و اندر سلام سنون خوانده عرض پرده از دست من بپوشید و بقریب
 شادی و طوری بنوع حسن مکتوب شد که نهایت نام بر نام این یک بیان درین شهر کول سید چون باز آمد مکتوب را
 گرفته فاعله درین مکتوب که این که در کوه روانی را با کسان رفت و ملازمانید نکمال خود معلوم احوال خود معلوم بماند
 نظر بر این که آن بدیع الهی است باشد که نظر بر این مکتوبش به پیش این کم که از کوه تراشید از بلند پر واز نموده اند اگر مکتوب
 از حضرت قلوب مردم برین آموخته که از مردم برین خیال باطل را انظار ساری مکرر و نقش حقیقت خود بجلوت انکسار
 طبیعت ساهی آه دی کنون که بر آنکه انجاست و ده گاه مجیب الاله عزت و بهانه حدیث حسن بن محمد و سید محمد که
 مکتوبه اند که این فاعله مان و از لوث کثرت مر از باز پرس محقق بود باز در انکسار مکتوب و در مکتوب مکتوب
 مکتوب شده و هر چه گیر و ملاحظه است خود و برین مکتوب مکتوب است و سید محمد درین عالم اگر در بدو کتب نام هر چه بر این مکتوب

نهاده اند و هر حقیقت را صورت مناسب آن داد و اند انسان را حقیقتی است روح انسانی و صورتی است این
 بیکر جسمانی و در محاورات با همی از هر زبان که باشد اطلاق انسان بر حقیقت و صورت هر دو جدا جدا می کنند و از هر
 جاست که احکام بدن را سوسه حقیقت را هیچ می نمایند بگویند بدین مگر از و عمر و زید را کشت و اشیاء را کشت و این احکام
 بدنی فصول بسیار زید و عمر را قرار میدهند الا که معصوم زید و عمر و کس اوست که در سنگها ازین خرشها دور است بدن را که
 درین مکر که زید و عمر و کوب گردیده چون اینقدر دانسته شد باید دانست که ایمان و کفر را نیز حقیقتی است که روح ایمان
 و کفر از آنرا باید خواند صورتی است که شمار و افعال آن باشد مثلاً افراد شهادتین صورت ایمان است انکار و کفر از آن
 صورت کفر پس اگر گاهی در ایمان صورت کفر را بر گیروی توان گفت که فلان کس کفر گرفت و همچنین اگر نفاق صورت
 ایمان بر روی کار آورد اگر گویند که ایمان آورد و یا ایمان گرفت بجا باشد لیکن از خود و دانش آن خود میسرانم که بکسر
 آفتاب حقیقت و صورت پی برده باشند و صورت انسانی چه شمار ما از حرکات سکنت که غیبات شادی نمی دهند و هر چه
 که از روح انسانی حقیقت انسانی میسر سازد روح انسانی را با یکر جسمانی میسر کاسته نماید و این علامت که می بینی از میان
 برخیز و باز ازین آثار با نشانهای مخفی ای یافت نظر برین داشته باشی هر چند حقیقت ایمانی را با یکر کفر هم زنند
 و آن شاه جهان را درین سر برده ظلماتی چند باز هم نور و ظهوری از انظار هم باشد بلکه خود ایس بیکر کشته
 آثار آن شاه باشد و این صورت خود یکو از مقتضیات آن ستوده معنی بود اگر شالوش بکار است پس خنده و
 گریه را به پس که اقتضای همان امور باطنی است از کیفیات تلخیصیالات روحانی که هر دو غم باشد آن چنانکه نشان ایس
 هر دو ضد و اعنی پنج و شادی و شوق و یا سراسر مرستی واحد که محبتش خوانند اگر تفاوت است تفاوت اوقات و
 حرکات است همچنین خشار و افراد شهادتین انکار آن در اوقات مختلفه وقت کمال ایمان بهمن کیفیت ایمانی اگر
 باشد چه چرخ اعنی وقتی که آن شکار ظاهر انظار انانی التعمیر می باشد و این اکثر است وقتی بفرض چند متعلق با ایمان باشد
 افتخار ایس ستر کتوم بهم می باشد عظیم ترین آن اعراض اعلا کلمه الله و ترقی دین و عطا و پند و خلاق می باشد که در هر
 کشته شدن تصوف نیست بدین سبب متفقاً ایمان در هر چه اوقات که خوف جان باشد کتمان ایمان بوده و غش دانی
 که به اجزاء که کفر بر زبان نتوان شد چنانچه حضرت عمار بن یاسر و هم بعض دیگر اکابر و جنس اوقات کرده اند و
 همین کلمات اند که او نشان باینطور کفر گرفتند و ملت شد ما را و شمارا اکنون خصمت ایس قسم جان بر بهادر جنس
 اوقات بهم رسیده با جمله جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم خبر این کفر گوئیهای حضرت عمار رضی الله عنه
 شنیده گفت نه شنید و بر عکس را می دیدی آن فرمودند که عمار کافر نشده از سرتاپا ایمان پر شده و باز که
 حضرت عمار را خواند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز همچنین بگو و جان از دست کفار بسلامت آید
 ارشاد که از سرتاپا ایمان پر شد پس بدل میریزد که باعث ایس قسم بگوئیها کیفیت ایمانی بود فقط محبت جانبی

نبود اگر سببش فقط علاقه محبت جانی بود و عرض نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نیز این ارشاد تغلیط بکفران حضرت
 عمار بود فقط نه ترای ایمان او شان بوجه این فعل چنانچه بظاهر نماید در صورت هم این سنیت او شان را
 ماند فقط اگر فرق است اینست که صورت اولی در حقیقت فعل عمار در حقیقت فعل او مثال ما فرق باشد و صورت
 مستعد مگر چه حرج که در ارتکاب نفس مانع نبوی صلی الله علیه و آله وسلم اگر اتقا و استحقاق و صورت است حقیقت
 فرق زمین و آسمان است چه از کتاب و نصتهای نیز مثل ارتکاب بر زمین است حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عزیمت بود
 اعنی در معاملات و در چنین که در یک طرف آن از کردن و ناکردن هر دو ضروری بود تا الزام یک جانب
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم موجب مغلطه عوام نه شود با لفظه فعل نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 بدین وجه کار تبلیغ از اهل بی برآید بهیچ معاملات به طور خواه از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم بدین
 در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود در حق ما قبحان با آن که هر چه گرفته ایم از آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم گرفته ایم آنچه که رضای باشد بدان تعلق پذیرفته و نه از تقریر و تزیین بدان که همانند عزمین
 است در نه نصحت استنی بهیچین است که نکنند و اگر کنند عذاب و عتاب نیست که بخون آن جگر خون
 شود چنان معنی مصروفه اقل بجای خجالت معنی مصروفه ثانی را بجای باید نشانید مسجد ضرار که دشمنان
 آن در آخر سوره بارات میفرمایند والذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تعریفا بین المؤمنین
 و اوصاد المؤمن عارضا لله و رسول الله من قبل و لیخلفن ان لودعا الا الحسنى و الله یشهد انهم
 لکاذبون لا تعرفیه اهل المسجد الحسنى علی التقوی من اهل ایم احق ان تقوم فی الایه بانی این مسجد
 بنا اتفاق بودند که اغراض فاسده درین بنا مطمح نظر داشتند چنانچه با جمال آن درین آیات ارشاد فرموده اند
 بوجه فساد نیات او شان این اهل خیر و لوسا که در مرتبه صحت کار ایمان و اهل ایمان بود و آنگنان زشت
 و زیور شد که خود از آنست هفت آسمان پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلم صدای لا تعرفیه ابد
 دادند و همچنین نماز و روزه و اقرار شهادتین اهل فساد را تصور باید فرمود که از سرتا پا بجز زشتی و زبونی که
 بهمانا معنی علت است هیچ نخواهد بود اگر بالفرض کسی را با او کائن آفتد باید که پس ایستد که بکار و ناکار
 و السلام نظر با اتحاد جناب با امرنا محمد نبی بیگ صاحب بن پیغمبر جدا گانه نمی نویسم بعد سلام پس یک معنی
 است و السلام بهیچ یاد آورای سلام احقر خصوصا جناب حافظ و مفتی صاحب و مولوی محمد صاحب
 و مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علی خان صاحب سلام احقر رسانند - فقط -

به راه و حضرت مولانا محمد قاسم صاحب مدتی در یک دین و طاعت و بندگی و خلاصت ایم سے طلب فرمایند

مطبوعات الرحيم الاكاديمي

- ۱- **كتاب الآثار:** تأليف امام اعظم ابو حنيفه معمار بن ثابت
نوفى موارث امام وباني محمد بن حسن النيسابى، تقديم
تعلق: محقق، قصص مولانا محمد عبد الرشيد النعماني
روايه: ۲- **التعليق المختار على كتاب الآثار**
للعلامة الفهامة مولانا عبد الباقى هرنكى محلى، وبيته:
۳- **الإيضاح بمعرفة رواة الآثار**، حافظ، شاعر ابن حجر
العسقلاني، و يلقبه: ۴- **الإختصار فى ترتيب الآثار**
محمد الداني، محمد الحليم جنتى، قيمت -/ ۱۱۰ روپيه
۵- **مكانة الامام ابي حنيفة فى الحديث**،
بفم العلامة المحدث الفقيه لبيب الفقيه شيخ محمد عبد الرشيد النعماني،
اعتنى به العلامة المحدث الفقيه الشيخ عبد الصالح ابو خلد قيمت -/ ۱۸۰ روپيه
۶- **الإتصار و التريجح**
تأليف: المحدث الكبير المفتقر جمال الدين يوسف بن فرعل بن
عبد الله البغدادي سبط الحوزى، تعلق: العلامة المحدث
محمد بن حسن زاهد الكوتربى، قيمت -/ ۱۰ روپيه
۷- **أوجز السير لخير البشر**
تأليف: ابو الحسين احمد بن فارس بن زكريا القزوينى الرازى، و يلقبه:
۸- **الجواهر الستية فى السيرة النبوية**
تأليف: الامام تقى الدين محمد على الحسينى القاسمى
تلخيص السيرة الصغرى،
تأليف: العلامة المحدث ابو عبد الله علاء الدين، ممدولى، قيمت -/ ۲۵ روپيه
۹- **المدخل فى اصول الحديث**، المحاكم النيسابورى
تبصرة المدخل، از مولانا محمد عبد الرشيد نعماني، قيمت -/ ۱۵ روپيه
۱۰- **مقامات حرورى**، تأليف ابو محمد قاسم بن على حرورى البصرى
مترجم و محشى: مولانا صديق احمد النورى، تعلية مولانا
اعزاز على، قيمت -/ ۲۵ روپيه
۱۱- **السيف المجلى على المحلى**
تأليف: العلامة المفتى شمس مهندي حسن الشاهجهانپورى
۱۲- **اللالى المصنوعة فى الروايات المرجوعة**
تأليف: مفتى سيد مهندي حسن شاهجهانپورى، قيمت -/ ۲۰ روپيه
۱۳- **انوار التنزيل و اسرار التاويل المعروف**
بالتفسير البيضاوى مع الحواشى (درسى)
صنفها: علامة الزمان مولانا حافظ محمد عبد الرحمن امرهوى
۱۴- **تفسير مولانا يعقوب جرخى** (فارسى)
تصنيف: جانيه المفسرين زبدة العارفين مولانا محمد يعقوب جرخى
مع اضافة جديدة: اسرار قرآنى،
تصنيف: جانيه المفسرين رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوى
۱۵- **تفسير فتح العزيز معروف به تفسير عزيزى**
(فارسى) ۱- موزه: ۵ بقره: ۲- پاره تبارك: ۲- پاره عم، تصنيف
فخر المفسرين و المحدثين مولانا شاه عبد العزيز محدث دهلوى
۱۶- **الاربعين النووى**: تأليف: الامام النووى
مع عربى، انگرېزى، اردو، قيمت -/ ۲۰ روپيه
۱۷- **جامع الصلوات و مجمع السعادات فى**
الصلاة على سيد السادات و بيته
درد و سلام كا انساكلو پيڏيا، تأليف: العارف
الربانى فضيلة الشيخ يوسف بن اسماعيل النهناني، قيمت -/ ۱۰۰ روپيه
۱۸- **رسالة الصيد** (عربى) تأليف: الامام الحليل و
الفاضل النبيل مولانا محمود حسن خان التوكنى و يلقبه:
۱۹- **الحجاب فى الاسلام**: للشيخ العلامة الحليل
حيدر حسن خان شيخ الحديث بدار العلوم لندوة العلماء لكونو
۲۰- **نخبة الفكر فى مصطلح أهل الأثر نزهة**
النظر فى توضيح نخبة الفكر: تأليف حافظ احمد بن
على المعروف بابن حجر العسقلاني،
بتحشية: مفتى محمد عبد الله تونكى،
لواء عجميه، مولانا محمد عبد الرشيد النعماني، قيمت -/ ۲۰ روپيه
۲۱- **نزهة النظر فى توضيح نخبة الفكر**
شرح شرحه، استجلاء البصر: تأليف حافظ احمد بن
على المعروف بابن حجر العسقلاني،
از: مولانا عبد العزيز هزاروى

مطبوعات الرحيم اكيثيم

عربي نصاب

الرسائل النادرة

- ١- معلم الصرف ٢- تجريب الصرف ٣- تحليل الصرف ٤- معلم النحو
- تأليف: مولانا مفتي فضل الرحمن علامه بن قتيبت - ٧٥٠ روي
- ١- مرآة النحو المعروف به الضري
- عربي كميونر تأليف: الشيخ المحقق ابو الحسن حميد الدين قنجهري
- تقديم و تسهيل و قرئين فضيلة الشيخ مولانا محمد انور ليكحشاني - قيمت :- ٢٥٠ روي
- ٦- الآجرومية : في النحو عربي كميونر
- تأليف: الامام ابو عبد الله محمد بن محمد داود الصهاجي النحوي
- حاشية الآجرومية بقلم فضيلة الشيخ عبد الرحمن بن محمد قاسم : قيمت :- ٣٠٠ روي
- ٧- هداية النحو ، عربي كميونر ، تأليف: العلامة الشيخ سراج الدين بن عثمان الاودهي الهندي تسميح و تعليق السيد قاسم الحسبي . قيمت : ٢٥٠
- ٨ الكافية لابن حبيب ، عربي كميونر
- تحقيق و تقديم و تعليق ، الدكتور طارق نجم عبد الله قيمت :- ٧٠٠ روي
- ٩- التسهيل في شرح ابن عقيل جزء اول ، عربي كميونر ، قيمت :- ١٠٠
- ١٠- تحفة الوزيريه في مسائل النحو ، عربي كميونر ، زير طبع تأليف: العلامة محمد عبد الحفيظ خير ابادي
- ١١- سراج النحو ، شرح هداية النحو (اردو) مؤلفه: مولانا مفتي كافي الرحمن عثمانى قيمت ٨٠٠ روي
- ١٢- التيسير ، شرح نحو مير (اردو) تأليف: مولانا محمد فاروق حسن زنى قيمت ٢٠٠
- ١- التبيان في آداب حملة القرآن
- تأليف: امام يحيى بن شرف الدين النوري الشافعي و يليه ، فتح الكريم المنان في آداب حملة القرآن
- تأليف: علامه علي بن محمد المعروف الضباع المصري ، قيمت :- ٢٥٠ روي
- ١- منية الالهي فيما فات من تخريج الهداية للزيلعي
- تأليف: العلامة الحافظ قاسم فطلوبغا ، و يليه ٢ رساله المتكلم فيهم لا يوجب ردهم ، تأليف: الامام الحافظ ابي عبد الله محمد شمس الدين الذهبي
- ١ شروط الانمة الستة للحافظ ابي الفضل محمد بن طاهر قدسي و يليه ، ٢ شروط الانمة الخمسة للحافظ ابي بكر محمد بن الحارثي ، و يليه ، ٣ خصائص المسند ، مسند الامام احمد للحافظ ابي موسى المديني ، و يليه
- ٤ المصعد الاحمد في ختم مسند الامام احمد تأليف الامام العالم العلامة الحافظ شمس الدين بن الخير محمد بن محمد بن علي بن يوسف الجوزي و يليه
- ٥ رسالة ابي داود السجستاني في وصف تأليفه لكتاب السنن رواية ، ابي الحسن بن جميع عن محمد بن عبد العزيز الهاشمي ، و يليه
- ٦ تعظيم الانفاس بذكر سند ابن اركماس ، تحقيق و تعليق: للعلامة محمد راهد بن فحس الكونري
- ١- العالم و المتعلم رواية ابي مقاتل عن ابي حنيفة و يليه ، ٢ رسالة ابي حنيفة الى عثمان بن عمار عالم لاهل البصرة ، و يليه
- ٣- الفقه الاكبر ، رواية ابي مطيع عن ابي حنيفة و يليه ٤ شرح الفقه الاكبر للامام ابي حنيفة العماني بن ثابت (شرحه) الامام ابو منصور محمد بن محمد بن محمد الحنفى السمرقندي
- ١ شرح فقه الاكبر (فارسي) مولانا عبد العلي بحر العلوم فرنگي محلي لكهنوي
- ١ اصلاح غلط المحدثين ، للخطابي تحقيق و درسه ، الدكتور حاتم صالح الصامن

مطبوعات الریحیم اکیڈمی

- ۱- شامل ترمذی منظوم۔ تصنیف: مولانا کفایت علی محدث مراد آبادی شہید
- ۲- فرامین نبوی۔ ترجمہ و شرح مکاتیب النبی ﷺ۔
- تالیف: الامام ابو جعفر لہ اہیم الدین السدی۔ از۔ ڈاکٹر مولانا محمد عبدالشہید نعمانی
- ۳- امام ابو حنیفہ کی تہذیب۔ اور صحابہ سے ان کی روایت۔
- از ڈاکٹر مولانا عبدالشہید نعمانی
- ۴- زلوا المتقین فی سلوک طریق الیقین۔ تصنیف: العلامة شیخ عبدالحق محدث دہلوی۔
- ترجمہ و شرح: از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحکیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۵- تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی: از مولانا ڈاکٹر عبدالحکیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۶- سید احمد شہید کی اردو تصانیف: از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحکیم چشتی، مدظلہ العالی
- ۷- تحقیق الروایا۔ تالیف: شاہ عبدالعزیز محدث دہلوی۔
- ۸- مہادی التصوف۔ از حکیم امت مولانا اشرف علی تھانوی
- ۹- سوانح اسلام بے نقطہ کلام سیرت سید خیر الانام۔ از مولانا صادق علی صادق قاسمی
- ۱۰- حیات مولانا درویش۔ از مولانا شبلی نعمانی۔
- ۱۱- افضل درود شریف مرتبہ پروفیسر سید حامد علی شاہ
- ۱۲- حیات شاہ محمد اسحاق محدث دہلوی تصنیف: مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی
- مع اضافہ ارشاد پیر۔ از مولانا عبدالرب دہلوی۔
- ۱۳- ناصیت تحقیق کے بھیس میں۔ از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی، مدظلہ العالی
- ۱۴- مقالات نعمانی از محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی رحمہ اللہ۔
- ۱۵- اسماعیلیہ: بوہریوں، آغا خانیوں اور شیعوں کا تعارف، تاریخ کی روشنی میں
- مؤلف: سید تنظیم حسین صاحب۔
- ۱۶- التیسیر شرح نحو میر اردو از مولانا محمد فاروق حسن زئی۔ قیمت / ۳۵ روپے

مطبوعات الرسيم الكي طبعي

فراين نبوي : ترجمه و شرح مولانا محمد عبدالشہید نعمانی

مکاتیب النبی : تالیف الامام ابو جعفر بن ابراہیم الذہبی
واعی اسلام : بی نقطہ کلام - سیرت سید الانام - مولانا سادق علی
مولانا سید احمد شہید کی بارود و قصائیت : از ڈاکٹر محمد علی
شیخ اور تفتیح : از مولانا سلیمان مہدی صدیقی
ادراک کاملہ : از شیخ الہند مولانا محمود حسن دیوبندی رحمہ
تسمیل : از مولانا سعید احمد پوری محدث دارالعلوم دیوبند
ترتیب : از مولانا محمد بن پالن پوری استاذ دارالعلوم دیوبند
زاد المتقین فی تالیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمہ
سلوک برین اقیین : ترجمہ شرح از مولانا ڈاکٹر محمد علی صدیقی
تحقیق الرؤیا (سیرم) : تالیف شاہ عبدالعزیز محدث دہلوی
شرح فقہ کبیر (فارسی) از مولانا علی بن عبدالحق محدث دہلوی
خطبات لندن : از مولانا عبدالرسم دریا بادی بستوی
استاذ دارالعلوم دیوبند (زیر طبع)
مذکورہ علامہ جلال الدین سیوطی از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالعزیز محدث دہلوی

- ① کتاب الآثار : تالیف امام غزالی مصنف نعمانی ثابث کوئی
بروایت امام ربانی محمد بن سنان الشافعی رحمہ اللہ
تقدیم و تعلیق محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ
وبیلیہ - "التعلیق المختار علی کتاب الآثار" للعلامة النعمانی
مولانا عبد الباقی نوری علی رحمہ اللہ
وبیلیہ - "الایثار برفعة زوارة الآثار"
حافظ الزمری محمد العسقلانی رحمہ اللہ
وبیلیہ - "الإختیار فی قرینة الآثار"
محمد الثانی محمد سلیم انجمنی مدظلہ
② الإنصاف والتجسس : تالیف المحدث الکبیر ابو النضر
جمال الدین یوسف بن فضل بن عبد اللہ البخاری سید المحدثین
تعلیق العلامة الطحاوی محمد بن محمد بن کمال کوفی
③ اللآلی المصنوعة والزوايا المرجوة :
محقق سید محمد حسن شاہ بابا بھٹی
④ منحة الفكر في مطلع اهل الانثر
نزهة النظر في توضيح نخبة الفكر
تالیف حافظ محمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی رحمہ اللہ
بتحشیه : مفتی محمد سعید اللہ ٹوکن رحمہ اللہ
مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ
⑤ مقامات حریری : تالیف ابو محمد قاسم
بن علی حریری البصری
متحریر و محشی - مولانا سعید امروزی، تکریم مولانا امروزی
شیخ الادب والفکر دارالعلوم دیوبند
⑥ المدخل في أصول الحديث : تالیف الامام النبی
تبصیر المدخل - از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ
⑦ الجواهر السنية في البيوت النبوية :
تالیف العلامة الحافظ ابو عبد اللہ علامہ الدارمی مدظلہ
تلخیص الامام ابو الدین محمد علی المستفی الساسی
وبیلیہ - أوجز التیظیر البیتر : امام اللغة والادب
ابو المصنف محمد بن فارس بن زکریا الرازی رحمہ اللہ
⑧ نفحة العرب : از مولانا عبدالعزیز علی رحمہ اللہ
شیخ الادب والفکر دارالعلوم دیوبند

الرسائل الثلاثة

مئینة الاطعمی : تالیف العلامة الحافظ قاسم بن قطلوبغا
وبیلیہ : بیانات من جمیع احادیث الهدایة - لکھنؤ
رسالہ المتکلم فیہم عالم کوجید رحمہ
للامام الحافظ ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ
شروط الاثمة الثقة
الحافظ ابو الفضل محمد بن طاهر المقدسی
وبیلیہ -
شروط الاثمة الحسنة
البخاری و مسلم و ابی داؤد و الترمذی و النسبی
الحافظ ابی یحییٰ محمد بن الحازمی
علی علیہا الاستاذ الشیخ محمد زاهد الکوثری
وبیلیہ : خصائص المسند
مسند الامام احمد الحافظ ابی موسیٰ المدینی المتوفی ۲۴۱ھ
وبیلیہ : المصعد الاحمد و فتح مسند الامام احمد رحمہ اللہ

- ① مقامات حریری : تالیف ابو محمد قاسم
بن علی حریری البصری
متحریر و محشی - مولانا سعید امروزی، تکریم مولانا امروزی
شیخ الادب والفکر دارالعلوم دیوبند
② المدخل في أصول الحديث : تالیف الامام النبی
تبصیر المدخل - از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ
③ الجواهر السنية في البيوت النبوية :
تالیف العلامة الحافظ ابو عبد اللہ علامہ الدارمی مدظلہ
تلخیص الامام ابو الدین محمد علی المستفی الساسی
وبیلیہ - أوجز التیظیر البیتر : امام اللغة والادب
ابو المصنف محمد بن فارس بن زکریا الرازی رحمہ اللہ
④ نفحة العرب : از مولانا عبدالعزیز علی رحمہ اللہ
شیخ الادب والفکر دارالعلوم دیوبند

تالیف الامام العالم العلامة الحافظ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن الجزیری

الرحمة الرحمة الرحمة

Maktabah Mujaddidiyah

www.maktabah.org

This book has been digitized by
Maktabah Mujaddidiyah (www.maktabah.org).

Maktabah Mujaddidiyah does not hold the copyrights of this book. All the copyrights are held by the copyright holders, as mentioned in the book.

Digitized by Maktabah Mujaddidiyah, 2013

Files hosted at Internet Archive [www.archive.org]

We accept donations solely for the purpose of digitizing valuable and rare Islamic books and making them easily accessible through the Internet. If you like this cause and can afford to donate a little money, you can do so through Paypal. Send the money to ghaffari@maktabah.org, or go to the website and click the Donate link at the top.